ناگفته‌های مشروطیت

خاطرات سالار معتضد از «اردوی شرق»

در مبارزه با شاه مخلوع قاجار «محمدعلی میرزا»

۱۳۲۹ هجری قمری برابر با ۱۲۹۰ هجری شمسی

با مقدّمهٔ: دکتر یوسف متولّی حقیقی



به کوشش: ناهید عبقری

«نوهٔ سالار معتضد»

به نام خدا

تبرستان
www.tabarestan.info

سرشناسه : واجدسمیعی، محمدعلی، ۱۲۶۵ - ۱۳۵۴.
ناگفته‌های مشروطیت: خاطرات سالار معتضد از «اردوی شرق» و مقابله با محمدعلی میرزا «شاه مخلوع قاجار»
عنوان و نام پدیدآور : ۱۳۲۹ هـ ق. ۱۲۹۰ هـ ش/ پدیدآورنده محمدعلی‌خان یاور (سالار معتضد)؛ به کوشش ناهید عبقری؛ با مقدمه یوسف متولی‌حقیقی.
مشخصات نشر : مشهد: بانگ نی، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری : ۴۰۳ ص.: مصور، نمونه.
شابک : 978-600-94610-0-4
وضعیت فهرست نویسی : فیپا.
عنوان دیگر : خاطرات سالار معتضد از «اردوی شرق» و مقابله با محمدعلی میرزا «شاه مخلوع قاجار» ۱۳۲۹ هـ ق ۱۲۹۰ هـ ش.
موضوع : واجدسمیعی، محمدعلی، ۱۲۶۵ - ۱۳۵۴. -- خاطرات
موضوع : ایران -- تاریخ - انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ق. - خاطرات
موضوع : ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ق. - خاطرات
شناسه افزوده : عبقری، ناهید، ۱۳۳۱ -
شناسه افزوده : متولی حقیقی، یوسف، ۱۳۳۸ -، مقدمه‌نویس
رده بندی کنگره : ۱۴۵۳DSR /و۲۳۱۳۹۴
رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۵۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی : ۳۵۳۴۶۳۱

تبرستان
www.tabarestan.info

نام کتاب: **ناگفته‌های مشروطیّت**
پدید آورنده: **میرزا محمّد علی‌خان‌یاور، سالار معتضد**
به کوشش: **ناهید عبقری**
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: 978-600-94610-0-4
چاپ: دقت
نوبت چاپ: دوم، ۱۳۹۴
ناشر: **بانگ نی. با همکاری انتشارات مرندیز.**
تایپ و حروفچینی: الهام خواجه‌زاده. صفحه‌آرایی: یحیی برادران هروی
قیمت:

مرکز پخش: انتشارات بانگ نی، مشهد، هنرستان ۵، پلاک ۲۴، تلفکس: ۳۸۶۷۳۳۱۳
http://www.bangeney.ir e-mail:info@bangeney.ir
با همکاری نشر مرندیز- مشهد- آبکوه ۷ دانشسرای ۸- پلاک ۹۰ تلفن: ۳۷۲۷۴۷۶۵

ناگفته‌های مشروطیت

خاطراتِ سالار معتضد از «اردوی شرق»
و مقابله با محمد علی میرزا «شاهِ مخلوع قاجار»
۱۳۲۹ هـ. ق - ۱۲۹۰ هـ. ش

تبرستان
www.tabarestan.info

به کوشش: ناهید عبقری
با مقدمهٔ: دکتر یوسف متولّی حقیقی

انتشارات بانگ نی
مشهد ۱۳۹۴

تبرستان
www.tabarestan.info



نگارنده: میرزا محمّد علیخان یاور «سالار معتضد»

معاون نظامی و فرماندهٔ توپخانه و مفتّش[1] اردوی شرق

۱- مفتّش : بازجو - تفتیش کننده.

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست مندرجات: صفحه:

سخنی با خواننده ۹
مقدّمهٔ تاریخی ۱۵
زندگی‌نامهٔ نویسنده ۲۳
مقدمهٔ نویسنده ۳۵

فصل اوّل

۱- ظهور ارتجاع ۴۷
۲- تقسیمات سپاه ۶۵
۳- حرکت ۹۱
۴- قهرمان اُصانلو ۱۰۳
۵- جنگِ امین‌آباد ۱۰۹
۶- محاکمه و پاداش ۱۱۷

فصل دوم

۷- فیروزکوه ۱۲۹
۸- مدافعهٔ گدوک ۱۴۱
۹- ایلخی و شوخی ۱۵۷
۱۰- اضطراب ۱۶۵
۱۱- مظفریّت و تاراج ۱۷۳
۱۲- عزیمت ۱۸۱

فصل سوم

۱۳- توقف ۱۸۹
۱۴- انتظار ۱۹۷
۱۵- تفرّج ۲۰۳
۱۶- شبیخون ۲۱۱
۱۷- غوغای دوم ذیقعده ۲۱۷
۱۸- آخرین نزاع ۲۲۹

تبرستان www.tabarestan.info

فصل چهارم

۱۹- کنکاش و فرار ۲۳۹
۲۰- تحصّن ۲۵۱
۲۱- هیاهوی خلق ۲۵۹
۲۲- امید ۲۶۹
۲۳- یک شارلاتان ۲۷۷
۲۴- اخبار هولناک ۲۹۳

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل پنجم

۲۵- اولتیماتوم روس ۳۰۱
۲۶- سه جریده ۳۱۱
۲۷- نجات ۳۲۳
۲۸- مراجعت ۳۳۱
۲۹- فراریان ۳۴۳
۳۰- خاتمه و نتیجه ۳۵۳

ضمائم:

دستخط نویسنده در متن اصلی ۳۶۳
یکی از یادداشت‌های روزانهٔ نگارنده به زبان فارسی و فرانسه ۳۷۹
اسناد و مدارک ۳۸۱
برخی از عکس‌ها و تابلوهای نقّاشی سالار معتضد ۳۸۹
۳۱- فهرست آعلام ۳۹۹

تبرستان
www.tabarestan.info

سخنی با خواننده

حدود سه سال پیش در سفری به تهران، یادداشت‌های نسبتاً قطوری با دستخطی شکیل از پدربزرگم **«سالار معتضد»** به دستم رسید. این نوشته‌ها، کتابِ نفیسی در قطعِ رحلی بود، با خطّی خوش که بر روی کاغذهایی لطیف نگاشته شده بود و تاریخِ نگارشِ آن به حدود صد و پنج سال پیش می‌رسید و مربوط می‌شد به بیست و پنج سالگیِ پدربزرگ [نمونه‌ای از دست‌نویسِ متنِ کتابِ حاضر و یکی از یادداشت‌هایِ خصوصی نویسنده را که در ارتباطِ با خدماتِ نظامیِ او و به زبان فارسی و فرانسه است به انضمام قلیلی از تابلوهایِ نقاشیِ وی، همچنین برخی از اسناد و مدارک را در انتهای کتاب و به عنوان ضمیمه آورده‌ام].

این یادداشت‌های تاریخی نزد نوهٔ دیگری از نوادگان سالار معتضد بود و پس از انتشار برخی از کتاب‌هایم که روان‌نویسی و فشردهٔ قصّه‌های مثنوی و به طورکلّی در حوزهٔ افکار مولانا بود، تصمیم گرفت، آن را برای بررسی و احتمالاً انتشار به من بسپارد؛ زیرا انجام آن را نیازمندِ بسی همّت و پشتکار یافته بود والحق که چنین هم بود و برای هر یک از مراحل آماده‌سازیِ آن دشواری‌های عدیده‌ای وجود داشت که باید مرتفع و حلّ و فصل می‌شد.

و اینک که پس از حدود سه سال جِدّ و جهدِ مستمر، این کار بزرگ به پایان رسیده است، سخنی به گزاف نخواهد بود اگر ادعا کنم که در طیِّ این مدّت، شاید

بیش از سه هزار ساعت را به بازخوانیِ متن، روان‌نویسیِ آن، تصحیحِ اشتباهات چاپی، مصاحبه با وابستگان دور و نزدیک برای تهیّه و تنظیمِ زندگی‌نامهٔ نگارنده، جُست و جو برای یافتن عکس‌های قدیمی مربوطه و بازسازی آن‌ها و موارد دیگری که مربوط به آماده‌سازیِ کتاب است، اختصاص داده‌ام و امیدوارم که ماحصل آن مقبول افتد.

این یادداشت‌ها در ارتباط بود با اردویِ نظامیِ دولتی که برای مقابله و دفعِ شاه مخلوعِ قاجار، محمّدعلی میرزا، به سمتِ شمال کشور، استرآباد و بندرجز و... فرستاده شده بود و از آنجایی که مأموریت این اردوی نظامی که از مرکز عزیمت می‌کرد، به نسبت موقعیّتِ جغرافیاییِ تهران، متوجّه شرقِ کشور هم بود؛ نویسندهٔ کتاب آن را «**اردوی شرق**» نامید و من که نوهٔ دخترِ او، فرزندِ ارشدِ فرزندانش، بانوی فرهیخته و ادب‌پرور، روانشاد **نصرت‌الملوک واجدسمیعی** هستم، با احترام و ادب به محضرِ روحِ بزرگوارِ پدربزرگ، همان عنوان را برای کتاب برگزیدم و برخی توضیحات ضروری دیگر را نیز به جهت روشن شدن اذهان به آن افزودم.

خوانندگان علاقمند به متن‌هایِ تاریخی به خوبی واقفاند که سبک نگارش متونی که از قِدَمَتی برخوردارند، به کلّی با روش کتابتی که امروزه مرسوم است، تفاوت دارد؛ بنابراین به جهتِ آسان و روان شدن قرائت ناگزیر شدم که بارها و بارها متن را مطالعه و ویرایش کنم و به این ترتیب به دفعات برگه‌های چاپیِ جدیدی تهیّه شد و هر بار با بررسی آن به موضوعات تازه‌ای برخوردم که ناچار شدم برای پرهیز از اطناب، بعضی جملات را کوتاه کنم، گاه هم به ضرورت و برای عدم تکرار افعال، تغییر فعل‌ها اجتناب ناپذیر بود و در برخی موارد هم حذفِ یکی دو جملهٔ تکراری به زیبایی و روان‌خوانی متن کمک می‌کرد.

بعضی از واژه‌ها متعلّق به زبان‌های دیگر بود که معانی و مفاهیم مربوطه را در پانوشت‌ها آوردم. همچنین برای واژه‌ها و تعبیرهای تخصصیِ نظامیِ مربوط به دوران

www.tabarestan.info تبرستان

قاجار و ابزار جنگی و ادوات خاصّ آن روزگار نیز کوشیدم که توضیحات مربوط را بیاورم و بدین جهت از آقای محمّد واجدسمیعی یاری خواستم که ایشان با همکاری آقای پویا فروزنده شهرکی در این مورد اقدام کردند که بدین‌وسیله سپاسگزاری می‌کنم.

نکته‌ای که ذکرِ آن برای محققّان و تاریخ پژوهان ضروری به نظر می‌رسد، این است که در ویرایش، و کلیّهٔ تغییراتی که اِعمال شده است، تاریخ وقایع، نام و القابِ اشخاص، اسامی اماکن، مفاهیم و معانی و موضوعات تاریخی و کلیّهٔ مطالب، دست نخورده باقی مانده و قابل اعتماداند؛ امّا چاپ اوّلیّهٔ نسخهٔ خطّی و همچنین نسخهٔ اصلیِ دست‌نویس و اصلِ مدارک و اسناد نیز موجوداند که در صورت ضرورت می‌توان به آن مراجعه کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

در ارتباط با تدوینِ «زندگینامهٔ نویسنده» و استخراجِ اطلاعاتی دقیق که متناسب با کتابی تاریخی باشد، نیز انجامِ تحقیقاتی مفصّل اجتناب‌ناپذیر بود و در طیّ مصاحبه‌های متعدد که گاه بسیار به درازا می‌کشید، موضوعاتِ شایان ذکری را از وابستگانِ دور و نزدیک شنیدم و در پیِ اسنادِ تاریخیِ آن و عکس‌های قدیمیِ مربوطه، در میان مجموعهٔ مدارک و عکس‌های خانواده و بستگان جُست و جوها کردم و کوشیدم که غبار گُذر ایّام را بزدایم و تصاویرِ کهن و اسناد و مدارکی را که قِدمَتی بیش از یک قرن دارند، به کمک روش‌های نوینِ فنّی و افراد متخصّص، بازسازی شده ارائه دهم و به این ترتیب بخشی به نامِ «ضمائم: دستخط نویسنده از متن اصلیِ کتاب، نمونه‌ای از یادداشت‌های روزانهٔ نویسنده به زبان فارسی و فرانسه، اسناد و مدارک، برخی از احکام، عکس‌ها و تابلوهای نقاشی سالار معتضد» در انتهایِ فصول آمده است که شامل برخی از این اسناد و مدارک و عکس‌هاست. در خاتمه امیدوارم که محصولِ تلاش عظیمی که نزدیک سه سال، بخش عمده‌ای از توانِ تحقیقی و فکر مرا به خود اختصاص داد، بتواند گوشه‌ای از تاریخ معاصر را روشن کند؛ زیرا

نویسنده که تحصیلات ابتدایی را در استانبول و در مدرسهٔ ایرانی‌ها گذرانده و پس از آن موفق به گذراندنِ دانشکدهٔ نظامِ ترکیه و سپس دورهٔ تخصصیِ توپخانه در استانبول و همچنین مدرسهٔ نظامیِ سن‌سیر[1] پاریس شده بود و به چهار زبانِ فارسی، عربی، ترکی استانبولی و فرانسه احاطه کامل داشت، به سبب تیزبینی و مطالعاتِ فراوانی که در متن زندگیش جاری بود، با سیاست و نگاه دولت‌های قدرتمند نسبت به ایران آشنا بود و به سبب آن تألمی وافر داشت، کوشیده است تا در قالبِ داستانیِ نظامی از شرحِ ماجراهای اردویِ دولتی که علیه نیروهای مرتجع به سرکردگی شاهِ مخلوعِ قاجار، محمّد علی میرزا، در سال هزار و دویست و نود شمسی به سویِ استرآباد و بندرجز و... گسیل شده بود، و وی به عنوان معاون کُلّ نظامی اردو و رئیس توپخانه در آن حضور داشت، با نگاهی دقیق و موشکاف، حقایق و وقایع غم‌انگیزی را که گریبان‌گیر مُلک و ملّت بود، برای آگاه شدنِ آیندگان ثبت کند به این امید که تبیین چگونگی اوضاع و وصفِ گردانندگانِ مملکت که به زعم نگارنده، همان رجالِ پوسیدهٔ عهدِ محمّد علی شاه و مظفرالدّین شاه بودند که نه تدبیری داشتند و نه کیاستی، آیینهٔ عبرت فرزندان این آب و خاک گردد.

نویسنده همچنین با تعمّق در چگونگیِ زندگیِ مردم در آن عصر به بیانِ وضعیّت اقتصادی و اجتماعیِ ملّت و دولت پرداخته و در طیّ گزارشاتی واضح به ذکر اماکن با نام‌های خاصّ و همچنین به ذکر ادواتِ نظامی و وضعیّت نیروهای دولتی و غیردولتی و خودجوش پرداخته است و در عین حال ضمن خاطراتِ روزانه به بررسی گویش‌های محلّی نیز توجّه داشته و آن را وصف کرده است که مجموعهٔ این عوامل برای کسانی که به سرزمینِ مادری عطف توجّه و مهری دارند، بالاخص برای دانشجویان و محقّقان شایان توجّه است و هر یک از اهل قلم و تاریخ پژوهان که مشتاق نگارش شرحی بر این خاطرات و وقایع‌اند، به یقین می‌دانند که با تأیید

www.tabarestan.info تبرستان

1- Ecole Militaire de Saint_Cyr

بازماندگان نویسنده، دسترسی به نُسخهٔ خطّی و همچنین اسناد و مدارکِ موجود را امری میسر خواهند یافت.

در خاتمه از استادِ فرزانه، محقّقِ وارسته، تاریخ‌پژوهِ قاجارشناس، آقای دکتر یوسف متولّی حقیقی که در امر بازدید و بررسی این متن تاریخی و راهنمایی‌های ضروری اهتمام ورزیدند، امتنان دارم.

از همسر مهربانم سرتیپ دکتر احمد مؤید که خود از صاحبنظران نظامی و تاریخ است و همواره مشوّق فعالیت‌های تحقیقی و نوشتاری من بوده و در این کتاب نیز مسئولیتِ مشاور نظامی را بر عهده داشته است، سپاسگزارم.

www.tabarestan.info تبرستان

همچنین از خانم ماندانا نیرومند، کارشناس ارشد تاریخ که متن را قرائت کردند و مرا از نظرات سودمندِ کارشناسانهٔ خود بهره‌مند نمودند، ممنونم.

از خانم الهام خواجه‌زاده که در نهایت دقّت و پشتکار مدیریّتِ حروفچینی را برعهده گرفتند و از آقای محمّد یحیی برادران هروی که در صفحه‌آرایی و امور فنی همکاری صمیمانه داشتند، تشکر می‌کنم.

ناهید عبقری «نوهٔ سالار معتضد»

زمستان ۱۳۹۲ – مشهد مقدّس

تبرستان
www.tabarestan.info

مقدّمهٔ تاریخی

www.tabarestan.info تبرستان

انقلاب مشروطه ایران در [۱۴ مرداد ۱۲۸۵هـ.ش/۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴هـ.ق] به دنبال یک سلسله از رُخدادهای سیاسی و اجتماعی به پیروزی رسید.

مظفرالدّین شاه قاجار مدّت کوتاهی بعد از صدور فرمان مشروطیت و امضای قانون اساسی، چشم از جهان فرو بست و این مقام را به فرزندش محمّد علی شاه داد. محمّد علی شاه که دست پرورده‌ی فرهنگ خودکامگی بود، بعد از نشستن به تخت شاهی، هرگز مشروطیت و نهادهای وابسته به آن را بر نتابید و به‌رغم برخی از اقدامات ظاهریِ موافق با مشروطه، در نخستین ماه‌های سلطنت، کمر به نابودی مشروطه و مشروطه خواهان بست. قانون اساسی، مجلس شورای ملّی، تفکیک قوا، پاسخ‌گو بودن نخست وزیر به عنوان مهم‌ترین شخصیت اجرایی کشور در برابر مجلس و مردم و از همه مهم‌تر عدم اختیار شاه در امور اجرایی کشور، به عنوان مهم‌ترین دستاوردهای مشروطیت، همچون خاری در چشم و استخوانی در گلوی محمّد علی شاه بودند. او با این دلایل برای نابودی مشروطیت دست به اقدامات گوناگونی زد. وی نخست امین‌السّلطان را که نقشه‌ی بی‌خاصیت کردن مشروطیت را در سر داشت، به نخست وزیری ایران گُمارد و پس از کشته شدن این فرد به دست مشروطه‌خواهان، تصمیم گرفت که آشکارا مشروطه‌طلبان را نابود کند.

بارزترین اقدام محمّد علی شاه در این راستا، به توپ بستن مجلس نوپای شورای ملی و قلع و قمع مشروطه‌خواهان بود. [۲۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۶هـ.ق/۱۲۸۷هـ.ش] او مجلس را به تعطیلی کشـاند و با قتل و سرکوب عدّه‌ای از مشروطه‌خواهان، دوره‌ای

را در تاریخ ایران به وجود آورد که به دوران **استبداد صغیر** معروف است. در دوران استبداد صغیر، اگر چه آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان ایرانی به شدّت تحت تعقیب و شکنجه و آزار قرار گرفتند؛ اما هرگز در برابر مستبدین تسلیم نشدند. مقاومت در ایالت‌های مختلف ایران و به ویژه در ایالاتی همچون: آذربایجان، گیلان، بختیاری و اصفهان که در شکل‌گیری مشروطیت نقش نمایان‌تری داشتند، به صورت آشکاری خود را نشان داد. مشروطه‌خواهانِ گیلان و بختیاری و اندکی بعد مجاهدان آذربایجان، با هدف سرنگونی **«استبداد صغیر»** به سوی تهران حرکت کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

ورود هماهنگ و همزمانِ نیروهای بختیاری و گیلانی به تهران، شکست نیروهای وابسته به استبداد را رقم زد و باعث فتح تهران به وسیله‌ی مشروطه‌خواهان شد. [۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷هـ.ق/۲۳ تیر ۱۲۸۸هـ.ش]

مشروطه‌خواهان پس از فتح تهران، در نخستین اقدام، شورایی را به منظور تصمیم‌گیری در مورد وضعیت کشور با عضویت حدود پانصد تن از سران مشروطیت تشکیل دادند. این شورا در نخستین تصمیمات، محمّد علی شاه را به گناه خیانت به کشور، از سلطنت عزل و فرزند دوازده ساله‌اش احمد میرزا را به پادشاهی ایران برگزید. محمّد علی شاه مخلوع که تصمیمات مشروطه‌خواهان را بر نمی‌تابید، با تصمیم دیگر این شورا، ناگزیر از ترک ایران و رفتن به روسیه شد. وی در [ماه‌های پایانی سال ۱۳۲۷هـ.ق/۱۲۸۹هـ.ش] و پس از سیر و سِفر در چند پایتخت اروپایی و بعد از گفتگو با یکی از نمایندگان دولت روسیه تزاری در وین و با کسب اطمینان از حمایت‌های سیاسی، مالی و نظامی روس‌ها و نیز با اتکا به کوشش‌های مخالفان داخلی مشروطیت که دست بر قضا کم هم نبودند، بر آن شد تا بار دیگر بخت خود را برای چنگ انداختن بر تخت سلطنت ایران بیازماید. وی در این راستا با لباس مُبدّل و نام جعلی **«خلیل بغدادی»** و در حالی که مهمّات جنگی فراوانی را در صندوق‌هایی که روی آن‌ها مارکِ آبِ معدنی زده شده بود، به منظور هدایت

عملیات نظامیِ ضدِّ مشروطه به همراه برادرش **شعاع‌السلطنه** و همچنین **ارشدالدوله** که از فرماندهان نظامی سابق ایران بود، از خاک روسیه و از شرق مازندران وارد خاک ایران شد. هم زمان با حرکت او به سوی ایران، برادر دیگرش **سالارالدوله** نیز از طریق روسیه و عثمانی وارد مناطق غربی ایران شده بود و بعد از جمع‌آوری نیرو، ضمنِ شکست دادن نیروهای دولتی، چندین شهر از قبیل: کرمانشاه، بروجرد، نهاوند و همدان را متصرّف شده بود.

تبرستان www.tabarestan.info

محمّد علی شاه بعد از رسیدن به گُمیش تپّه واقع در ایالت مازندران **«گلستان کنونی»** به دستیاری شعاع‌السلطنه و ارشدالدوله و جمعی از درباریان و مستبدین، جماعتی از ترکمانان و ایلات و عشایر مازندران و استرآباد را گِردِ خود جمع کرد و آن‌ها را مسلح نمود. وی سپس این نیروها را به دو دسته تقسیم کرد. یک دسته را به ریاست شعاع‌السطنه به غرب مازندران روانه کرد تا از طریق فیروزکوه به سمت تهران حرکت کنند و دسته‌ای را نیز به فرماندهی ارشدالدوله به مسیر شاهرود فرستاد تا از این طریق خود را همزمان با نیروهای شعاع‌الدوله به تهران برسانند. خود او نیز پس از چند روز به اردوی شعاع‌السلطنه ملحق شد.

پیروزی‌های نظامی اولیه‌ی وابستگانِ دستگاه استبداد و پیشروی آن‌ها در برخی از مناطق غربی و شمالی ایران و شائبه همکاری و همراهی **سپهدار محمّد ولی خان تُنکابُنی** رئیس‌الوزرای ایران با محمّدعلی شاه مخلوع، سران مجلس و بزرگان مشروطیت را بر آن داشت تا برای مقابله با نیروهای مهاجمِ وابسته به استبداد، تمهیداتی را بیندیشند. عزل سپهدار تُنکابنی از ریاست‌الوزرایی و گُماردن **صمصام‌السلطنه‌ی بختیاری** به جای او و نیز اعزام سه اردوی نظامی به سه جبهه‌ی شمال، شرق و غرب ایران در زُمره‌ی مهم‌ترینِ این اقدامات بود.

اردوی غرب متشکل از مجاهدین بختیاری به فرماندهی کسانی چون **سردار محتشم** و **سردار بهادر**، اردوی شمال متشکّل از مجاهدین بختیاری و گیلانی بود که **میرزا کوچک خان جنگلی** نیز در آن حضور داشت. این اردو به فرماندهی **عبدالحسین خان معزالسّلطان رشتی** ملقّب به «**سردار مُحیی**»، به جانب همدان و مازندران اعزام شدند. اردوی شرق نیز به فرماندهی **یفرم خانِ** ارمنی مأموریت مقابله با ارشدالدوله در شاهرود را یافتند. مجاهدین بختیاری در جبهه‌ی غرب پس از رشادت‌های زیاد توانستند سالارالدوله را که بر بخش وسیعی از مناطق غربی ایران سلطه یافته بود و خود را برای حمله به تهران آماده می‌کرد، شکست دهند. نیروهای تحت امر یفرم خانِ ارمنی نیز توانستند ارشدالدوله و نیروهایش را که تا ۴۸ کیلومتری تهران پیشروی کرده بودند، شکست دهند و ارشدالدوله را دستگیر و تیرباران نمایند.

www.tabarestan.info تبرستان

نیروهای اردوی شمال هم که به دو بخش اردوی اوّل و اردوی دوم تقسیم شده بودند، نخست در نبرد امین‌آباد، رشیدالسّلطان اُصانلو را که به حمایت از محمّد علی شاه برخاسته بود، شکست دادند و به قتل رساندند، سپس در نبرد سنگین گردنه‌ی فیروزکوه، نیروهای تحت امر محمّدعلی شاه و شعاع‌السلطنه را به عقب راندند. محمّدعلی شاه به‌رغم شکست در این نبرد، چون هنوز امید به کامیابی ارشدالدوله و سالارالدوله داشت، از پای ننشست و دوباره به جمع‌آوری نیرو پرداخت و خود را برای حرکت به سوی تهران آماده کرد. وی با شنیدن خبر شکست ارشدالدوله و سالارالدوله مأیوس شد و به گُمیش تپّه مراجعت کرد.

اردوی شمال به دنبال پیروزی‌هایی که کسب کرده بود، برای تعقیب محمّدعلی شاه به جانب ساری و اشرف «**بهشهر**» حرکت کرد؛ امّا به دلایلی و از جمله برخی تصمیمات نابجا و برخی اقدامات روس‌ها، از نیروهای استبداد شکست خورد و از هم پاشید. گروهی از نیروهای اردوی شمال، همچون فرمانده‌ی آن سردار مُحیی، فراری

شدند و گروه دیگری نیز که غافلگیر شده بودند، برای حفظ جان در شعبه‌ی بانک استقراضی روس در مازندران متحصّن شدند.

این عدّه بعد از سه ماه خود را از طریق دریا از بندرگز به انزلی رساندند و سپس عازم تهران شدند.

شرح مأموریت اردوی شمال را یکی از فرماندهان این اردو، یعنی میرزا محمّدعلی خانِ یاور **«معتمدالسّلطان - سالار معتضد»**، در طیِّ خاطراتی با عنوان **«اردوی شرق»** به نگارش در آورده است. این کتاب که تنها منبع اختصاصی و در عین حال مفصّل در مورد مأموریت **«اردوی شمال» [شرق]** است که در آن جزئیات عملیات نظامی از دیدگاه یک شاهد عینی گزارش داده شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

میرزا محمّد علی خان یاور که بعدها به درجه سرهنگی رسید و در دوره‌ی رضا شاه نام خانوادگی **«واجد سمیعی»** را برای خود برگزید، فارغ‌التحصیل دانشکده نظامی ترکیه در رشته توپخانه بود و بعدها به فرماندهی توپخانه فارس، کفالت توپخانه بریگادِ قزاق مرکز و معاونت قشون خراسان رسید. وی در اردوی شمال **شرق** به عنوان معاون کُلّ نظامی و رئیس توپخانه حضور داشت و دیده‌ها و شنیده‌های خود را از این مأموریت در سال **«۱۳۲۹هـ.ق/۱۲۹۰هـ.ش»** به رشته نگارش در آورد. این خاطرات در قالب یک مقدّمه، پنج فصل **«مشتمل بر ۳۳ مقاله»** و یک نتیجه‌گیری تدوین شده است.

نویسنده‌ی کتاب در مقدّمه، ضمن بررسی وضعیت نابسامان ایران، از چگونگی شکل‌گیری دوره استبدادِ صغیر، خون‌ریزی‌ها و سرکشی‌های یاغیان، بی‌کفایتی دولت‌مردان، کوشش‌های مخالفان مشروطیت و نیز دخالت و زورگویی قدرت‌های خارجی در ایران سخن به میان آورده است. فصل یکم این کتاب تحت عنوان **«ظهور ارتجاع»** به کوشش های محمّد علی شاه مخلوع، سالارالدوله، ارشدالدوله و سایر عناصر جبهه‌ی استبداد در مازندران، کرمانشاه و شاهرود و اقدامات دولت مشروطه

برای مقابله با آنان پرداخته است. فصل دوم به درگیری‌های اردوی شمال **شرق** با رشیدالسّلطان و جنگ امین‌آباد که به شکست و قتل این شخص منتهی شد، اختصاص دارد. نویسنده در فصل سوم به نبرد فیروزکوه و نیز مجموعه نبردهایی که منجر به شکست ارشدالدوله و تیرباران شدن او شد، اشاره کرده است. فصل چهارم کتاب به شکست نیروهای اردوی شمال **شرق** و عقب‌نشینی آن‌ها و تحصّن گروهی از آنان در شعبه‌ی بانک استقراضی روس در مازندران و اقدامات نیروهای وابسته به محمّد علی شاه اختصاص دارد. در فصل پنجم ضمن پرداخت به مسئله اولتیماتوم روسیه به ایران، در مورد سرنوشت متحصّنین در بانک استقراضی و بازگشت آنان از مسیر بندرگز به بندرانزلی و سپس تهران و نیز سرنوشت فراریان سخن به میان آمده است.

www.tabarestan.info تبرستان

نسخه‌ی دست نوشته‌ی این کتاب از طریق خانم **ناهید عبقری** فرزند روانشاد **«نصرت‌الملوک واجد سمیعی، فرزند ارشد سرهنگ محمّد علی واجد سمیعی نویسنده‌ی کتاب اردوی شرق»** برای مطالعه در اختیار نگارنده‌ی این سطور قرار گرفت. از آن جا که مباحث تاریخی کتاب برای روشن شدن گوشه‌ای از تاریخ ایران ضروری به نظر رسید، با کوشش خانم عبقری که خود در زُمره‌ی نویسندگان و ادیبان هستند، تصمیم به چاپِ آن گرفته شد. امید است که این گزارش مفصّلِ نظامی بتواند برای مشتاقان به تاریخ ایران به ویژه محقّقین عصر مشروطیت مورد استفاده قرار بگیرد.

آذر ماه ۱۳۹۲ خورشیدی

یوسف متولّی حقیقی


تبرستان
www.tabarestan.info

مشروطه خواهان متحصن در سفارت انگلیس

[با استفاده از مجموعهٔ عکس‌های خصوصی نویسنده]



محبوسین باغ شاه با غُل و زنجیر به فرمان محمّد علیشاه

[با استفاده از مجموعهٔ عکس‌های خصوصی نویسنده]

تبرستان
www.tabarestan.info

زندگی‌نامهٔ نویسنده

«معتمدالسّلطان میرزا محمّد علی خان واجد سمیعی»، که بعدها به **«سالار معتضد»** ملّقب گردید، در سال **۱۲۶۵** شمسی از پدری اصفهانی و مادری شیرازی در تهران به دنیا آمد. پدرش **«حاج محمّد جواد واجد سمیعی»** تاجری اصفهانی بود که سالیانی دراز پیش از آن به تهران مهاجرت کرده و در همانجا رحل اقامت افکنده بود. او تجارت را که در آن روزگار پیشه‌ای پُر رونق و بسی برجسته و آبرومند بود، از پدر و اجداد خود به ارث برده بود که همگی در داد و ستدهای عمده دست داشتند. **«حاج محمّد جواد»** در تجارت الماس و جواهر با ترکیه و برخی از کشورهای اروپایی فعالیت می‌کرد و به سبب رفت و آمدهای مکرّر و حشر و نشر با آنان، با فرهنگ و زبان این ملل نیز آشنا بود و دوستانی در میان تُجّار سرشناسِ جواهرات در استانبول و پاریس داشت که مراودات و معاملاتش با آنان و همطرازانِ آلمانی‌شان استمرار می‌یافت. اینکه برخی از اقوام **«حاج محمّد جواد»** در استانبول می‌زیستند؛ می‌توانست موجباتی برای دلگرمی در سفرهای متعددِ تجاری باشد که پرهیز از آن علی‌رغم خطرات بسیارش برای دست‌اندرکاران معاملاتِ عمده، بالاخص در حیطهٔ سنگ‌های گرانبها و مروارید، غیرممکن می‌نمود.



حاج محمّد جواد تاجر اصفهانی، پدر سالار معتضد [نفر وسط نشسته] **همراه با برخی از اقوام و تُجّار در سفری تجاری به پاریس** [سال ۱۲۷۰ شمسی]



حاج محمّد جواد [شخص نشسته در وسط تصویر] **به همراه برخی از اقوام در استانبول** [سال ۱۲۷۰ شمسی]



حاج محمّد جواد تاجر اصفهانی [پدرِ محمّد علی خان سالار معتضد]

شـاید هم به سـبب همین پشت‌گرمی بود که این تاجرِ عالِمِ روشنفکر بر آن شد که فرزند ارشـد خود را که هنوز در سـال‌های اوّلیّهٔ دبسـتان بود، برای تحصـیل به استانبول ببرد. و بدین ترتیب **«محمّد علی»** که از قابلیّت و استعداد خاصّی برخوردار بود، وارد دبسـتان ایرانیان اسـتانبول شـد و پس از طیِّ مراحل مختلف به دانشـکده نظام دولت عثمانی راه یافت و در سـال **۱۲۸۶** شمسی موفق به اخذ دیپلم نظامی از دانشـکده مذکور شد و دورهٔ تخصصی توپخانه را نیز با موفقیّت در آنجا و در مدرسهٔ نظامیِ سـن‌سـیرِ پاریس به پایان رسـانید و به سـبب شـأن علمی، دقّت و لیاقت و امتیـازات نظـامی، **«نشـانِ مجیـدی»** و **«مـدال نقره لیـاقت»** را از دولت عثمانی دریافت داشت.



تبرستان
www.tabarestan.info

هنگام تحصیلات دبستانی در استانبول

[سال ۱۲۷۵ هـ . ش]



بازگشت به تهران

[سال ۱۳۲۶هـ .ق برابر با ۱۲۸۶هـ .ش پس از اتمام تحصیلات نظامی]

دوران کودکی و جوانی نویسنده

این صاحب‌منصب جوان که قدرِ لحظاتِ گرانبهای عمر را به خوبی می‌دانست، در طول اقامت در استانبول نه تنها به زبان‌های فارسی، عربی، ترکی استانبولی و فرانسه احاطه کامل و علمی یافت؛ بلکه چنان در هر یک متبحّر شد که بعدها در طول خدمات نظامی‌اش در وطن، و در ایّامی که به عنوان فرماندهٔ توپخانه در قشون فارس، فرماندهی توپخانه و یا معاونت قشون سایر مناطق خدمت می‌کرد، یادداشت‌های دوران خدمت و حوادث آن زمان را در قالب داستان‌هایی تاریخی به رشته تحریر در آورد که کتاب حاضر نمونه‌ای از آن است و امید که بتوانیم سایر نوشته‌ها و یادداشت‌های وی را نیز برای طبع آماده کنیم.

www.tabarestan.info تبرستان



محمّد علی خان واجد سمیعی پس از فراغت از تحصیل و رسیدن به مقام صاحب‌منصبی دولت عثمانی [سال ۱۳۲۵ هـ.ق برابر با ۱۲۸۶-۱۲۸۵ هـ.ش]

علاوه بر آن چندین کتاب از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرد که فعلاً متأسفانه اثری از آن‌ها نیست. احتمالاً این آثار بعد از فوت او در معرض بی‌توجهیِ کارگزاران امر در نقل و انتقالات مربوط به تحویل و تحوّلِ کتابخانه خصوصی این مرد بزرگ بوده است، چنانکه گفته‌اند: چند کتاب داستان نیز از زبان ترکی استانبولی به فارسی ترجمه کرده بود که در حال حاضر یکی از آن‌ها موجود است، و امید که بتوانیم آن را نیز به زیور طبع بیاراییم.

www.tabarestan.info تبرستان

«نقاشی» هنر ارزنده‌ای بود که او در حین تحصیل نزد اساتید کارآزموده، استادانه آموخت و حاصل آن، بیش از پنجاه تابلوی نقاشی رنگ و روغن و بسیار ارزنده است که زینت بخشِ خانه و کاشانهٔ فرزندان و نوه‌های این نظامیِ ادیبِ عالمِ هنرمند است و شاهد این مدّعاست که **«رنگ و بوم»** در تمام عمر، همدم همیشگی او در اوقات فراغت به شمار می‌آمد، همان‌گونه که هرگاه فرصتی بود، زخمه‌ای به تار می‌زد و یا انگشتانش بر روی کلاویه‌های پیانو می‌لغزید و نوایی خوش در فضا مترنّم می‌شد.

«محمّد علی خان سالار معتضد» موسیقی را نیز در ایّامِ تحصیل آموخته بود و جانِ او با نت‌ها و آهنگ‌هایی که می‌نواخت، پیوندی غریب داشت و او را که توّجه قلبی‌اش به عوالم معنوی، به هستی و هستی‌بخش و شگفتی‌های آفرینش بود، به سیر در آسمان‌های دل و جان وا می‌داشت، بالاخص که مطالعه در باب عالمِ ماورای مادّه را نیز از آغاز جوانی شروع کرده بود و معدود کتاب‌هایی را که در مورد متافیزیک به زبان ترکی استانبولی، فرانسه یا عربی در استانبول منتشر می‌شد، در کتابخانه‌اش، گِرد آورده بود و همدم شب‌های تنهایی و فراغت به شمار می‌آورد و بعدها هم که به ایران آمد، به خصوص در ایّام طویل بازنشستگی که از حدود سال **۱۳۵۴–۱۳۲۰** هجری شمسی بود، حصول بهترین فرصت بود در ارتباط با مطالعات معنوی و متافیزیکی و برگزاری جلساتی که با حضور برادر کوچک‌تر **«محمّد**

حسین‌خان» و یکی دو تن از دوستان صاحب‌نظر و اهلِ علم مانند **«دکتر صادق رازی»** حقوق‌دان، **«آقای به‌شید»** کارمند سفارت ایران و **«آقای استوار»** تشکیل می‌یافت که گه‌گاه یکی دو نفر دیگر هم به این جمع افزوده می‌شد؛ البتّه چنانچه نویسندهٔ این سطور [**اناهید عبقری نوهٔ سالار معتضد، دخت روانشاد نصرت‌الملوک واجد سمیعی**] از طریق نقل قول‌های مادر و خاطرات ایّام کودکی به یاد می‌آوَرَد، **«استاد ابوالقاسم فرزانه»** هم که نتیجهٔ تحقیقات و مقالاتِ متافیزیکی یا «ماورایی»اش، در آن روزگار در مجله هفتگی سپید و سیاه منتشر می‌شد، گاه در این جلسات شرکت داشته است.

www.tabarestan.info تبرستان

دومین فرزند **«حاج محمّد جواد»** به نام **«محمّد حسین خان»** ترجیح داد که در بازار تهران به شغل موروثی خانواده بپردازد و به تجارت مشغول شد. و **«میرزا محمّد مهدی خان»** هم در تهران ماند که اطلاع چندانی از وی در دست نیست.

سومین فرزند وی به نام **«میرزا ابولقاسم‌خان»**، ملقّب به **«ناصرالدّین واجد سمیعی»**، که به فرانسه رفته بود؛ پس از اخذ دیپلم پزشکی و گذراندن دوران تخصص پوست از دانشکده پزشکی پاریس به ایران بازگشت و سالیانی دراز به طبابت پرداخت و منشأ خدمات عدیده به مردم و مملکت بود.

«سرهنگ محمّد علی خان واجد سمیعی سالار معتضد»، از اولاد و احفاد و اعقاب خاندان بزرگ و کثیرالاولادی است که بر اساس شجره‌نامهٔ قدیمی خانوادگی که مجدداً در سال **۱۳۸۱** توسط **«یدالله‌خان واجد سمیعی»** فرزند **«محمّد حسین‌خان»** تکمیل گردید، نسب‌شان به **«حاجی علیقلی افشار»** معروف به **«حاجی بُرنا»** می‌رسد که در زمان صفویه از تُجّار بزرگ، سرشناس و متموّل مشهد بود که به واسطهٔ عدم امنیّت و تعدّیِ برخی از افراد متنفذِ محلّی، چاره‌ای جز آن ندید که ترک شهر و دیار کند و با خانواده و متعلّقان به **«اصفهان»** که پایتخت ایران و امن بود، مهاجرت نماید.

فرزند ارشدِ **«حاجی بُرنا»** به نام **«حاج محمّد بدیع، تاجر خراسانی»** از معاریف تُجّار اصفهان گردید و اولاد بسیاری از وی در وجود آمدند که همگی به خاندان **«حاجی بدیعیان»** موسوم شدند.

فرزند ارشدِ **«حاجی محمّد بدیع»** به نام **«حاج محمّد سمیع بزرگ، تاجر اصفهانی»** به واسطه کثرت اولاد پدر و ضیقِ مکان که علی‌رغم بزرگی و وسعت خانهٔ حاج محمّد بدیع، و تعدّدِ اتاق‌ها باز هم گنجایش کافی نداشت، ناچار شد در محله دیگری از اصفهان اقامت کند و اولاد ایشان به **«طایفهٔ حاج سمیعیان»** معروف شدند. از حاج سمیع بزرگ پنج فرزند ذکور به جای ماند که هر یک منشأ طایفهٔ بزرگ دیگری شدند.

www.tabarestan.info تبرستان

فرزند ارشدِ **«حاج محمّد سمیع بزرگ»** که بعد از پدر رئیس خانواده و فامیل شد، **«حاج محمّد صادق، تاجر اصفهانی»** بود که سالیانی دراز زیست و دارای دو فرزند ذکور و چهار فرزند اُناث گردید.

فرزند ارشدِ **«حاج محمّد صادق، تاجر اصفهانی»** به نام **«حاج محمّد کاظم»** بود که در همان شهر زندگی کرد و از تُجّار بنام اصفهان بود.

فرزند ارشدِ **«حاج محمّد کاظم»**، به نام **«حاج محمّد جواد واجد سمیعی»** مدّتی در آن شهر زیست و خیلی زود عازم تهران شد و با اهل بیت و متعلّقان، عزم مهاجرتی بی‌بازگشت کرد. وی همانگونه که در آغاز نیز گفته شد، به تجارت الماس و سنگ‌های گرانبها و جواهرات علاقمند بود و چون با تُجّار کشوَرهای ترکیه، آلمان و فرانسه معاملاتی داشت و راه زمینی اروپا در آن ایّام بسیار ناامن و از طرفی مسیری طولانی و دشوار بود، کالاهایِ خویش را از طریق دریا و کشتی گُسیل می‌داشت و در یکی از مُراسلات بود که کشتی حاوی محموله‌های گرانبهای وی در اثر طوفانی سهمناک به گردابی در افتاد و غرق شد. به این ترتیب **«حاج محمّد جواد واجد سمیعی»** قسمت اعظم سرمایه خویش را از دست داد.

«**محمّد علی خان**» پس از پایان مدرسهٔ نظام در استانبول و گذراندنِ دوره‌های تخصصی توپخانه عزم بازگشت به وطن کرد و به استخدام دولت در آمد و در طیِ سال‌ها خدمت صادقانه مصدر امور متعدّد و متفاوتی بود؛ امّا در هر منصب، همواره با حفظ سمت، فرماندهی توپخانه را هم بر عهده داشت، چنانکه در این کتاب که در واقع لشکرکشی نیروهای دولتی و ملّی بر علیه نیروهای ارتجاع به سرکردگی «**شاه مخلوع قاجار، محمّد علی میرزا**» است، همان طور که در متن کتاب نیز بدان اشاره رفته، علاوه بر معاونت کلِّ اردو، با حفظ سمت، مسئولیّت فرماندهی توپخانه و بازرسی را نیز بر عهده داشته است.

www.tabarestan.info تبرستان

وی در طیِّ دو ازدواج که اوّلی با دوشیزه‌ای از اهالی استانبول به نام «**جمیله خانم**»، و دیگری با دختری به نام «**کبری خانم**» از خاندان منصور بود، دارای چهار دختر به نام‌های «**بانو نصرت‌الملوک**»، «**مهرانگیز خانم**»، «**بانو نُزْهت‌الملوک**» و «**روح‌انگیز خانم**»، و دو پسر به نام‌های «**رضا خان**» و «**یوسف خان**» گردید که هر یک خانواده‌ای را تشکیل دادند و بزرگ خاندانی کثیر شدند، به استثنای «**مهرانگیز خانم**» که صاحب اولادی نشد.

«**سرهنگ محمّد علی واجد سمیعی، سالار معتضد**» به اتفاق خانواده، سالیانی دراز در خانه‌ای واقع در خیابان مولوی، کوچهٔ سعادت، زندگی کرد. خانه‌ای با معماری دوران قاجار که دارای دو بنای مستقل و دو حیاط مجزا و در عین حال پیوسته بود و شامل بخش‌های متعدّدی از جمله اصطبل می‌شد که در بخش ورودی قرار داشت، با بیرونی و اندرونی. حیاط، فضای نسبتاً وسیعی بود که دور تا دور آن را اتاق‌های بزرگ و سرسرا مانندی احاطه کرده بود که به آن پنج دری می‌گفتند. یکی از این اتاق‌های بزرگ را که راقم این سطور در ایّام کودکی بارها دیده و روزگاری چند را نیز در آن زیسته بود، فضایی بود که در آن روزگار محلِّ تجمع خانواده به شمار می‌آمد و کاربردی مانند نشیمن‌های امروزی داشت، با پنجره‌هایی بلند که

مانند درب بود و همه به حیاط گشوده می‌شد. شیشه‌های رنگی بخش فوقانی این پنجره‌ها که غالباً از رنگ‌های زرد، سبز، آبی و قرمز ساخته شده بود، اشعهٔ خورشید را با رنگ‌هایی دل‌انگیز به داخل منعکس می‌کرد. در یکی از این اتاق‌ها پیانوی بزرگی وجود داشت و در کنارش تار مخصوص و در گوشه‌ای دیگر سه پایه‌ها و بوم‌ها، هر یک با نقشی و طرحی...، بعضی در حال اتمام و برخی نیمه رها شده... و کتاب‌های قدیمی و خطّی که منظم و گاه بی‌نظم در کنار یکدیگر چیده و یا نهاده شده بودند. خاطرهٔ تلخ غرق شدن **«فرح»** دخترخُردسال خانواده در حوض بزرگِ استخر مانند و عمیق حیاط بیرونی، مستمسکی شد که ازدحام خیابان مولوی بهانه‌ای باشد تا به محلهٔ دیگری به نام **«داوودیه»** کوچ کنند. مکانی که امروزه حدِ فاصل خیابان میرداماد و خیابان ظفر است.

«محمّد علی خان سالار معتضد» چند سالی را هم در این خانه زیست. خانه‌ای که در آن اثری از معماری خاصی که یادگار دوران جوانی او بود و بدان انس داشت، دیده نمی‌شد. خانه‌ای که به سبک و سیاق مُدرن بنا شده بود. در اینجا هم کتاب همدم او بود و هم بوم و رنگ؛ البتّه مونس دیگری را نیز یافته بود که آن **«آموزش زبان انگلیسی»** از طریق **«لینگافون»** بود. این پنجمین زبانی بود که او مشتاق آموختن آن، همانند زبان مادری بود و بدین سان سال‌های پایانی عمر را با آموزش زبان انگلیسی و مطالعه گذرانید و مصداقِ واقعیِ **«ز گهواره تا گور دانش بجوی»** شد و سرانجام در **۸۹** سالگی، پس از عمری جَد و جهدَ، در سال **۱۳۵۴** دنیای فانی را وداع گفت و به سرای باقی شتافت.

www.tabarestan.info تبرستان

«محمّد علی خان سالار معتضد» در طول خدمت نظامی موفّق به دریافت **«مدال نقرهٔ لیاقت از دولت ایران»** و **«نشان طلای علمی درجه اوّل کشور»** شد و در مناصب متعددی خدمت کرد که برخی از آن را به اجمال می‌آوریم:

۱- فرماندهٔ توپخانه، مفتّش و معاون نظامیِ اردوی استرآباد
[سال ۱۳۲۹هـ.ق برابر با ۳۰ آذر ۱۲۹۰–۱۱ دی ۱۲۸۹هـ.ش]

۲- فرمانده توپخانه فارس
[سال ۱۳۳۰هـ.ق برابر با ۱۸ آذرَ ۱۲۹۱–۳۰ آذر ۱۲۹۰هـ.ش]

۳- کفیل توپخانه بریگادِ مرکزی
[سال ۱۳۳۶هـ.ق برابر با ۱۴ مهر ۱۲۹۷–۲۶ مهر ۱۲۹۶هـ.ش]

۴- معاون قشون خراسان و رئیس پیاده نظام قشون
[سال ۱۳۳۸هـ.ق برابر با ۲۴ شهریور ۱۲۹۹–۳ مهر ۱۲۹۸هـ.ش]

www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

مقدّمهٔ نویسنده

«حقیقت مدّتی در حجاب تأخیر و تعویق می‌مانَد؛
امّا عاقبت آشکار می‌شود»

www.tabarestan.info تبرستان

سال ۱۳۲۹ هجری قمری است که کشور کیانی را یک سلسله حوادث آلم‌انگیز احاطه نموده و در اثر آن، فضای سیاست داخلی و خارجی با ابرهای مَهیب تیره و تار گشته است.

آری، سال ۱۳۲۹ هجری قمری است که در نمایشگاه این مرز و بوم حوادثی غم‌انگیز پردهٔ ارتجاع را دریده و خونریزی‌هایِ اسف‌انگیزی خاک وطن را رنگین کرده است.

آری، در این سال پُر دغدغه، من **«میرزا محمّد علیخان سالار معتضد»** که چهار سال پیش در بیست و یک سالگی، پس از اخذ دیپلم مدرسهٔ نظام عثمانی از استانبول و گذراندن دورهٔ توپخانه در آنجا و در مدرسهٔ نظامیِ سن‌سیرِ فرانسه به وطن بازگشتم، به سببِ شوق خاصّی که داشتم به خدمت نظام درآمدم و اینک به عنوان معاونِ نظامیِ کُلّ اردوی دولتیِ مقابله با محمّد علی میرزا، شاه مخلوع قاجار در معیّتِ اردو و در حال عزیمت به منطقه‌ام. این شاهِ متکبّر که آزادیِ ملّت را برنمی‌تافت، مجلس را به توپ بست و با مخالفتِ خلق ناچار به روسیه پناه بُرد و اکنون که خود را با نیروهای مزدورِ خارجی **«لزگی، گُرجی و...»** تقویت کرده، به امید فتح تهران و بازگشت به تخت و تاج از **«اُدسا»** به **«گُمش‌تپه»** از بنادر مهم ترکمن آمده است. اردویِ نظامیِ ما **«اردوی شرق»**، یکی از سه لشکری است که توسّطِ وزارتِ جنگ برای مقابله با نیروهای ارتجاع و شاه مخلوع تجهیز و اعزام شده‌اند.

از آنجایی که حوادثی در طیّ اعزام اردو و در صحنه‌های نبرد رخ می‌دهد، بخشی از تاریخ سرنوشت‌ساز این آب و خاک است، بر آن شده‌ام که رویدادها را به شکل گزارش نظامی بنگارم تا برای آیندگان به عنوان یادگاری باقی بماند.

فی‌الحقیقه وقایعی که پیاپی پیش آمده، چندان مَهیب، وحشتناک و ننگ‌آمیز است که مسلماً مسئولان آن را از طعن و لعن اخلاف بی‌نصیب نخواهد گذاشت. چه در جریان این وقایع، سیل خون‌های حق و ناحق، هرگوشه مملکت را فراگرفته و وزش بادهای مخالف و ریزش جرقّه‌های خانمانسوز، خرمن هستی نژاد ایران را مشتعل کرده و منشأ فلاکت‌های تحمل‌گدازی بوده که پیاپی بروز کرده است.

www.tabarestan.info تبرستان

آن ایران آرام که در نیم قرن اخیر، یعنی از آغاز دورهٔ ناصری در بستر غفلت و خمودگی آرمیده بود، پس از تبدیل اصول حکمرانی و برپا شدن هنگامه‌های آزادی و استبداد؛ و در نتیجهٔ بروز بلوای کبیر و نایرهٔ[1] قِتال[2] آذربایجان که در راه استردادِ حُرّیت بود، با آتشی سوزنده‌تر صحنه وطن را مشتعل کرد و به واسطهٔ تجدید ارتجاع، به وسایس وطن بر باد دِه، گرفتار نموده و به قتل‌ها، غارت‌ها، جنایت‌ها، فاجعه‌ها، خرابی‌ها و پریشانی‌ها گرفتار کرده است. با وصف تجارب تلخی که عُمّال ارتجاع از خونریزی و نابودی خلق دارند، می‌دانند که نطفهٔ آزادی را ولو در مشیمه[3] نمی‌توان معدوم کرد تا چه رسد به بعد از تولد، پس در این صورت، اعادهٔ سبک قدیم، عدیم‌الامکان[4] است. و جلوگیری از نشو و نمای آن هم، با پولاد پنجه افکندن است و عاقبتی ندارد و مثال جوی آبی است که بخواهیم وارونه جاری کنیم و مسلّم است که از طبیعت تبعیت می‌کند. این امر اگر چه از مقتضیات عقل سلیم به شمار است؛ اما غافلین که مایل‌اند همه چیز را مطابق دلخواه خود انجام دهند،

۱- نایره : فتنه.

۲- قتال : کشتار و جنگ.

۳- مشیمه : پردهٔ روی جنین.

۴- عدیم‌الامکان : غیرممکن.

فراموشکارند و برای پیشبرد مشتهیّات نفسانی[۱]، حاضرند همه چیز را فدا کنند که ضمن این اقدامات نیز به همان نتایج سوء گرفتار می‌شوند.

اینک، اسباب و عللِ ظهور این حوادث و این همه خرابی‌ها، با نظری موشکافانه مورد تجسس و تحقیق قرار می‌گیرد و می‌بینیم که جز سوء ادارهٔ عُمّال دولت‌هایِ وقت سببی دیگر نداشته و به علّت فقدان مهارت و عدم لیاقتِ زمامداران بوده که رشته امور مملکت همواره سردرگُم، کارها بدون نظم، محور چرخ‌های ادارات درهم و برهم و شکسته بوده است و بالاخره به مناسبت این هرج و مرج و به سببِ حکمرانی یک دولت فرسوده به اضمحلال کشیده شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

در ارتباط با این امور طرحِ سؤالاتی در ذهن اجتناب‌ناپذیر است که اولیای ایران پس از تبدیلِ حکومت مندرسهٔ استبدادی به مشروطیت، در خصوص ترقّی و تعالی مملکت چه اصلاحاتی را اختیار کردند؟ و در اجرای آن چه پیشرفتی حاصل نمودند؟ به نامِ رفعتِ[۲] ملّت کدامین خدمت را به پایان رساندند؟ عایدی حاصل از تحوّلات و خونریزی‌های چند ساله، برای خزانهٔ تهیِ دولت چه بود؟ و یا با رعایت صرفه‌جویی کدامین مصالح ضروریه برآورده شد؟

برایَ تأدیهٔ قروضِ متراکمه دولت، کدام منابع ضمانتی را با صیانت شرافت ملّی ایجاد کردند؟ کدام قوّهٔ نظامی برای دفاع و حفظ مملکت تشکیل و آماده گردید؟ چه مقدار اسلحه از سیستم‌های جدیدالحوایج[۳] دنیا خریداری و ذخیره شد؟ کدام یک از طُرُق تجاری ساخته و پرداخته گردید؟ برای حفظ طُرُق و شوارع و نیز برای وصول مالیات و نظم داخله، چه نوع وسایلی تأمین و فراهم آمد؟

۱- مشتهیات نَفْسانی : خواسته‌های نَفْسانی.

۲- رفعت : بلند مرتبه شدن.

۳- جدیدالحوایج : نیازهای جدید.

چه تدابیری برایِ رفع اثرات سوء امتیازاتِ ضدِّ استقلالی که از طرف رجالِ بی‌دانشِ استبداد، سابقاً به اجانب داده شده بود، اندیشیده شده؟ آیا طرز ادارهٔ مملکت در امور مربوط به پیشرفت و تمدّنِ ایران اثرات مفید و امیدبخشی داشته است؟ در واردات و صادرات، در تعادل دخل و خرج، در تجارت و در زراعت، در حرفه و صنعت، حتّی در تفکیک احتیاجات هم به جایِ آنکه مبانی تجدّدخواهانه و ابتکارات عاقلانه‌ای مدار اقدامات گردد، هیچ زمینه‌ای برای اصلاحات منظور نگردیده و معارف به همان حالت قدیمی باقی است و قشون در ضعف و ناتوانی به سر می‌بَرَد. اوضاع داخله مغشوش است و اوضاع مالی نابسامان و سیاست خارجی معدوم. آنچه که در رشته‌های مزبور دیده می‌شود، سطحی و بی‌اساس است و فی‌الحقیقه معایب کما فی‌السابق پایدار و بلکه بدتر از ماسَبَق‌اند. سلسلهٔ امور بر پایهٔ جهل عمومی استوار است و قوای روحی از هر حیث در انحطاط و شریان حیاتی به مناسبت عدم استعداد و فقدان معلومات زمامداران رو به انقطاع است. فقط چیزی که بر جریان ماسَبَق افزوده شده است، مخالفت گروه‌های مختلف و کارشکنی قوای عاملهٔ مملکت در نتیجهٔ پارتی‌بازی و غرض‌ورزی زمامداران اعم از مجریّه و مقنّنه است و در اثر شدّت جهل عمومی عواقب وخیمی ظاهر گشته و دوام مخاصمات داخلی حالتِ بُهت و وحشتی را در مملکت به وجود آورده است.

مسلّماً وزر و وبال[1] این قتل‌ها، غارت‌ها، خرابی‌ها، پریشانی‌ها بر عهده همان اشخاصی است که زمام امور را بر کفِ جاهلانهَ خویش گرفته و از خواب خلق، استفاده کرده‌اند و بدون مسئولیت و ترس از نتایجِ حاصله، مُغرضانه تیشه به ریشهٔ این کشور بدبخت زده‌اند.

آری، در صورتی که ادارهٔ امور مملکت بازیچهٔ دست جمعی بی‌بصیرت باشد و مسئولیت فقط لفظی فاقد معنی به شمار رود و طرز ادارهٔ جدیدِ مملکتی که به

۱- وزر و وبال : بدفرجامی و نکبت.

اقتضـای تجدید سبک حکمرانی، تغییر کلّی یافته است؛ همان اسلوب قدیمه باشد و با سـیاسـت داخلی و خارجی، کشوری و لشکری، با بی‌خردی رفتار ورزند و در تمام موارد مقاصـد شـخصـی را شـرط قرار دهند و از منافع عمومی چشـم پوشند، امید بهبودی و اصـلاحات که سـهل اسـت، حتّی اطمینان به دوام زندگانی اجتماعی آن ملّت هم بیهوده اسـت. به علاوه مملکتی وسـیع را که دارای چهارصد فرسخ طول و دویست فرسخ عرض و صاحب کرورها مردمان بدبخت است، نمی‌توان با لفّاظی‌های بی‌معنی اداره نمود و مبـانی ترقیاتش را از روی جهالت بر پایهٔ عطالت و غرض‌ورزی اسـتوار سـاخت و با چنین بنای سـسـتی که بنیادش بر نظریات شـخصیِ عُمّـالِ خودخواه و بـه جهـالت و لجاجت و تحریکاتِ ارتجاع گذارده شـده، حفظ انتظام و ناموس و اعراض[1] خلق را ذُمّه‌دار شدن[2] غیرممکن است. امور سیاسیِ مملکتی را که بـا وجود همسـایگانی زورمند، قرن‌ها در خواب غفلت، لایعقلانه[3] آرمیده، نمی‌توان بدون رعایتِ اسلوب سیاست مستقیم و تدابیر عالمانه و وطن‌دوستانه و بدون دانایی عهده‌دار گردید. بدیهی است در صورتی که منافع خصوصی عُمّالِ خودخواه، مستلزم تهییجِ به اختلال اسـت و در امنیت جامعه، ادارات و دوایر عالیه، به عناوین مختلفه، مقاصـد غیرمشـروع اشـخاص بی‌خرد حاکم اسـت، و پارتی‌بازی و غرض‌ورزی شعار عمومی شده؛ البته عاقبت کار جز خرابی و خُسران نخواهد بود. با تشریح این نکات، کیسـت که در مقابل این سـؤال پاسـخ صحیحی بدهد و در محکمهٔ وجدان خجل و شـرمسـار نمانَد؟ کیسـت که بتواند مقصـر را از روی حقیقت تشخیص دهد و کدام مُنصفی است که در صورت تشخیصِ تقصیرِ خود، از کار کنار گیرد و زمام امور را به داناتر از خود واگذار نماید؟ کیست که مصالح نوع را بر منافع شخصی ترجیح دهد و

۱- اعراض : روی گردانیدن.

۲- ذُمّه‌دار شدن : مدیون شدن.

۳- لایعقلانه : بدون اندیشه.

www.tabarestan.info تبرستان

از مضار[۱] مملکت به نام حبّ وطن، مدبّرانه جلوگیری کند؟ کیست که از بازخواست ملّی و عدل الهی در بیم و هراس باشد؟ فی‌الحقیقه نه فقط عمّال قدیم دولت؛ بلکه کارکنان ملّت نیز که هر دو متحداً زمامدارِ امورند و بنام دولت مشروطه، اقتصاد، سیاست و آبادانیِ ایران را بر عهده‌دارند، ثابت نموده‌اند که این ملّت تا به غرور جهل آلوده است، هیچگاه نخواهد توانست کشتی هستی خود را از گرداب حوادث نجات دهد. عُمّال جدید مملکت که نماینده تودهٔ این خلق جاهل‌اند، نیز با سوء رفتار در ادارهٔ امور مملکت، مسئول و مقصرند؛ زیرا به علّت عدم علم و لیاقت و خبطهای[۲] بی‌شمار، به عجز و جهل معترف نیستند و در نتیجهٔ غَرَض‌ورزی و سهل‌انگاریِ آنان، صحنه‌هایِ فجیعی پیاپی یکدیگر در نمایشگاه این کشور فلک‌زده به نمایش آمده است که عالم انسانیت از دیدن صفحات ماتم‌آلودش دلخون می‌شود و فی‌الحقیقه هر قلب حساسی از تماشای مناظر گلگونش متأسف و متأثر و محزون می‌گردد. چرا شاه مخلوع مجدداً به ایران بازگشت؟ کدام امید وی را به خیال تجدید سلطنت ارتجاعی انداخت؟ اخوان و اعوان[۳] متّحدالافکارش به پشت‌گرمیِ کدام دست‌آویز وی را برای تجدید حیات ارتجاعی تحریک کردند؟ او با تجاربی که در نتیجه بمباران مجلس شورای ملّی به دست آورده بود، چرا مجدداً به آزادی ملت حمله کرد؟ این گستاخی برای چه بود؟ این‌ها سؤالاتی است که جوابش بسی آسان است. نحوهٔ جریان امور، سبب اطمینان و امیدواری پادشاه مغرور شده بود. برای آنکه عُمّال مملکت پس از تجدید اساسِ مندرسهٔ استبداد به اصول مشروطیت، دستگاه مغشوش سابق را بدتر از ماسَبَق اداره کردند و عدمِ اقتدار و ضعف دولت را که از بی‌کفایتی رجالی مهمله[۴] بود، بیشتر آشکار ساختند. به جای کوشش در انتظامات،

۱- مضار : گزند.

۲- خبط : کار اشتباه.

۳- اعوان : پشتیبان.

۴- رجال مهمله : رجال بی‌کفایت.

www.tabarestan.info تبرستان

رفع اصول ملوک‌الطوایفی، استقرار اساس عدل و داد؛ ایجاد قوای نظامیِ مقتدری که در خور عظمت مملکت باستانی باشد، به توسعهٔ جور و اعتساف[۱] پرداختند. در اختلال امور کوشیدند و صرف نظر از عدمِ انجامِ تکلیف حتمی خویش که آسایش خلق است، حتّی نتوانستند ادارهٔ امور را موافق اسلوب مطلوب، حتّی اگر شده به صورت ناقص عهده‌دار شوند. به همین لحاظ در گوشه و کنارِ مملکت قُطاع‌الطریق ظاهر گشتند و در هر ولایت فردِ شروری لوای طغیان برافراشت و همان عُمّال نااهل در جلوگیری از وی همّت که نکردند، سهل است که بر تقویت او به عناوینی اقدام کردند و به این ترتیب به توسعهٔ ملوک‌الطوایفی کوشیدند و بر هرج و مرج افزودند و از اقتدار مملکت کاستند و بر تزیید[۲] نفوذ اشخاص افزودند.

چنانچه رشیدالسلطان‌ها، نایب حسین‌ها، متمردین مازندران، دزدان راه خراسان، آشوب‌طلبان خطّهٔ فارس، و سایر متمرّدین و یاغیان دور و نزدیک از عدم اقتدار دولتِ وقت به غَلَیان آمدند و چون عجز زمامداران و غرض‌ورزی اولیای کشور را می‌دیدند، در نهایتِ سفّاکی به شرارت می‌پرداختند. یاغی اُصانلو هر وقت که بر شرارت خود می‌افزود، به جای تأدیب تحبیب می‌گشت. حسین کاشی مدّت‌ها لوای طغیان را بر ضد دولت برافراشت و کاشان و جوارش را تا جَنْدَق چاپید و چون کارگزاران نالایق که نتوانستند او را معدوم کنند، به ائتلاف با وی مصمم شدند و انتظامات طُرُق و شوارع کاشان و یزد و اصفهان را بر عهدهٔ وی واگذارند و در حقیقت قبالهٔ یک قسمت از مملکت را به پاداش شرارت به او احسان کردند.

سبب ضعفِ اولیای مرکز در نابودیِ این قبیل معاندین داخلی، نه فقط مبنی بر اهمال بود، بلکه از ندانستن یا نخواستن اصلاحات نیز بود که در هر حال، چون در تأمینِ آسایش خلق، صیانت و سیادتِ مُلک و ملّت غفلت ورزیده‌اند، در پیشگاه

۱- اعتساف : بیداد کردن.

۲- تزیید : زیاد شدن.

www.tabarestan.info تبرستان

وجدان حقیقت بینان دنیا و عدل الهی مسئول و مؤاخذند[۱]. این تکاهل و تجاهل و بالاخره این خیانت‌های عمدی یا سهوی اولیای زمامدار، هر شرورِ بی‌قابلیت را بر آن می‌داشت که به محض دیدن آب گل‌آلود، ماهی بگیرد و به سرکشی و مخالفت بپردازد. این طغیان‌ها، عاقبت سبب گردید که مخالفانِ مشروطیت نیز در تجدید حیات ارتجاعی جسور شوند. بلی، این سوء تدابیر، رفته رفته از نفوذِ احکامِ اولیای مرکز در اعماق بعیدهٔ مملکت می‌کاست و وسیله ازدیادِ مفسدین می‌شد؛ زیرا هر یاغیِ شروری با داشتن جزئی استعداد و اندکی قوتِ قلب می‌توانست، به هر مقصود نامشروعی موفق گردد؛ بنابراین کدام ترس و بیم می‌توانست طرفداران استبداد را از نیّات مکنونه و دیرینه باز دارد؟ در این شرایط بود که این پادشاه مخلوع با قلبی مملو از کینهٔ ملّت و انتقام، هوا و هوس استرداد تاج و تخت به سرش زد.

این بود اسباب ظهور ارتجاع و علل حوادثِ خونینی که می‌توانست وطن را بر باد دهد و آغازِ آن اواخر ماه رجب ۱۳۲۹ هجری بود؛ زیرا شاه مخلوع موقع را برای استرداد سلطنت موروثی مناسب دانسته بود. بیم و اندیشه‌ای که از قوای ملّی داشت و از دیرگاهان در سینه وی جایگیر شده بود، اکنون مقرون به زوال بود. به تصویب و تحریک دشمنانِ سیّاس مملکت، جسورانه قدم به خاک مقدّسِ تازه آزاد شدهٔ وطن گذاشت و تا موقعی که دوست تزاریِ وی، روس، اولتیماتوم‌های پیاپی خود را به دربار ایران ارسال داشت (ذیحجه ۲۹) و بالاخره تا زمانی که شاه مخلوع مأیوس و مغلوب از خاک ایران خارج شد (ربیع‌الاول ۳۰)، یک دورهٔ تاریخی را طی کرد که در ذکر شرح آن وقایع عبرت‌انگیز، اگر چه تاریخ معاصر از نظارهٔ جزئیات آن کوتاهی نکرده و برای آیندگان ثبت و ضبط خواهد نمود؛ امّا از آنجا که شمّه‌ای از وقایعِ این مدّت را از نزدیک دیده‌ام و برای خدمتگزاری، در ذکر آن میل مفرط دارم، با وصف ضعف اقتدار در انشا و عجز در رعایت اسلوب بیان که این بی‌مقدار را حاصل است،

www.tabarestan.info تبرستان

۱- مؤاخذ : بازخواست شونده.

لازم دانستم که عجز و نقصان منظوره را مانع عزم مقصوده قرار ندهم و در این رساله نه به شیوهٔ تاریخ‌نگاری؛ بلکه به سبکِ خاطره‌نویسی یادداشت‌هایی بنگارم و به یادگار گذارم تا اگر به معرض مطالعه عامّه درآید، معلوم و مبرهن شود که ملّتی پُر قدرت به سببِ فقدان قابلیّت است که در معرض فشار خارجی و انحطاط قرار می‌گیرد و محکوم به فلاکت می‌گردد، شاید ثبت و ضبط این خاطرات وسیلهٔ عبرت شود و کارگزاران وطن‌دوست آینده را متذکّر و متنبّه سازد؛ امّا اسلوبی که در نگارش این داستانِ نظامی اتّخاذ شده است، روش جدّیِ گزارش‌گونهٔ تاریخ‌نگاری است. نظیر اغلب داستان‌های خیالی نیست که رشتهٔ سخن‌گاه به غمزات[1] نسوان یا معاشقات شهوت‌انگیز یا فجایعی که بدان زمینه‌ها ارتباط دارد، ممزوج گردد و حلاوتی یابد؛ زیرا آن را زاید دانستم، چه در ضمن این قبیل حوادث جدّیِ تاریخی که هر صفحهٔ آن با خون جوانان وطن رنگین است، گنجانیدن معاشقات و خیال‌پردازی دور از انصاف است. به جای وصف غنج[2] و دلال خانم‌های شوخ و شنگ، غُرّش توپ و تفنگ و علی‌رغم تماشاگاه‌های شهوت‌خیز، به تصویر کشیدن قتل و غارت‌های غم‌انگیز بیشتر مفید است، خاصه که این حقایق به ظهور رسیده و در تهذیب اخلاق اجتماعی و تهییج احساسات اهلِ وطن بیشتر مورد توجّه است و می‌تواند در تقویت قوای روحی مملکت ذی‌قیمت باشد. دلاوران و قهرمانان داستان مورد بحث همانا اولاد ایران‌اند که آلت دست این و آن شدند و به دستور اجانب و به نفع آن‌ها در ویرانی خاک پاک وطن که خوابگاه نیاکان و پرورشگاه ابناء[3] آن است، کوشش کردند و از فرط جهل به دست‌آویز **آزادی و استبداد** خون یکدیگر را مُباح دانستند و نسبت به مُلک و مِلّت انواع مظالم را روا داشتند. ظلم و جوری را که شاه

www.tabarestan.info تبرستان

۱- غمزات : اشاره‌های با چشم و ابرو.

۲- غنج : کرشمه.

۳- ابناء : فرزندان.

مخلوع در این کشور مفلوک در اندک مدّت حکمرانی و کامروائی خویش روا داشت، محال است که در این مختصر بگنجد. همینقدر می‌توان گفت که کلیهٔ اقداماتش قابل تقبیح بود و اگر رفتار عاقلانه و عادلانه‌ای را روش و منش سلطنت قرار می‌داد، بدیهی است که این همه فتنه و فساد ظاهر نمی‌شد. با اجرای عدل و داد هم مملکت آباد می‌شد و هم خویشتن از تخت و تاج دور و مهجور نمی‌ماند. آوخ که او از فرطِ غرور و کثرت دسایس اطرافیان مُحیل[1] و فقدان لیاقت درباریان خودخواه و کج‌اندیش، هرگز فرصتی برای تمییز راه از چاه نیافت و اوضاع کشور و خویش را پریش و خلق را دلریش نمود.

www.tabarestan.info تبرستان

اکنون این یادداشت‌ها که محتوی مطالب عبرت‌انگیز این موضوعات است، گرچه شامل کلّیهٔ وقایع ارتجاعیه مدّت مبحوثه[2] و تمام اطّلاعات تاریخی آن ایّام نیست؛ ولی چون شمّه‌ای از آن است، در حقیقت می‌تواند راهنمای کشف حقایق باشد. علاوه بر آن چون تاریخچهٔ یک نمایش نظامی در ایران است از حیث شأن نظامی ولو به واسطه قلّت[3] قوا و عدم اهمیّت میدان‌هایی که جنگ در آن به وقوع پیوسته در انظار خبره‌های حَرب شاید چندان شایان استفاده نباشد؛ ولی نظر به تحقیق و تفکیک مطالب، چون به قوای نظامی، چگونگی مسائل کشوری و اوضاع سیاسی ایران تا جایی که به داستان مربوط است، توجّه و بررسی‌هایی شده است؛ بنابراین آیینهٔ اقتدار ایران نو محسوب می‌شود و اساساً استراتژی و تاکتیک، همچنین اخلاق و آداب، تشکیلات و شرایط سپاهیان وقت را آن چنان که بوده است، ارائه می‌دهد؛ پس می‌توان دانست که علّت‌العلل خرابی‌های کشوری، از فقدان استعداد لشکری و

۱- مُحیل : حیله‌گر.

۲- مبحوثه : مورد بحث.

۳- قلّت : کمی- کمبود.

نداشتن قدرت و سرنیزه است که تشکیلات اساسی وطن و حیات سیاسی مملکت را به طوری که مقتضی است، مستحکم نداشته و به تزلزل دچار ساخته است.

لکن نباید گمان رود که در مطالب مندرجهٔ آن ذرّه‌یی کسر یا اضافه به قلم آمده یا بر ضد یا به طرفداری اشخاص به شرح پیوسته است؛ بلکه چون این مجموعه چنانچه قبلاً هم ذکر شد، از دفترچهٔ یادداشت‌های روزانهٔ ایّام سفر با نظری بی‌غرض استنساخ شده و به شرح انجامیده است، و از نگاشتنِ آن مقصودی جز خدمتگزاری نداشته و ندارم و به راستی می‌توانم گفت که از حلیهٔ کذب و ریا به کلّی عاری است، امید که خوانندگان محترم نقصانی را که از حیث انشا ملحوظ و مشهود گردیده، عفو و اغماض کنند و هنگام مطالعه به سادگی و خلوصی که در بیانِ وقایع و ذکر حقایق روش نگارش قرار گرفته است، توجّه نمایند تا صفای باطن نگارنده آشکار شود.

www.tabarestan.info تبرستان

یاور محمدعلی خان **سالار معتضد**
فرمانده توپخانه، مفتّش و معاون نظامی کلِّ اردوی شرق
در مقابله با شاهِ مخلوع محمّد علی میرزا قاجار
طهران، ربیع‌الاول ۱۳۳۰ هجری

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل اوّل

«۱»

ظهور ارتجاع

آغاز داستان از اواسط ماه رجب ۱۳۲۹ هجری است که شاه مخلوع، محمّدعلی میرزا قاجار، به همراهی چند نفر از ملازمان محرم خویش با تبدیل لباس به سر حدِّ شمالی کشور تازه آزاد شدهٔ ایران بازگشت نمود و در گُمش‌تپه که یکی از بنادر مهمهٔ صحرای ترکمن و در ساحل جنوب شرقی بحرِ خزر واقع در مصب رود گرگان که محل اقامت و مسکن طایفهٔ جعفربای است، قدم نهاد.

مهم‌ترین رجالی که در رکابش بودند: برادر وی، شاهزاده ملک منصور میرزا شعاع‌السلطنه و یکی از سرداران نظام عهد استبداد، علیخان ارشدالدوله سردار ارشد بودند. کسان دیگری هم که از رجال مطرودِ دربارِ سابق به شمار می‌آمدند، بودند که نزد وی از حیث مقام فرورتبه‌تر شمرده می‌شدند و جزو ملتزمین رکاب محسوب می‌گشتند.


تبرستان
www.tabarestan.info

شاه مخلوع، محمّدعلی میرزا قاجار

ششمین پادشاه از سلسلهٔ سلاطین قاجاریه و دومین سلطان دولت مشروطه ایران که به جرم خیانت به ملّت از تاج و تخت محروم و از سلطنت خلع گردید.

همهمهٔ غریب و هیجان شدیدی در طهران فیمابین رجال دربار و دوایر پارلمانی از استماع اخبارِ مربوط به این ورود حاصل گردید. تا زمانی که این خبر در دوایر دولتی لزوماً در پرده استتار ماند، در خواص سکوت بهت‌آمیزی را تولید کرد، و چون دایرهٔ شیوعِ آن به عوام توسعه یافت، قیام عمومی را سبب گردید. گرچه جماعت قلیلی قلباً شاد بودند و این خبر را محرمانه به یکدیگر بشارت می‌دادند؛ امّا گروه اعظم خلق از خاص و عام کف افسوس و اضطراب به هم می‌سائیدند و بازگشت وی را با بیم و نفرت اعلام می‌کردند و موجبِ تهییج و تأثّر یکدیگر می‌گشتند.

اینک بایستی به این نکته پرداخت که شهریار قاجار چه نوع سلوکی را در این مملکت روا دانسته بوده است که این چنین نفرت عمومی را به خویشتن جلب کرده که امروز از استماع خبر ورودش به نقاط سرحدی، اینگونه همهمه در خلق ایجاد شده است.

شاه مخلوع، محمدعلی میرزا قاجار، ششمین پادشاه از سلسلهٔ سلاطین قاجار و دومین سلطان دولت مشروطهٔ ایران است که پس از درگذشتِ پدرش مرحوم مظفرالدّین شاه قاجار، در سال ۱۳۲۴ هجری در سنِ ۳۵ سالگی بر تختِ سلطنت جلوس کرد و قریب سه سال بعد، به جرم خیانت به ملّت از تاج و تخت محروم و از سلطنت خلع گردید.

هنگامی که این پادشاه بر اریکهٔ کامرانی تکیه زد، ایّام سلطنت خود را با اوقاتی مصادف دید که ایران وارد دورهٔ جدیدی شده بود و او که به واسطهٔ جهل و غرورِ جوانی، مشتاقِ شهوترانی‌های سلاطین سَلَف بود و اساس جدید ادارهٔ مملکت را منافی با آن می‌پنداشت، مصمّم شد که بنیانِ حکمرانی ملّت را بر هم زند. در صورتی که در آن اوقات، ابداً زمینهٔ مساعدی برای این کار وجود نداشت؛ زیرا از زمان جدّش ناصرالدین شاه، مردم که از ظلم و تعدّی شاه و اولیای کشوری و لشکری و بی‌ترتیبی ادارات و بی‌لجامی حُکّام و عدم وجود قانون و عدالتخانه به

www.tabarestan.info تبرستان

ستوه آمده بودند، کاسهٔ صبر و طاقتشان لبریز شد و در عهد حکمرانی پدرِ وی، مظفرالدّین شاه، شورش کردند و **طُغرایِ مشروطیّت و براتِ آزادی ملّی** را تحصیل کردند و به **تأسیس عدالتخانه** و **کنکاشستان ملّی** موفق شدند و چون از عدم تمایل و قبول شاه جدید بیمناک بودند، هیچگاه حزم و احتیاط را از دست نداند و همواره مترصدِ خیالاتِ خُدعه‌آمیز وی بودند و بالاخره امضای وی را نیز تحصیل کردند و با راحتیِ خیال به راه اصلاحات قدم نهادند؛ لکن پس از اندک مدّتی، شاه جوان به صرافت طبع و یا به تحریک درباریانِ طمّاع و ناصحینِ کج‌اندیش داخلی و خارجی، عزم را به برهم زدن حکمرانی ملّی جزم کرد و ظاهراً و باطناً به دسایس عدیده پرداخت تا توانست باب مناقشه را بین عُمّال دولت و کارکنان ملّت مفتوح نماید و در دومین سال جلوس خود، یعنی در سنهٔ ۱۳۲۶ هجری، مجلس شورای ملّی را به توپ بست و تخریب و پریشان ساخت. از این بمباران و حوادث خونین و سایر اقدامات مغرورانهٔ منال یالشاء[1] و مخاصمت‌های مستبدانهٔ وی، ملّت خشمگین شدند و رفته رفته به هیجان آمدند. مقدّمهٔ بلوای عام ابتدا در آذربایجان ظاهر شد و عاقبت منجر به کشمکش‌های بسیار سخت گشت. شدّت قیام آزادی طلبان تبریز که به سرپرستی **ستّارخان** و **باقرخان**، یعنی دو آزادمردِ مجاهد که جداً عَلَم طغیان و مخالفت بر ضّدِ دولت را برافراشته بودند و توانستند سایر نقاط دور و نزدیک را نیز تکان دهند و پس از جنگ‌های متوالی که مابین قوای ملّت و نظامیان دولت در آن خطّه حادث گشت، بالاخره لشکر شاه مضمحل و پرَیشان گردید. بدین لحاظ ولایات دیگر نیز ضمن بروزِ احساساتِ موافق به اقدامِ مُجدّانهٔ ملیّون، به فتاوی مطاعهٔ مجتهدین مذهبی که در تکفیر شاه جداً قیام کرده بودند، اطاعت کردند و برای دفع شاه و پیروانش به تأسیس قوای جنگی و تهییج احساسات عمومی پرداختند و به این ترتیب دو قوّهٔ عظیم ملّی در دو نقطهٔ مهمّهٔ مملکت در اندک وقتی تشکیل

www.tabarestan.info تبرستان

۱- منال یالشاء : جای سود یافتن کم.

گردید، اوّلی در اصفهان از ایل بختیاری و مردمِ آزادی طلب، دومی در گیلان از آزادی طلبان آذربایجانی و رشتی و کمیته‌چی‌های قفقاز که مرکّب از مسلمانان و ارامنه و گُرجی‌ها بودند و به نام مجاهدت در استرداد حُرّیت[۱] قیام کردند و پس از مخابرات و مذاکرات با مرکز، همینکه عزم شاه را در اصلاح فی‌مابین لایتغیر و غیرممکن یافتند، از جنوب و شمال برای برهم زدن اساس استبداد به سوی مرکز شتافتند و به همراهی قوایِ مخفی ملّیون مرکزی و مجاهدین پایتخت در رجب ۱۳۲۷ طهران را مُسخَّر و به عزم دیرینه ملّی موفقیّت حاصل نمودند. شاه از ترس گرفتاری و محاکمه به سفارت روس پناه برده و دولت روس که به واسطهٔ اتّحاد با انگلیس به تنهایی نمی‌خواست و یا نمی‌توانست، در امور داخلی ایران مداخله نماید، به اتّفاق متّحد خود، محافظت از پناهنده را بر عهده گرفت. این خونریزی‌ها و خرابی‌ها و پناهندگیِ شاه، سبب گردید که ملّیون نیز متّحداً مصمّم به خلع وی شدند و وی را از مقام سلطنت منفصل کردند؛ سپس به موجب قراردادی رسمی که مابین دولت جدید و سفارتین مبادله شد، مقرّر گردید که با حمایت دولتینِ روس و انگلیس از ایران طرد شود و به همراهی یاران مرتجعِ خویش در روسیه اقامت کند. همین که موادِّ پروتُکُلِ[۲] فیمابینِ نمایندگان دولتی حامی شاه و نمایندگانِ زمامداران مملکت به امضا رسید، شاه با اعوانش از ایران خارج شدند و در **اُدسا** که یکی از بنادر تجاری روسیه و در کنار دریای سیاه واقع است، در مکانی که از طرف دولت روس برای سُکُنای[۳] وی اختصاص یافته بود، مقیم گردید و **احمد شاه قاجار** که فرزند ارشد شاه مخلوع و ولیعهد دولت بود، به موجب قانون اساسی مملکت، جالس اورنگ سلطنت گشت و به واسطهٔ صِغَرِ سن[۴]، ابتدا **عضدالملکِ قاجار** به

۱- حُرّیت : آزادی.

۲- پروتُکُل : صورت جلسه مذاکراتِ سیاسی برای عقد قراردادهای رسمی، مقاوله‌نامه، پیام میانِ نمایندگان دو دولت.

۳- سُکُنا : مسکن یافتن، مسکن گزیدن.

۴- صِغَرِ سن : کوچکی سن.

www.tabarestan.info تبرستان

تصـویب هیأت مدیره‌ای که برای اعادهٔ انتظامات داخلی، موقتاً تشکیل یافته بود، به مقام نیابت ســلطنت برقرار گردید که عمر او وفا ننمود و مختصــر ایّامی را در این منصـب گذرانید و درگذشت. پس از وی **والاحضرت ناصرالملک همدانی** به اکثریت تامّ مجلس شـورای ملّی، نایب‌السلطنه انتخاب گشت و دورهٔ دوم مجلس ملّی که بر وفق اصــول مشــروطیت در جریان بود، شــروع به وضــع قوانین نمود و به ترمیم خرابی‌های سـَلَف مشـغول گردید؛ لکن چنانچه باید و شاید هنوز به انجام مقصودی مهم موفق نگردیده بود که بانگِ شومِ ظهور ارتجاع در آسمانِ مملکت طنین افکند و ارکان مهم کشــور به تزلزل گرفتار شــد و بار دیگر موفقیت ملّی و آزادی با موانع عدیده و سختی روبرو گردید.

www.tabarestan.info تبرستان



احمد شاه قاجار فرزند ارشد شاه مخلوع



تبرستان
www.tabarestan.info

والاحضرت ناصرالملک

ابوالقاسم خان همدانی نایب‌السلطنه جدید مملکت ایران

فی‌الحقیقه محمّدعلیشاه شخصی فاقد التدبیر و قهّار[۱] بود که به آنتریک[۲] و دسایس اهل دربار گرفتار گشته، از شئامت[۳] نصایح مغرضین طمّاع درباری و از سیّئات[۴] خویش، هدف تیر تنبیه قضا و قدر گردید و به خواری و خفّت دچار شد. اگر چه که می‌بایست از نتایج اعمال اوّلیهٔ خود که عاقبتی وخیم داشت، پند می‌گرفت و از درس عبرتی که تقدیر به او داده بود، تنبیه می‌شد؛ امّا او چنان سفّاک و مغرور بود و آنچنان بنیاد اعمال را در کج‌روی بنا نهاده بود که ذرّه‌ای نیّت حَسَنه و صالحه در وجودش نبود که شاید وسیله‌ای برای نیلِ به مُراد باشد.

۱- قهّار : چیره شونده، اینجا کینه‌ورز و انتقام‌جو.

۲- آنتریک : تحریک، توطئه.

۳- شئامت : بدیمنی.

۴- سیّئات : اعمال بد.

اینک هم یگانه مقصودی که از این بازگشت داشت، استرداد تاج و تخت بود که برای آن، تدارک قوا را ضروری می‌دانست و تکیه بر نیرویِ تراکمه[1] را موافق مصلحت دیده بود و در اجرای این نقشه، دستور اجدادی را سرمشق خود قرار داد؛ زیرا قاجاریه[2] طائفه‌ای بودند ترک و خارجی منش که در استرآباد سکنی داشتند و در دورهٔ سلطنت زندیه که هرج و مرج کشور ایران را فراگرفت، درصدد تصاحب تاج و تخت برآمدند. چند نفر از آنها بنایِ کشمکش با زندیه را گذاشتند و کاری از پیش نبردند تا آنکه **آغا محمدخان پسر محمد حسن خان** که یکی از بزرگان آن طایفه بود؛ پس از کشته شدن پدرش و فوتِ **کریم خان زند** در ۱۱۹۸ به استرآباد و مازندران تاخت و پس از تسخیر آن بلاد وارد طهران شد و آنجا را پایتخت خود قرار داد، در ۱۲۱۰ هجری. به ملاحظهٔ چنین سابقه‌ای، انتظار حمایت از طوایف ترکمن، چندان بی‌ربط به شمار نمی‌رفت؛ امّا با وصف اقدامات لایشعرانه‌ای[3] که از زمان ولیعهدی او در تبریز، به ظهور رسیده بود و همچنین اقدامات ضدِّ ملّی وی در دوران سلطنت، آشکار است که به مجرّد ظهورِ مجدد ارتجاع، احساسات عمومی منقلب شد و کوشیدند که وسایل دفع وی و نجات خویش را فراهم آورند. مقدّمات این امر نیز بدین طریق حاصل شد:

www.tabarestan.info تبرستان

۱- تراکمه : ترکمن‌ها.

۲- در دورهٔ مغول ایل قاجار در ارمنستان مقیم بودند و بعد به فرمان امیر تیمور به ایران آمدند. شاه عباس کبیر قسمتی از ایل را در صحرای ترکمن مسکن داد. بعد از انقراضِ صفویه رؤسای قاجار نیز مدعیِ سلطنت شدند. محمد حسن خان چندی با کریم خان زند مبارزه کرد و به دست امرای قاجار کشته شد. پسر وی بعد از فوت کریم خان به سرعت از شیراز به مازندران رفت و به حمایت ایل قاجار، خود را پادشاه خواند و تهران را مُسَخَّر نمود و به دفع بازماندگان زندیه پرداخت و در کرمان لطفعلیخان زند را مقتول نمود. از جنگ‌های آقا محمدخان فتح تفلیس است که سنه ۱۲۰۹ واقع شد. او سال بعد در تهران رسماً تاجگذاری نمود و مجدداً به قفقاز لشکرکشی کرد و قلعه شوشی را متصرف گردید. این مؤسس سلسلهٔ قاجار در سن ۶۳ سالگی به دستِ ملازمان خود کشته شد.

۳- لایشعرانه : نابخردانه - بدون شعور.

پس از آنکه در محافل رسمی و غیررسمی طهران اخبار ورود وی به سرحد به سرعت منتشر گردید، احساسات هیجان‌آمیزِ غریبی به منصهٔ ظهور و بروز رسید. دوایر پارلمانی[۱] و کابینهٔ وزرا که از بیم و هراس به اضطراب مبتلا گشته بودند، در پیِ اخذِ تدابیری برای جلوگیری از اقدامات متصوّرهٔ وی برآمدند.

کابینهٔ سپهدار اعظم با تشتت آراء وجودِ اعضای غیرمتجانس، متزلزل و بحرانی بود و به واسطهٔ آن که اغلبِ وزرا در راه پیشرفت امور ملّی و مملکتی ساعی نبودند و مثل سایر کابینه‌های عهد مشروطیت با اهمال به رتق و فتق امور مملکت می‌پرداختند، و از آنجا که در تشکیل و تکثیر قوایِ نظامی که به مثابهٔ روح وطن است؛ ابداً مساعی لازمه را به کار نمی‌بردند و اغلب ولایات و ایالات عمده را بی‌حاکم و به حال هرج و مرج رها کرده بودند، در پیشگاه وکلای ملّت جواب‌های قانع کننده نداشتند، لاجرم این کابینه با استیضاحات متوالی، به عدم اعتماد مقرون گشت و سقوط کرد.

متعاقب سقوط کابینهٔ سپهدار، تحت ریاست الوزرائی و مسئولیّت **صمصام‌السلطنه بختیاری** که در کابینهٔ سابق مقام وزارت جنگ را بر عهده داشت هیأتی از وزرای متجانس تشکیل شد و به موجب قانونی که به فوریت از تصویب مجلس ملّی گذشت، **حکومت نظامی** اعلام شد و تمام مملکت تحت ادارهٔ عُرفیِ قوای نظامی درآمد و چون نظریات عمده راجع به تشکیل این کابینه که با تقویت احزاب صورت گرفته بود، اساساً مدافعه از حقوق ملّی بود، در اولین پروگرامِ[۲] هیئت وزرای جدید، نحوهٔ دفع نیروهایِ ارتجاع بررسی و تصمیم‌گیری و فرمان اجرایِ آن صادر گردید.

۱- پارلمان : مجلس شورای ملّی، انجمن بزرگانِ مملکت.

۲- پروگرام : برنامه.

www.tabarestan.info تبرستان

اینک بهتر است به بررسیِ احوال مُلک و ملّت که در آن موقع چندان امیدوار کننده نبود بپردازیم:

امور داخلی: مهم‌ترین چیزی که فی‌الحقیقه چندان در مجرای طبیعی نبود، همانا امور داخلی مملکت بود؛ زیرا در مجلس شورای ملّی، فیمابین نمایندگان، به نام فرقه‌های چپ و راست که اکثریت و اقلیّت بودند، برحسب القائات[1] شخص اوّل ایران که به حیله‌های سیاسی مقام رفیع زمامداریِ مملکت را اشغال کرده بود، ضدیّت‌های بسیار به وجود آمده بود و فرقه‌های مسلکی[2] که با عناوین متعدده تشکیل گردیده و به نام **اعتدال** و **دموکرات** و غیره، محور سیاست را عهده‌دار بودند، به حدّی در کلیّهٔ اعمال و افکار با یکدیگر مخالفت و ضدیّت داشتند که در بیان نمی‌گنجد. ارتباطِ هیأت نمایندگان ملّی و هیأت وزرا، یعنی قوای مقنّنه و قوای مجریّه، نیز به واسطه همین پارتی‌بازی، وحدت و انتظامی نداشت. کابینه‌ها به همین علل همواره در حالِ بحران‌های متمادی بودند و پیاپی ساقط می‌شدند. فی‌الواقع تغییر کابینه، وسیلهٔ اصلاحات نبود و بازیچه‌ای بود، بدون هر گونه ماهیتی که امید هر نوع اصلاحاتی را سلب می‌کرد. مسئله پارتی‌بازی نه فقط در مجلس شورای ملّی؛ بلکه در جدال‌های میان احزاب و در ادارات دولتی نیز گسترش یافته بود و وزارتخانه‌ها را به ضدیّت با یکدیگر وامی‌داشت و موجبِ کُند شدن چرخهٔ مملکت بود و کارهای اداری را دچار تعویق می‌کرد. اهالی ولایات نیز در این نرد مسلکی به ششدر[3] حیرت گرفتار بودند و در کشمکش، گویِ سبقت از یکدیگر می‌ربودند.

اغلبِ کسانی که نفوذ و قدرتی داشتند، در نقاط دور و نزدیک، از دولت تبعیّت نمی‌کردند و در حال تمرّد و یاغی‌گری بودند. طُرُق و شوارع به واسطهٔ کثرت دزدان

۱- القائات : جمعِ القاء : در تداول فارسی زبانان بیشتر در مورد القاء شبهه و تعلیماتِ گمراه کننده به کار می‌رود.

۲- مسلک : راه، روش و طریقت.

۳- ششدر : کنایه از شش جهت عالم، «ششدر حیرت» : کنایه است از تحیّر بسیار.

www.tabarestan.info تبرستان

گذرگاه‌هایی هولناک و عاری از امنیت بودند. صفحات کاشان تا جَنْدَق به مناسبت غارتگری **نایب حسین کاشی** درهم و برهم بود. خوار و ورامین منطقهٔ نفوذ و تطاول **رشیدالسلطان** و سوارانِ اُصانلو بود و فاقد نظم و امنیّت به شمار می‌آمد. اصحاب نفوذ در مازندران هم متمرّد و عصیانگر بودند. فارس در آتش فتنه و طغیان می‌سوخت. آذربایجان و خراسان بی‌سر و سامان و آشفته بود. لرستان و کردستان از همه مغشوش‌تر و پریشان‌تر به نظرِ می‌رسیدند و استرآباد نیز به مناسبت ورود شاه مرتجع، دچار اغتشاش و فتنه گشته بود. نه فقط نقاطی که ذکر شد؛ بلکه تمام مملکت به مناسبت فقدان حُکّام و عدم حضور وجودِ قوای نظامی و دولتی مختل بود و عموم خلق در شرایطی سخت و ناراضی بودند. چهار رکن مملکت از شرق، غرب، شمال و جنوب در بحران به سر می‌بُرد و از بحر خزر تا خلیج فارس و از حدود عراق عرب تا سرحد بلوچ و افغان، که در تحت ادارهٔ ایران و به نام ایران محلّ سُکنای کرورها شهری و چادرنشین ایرانی است، که هیچ‌کس خود را مسئول آنان نمی‌داند و به همین مناسبت، اینک این سرزمینِ پُر آشوب و ولوله، ویران شده و مخروب، دستخوش هویٰ و هوسِ مُشتی مغرور و جاه‌طلبِ مسندنشینِ خودخواه است. کشوری که اکنون جز فضای بهارستان و گلستان که محل جلوس قوای مقنّنه و مجریّه است، هیچ مکانی را در آن امن و آسوده نمی‌توان یافت.

یگانه مقصودِ والاحضرت ناصرالملک ابوالقاسم خان همدانی نایب‌السلطنهٔ جدید نیز احتمالاً دیکتاتوری و برقراریِ همان سبک حکمرانی مُندرسه بوده است که رفته رفته وضع مملکت وخیم‌تر و سببِ نارضایتی خلق شد؛ امّا قبل از آنکه نیّات مکنونهٔ وی کاملاً آشکار گردد، کسانی که مترصدِ این عدم توازن بودند، اختلال را مغتنم شمردند و حوادثی وخیم به دستیاریِ عُمّالِ آنان به وقوع پیوست.

روابط خارجی: افق سیاست خارجی سیاه‌تر از جریان داخلی، با ابرهای تیره آلوده شده و بسیار تاریک می‌نمود؛ زیرا در بدو استرداد حُریّت، به واسطهٔ جنگ‌های

www.tabarestan.info تبرستان

مهیب تبریز، قَحط و غُلای آذربایجان، کلّیهٔ اهالی آن سامان را به فشار جُوع مبتلا کرده بود، عده‌ای سالدات روس[۱] به عنوان حملِ آذوقه به تبریز آمدند و بعدها هم به اسم حفظ اتباع خارجه، موقتاً توقّف کردند و هر چند که در اخراج و معاودتِ آنان به دولت همسایه، دوستانه یادآوری و خواهش می‌شد، حصولِ آن با وعده و وعید و طفره، تعلّل می‌شد و به تعویق می‌افتاد. همچنین در کلّیهٔ مناقشات مربوط به مناطق نفوذ و معاهده ۱۹۰۷ مسیحیِ دولتین همجوار، عملیات سیاسی پیوسته به موانعی دچار می‌گردید؛ امّا با این حال روابط دولت جدید ایران با دولتین روس و انگلیس دوستانه بود؛ ولی پلیتیک[۲] هیأت سیاست، مرعوب‌کننده و پُر مخاطره به نظر می‌رسید و چندان امیدبخش نبود.

www.tabarestan.info تبرستان

قوّهٔ نظامی: استعدادی[۳] که در طهران در این موقع تحت نظرِ صاحب‌منصبان ایرانی تشکیل شد و به نام **قشون رِفُرم** موسوم بود، در ابتدای دوره دوم مشروطیت یعنی در سنهٔ ۱۳۲۷ هجری از روی اصول نظام خارجه تأسیس گردیده بود. اساسِ آن اصلاحِ افواج[۴] بینچه[۵] بود که برخی احضار شده و زیر اسلحه آمده بودند که تعدادشان عبارت بود از دو رژیمان[۶] پیاده نظام که نفراتِ حاضرِ آن، جمعاً از یک رژیمان کامل، کمتر، یعنی تقریباً ۱۶۰۰ نفر بود، که همه تفنگ‌های لوله بلند داشتند. از حیثِ سواره نظام نیز فقر شدیدی به چشم می‌خورد و تقریباً یک اسکادران[۷] ناقص وجود داشت که شامل دو دستهٔ صد نفره به نام واحدی از رژیمانِ

۱- سالدات روس : سرباز روس.

۲- پُلیتیک : سیاست، علمِ سیاست.

۳- استعداد : توانایی، اینجا قوایِ نظامی و غیرنظامی، آماده کردن نیروهایی برای مبارزه و جنگ و تهیهٔ ساز و برگِ سفر و جمع‌آوریِ مالِ بُنه و اسب و استر و... .

۴- افواج : دسته‌ها.

۵- بینچه : **تعهدِ اهالی** هر ولایت یا منطقه برای آماده کردن و در اختیار گذاشتن تعدادی سرباز به حکومت.

۶- رژیمان : واحد نظامی معادل هنگ.

۷- اسکادران : یگان تاکتیکیِ نیروی هوایی که معادلِ گردان است، اینجا واحدِ سواره نظام.

سـواره بود که تفنگ‌های لوله کوتاه داشـتند؛ امّا توپخانه، که آن هم از وضـعیّت غم‌انگیزی برخوردار بود؛ زیرا متشـکّل بود از یک رژیمان ناقص با سـه باطری[۱] چهار توپه، مرکّب از توپ‌های شیندر صحرایی و کوهستانی و چند عرادهٔ سیستم اطریشی، یعنی اماسیوس کوهستانی که نفراتِ آن بالغ بر ۳۰۰ نفر توپچی می‌شد، امّا از حیث اسـب و استر و سایر لوازم علیل‌المزاج به شمار می‌آمد. علاوه بر آن یکصد نفر قراول گارد سلطنتی را هم باید اضافه کرد و قُرب یکصد و پنجاه نفر از پیر و جوان، شمشیر بند یا درازنویس[۲]، رؤسـای عالی و اَعضـایِ دانیِ[۳] دوائر و شعبات وزارت جنگ را نیز بـاید افزود و به این ترتیب قوایِ نظامیِ مرکز تقریباً حدود دو هزار نفر بود. علاوه بر این ارقـام یـک بریگـاد[۴] نـاتمام هم قزاقِ قدیم با تفنگ‌های پنج تیر روسـی تحت فرماندهی و سـرپرسـتی افسـران روس وجود داشت که نفراتِ حاضر آن‌ها، هزار الی هزار و پانصـد نفر، متشـکّل از صـفوف مختلفِ پیاده، سـواره و توپخانه بود؛ ولی این قسـمت از قوایِ لشکری دولت، چون سابقاً با شاه مخلوع در بمباران مجلس شرکت داشـتند و در هدمِ[۵] کعبهٔ آمال ملّت کوشـیده بودند، مردم به آنان اعتماد نداشتند و پیوسته طرف بغض و سوء ظنّ کارگزارانِ جدید ملّی بودند.

به جز این نظامیان رسـمی که به فرمان وزارت جنگ در مرکز حاضـر و آماده به خدمت بود، تعدادی ژاندارم پیاده و سـواره، در حدود هزار نفر پلیس سـواره و پیاده جهت دوایر دولتی، تقریباً پانصـد نفر مخصـوص نظمیهٔ شـهر، سـواران امنیّه و قراسـورانِ[۶] جدیدالاحداثِ طُرُق و شـوارع به تعداد قلیلی، مثلاً قُرب ۷۰۰ نفر تحت

۱- باطری : واحد نظامی توپخانه.

۲- درازنویس : کارکنان اداری و نویسندگان در وزارت جنگ.

۳- دانی : فرومایه، اینجا فرورتبه.

۴- بریگاد : واحد نظامی معادل تیپ.

۵- هدم : نابودی.

۶- قراسوران : مأمورین محافظت راه‌ها.

www.tabarestan.info تبرستان

امر وزارت داخله نیز حاضر به خدمت بودند. همچنین مجاهدین مسلّحِ مسلمان و ارمنی به انضمام جماعتی از سواران بختیاری که تحتِ فرماندهیِ سرکردگان ملّی خدمت می‌کردند و تقریباً حدود سه هزار نفر می‌شدند. به این ترتیب مجموعاً حدود نُه هزار نفر کلّیهٔ نیرویِ رسمی و غیررسمی قوایِ پایتخت مملکت بود. گرچه ساخلوهای[1] ولایات، قوای تأمینه، قراسوران‌های طُرُق و شوارع، تفنگچیان چریک ولایتی، سرحدداران و غیره که در اطراف و اکناف مملکت با اصول و سبک‌های قدیمه موجود و پراکنده‌اند، هم جزو قوای مسلّحهٔ دولتی محسوب می‌شوند، وجود دارند؛ امّا قوای مرکزی، معیار اقتدار است که فعلاً در تشتّت و ضعف به سر می‌برد؛ بنابراین نمی‌توانیم قوای ولایات را که با کشمکش‌های محلی درگیرند، به حساب آوریم؛ زیرا اقطار وسیعهٔ مملکت به صورت ملوک‌الطوایفی از هر طرف با عشایر مسلّحِ خودسر محاط است و در همه جا برای حفظ نفوذ اولیای مرکزی، اقامهٔ قوّه از ضروریات است و هنگام ظهور حوادث غیرمترقبه، احضارِ قوای مذکور ممکن نیست و بدیهی است که با چنین ارتشی که متشتّت هم هست، نمی‌توان ذمّهٔ حقوق کرورها رعیّت را برعهده گرفت و به صیانت و حراستِ هزارها فرسخ طول و عرضِ مملکتی وسیع و پرآشوب همّت گُماشت و با کمالِ صحّت و حُسن عمل از عهدهٔ ادارهٔ آن برآمد. مخصوصاً در شرایط بحرانی و هنگامِ ظهورِ فتنه‌های غیرمنتظره، رفعِ آن فقط منوط به عنایت پروردگار خواهد بود.

اسلحه: ذخیرهٔ دولت، چند صد قبضهٔ لِبلِ کوتاه و بلند[2] است که همان سه تیرهای فرانسویِ موجود در دست سربازان است. یکی دو هزار ورندل‌های بلند و کوتاه[3] موجود است. همچنین چند صد قبضه جکسن، مانیسخر، شاسبو، مارتین و

۱- ساخلو : پادگان و قرارگاه واحد نظامی.

۲- لِبلِ کوتاه و بلند : اسلحهٔ سبک مانند تفنگ.

۳- ورندل بلند و کوتاه : جکسن، مانیسخر، شاسبو، مارتین : سلاح سبک مانند تفنگ.

www.tabarestan.info تبرستان

حدودِ پنج هزار تفنگ قدیمیِ دیگر که در انبارِ ذخیره، روی هم ریخته شده و از زنگ و موریانه فرسوده گشته و شبیه آهن پاره به نظر می‌رسد. همچنین تعدادی تفنگ‌های پنج تیر روسی با فشنگِ فراوان که توسّطِ کابینهٔ سپهدار اعظم خریداری شده بود، موجود است. تعداد قلیلی عراده‌های مختلفهٔ توپ از ماسیوس، شیندر و مونیسیون[۱] متعلق به آن‌ها نیز وجود دارد که چندان حاجت به بیان نیست، چه قلّت اسلحهٔ ثقیلهٔ[۲] آتشین نسبت به تعداد اسلحهٔ خفیفه[۳]، مبرهن و فقدان آن هم به خوبی آشکار است.

تبرستان www.tabarestan.info

خزانهٔ دولت: یگانه چیزی که وسیلهٔ امیدواری است، همانا مسئلهٔ وجود نقدینه است و جای شکر دارد که به واسطهٔ قرضهٔ جدیدی به مقدار هفت کرور تومان، در خزانهٔ دولت وجه نقد موجود است؛ امّا نگفته نباید گذاشت که ادارهٔ وجوهات مزبورهٔ استقراضی بر عهدهٔ کفایت **مستر شوستر** آمریکایی است که به تصویب کارگزاران ملّت، ریاست خزانهٔ ایران را داشت، و برای انتظام مالیهٔ ایران و تعادل دخل و خرجِ وجوه خزانه، به موجب قانون ۲۳ جوزا، از طرف مبعوثان ملّت و دولت جدید، اختیار تامّه را دارا بود و اساساً احتمال دارد که حدوث این غائله و ظهورِ ارتجاع به سببِ همین امر باشد و اینکه مصمّم به اصلاح مالیه و جلب مستشار امریکایی شدند و خواستند که وجوهات استقراضی را به عنوان پشتوانهٔ ملّی در خزانهٔ دولت نگاه دارند؛ امّا دشمنان سیاسی ایران که در صدد وسیله‌ای برای اتمام نقود ملّی بودند و تمایلی به اصلاح مالیهٔ مملکت نداشتند، می‌خواستند که دولت جدید نتواند اندوخته‌ای داشته باشد که انتظامات لشکری و کشوری را سامان دهد و کسب نیرو و اقتدار نماید.

۱- ماسیوس، شیندر : سلاح‌های سنگین - توپ و مونیسیون : گلولهٔ توپ.

۲- اسلحهٔ ثقیله : سلاح سنگین.

۳- اسلحهٔ خفیفه : سلاح سبک.

تدابیر: پس از بررسیِ اوضاعِ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامیِ مملکت و دانستن روشِ انجامِ امور در وزارتخانه‌های اساسیِ: **داخله، خارجه، جنگ، مالیه،** ضروری است که به بعضی نکات توجّه دقیق‌تری اعمال گردد.

شاید با وجودِ اتّحاد و اتفاقِ حقیقی بتوان از پریشانی و تفریق رهایی یافت و از سیل بلایا جلوگیری نمود؛ بنابراین بدواً احزاب سیاسی و فراکسیون‌های مختلفهٔ مجلس شورای ملّی قرار را بر آن نهادند که مخالفت‌های جدّی و ضدیت‌های فعلی را ولو موقّتی، به یکسو نهاده و برای اصلاح امور مختلفه، حقیقتاً با یگانگی مصمّم شوند و بنا را بر فعالیّتی جدّی گذارند. فی‌الحقیقه در چنین موقعیتی که قوّهٔ جنگیِ پایتخت به منزلهٔ صفر است، با این همه گرفتاری‌هایی که از ضدیت‌های کارگزاران و عُمّال دولت و ملّت حاصل شده، با وجود عدم انتظام و فقدان وسایل، جز به اتّحاد و وحدت، به چه چیز دیگری می‌توان امید داشت؟ هیأت دولت که از اتحاد عملیِ احزاب اطمینان یافتند، به پشتیبانی همین اتحاد، مقرّر داشتند که به سببِ کمبودِ قوای نظامی، قوایِ ایل‌نشینان و داوطلبانِ ملّی را نیز بیفزایند، شاید بتوانند از سیل مخاطرات جلوگیری نمایند.

صمصام‌السلطنه ایلخانی بختیاری که از سرداران آزادی طلب ملّی محسوب بود با داشتن مقام ریاست وزرا، مسئولیت وزارت جنگ را نیز بر عهده گرفت و چون در رفع غوائل[1] داخله و دفع ارتجاع، به مجلس شورای ملّی قول جدّی داده بود، نظر به احتیاجات مبرمی که در تشکیل دسته‌جات دفاعیه بود، به فوریت مقرّرات دولت را به موقع اجرا نهاد و از ایل بختیاری نیز قوا احضار کرد و ضمناً امر به گرفتن سوار داوطلب نیز داد.

چیزی که واقعاً در آن موقع از همه بیشتر موجبِ وحشت و اضطراب می‌شد، مسئلهٔ غرب ایران بود، چه مهاجمین ارتجاعی، نه فقط همین هیأتی بودند که شمال

۱- غوائل : جمع غائله، آشوب‌ها.

www.tabarestan.info تبرستان

و شـرق را تحت تهدید می‌کردند؛ بلکه **سـالار الدوله** برادر شاه مخلوع هم از غرب، واردِ خاک مقدّس وطن گشـته و در صـفحات کردسـتان و لرسـتان عَلَم طغیان برافراشـته بود و با سـفاکی‌هایِ بی‌باکانه بیش از فتنه‌هایِ شمال، سلب امنیت کرده بود؛ زیرا از بدو ورود او گروه عظیمی از ایلات و عشایر غارتگرِ غرب به سرعت به وی گرویدند و به این ترتیب روز بروز بر نفرات و قوایِ او افزوده شـد و علاوه بر آنکه در چاپیدن نقاطی که به حیطهٔ تصـرفِ درآورده بود، کوتاهی نداشت، همواره بر مالیات می‌افزود و در جمع‌آوریِ آن شـدّت به خرج می‌داد و چون نقشه‌هایش با اقدامات معجل به سرعت توسعه یافت و از حیث سپاه کسب اُبّهَت و بیم کرد، ترس از قتل و غارت‌هایِ وی در مرکز رو به ازدیاد نهاد و خلق را فزون از حدّ مضطرب کرد.

همین موقع، **مُجلل السّلطان** پیشخدمت خاص و محرم شاه مخلوع، در اردبیل و مشـکین بین ایلات شـاهسون به اقداماتی پرداخت، **حاج صمد خان شجاع‌الدوله** را که شخصِ سفاکِ قهّاری بود، به همراهی با ارباب خویش دعوت کرد و وی را متّفق ساخت.

هیـأت وزرا و نمـاینـدگـان ملّـت، از یـک طرف برای دفاع از تجاوزات خطرناک سـالارالدوله و از طرف دیگر برای جلوگیری از حملات محتملهٔ شاه مخلوع، با جدّ و جهد کوشـیدند که تدابیری اتّخاذ کنند. مجلس در جلسهٔ علنی به اکثریّت تام رأی داد که به گرفتار کننده یا معدوم کنندهٔ شاه مخلوع، یکصد هزار تومان و برایِ گرفتار یا معدوم کردنِ سـالارالدوله و شـعاع‌السـلطنه هر یک بیسـت و پنج هزار تومان، از خزانهٔ دولت نقداً جایزه بپردازد.

متعاقب وضـع این قوانین و بروز احسـاسات نمایندگان، تدارکات مقدماتی حرب نیز به اکمال انجامید و از وزارت جنگ به سـوق لشـکر مبادرت شد. قوایی که برای دفاع از تجاوزارت سـالارالدوله تشـکیل و فرستاده شد **اردوی غرب** نامیدند. لشکری که برای جلوگیری از حملات شاه مخلوع تشکیل شد، **اردوی شرق** بود. این لشکرها

www.tabarestan.info تبرستان

هر دو در یک روز از سربازخانه‌های شهری و میدان توپخانه و عمارت خورشید که مرکز اداره نظام و وزارت جنگ بود با تیپ و توپ و طبل و شیپور خارج گشتند و به سمت مقصود رهسپار شدند در حالی که دیدهٔ عموم با شوق و ذوق به سوی آنان معطوف بود و دعا و ثنای خلق بدرقهٔ راهشان.

اینک به شرحِ اقداماتِ اردوی شرق می‌پردازیم.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

«۲»

تقسیمات سپاه

صبح هجدهم رجب هزار و سیصد و بیست و نه هجری قمری در مسگرآباد که در دو فرسخی جنوب شرقی طهران واقع است، هیاهوی اقامهٔ اردوگاه به تعجیل مشهود بود. از دو طرف سواره و پیاده، عرابه‌ها و مکاریان[1] درآیند و روند بودند و این آمد و رفت بین طهران و ده مذکور زیادتر از همیشه و بسیار غیرمعمول می‌نمود. فعالیّت‌های نظامی با جدیّت فوق‌العاده جریان داشت و چادرهای قلندری پیوسته افزوده می‌شد. قوای مقیم آن عبارت بود از: دو باتالیان[2] پیاده نظام، شامل: **یک گروهان از رژیمان اول، شش گروهان از رژیمان دوم**، یک دسته از اسکادران سوار نظام **از رژیمان سوار مرکزی**، یک باطری مختلط توپخانهٔ کوهستانی **از رژیمان توپخانه با یک عراده ۷۵ میلیمتری از توپ‌های شیندر فرانسه و سه عرادهٔ ۷ سانتیمتری اماسیوس اطریشی**. این نیروها که آمادهٔ اعزام بودند، برای رفع نواقص خویش در انتظار به سر می‌بردند.

۱- مکاریان : کسانی که اسب و شتر اجاره می‌دهند.

۲- باتالیان : معادلِ گُردان.

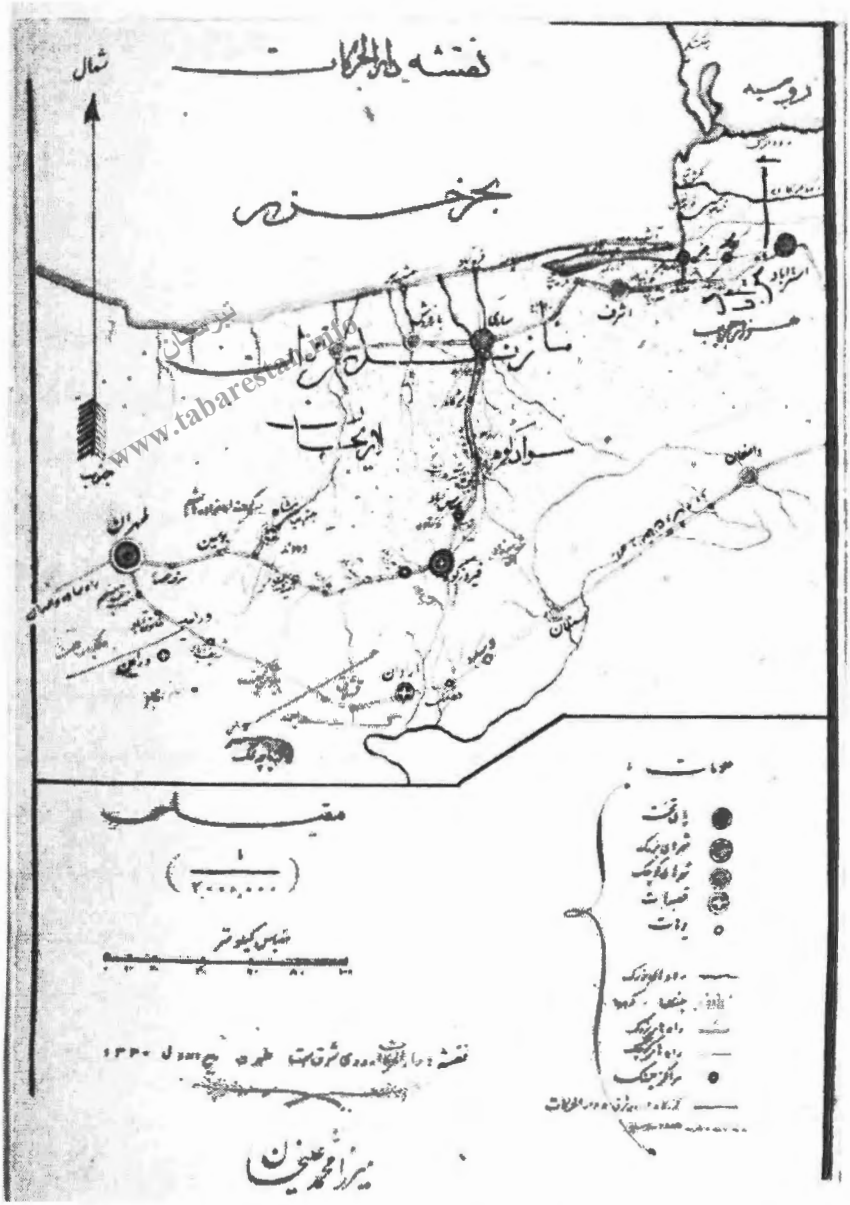
برای تعیین ریـاســـت عالیهٔ اردو و انتخاب حاکمی فعّال جهت حکمرانی منطقهٔ دارالحرکات، چند روزی در هیأت وزرا مذاکرات علنی و جدّی مطرح شـــد و بالاخره **سردار مُحیی** به سمتِ حاکمِ آن خطّه و سردارِ کُلِّ اردو انتخاب شد.


تبرستان
www.tabarestan.info

سردار مُحیی

حکمران مازندران و استرآباد و رئیس کلِّ اردوی شرق

نقشه دارالحرکات



نقشهٔ تعیین مسیر، طراحی و مقیاس: میرزا محمّد علیخان **«سالار معتضد»**

سردار مُحیی: حکمران مازندران و استرآباد و رئیس کُلّ اردوی شرق، **عبدالحسین خان رشتی** که سابقاً ملقّب به **معزّالسّلطان** بود و چون در طلب آزادی جدّیت‌ها به خرج داده بود، چنانچه در بلوای ۱۳۲۷ به ریاست آزادی طلبان گیلانی، هنگامی که حکومت آنجا را می‌خواسته‌اند به مشروطه تبدیل نمایند، به دستیاری گروهی از مجاهدین، سردار افخم حاکم رشت را مقتول کرد و همچنین هنگامی که قشونِ آزادیخواه ملّی به ریاستِ سپهدار تُنکابنی از شمال به تسخیر طهران می‌شتافتند، به سرکردگی مجاهدین گیلانی و دسته‌ای از کمیته‌چی‌های قفقازی منصوب گردید و در جنگ بادامک که بین قشون شاه و قوای ملّت رخ داده بود، ابراز بسی رشادت‌ها نموده بود که به پاداشِ این حُسن خدمت‌ها، پس از تسخیر پایتخت از طرف هیأت دولت جدید، به سردار محیی ملقّب گردید و چندی هم به معاونت وزارت جنگ مفتخر شد و اینک که بدین خدمت منتخب و منصوب گردیده است، برای دفاع در برابر ارتجاع جداً به تهیّهٔ وسایل پرداخته است.

www.tabarestan.info تبرستان

دارالحرکات: طُرُق مواصلهٔ‌ایِ ولایتین مازندران و استرآباد و کوتاه‌ترین راهی است که به مراکز حکومت نشین آن صفحات ارتباط دارد و طبیعتاً مسیرِ حرکتِ اردو خواهد بود.

مقرّرات: اردوی سیّاری مرکّب از سواره و پیاده و توپخانه به تعداد پانصد نفر، برای مقابله با طغیان رشیدالسّلطان اُصانلو در تحت ریاست **مسعودالملک** در آن وقت مأمور صفحات شرقی بود و در سمنان توقف داشت. نظر به دستور وزارت جنگ قرار بود که حرکت اردوی شرق از خطِّ شاهرود باشد تا این دو اردو پس از الحاق به یکدیگر متحداً به سمت استرآباد رهسپار شوند؛ اما خبر رسید که شاه مخلوع از طوایف ترکمن قوای بسیاری تهیه کرده است و با عدهٔ جسیمی[1] از سواران

۱- جسیم : بزرگ.

جعفربای و کوکلان و یموت[۱] و غیره استرآباد را بی‌نزاع اشغال کرده و به مناسب آن که صفحات مازندران مدّتی است که از اطاعتِ حکومت مرکزی سر پیچیده‌اند،[۲] آنجا را نیز مطیع خویش ساخته و به اتّفاق **شعاع‌السلطنه** از راه مازندران خیال تسخیر طهران را نموده است و برای وصول بدین منظور **گدوکِ** امامزاده هاشم را نیز به تصرف درآورده است و نیز خبر رسیده بود که حاکمی از جانب شاه مخلوع به حکومت شاهرود معین گردیده و برای استقرار حاکم مزبور و تصرف نقاط دیگر، اردویی تحت فرمان و سرکردگی **ارشدالدوله** به گردنه قزلق تجاوز نموده است. گرچه بدواً مقرّر گردیده بود که تا وصول قوای طلبیده شدهٔ بختیاری از اصفهان به مرکز و اکمالِ تهیّه و تدارکاتِ مُکفی، در حمله تأنی به کار رَوَد و عجالتاً فقط در برابرِ حملاتِ متجاوزین، عملیات دفاعی را به عمل آورند؛ امّا وصول اطلاعاتی که تشریح شد، سبب گردید که نقشهٔ حرکات اردوی شرق و تقسیمات لشکری آن فوراً تبدیل شود و اساساً اردوی مذکور به دو قسمت تقسیم گردد.

قسمت اول: یک باتالیان پیاده، **مرکّب از چهار گروهان از فوج خَلَج و طهران** یک رسد[۳] توپ کوهی، **دو عراده اماسیوس با توپچیان قراگوزلو** یک دسته صحیّه[۴] **با دواجات لازمه** و نیز مقدارِ کُلّی و مُکفیِ **فشنگ و مونیسیون توپ**، به انضمام **اردو بازارچی**[۵] و مال‌های لازمه برای حمل قورخانه و بُنه **مرکّب از شتر و استر**، از موجودی قوای مسگرآباد مجزا شد و در سیّمِ شعبان در سُرخه حصار که چهار

۱- جعفربای، کوکلان، یموت : از طوایف ترکمن.

۲- سه سال بعد از تحریر این وقایع، نگارنده را با اسمعیل خان سوادکوهی که از متنفذین مهم مازندران و سرسلسلهٔ متمردین خطّهٔ مذکور بود، در طهران اتّفاقاً ملاقاتی حاصل شد. وی توضیحاتی در خصوص طغیان اهالی مازندران و علل سایر وقایع داد که با آن، این مطالب واضح‌تر می‌گردد و در جای مناسب بعداً ذکر خواهد شد.

۳- رسد : دسته و گروه.

۴- صحیّه : بهداری.

۵- اردو بازارچی : کالاهای همراه لشکر.

www.tabarestan.info تبرستان

فرسخی شرق طهران است، اردو زد که پس از اکمال تدارکات و اخذ ترتیبات لازمه از راه دماوند و فیروزکوه به صوب[1] مقصود حرکت نماید.

چون در قسمت اوّل، سواره نظام وجود نداشت، دویست نفر از سواران بختیاریِ مرکز به آن منضم گشتند و صد نفر نیز از سواران داوطلب و مجاهدین مرکزی به نامِ **سوار مخصوص**، ضمیمهٔ اردوی سرخه حصار شدند، این مجموعه را **اردوی اوّل شرق** نامیدند.

تبرستان www.tabarestan.info

قسمت دوم: یک باتالیان **«مرکّب از چهار گروهان از فوج فراهان»**، یک رسد توپخانه شامل: **«یک عراده شیندر، یک عراده اماسیوس اطریشی با توپچیان قزوین و قراگوزلو»**، یک دسته از اسکادران سوار نظام **«سوارهٔ هداوند**[2]**»** مقدار لازم **صحیه با دوا** و همچنین مقدار کافی فشنگ و مونیسیون توپ به انضمام اردوبازارچی و مال‌های لازمه برای بُنهٔ اردو در مسگرآباد گذارده شد به نام **اردوی دوم شرق** که از **راه خوار** و **ورامین** حرکت کنند و در موقع ضرورت به قسمت اوّل ملحق شوند. برای ریاست نظامی و فرماندهی هر یک از این دو اردو، همچنین برای اداره کردن دسته‌جات مختلفهٔ صنوف ثلثهٔ نظام از طرف وزارت جنگ به انتخاب صاحب‌منصبان عالِم و مجرّب مبادرت گردید، گرچه به واسطهٔ عدم انتظام وزارتخانه و بی‌قانونی کلیّهٔ امورات متعلقه به آن، این قضیه نیز مثل سایر ترتیبات، یکی دو روز به بطالت برگزار شد تا اینکه در شورای نظامی و هیأت اتاماژور[3] وزارت جنگ، تشکیل کادر اردو با نظریات متخصصین بالاخره چنین صورت گرَفت:

کادر قسمت‌ها: به عنوانِ هیأت فرماندهی قسمت‌های منشعبه مذکور اشخاص ذیل انتخاب شدند:

۱- صوب : جانب.

۲- هداوند : طایفه‌ای ساکن در منطقه ورامین.

۳- هیأت اتاماژور : ارکان وزارت جنگ.

جعفرقلی خان شوکت‌الممالک، رئیس اردوی اوّل شرق، صاحب منصب دارای دیپلم از نظام عثمانی.

رحیم‌خان میرپنج، رئیس اردوی دوم شرق، صاحب‌منصب از مستعفیان قزاقخانه.

سیّد شاکرخان، معاون اردوی اوّل و تحویل‌دار نقدینهٔ اردو، صاحب‌منصبِ دیپلمه از قشون عثمانی.

محمّدعلی‌خان سالار معتضد نگارنده، معاون نظامیِ کلِّ قشون و فرماندهٔ توپخانه و مفتّشِ اردو، صاحب‌منصب دیپلمه از نظامِ عثمانی.

تبرستان
www.tabarestan.info

حمید نظام، رئیس کُلِّ پیاده نظام، صاحب‌منصب فارغ‌التحصیل از مدرسهٔ نظام ایران و معلم کُرِ اطریشی.

غلامحسین خان، معاون اردوی دوم، صاحب‌منصب مستعفی از قزاقخانه.

رفائیل خان ارمنی، فرمانده باتالیان اوّل پیاده، صاحب‌منصب، معلّمِ کُراطریشی.

شاهزاده صفاالدوله، فرمانده باتالیان دوم پیاده، صاحب‌منصب، معلّمِ کُراطریشی.

حبیب‌الله خان سلطان، لطفعلی خان نایب اول، حسین‌خان نایب اول، فرماندهان توپخانه و معلمِ کُر اطریشی.

علی خان سلطان، صاحب‌منصب سواره و فرماندهٔ تیم اسکادران مستعفیِ قزاقخانه.

فرماندهانِ گروهان‌ها: شاهزاده غلامحسین میرزا سلطان، شاهزاده محمدعلی میرزا سلطان، شاهزاده عبدالعزیز میرزا سلطان، محمودخان کفری سلطان، پاشاخان سلطان، سید محمودخان سلطان، سید جوادخان سلطان، میرزا مهدی‌خان سلطان.

دکتر **مزیّن السّلطان یاور**، رئیس کلِّ صحیهٔ اردو، طبیب دیپلمهٔ طهران.

دکتر موسی خان نایب اوّل، دکتر حسین خان نایب اوّل، اطبای اردوی اول و دوم، طبیب دیپلمه طهران.

نائبان اول و دوم، یعنی فرماندهان رسدها، حتّی صاحب‌منصبان جزو پیاده و سواره و فرماندهان ذخیره و غیره نیز جداگانه انتخاب گردیده بودند.

میرزا کوچک‌خان مجاهد، رئیس کُلِّ داوطلب ملّی و فرمانده سواران مخصوص مجاهد.

تبرستان www.tabarestan.info

سالار بهادر بختیاری، فرماندهٔ دویست نفر سوار بختیاری.

انتخابِ سردسته‌های مجاهدین و خوانین فرورتبهٔ این دو قسمت که با نظریات رؤسای مستقل آنان صورت گرفت، از هر حیث دقیق بود.

حقوق کلیّهٔ صاحب‌منصبان و افراد اردو را به عنوانِ پیش‌قسط، دو ماهه نقداً پرداخته بودند.

اونیفورم: لباس افرادِ این قشونِ رفرم از پارچهٔ ملّهٔ زرد خاکی رنگِ متاعِ بومی است که شکل دوخت آن عبارت است از نیم‌تنه‌های بلوز طرح اطریشی با شلوار همان رنگ. مچ پیچ را از پارچهٔ خاکی به ساق پا می‌بندند و گیوه می‌پوشید؛ امّا سواران و توپچی‌ها به جای مچ‌پیچ زنکال، چرم زرد دارند و نیم چکمه می‌پوشند. کلاهِ پیاده‌ها از همان پارچهٔ خاکی و دارای آفتاب گردان چرمی است و شباهت به کاسکت[1] فرنگی دارد. کلاهِ توپچی و سوار از پوستِ گوسفند و به رنگ لباس است. مرسوماً سالی دو دست لباس زمستانی و تابستانی از همین فرم به سربازان داده می‌شود. صاحب‌منصب‌ها و تابین[2]ها لباسشان یک رنگ و یک شکل است به جز شمشیری که دارای غلاف فلزی است و صاحب‌منصبان به کمر دارند. درجات با یراق سفید و زرد و تعدادی ستاره که در یقه است، معلوم می‌شود و صنوفِ مختلف با

۱- کاسکت : نوعی کلاه.

۲- تابین : غیر از صاحب‌منصب، درجات پایین نظامی، سرباز.

رنگ‌های گوناگون مشخص می‌گردد. چنانچه رنگ توپخانه: آبی آسمانی، پیاده: سبز چمنی، سوار: گلی صورتی است که در روی یقهٔ لباس دوخته شده است؛ امّا بختیاری‌ها لباسِ فُرم ندارند و هر یک با البسهٔ محلّیِ خود حضور یافته‌اند و کلاه نمدی سفید بر سر دارند. ملبوس مجاهدین سرمه‌ای و کلاهشان از پوست مشکی است.

سلاح: اسلحهٔ پیاده نظام: **سه تیر بلند قد**، سواره نظام: **سه تیر کوتاه قد**، توپچیانِ توپخانه: علاوه بر اسلحهٔ ثقیله، **تفنگ‌های ورندل کوتاه قد و مقداری سه تیر**، سوارانِ بختیاری: **مکنز، ورندل، سه تیر، پنج تیر، جکسن**، یعنی تفنگ‌های مختلف دارند.

www.tabarestan.info تبرستان

سوارانِ مجاهد: **پنج تیر روسی** دارند و تعدادی هم موزرهای ده تیر کمری که اسلحهٔ مخصوص بعضی از سواران بختیاری و مجاهد است. از افواه ناریه[1]، فقط همان چهار عرادهٔ توپ فوق‌الذکرِ موجود است که کالیبر آن معلوم شده و روی هم رفته پانصد تیر مونیسیون بیشتر موجود نیست. تذکّر این نکته نیز ضروری است که بدترین کیفیّت در جنگ همانا تنوّع اسلح است؛ زیرا تنوّع سیستم اسلحه، علاوه بر کوتاه و بلند بودن آن، مسئلهٔ مهم، دشوار شدنِ تهیّهٔ فشنگ است که هنگام ضرورت، تنوّع اسلحه، مشکلاتِ عدیدهٔ دیگری را هم بر سختیِ تهیّه و توزیع آن می‌افزاید.

فشنگ موجودی اردو، علاوه بر سری صد تیر که جزو قطارهای چرمی کمری و حمایلی آن‌هاست، متجاوز از یک کرور هم در ذخیرهٔ اردو به طور احتیاط حمل گردیده است.

۱- افواه ناریه : سلاح‌های آتشین.

معیار معلومات علمی و فنّی قوا: در قشون مبحوثه، صرف‌نظر از دسته‌جات فنّی از قبیل مهندس و مکانیک و غیره که وجود نداشت، توانایی علمی و عملی و نظامی نیز نبود.

روز چهارم شعبان، برای تفتیش و معاینه و امتحان افراد از طرف ریاست کُلّ قشون، حُکمِ بازدید و سان صادر گردید، صنوفِ مختلف گرچه از حیث اسلحه و ملبوس چندان نقصان ظاهری نداشتند؛ ولی هنگام تحقیقات از معیارِ تعلیمات، توانایی پاسخ دادن به سؤالاتی را که از آنان راجع به تیراندازی و قواعد مختلفهٔ نظامی شد، نداشتند و آشکار گردید که درجهٔ استعدادِ فنّی قشون به مثابه هیچ و به منزلهٔ صفر است. رئیس پیاده نظام که قبل از تشکیل این اردو فرمانده رژیمان دوم پایتخت و مشّاق همین دسته‌جات بود، اظهار می‌کرد که چون این سربازان تازه به سربازخانه آمده‌اند، هنوز جز مقدّمات اولیهٔ سربازیگری، تعلیماتی نیاموخته‌اند و شاید در اثنای راه بتوانند قواعد تیراندازی را از صاحب‌منصبان بیاموزند. ناچار از طرف ریاست اردو در این مورد سفارشات لازمه شد و تأکید بلیغ به جای آمد. فی‌الحقیقه جز تأمّل چارهٔ دیگری عجالتاً نبود.

اینک برای اینکه معیار حقیقی اقتدار نظامی وطن آشکار شود، توضیح وضعیّت نظام از حیثِ روحیه و تشکیلات و بنیاد آن که اصول سربازگیری مملکت است، ذکرِ بعضی نکات ضروری است.

امروزه برای سربازگیری در ایران هیچ قانونِ صحیحِ مدوّن وجود ندارد و اساساً بر پایه و بنیاد مُندرسِ غیرمحکم و غیرعادلانهٔ **بینچه** بنا نهاده شده و فی‌الحقیقه یک نوع نظام اجباری اختصاصی است که در آن اصول تساوی فردی رعایت نمی‌شود و اصولی است استبدادی، به این معنی که من‌القدیم ترتیبی مقرّر گردیده بود که به استثنای اغلب ولایات و شهرهای عمده و بعضی ایالاتِ خاص که از فرستادنِ سرباز معاف شده بودند، سایر نقاطی که برای آن‌ها بینچه‌بندی شده است، به ترتیبی که

www.tabarestan.info تبرستان

آن وقت‌ها از روی **بُنهٔ گاو** یا **تقسیم مالیات** یا **قابلیّتِ محل از حیث تحوّل و کثرت جمعیت** و یا با نظریات دیگر صورت‌بندی و طومار نویسی گردیده است، ملاّکین یا رعایای محلّی موظف هستند که به اسم آن محل یا آن ایل، سرباز یا سوار یا توپچی به قشون بدهند. سربازهایی که بدین گونه وارد نظام می‌شدند به اسمِ فوج آن محل نام‌گذاری می‌کنند، مثلاً: سرباز فوجِ سمنان، زرند، خلخال یا سوارِ هداوند، کاکاوند، خواجه‌وند یا توپچیِ افشار بکشلو، قره‌گوزلو، فرقان و غیره. در این مورد رعایا و مالکیّتِ محلی فوج مجبورند که موقع احضار فوج محلّی، مطابق صورتِ بینچه، افراد پادار[1] را حاضر نمایند و به مأمورین قشون‌گیری تحویل دهند. هنگامی که فوج در سر خدمت است، از اهل و عیال آن سرباز که جزو حوزهٔ آن‌هاست و به قشون معرفّی کرده‌اند، پرستاری نمایند و به عناوین مختلفه از قبیل: خانواری، کمک، پادارانه، مدد خرج، مستمری، و غیره نیز تحمیلات و عوارضی بپردازند. حقوق هم از طرف خزانهٔ دولت به نام مواجب محلّی به سربازان بینچه تعلّق می‌گیرد. امّا این افراد اعم از آن که در حالِ خدمت باشند یا در حال مرخصی و در خانه باشند، وجوه فوق‌الذکر را رؤسای آن‌ها دریافت می‌کنند نه سربازان. نباید از نظر دور داشت که جیره و مواجب آمدن زیر اسلحه و در هنگام خدمت، بودجهٔ دیگری است به نامِ بودجهٔ نظامِ حاضرالسلاح که آن را از دولت جداگانه دریافت می‌دارند. در این صورت آشکار است که هزینهٔ یک سرباز ایرانی اساساً برای مملکت چندان ارزان نیست و حتّی از اغلب ممالک دنیا نیز گران‌تر است، چه گذشته بر حقوقی که از طرف دولت مستقیماً به وی تعلق می‌گیرد، به طورِ غیرمستقیم نیز به مناسبت تحمیلاتی که بر رعایای مملکت می‌شود، مبالغ هنگفتی جنس و نقد، هزینهٔ سالیانهٔ هر فرد از افراد نظام است. چنانچه مطابق صورتی که اواخر سلطنت مظفرالدّین شاه اعلام شد، قُرب هفت کرور تومان جنس و نقد بودجهٔ لشکری بوده که عبارت است از حقوق محلّی و

۱- پادار : ثابت و برقرار.

www.tabarestan.info تبرستان

رکابی نظامِ ساخلوی ولایات و مرکز و غیره که اگر به این مبلغ تخمیناً قُرب پنج کرور هم کم و بیش تحمیلات رعیّتی ضمیمه شود، صدق مطلب بهتر آشکار می‌گردد و می‌تواند شرایطِ مقایسه را فراهم کند. در صورتی که قوای حاضرالسلاح در آن ایّام حداکثر پانزده الی بیست هزار نفر بود، در صورت‌های محلّی، تعدادِ سربازان یکصد و پنجاه هزار نفر قلمداد می‌شد و نظر به ارزانیِ ارزاق و سهولت معیشت، حقوق هر سرباز هفت قران و دهشاهی بود و هرگاه وجوه مبحوثه که همه ساله به نام قشون پرداخته می‌شد، بدون خیف و میل و از روی کمال بصیرت به مصرف لشکری می‌رسید، مسلماً مملکت از وجود یک سپاه جرّار[1] و بسیار توانمند بی‌بهره نمی‌ماند؛ اما با وجود این مصارف هنگفت، نظام ایران در ضعف است و گویی که ابداً وجود خارجی ندارد؛ زیرا مقصود ظاهرسازی و بُردن و چاپیدن و تهی نمودن کیسهٔ مُلک و ملّت بوده است که مُشتی خودخواه رویّه و پیشه خویش قرار داده‌اند.

در احضار و تنظیمِ سرباز بینچه، بسی وقایع فاسد، مدارِ اعمال رؤسای مربوطه گردیده که رفته رفته از رسوم متداولهٔ مملکت محسوب شده است و اکنون هم محضِ فقدانِ قوانینِ مجازات، از رعایت آن نمی‌توان صرف‌نظر نمود. چنانچه هنگام احضار یک فوج معیّن، اغلب دیده شده است که ملاکین، محض صرفهٔ خویش و نجات از قید بعضی عوارض، به جای آن که اشخاصِ واجد شرایط را که از صحّت اخلاق و سلامت برخوردارند و **پادار** نامیده می‌شوند، با قید ضمانت به سربازی بفرستند، اشخاصی بی‌بضاعت و فَجَره و مساکینِ محیل یا غیره را ولو دارای علل مزاجی یا فاسدالاخلاق باشند **که این قبیل اشخاص، «بی‌پا» شمرده می‌شوند** با مختصر مبلغی اجیر می‌نمایند؛ حتّی بدونِ قید ضمانت، عوضِ سرباز برای حرب، افرادِ دفتری را به خدمت نظامی می‌فرستند. اگر چه قبول یا ردّ آن‌ها بسته به میل صاحب‌منصبان و رؤسای افواج است؛ ولی اغلب در مقابل دریافت مختصر

۱- جرّار : بسیار کشنده.

حق‌السکوتی، هر کسی را که فرستاده شود، می‌پذیرند، یا اینکه اگر تصادفاً اشخاص واجد شرایط و معتبری از محل معرفی شده باشند، با اخذ مختصر وجهی به نام **تعارفی** آنان را از خدمت معاف و مرخص می‌کنند و به میل و اختیار خود دیگری را برقرار و از سان می‌گذرانند. علاوه بر این مطالب، حیله‌ها و دسیسه‌های دیگری هم برای بردن حقوق محلّی و غیره در این موارد به کار می‌رود که شرح آن خارج از موضوع و موجب صُداع[1] خواهد بود.

رؤسای افواج و کلّیهٔ صاحب‌منصبانِ قشون بینچه بنا بر قواعدی که من‌القدیم به عنوان اصول اتخاذ شده است، از متنفذین محل انتخاب می‌شوند و بنابراین از آموختن علوم و فنون نظام معاف و بی‌بهره‌اند؛ حتّی اغلب بی‌سوادند. ترفیع درجات و شرایط استخدام منوط به لیاقت و کسبِ علوم و فنون نظامی و گذراندنِ دوره‌های خاص و تخصصی نیست. سلسلهٔ مراتب لشکری که زنجیروار به هم پیوسته است و طیّ دوره‌های پُر مشقّتِ آن در همهٔ ممالک به اقتدار علمی و عملی و لیاقت وابسته است، نه فقط در نظام ایران اصل به شمار نمی‌رود؛ بلکه همین موقعیّت و مقاماتِ موجوده را نیز محرمانه به حراج و مُزایده می‌گذارند و بیع و شِرای آن، جزو اصول شده است: گذشته بر این‌ها، مقامات و درجات و مناصبِ بی‌ابوابِ جمعی، چون سایر القاب دولتی بیشماراند و سرداران و صاحب‌منصبانِ بی‌سپاه لاتُعد و لاتُحصی[2] اند. بالاترین مراتب نظامی ایران، امیر نویان، سپس امیرتومان بعد از آن سرتیپ‌های اوّل و دوم و سوم، و سرهنگان و یاوران و غیره که تعدادشان بسیار کثیر است و همینقدر بگوییم که تعداد ارباب منصب بیش از تعداد قشون است و صاحب‌منصبانِ دارای ابواب جمعی نیز کسانی هستند که از دو حیث بر دیگران مزیّت آشکاری دارند، یا با ثروتی گزاف، میل به تصدّی شغل و منصب دارند و از عهدهٔ شرایط

۱- صُداع : دردسر.

۲- لاتعد و لاتحصی : بی‌شمار.

حصول آن برمی‌آیند و یا از وجود حامیان متنفذی برخوردارند که در هر دو صورت، انتصابِ در خدمت بسیار سریع‌الحصول است. اهلیّتِ علمی و امتیازِ فضلی، امری استثنایی است و بسیار کم اتّفاق افتاده که سبب نصب در خدمت و ابقای در شغل و ترفیع مقام باشد.

حین تشکیل افواج و دسته‌جات قشون، اشخاصِ متنفّذی که از ملک و محلِّ همان افواج بوده‌اند، به واسطهٔ داشتن القاب و مناصب و نفوذ محلّی و تموّل سرشار، رئیس و اداره کنندهٔ فوج‌ها شده‌اند. معمولاً این مقامات اباً عن جدٍ[1] به ارث رسیده است و یا در صورت فقدان یک ارباب منصب و نبودن وارثِ معیّن به ناچار مقامِ مذکور عندالاقتضا به طالب متنفذ دیگری انتقال یافته است. این اشخاص حاکمیّت مخصوص به تابین‌های[2] محلّی دارند و آنان را زرخرید خویش می‌شمارند و چون برای تربیت صاحب‌منصبان فرورتبه هم تعلیمات مقدّماتی در این مملکت وجود ندارد؛ و گذشته از آن، با توجّه به فقدان مدارس عمومی در قُراء و قصبات و اکثر شهرها، همچنین شدّت جهالت خوانین محلّی و عدم تمایل عموم به کسب معارف و فضایل، طبیعی است که تقریباً همگان و اکثریّت آحاد نه تنها از سواد محروم‌اند؛ بلکه اغلب از اخلاق حسنه هم بی‌نصیب‌اند، در این صورت از افواجی که از حیث تشکیل و اصول اداره و وجود رئیس و مرئوس چنین شرایطی را داراست چه انتظاری در منافع مُلک و ملّت می‌توان داشت؟ **[یک باب مدرسه به نام دارالفنون موجود است که در آن هم طب و هم نظام و مهندسی و غیره تدریس می‌شود و به کلّی بی‌نظم و غیر مرتب است.]**

چنین افواجی نه فقط منافعی برای مملکت ندارند؛ بلکه بر فقر وفاقهٔ عمومی و فساد اخلاق هم افزوده‌اند و وسیلهٔ پریشانی عموم، و تزیید تموّل و مُکنت جمع

۱- اباً عن جدٍ : نسل به نسل.

۲- تابین : سرباز.

www.tabarestan.info تبرستان

محدودی گردیده‌اند. چنانچه هر فوج برای رئیس خود نان‌خانه و درخت زر محسوب می‌شود و تیول[۱] مال‌داران متنفذ گردیده است؛ زیرا هر فوج که تعدادش حدود پانصد، هشتصد و یا هزار نفر است، ثلث یا نصفِ بیشترِ نفرات آن در محل حضور ندارند؛ حتّی گاهی افراد عموماً غائب و متوفّی‌اند؛ امّا حقوق استحقاقی مندرجه در صورت بینچه را رؤسای آن‌ها وصول می‌کنند و صرف تجملات شخصی می‌نمایند. موقعی هم که برای سان و بازدید از طرف دوایر و شُعَب مربوطه احضار و رسیدگی می‌شوند، به تعداد تمامی فوج بدل و عوض از سان می‌گذرانند و این حرکات مرسوماً در مقابل پرداخت کمترین حق‌السکوتی اغماض می‌گردد و به مسامحه[۲] منجر می‌شود؛ حتّی مورد التفات و عنایت مقامات عالی‌تر نیز قرار می‌گیرد. این امر همه جا، حتّی در مأموریّت‌های مختلفه نیز از صلاحیت‌های دائمی رؤسای افواج است که بتوانند حقوق تمامی فوج را به سهل‌ترین وسیله دریافت کنند؛ بنابراین حراج افواج بدیهی و درخت زر بودن یقینی است. چه بعضی از سرداران و رؤسای قدیم به واسطه همین درخت‌های زر صاحب کرورها ثروت و مُکنت گردیده‌اند و هر موقعی که برای اصلاح نظام و جلوگیری از قواعد مرسومهٔ رذیله و برانداختن اصول منحوسهٔ بینچه و تبدیل این اساس به اصول قرعه یا اساس عادلانه و صحیحهٔ دیگری، طرفدارانی به طور جدّی ظاهر شدند و راه‌حل‌هایی ابراز داشتند، اشخاص منفعت پرست در مقابل دلایل مشهودهٔ آنان، ادلهٔ پوچ ارائه می‌کنند و از کوشش در التزام اصول بینچه و نگاهداری سبک‌های مندرسه فروگذاری ندارند و تظاهر می‌کنند که علّت عمدهٔ این امر فقدان احصائیه[۳] مملکتی، یعنی دفاتر سرشماری است.

۱- تیول : تملک.

۲- مسامحه : آسان‌گیری.

۳- احصائیه : آمار.

موقع خدمت و احضارِ افواج بینچه وقتی است که دولت در حادثهٔ مبرمی ضرورت وجود آنان را درک نماید. سایر اوقات به نام **مرخص‌خانه** به کارهای رعیّتی اشتغال دارند. وقتی هم که معدودی از آن‌ها لزوماً سر خدمت و زیر اسلحه دعوت و احضار می‌گردند، از طرف دولت مرتباً اعاشه[1] و نگهداریِ تامّه نمی‌شوند و مثل قشون‌های دُوَل خارجه در سربازخانه‌ها منظماً جای نمی‌گیرند. سربازخانه‌ها که در ازمنهٔ قدیمه ساخته شده و در سنوات اخیر کمتر به تعمیر و مرمّت آن‌ها صرف همّت شده است، اکنون به مثابه آشیانهٔ بوم‌اند و چون بسیار ویرانه هستند، مزبله‌دانی هر بَلَدی گردیده‌اند. حقوق خدمت مرتباً پرداخت نمی‌شود و نسیه است و آن هم بدون ترتیب، چنانچه سالی یک مرتبه یا هر چند ماه یک مرتبه، یکی دو ماه از حقوق را و یا کلیهٔ مواجبِ پس اُفت[2] را پس از مدّت‌ها التماس، و عاقبت به فشار و مشاجره، یک جا می‌پردازند و این کار از مسائل عادی به شمار می‌رود و اغلب برای وصول حقوق دیوانی، کارِ افواج با وزارت جنگ و از طرفی وزارت جنگ با مالیه و خزانهٔ مملکت به کشمکش منجر می‌شود و بسا دیده شده است که حتّی در منازل شخصی وزرا و یا در مرکز توپخانه و یا سر طویلهٔ اشخاص صاحب نفوذ یا در تلگرافخانه‌های ولایات به بست و تحصّن می‌روند و بسیاری از موارد بوده است که دسته‌جمعی به صورت آشوب‌گران و بلوائیان، **یا علی** کِشان به راه افتاده‌اند و با افتضاح و جبراً حقوقِ عقب افتاده را وصول کرده‌اند. با وصف آن که در موقع پرداخت‌ها منافع سرشاری عاید رؤسای دفتری و رؤسای لشکری است؛ اما چیزی که شایان توجّه و اسف‌انگیز است، همانا نبودن تفتیش حقیقی است که وجوه بریّه[3] دولت که بدین گونه و با فشار و زحمت تحصیل می‌شود، به مصارف ضروری برسد و

www.tabarestan.info تبرستان

۱- اعاشه : روزی رساندن.

۲- مواجب پس اُفت : حقوق عقب افتاده.

۳- وجوه بریّه : حقوق مردم.

تلف نگردد. مفتّشینی هم که گاهگاهی گماشته می‌شوند؛ چون از همجنسان متفّق‌العقیده و هم‌خیالان همان خدمتگزاران موصوف‌الحال‌اند، موقع اجرای عمل و انجام کار ندرتاً طریقهٔ صداقت و وجدان را مرعی و منظور می‌دارند.

سربازان دولت را از حیث قیافه چه در موقع خدمت و چه در هنگامِ مرخصی و یا سایر اوقات از مردمِ عادی نمی‌توان تشخیص داد؛ زیرا جز در سلام سلطنتی، اعیاد یا در سایر جشن‌ها و یا در مواقع مشقِ‌های روزانه **[که ندرتاً اتفاق می‌افتد]**، در سایر مواقع از علائم دیوانی و ملبوس قشونی اثری دیده نمی‌شود و لباسِ نامنظمی در بر دارند. بسا می‌شود که همان ملبوس دهقانی ژولیده را با مغزیِ الوان به تن می‌نمایند. فُرم مخصوص که متعلّق به موارد رسمی است، اگر چه در عهد کُر اُطریش بر طبق صلاح و صواب آن اوقات انتخاب شده، لکن با گذشتِ زمان، بر شاخ و برگِ آن نیز افزوده شده است، و چون شکل و حدودش ثبت نگشته است، هر وزیر جنگ و یا هر سرکردهٔ فوج یا سرداری بنا به سلیقهٔ خود فُرمی اختیار نموده و برای چند صباحی که ایّام حکمرانی و کارفرمایی اوست، نظام را بدان لباس مُلَبَّس داشته است، لهذا هیچگاه در مجموعهٔ لشکری وحدت فُرم مشهود نمی‌گردد؛ بلکه برعکس با فرم‌های نامحدودِ ضحک‌آوری کلکسیون بندی شده است. دپوی ملبوس نظام، ادارهٔ مخزن است که انبارهای آن همیشه تهی و از حیث اقمشه و سایر لوازمِ قشونی خالی و ذرّه‌ای تدارکات به صورت ذخیره و یا ملبوس دوخته موجود ندارد که در مواقع ضرورت حتّی بتوان چند صد نفری را پوشانید و با نهایت تأسّف و تأثّر باید گفت که هنگام لزوم از طرف کارگزاران مخزن دولتی به بازار سمسارها مراجعه می‌کنند و یا با هزاران مشکل دیگر احتیاج افواج را رفع می‌نمایند. معمولاً ملبوسِ دیوانی هم به وسیله آنان تهیّه می‌شود؛ امّا مسئلهٔ اسلحه و تجهیزات و تدارکات بیشتر جالب توجّه است؛ زیرا سربازان جز اسلحه مندرسهٔ قدیمه و همان ورندل‌های عادی، وسیلهٔ دیگری ندارند؛ البتّه تفنگ‌های جکسن و شاسبو و غیره نیز دارند که

www.tabarestan.info تبرستان

گذشته از خوبی یا بدیِ آن، همینقدر می‌توان گفت که رؤیت ظاهری آن‌ها به حدّی شرم‌آور است که ذکر آن مثل سایر رشته‌ها موجب خجالت است. لوله‌های تفنگ و سایر آهن‌آلاتش همه زنگ زده است و اغلب دیده می‌شود که قسمت‌هایِ چوبینهٔ تفنگ، حتّی قنداق، طعمهٔ موریانه شده و جز اسکلت آن هیبتی به جا نمانده است. تفنگ‌های پنج تیر و سه تیر نیز که از حیث قلّت در حکم اکسیراند و آنچه هم که از این اسلحهٔ خریداری شده، از بین نرفته یا مفقود نگردیده باشد، از انبار اسلحه و ذخیره کمتر بیرون آمده است که به دست سربازان توزیع شود. با وصف این از حیث نظافت و نگهداری، همان شرایط را داراست و از مصرف نفت و روغن برای پاکسازیِ آن اثری دیده نمی‌شود. چرم‌آلات و سایر ادوات نیز به طور مذکورند؛ امّا مسئلهٔ **اسبِ سواره نظام و توپخانه** که جزو رئوس مسائل نظامی است، بیش از سایر زمینه‌ها فاقد امکاناتِ لازم و نیازمندِ توجّه است. با اینکه نژاد ایرانی در تمایلِ به سوارکاری و اسب دوستی اشتهار دارند و تهیّهٔ اسب و استر در مملکت به غایت سهل است و به مناسبت نبودن شُمَنْدُفِر[1]ها و سایر وسائط حمل و نقل و فقدان طُرُق و شوارع، نیاز بسیار به مال‌های مجرّب هست، با این حال به سببِ عدم توجّه اولیای نظامی، هنگام ضرورت، باید به دلالان میدان مال‌فروشان رجوع کرد و چند برابر گران‌تر، مال‌های معیوب را خریداری نمود. ایلخی[2]های دولتی که من‌القدیم موجود بودند، فعلاً از بین رفته‌اند و بقایای آن‌ها در صحاری و مزارع و مراعی[3] گوشه و کنار بی‌صاحب مانده و اندوختهٔ متنفذین محال مختلفه گردیده‌اند. بدین لحاظ توپخانهٔ مملکت حتّی به قدر ادارهٔ یک باطری کامل صحرایی و سیّار، اسب تعلیم دیده و به قدر اداره یک رسد کوهی، قاطر آزموده ندارد.

۱- شُمَنْدفِر : واژهٔ فرانسوی به معنی راه‌آهن.

۲- ایلخی : رمه و گلهٔ اسبان.

۳- مراعی : سبزه‌زار.

www.tabarestan.info تبرستان

اسکادران‌های سوار هم طبق اصول موضوعهٔ بینچه که سوار محلّی با اسب طایفهٔ خود به خدمت می‌آید، مال‌های سواریشان شخصی است و ربطی به دولت ندارد و فاقد هرگونه نظم و ترتیب است. قیمت علیق مال‌های نظامی به موجب برآورد بودجه از خزانهٔ دولت به تسعیرِ[1] نوعِ مال نقداً دریافت می‌شود و چون سایر وجوهات هباً[2] منظور می‌گردد که آن هم از روش سالم و منظمی پیروی نمی‌کند. مرکز کلّ ادارهٔ این قشون **عمارت خورشید** است که **وزارت جلیلهٔ جنگ** است و نسبت به قوایِ قلیلِ نظامی و فقدان تشکیلات و امکاناتِ لشکری و با عدم قوانین اداری و اصول اساسی در گرداندن این مجموعهٔ بزرگ و ضروری، تشکیلاتی است که فقط اسمی دارد و بلامسمی است که در عهد ناصری و مظفری فقط دارای یک وزیر جنگ از قبیل **کامران میرزا** و یک وزیر نظام برای امور دفتری لشکر و چند میرزا دراز نویس بوده است و در عهد محمّدعلی میرزا نیز نظیر آنان، بلکه بدتر، چنانچه خلعت وزارت پیکر **امیر بهادر جنگ** را زینت می‌بخشد و در این دورهٔ منحوس وضع قشون به بدترین وضع می‌رسد و هرگاه که در **باغ شاه** که محل اردوگاه دائمی قوای مجتمعهٔ وزیر مذکور بود، در نظارهٔ لشکریان، جز معدودی حمایل‌های الوان و نشان‌های بسیار که سینهٔ صاحب‌منصبانِ عالی‌رتبهٔ بی‌سپاه را مشعشع می‌داشت و اقامهٔ چادرهای رنگارنگ و پوش‌های عظیم که محلّ جلوس صاحبان القاب و عناوین و هیکل‌های مضحک بود، آثاری از اقتدار و عظمت مشهود نمی‌گردید و با اینکه وزارت جنگ اکنون در نتیجه جدّ و جهد ملّیون، از مؤسسات اوّلیهٔ مهم عهد مشروطیت گردیده و با قفسه‌ها و اطاق‌های متعدد، مانندِ لانهٔ کبوتر شبکه بندی شده و با میزها و صندلی‌های بسیار محاط گردیده که مشتمل است از: محاسبات،

www.tabarestan.info تبرستان

۱- تسعیر : قیمت‌گذاری.

۲- هباً : بخشیدن چیزی.

محاکمات، صحیحه، توپخانه، قورخانه[۱]، ذخیره، مخزن، اداره پیاده نظام، اداره سواره نظام و غیره که اشخاص پیر و جوان، لشکری و کشوری، درازنویس و قدّاره بند، با فُرم‌هایِ مختلفهٔ البسه و ظاهری متشتّته در آنجا به وفور در رفت و آمد هستند؛ لکن مسند نشینان، هنوز اغلب بی‌سواد و بی‌دانش‌اند. ادارات مختلفهٔ آن که با تقلید از وزارت جنگِ ممالک دیگر بنا نهاده شده، به همان حالتِ قدیمِ خود باقی مانده است و چیزی جز اسمی بلامسمی نیست و جریانِ امور در آن دیده نمی‌شود. تنها چیزی که به چشم می‌آید، انتظارِ کارکنان رده‌های مختلف برای فرارسیدن اوّل ماه و دریافت مواجب است که هر یک مبالغ هنگفتی، بنا به مناصب خود که رئیس‌اند یا میرزا طومار نویس، دریافت دارند. این افراد همان رجال گردن کلفتِ عهدِ استبدادند که از حیث معاش مرفه‌الحال و از حیث کار فاقد هرگونه لیاقت و قابلیّت و در واقع بی‌کاره‌اند؛ امّا سایر اجزا همان نوچه‌های رؤسا و نظیر خود آن‌هااند و عملاً هم نقشی ندارند. چیز دیگری هم جز چُرت زدن و خمیازه در سر میزها دیده نمی‌شود. گرچه کاغذهای خُرد و بزرگ با مارک شیر و خورشید نسبتاً بسیار است؛ ولی در کشوی میزها انبار می‌شود و بیهوده اسراف می‌گردد. و چون اداره فنّی و اتاماژور[۲]، علمِ مدارس نظامی را دارا نیست، در رکلمات‌های[۳] نظامی و اداری؛ قوانین را رعایت نمی‌کند و اصول ادارهٔ نظامی مملکت بیش از اصول سربازگیری آن مُغْلَق[۴] و بی‌ربط است. در عهد ناصری و مظفری نیمی از صاحب‌مناصبان نظام از ممالک خارجه، مخصوصاً از اطریش آمدند و بنا بر تقاضای دولت ایران به استخدامِ قشون درآمدند و سپس در ایجاد قسمت‌های ثلثهٔ صف اختیاراتی را دارا گردیدند و بر طبق احتیاجات آن اوقات، تشکیلاتی را به وجود آوردند و حتّی در واقعهٔ شیخ عبیدالله

۱- قورخانه : زرّاخانه، اسلحه خانه.

۲- اتاماژور : ایتماژور : ارکانِ حَرب، ستاد، این واژه در عهد قاجاریه استفاده می‌شده است.

۳- رکلمات‌ها : اعلام‌ها.

۴- مغلق : مشکل، دشوار.

www.tabarestan.info تبرستان

کُرد، کـاملاً مؤثّر بودنـد و مخاطراتی را که آن خروج علناً متوجّه مُلک و ملّت کرده بود، برطرف داشتند. از آنجا که بنابر مقتضیات پلیتیک[۱]، عدم پیشرفت و عدمِ اصلاحِ قوایِ نظامی ایران مورد نظر بود، کُر مذکور پس از مختصـر مدّتی، به اجبار از ایران مراجعت کرد و بنیادی که با مخارجی گزاف بنا نهاده شـده بود، معدوم شـد. اولیای نظام ایران به سببِ اقامتِ کوتاهِ آنان، مدّعی‌اند که اساس تشکیلات امروزهٔ قشون، بر پایه اصـول لشـکری اطریش است و حال آنکه یک چنین اسلوبِ[۲] درهم و آشفته‌ای که بخشی از آن شرح داده شد، نه در مملکت اطریش و نه در مملکتِ دیگری هرگز وجود نـداشـتـه اسـت. در عین حال به یادگار زحمات مأژور اسـتوارت، کاپیتن اشـتاندارسـکی، کروس، همول واکسـز، پروشـنگ و سایر معلمین گرکه آثار علمی آن‌ها نمودار اسـت، هیأتی از قُدمای لشـکری ایرانی به جا مانده که از تربیت نظامی کُر مزبور فقط نشـانه‌ای دارند. این صـاحب‌منصبان که تعدادشان قلیل بود و گذشت زمان نیز از تعدادشـان کاسته است و اینک در نظام ایران، قُرب و منزلتی ندارند، به نام معلمین اطریشی معروف بودند و برای تربیت افواج موصوفه، گاه‌گاهی به مشّاقی[۳] منصوب می‌شدند و اقتداری که در ارتباط با تعلیم سربازان داشتند، اسم معلمی بود. غیر از معلمین اطریشـی، قلیلی از صـاحب‌منصبانِ دیگری نیز که در ممالک خارجه اکمال علوم نظامی کرده‌اند، وجود دارند که گاهگاهی به خدمات نظامی و تعلیمِ افراد منتسب می‌گردند. گاهی هم مستعفیان قزاقخانه در معلّمیِ سواره نظام و یا خدمات دیگری نصـب می‌گردنـد. مختصـر آن کـه جـامعـهٔ معلمین، چه اطریشـی، چه فارغ‌التحصـیلان خارجه، چه مستعفیان قزاقخانه که عمدتاً به خدمات تعلیمیهٔ پیاده نظام و سـواره نظام و توپخانه و سـایر امور لشـکری اشـتغال می‌ورزند، به واسـطه

۱- پلیتیک : علمِ سیاست، سیاست.

۲- اسلوب : قانون، شیوه، سبک و روش.

۳- مشّاقی : تعلیم دهنده.

نداشتن حقوق مکفی و وجه معاش در عالم نظام ایران عناصر مفلوکی شده‌اند و چون هیچگاه علم و تجربت در نظر اولیای قدیمهٔ ایران قدر و منزلت نداشته، شرایط و احوالِ این معلمانِ قواعد جنگی همواره در عطالت و بطالت[۱] و در انحطاط[۲] است. همچنین باید دانست که تعلیمات نظامیِ سربازان و تعلیمات جنگی به آنان فقط در حدّی است که روزهای سلامِ رسمی بتوانند در دفیله‌ها[۳] حاضر شوند و نامنظم و فقط از سر تقلید مراسم را در حضور شاه و نمایندگانِ خارجه یا حُکّام و رؤسای ولایات برگزار نمایند. زیرا خدمتِ زیر اسلحه آن‌ها غیر از نگهبانی‌های اجباری در امکنهٔ رسمی و عمارات دولتی، اغلب گماشتگیِ خانهٔ اعیان و اشراف داخله و یا اشخاص مهمّ اتباع خارجه است که به عنوان قراول، اوقاتی را به سر می‌برند و به نظارت، فراشی، دربانی و غیره مشغول می‌شوند و اگر در حالِ مرخصی باشند، به کارهای نازلی از قبیل قصابی، هیمه[۴]شکنی، تخم‌مرغ فروشی و غیره می‌پردازند که در هر حال، آموزش تعلیمات جنگی برای آن‌ها چه ضرورتی دارد؟ بنابراین مواجب مدّت زیر اسلحه را نیز برای آنکه در کسب و کار آزاد و در استراحت مختار گردند و در مواقع مشق‌های نظامی مرخص و معاف باشند، اغلب به صاحب‌منصبان محلّی واگذار می‌نمایند و در واقع رشوه می‌دهند. هرگاه برای قبول این گونه تقاضاها، این مبلغ کافی نباشد، برنج، روغن، شیره، مرغ و جوجه و چیزهایی از این قبیل را از دهات می‌آورند و ضمیمه می‌کنند. هنگام بروز حوادثِ خطرناکی که دولت چاره‌ای جز دخالتِ نظامی و ارسال این سربازان ندارد، به جای صاحب‌منصبان محلّی، فرماندهانِ معلّم در منصبِ فرماندهٔ جنگ قرار می‌گیرند و در این موارد نیز به واسطه آن که هر فوجی از حوزهٔ معینی آمده است و اختلاط و امتزاج در آن حاصل

۱- عطالت و بطالت : بیکاری و معطلی.

۲- انحطاط : رو به کمی و کاستی نهادن.

۳- دفیله : رژه واحد نظامی.

۴- هیمه : هیزم.

نمی‌شود، حفظ دیسیپلین[۱] غیرممکن است و صاحب‌منصبان محلّیِ فوج، با اعمالِ نفوذ نتیجهٔ جنگ را بنابر منافع شخصی خویش استحصال[۲] می‌دارند.

از حیث تجهیز و تسلیح، چنانچه ذکر شد، اداره مهمّات قشون و انبارهای ذخیرهٔ لوازم، اندوخته‌ای ندارند و این نکته راهم ناگفته نباید گذاشت که کارخانهٔ اسلحه‌سازی و فشنگ‌سازی و توپ‌ریزی موجود نیست. چند ماشینی را هم که در نتیجهٔ مسافرت‌های مظفرالدّین شاه از فرنگستان خریداری شده و قدیماً وارد گردیده بود، بی‌فایده و بیکار مانده و بسیاری از آلات و اسباب آن‌ها در قورخانه[۳] معدوم‌الاثر نیز گردیده است. در حالی که اگر به بقایای آن‌ها مختصر توجّهی شود، هنوز هم قابل استفاده است؛ امّا همچنان بی‌اهمیت مانده است و برای تهیهٔ لوازم لشکریِ جزئی و یا کلّی باید به کارخانه‌های اسلحه‌سازی ممالک خارجه متوسل شد. در مواقع ضرورت که آن هم بسیار نادر است، چون جنگ‌های اخیر ایران فقط همان نزاع‌های داخلی بوده که گاه‌گاهی برای دفع یاغیان، یا اخذ مالیات، یا نصبِ حُکّام و یا انتظام طُرُق و شوارع انجام گرفته است و مدّتی است که مملکت به فشارهای سخت خانمانسوز سپاه اجنبی مبتلا نگردیده؛ بنابراین احساس مسئولیت در حفظ مُلک و مِلّت که نخستین اصل از اصول کشورداری است، در غالب زمامدارانِ امور به کلّی از بین رفته و برای رفع احتیاج مُبرمهٔ ایّام تیره و تار و اوقاتی که ابرهای سیاه پُلیتیک، افق سیاست مملکت را تاریک می‌کند و استقلال وطن را به مخاطره می‌افکَنَد و احتمال بروزِ خطرات حقیقی به عینه دیده می‌شود، هرگز برای دفاع وطن، درصدد تهیّهٔ قوایِ مُکفیِ نظامی و تجهیز اسلحه و مهمّات نیستند. و این

www.tabarestan.info تبرستان

۱- دیسیپلین : نظم و انضباط.

۲- استحصال : حاصل کردن.

۳- قورخانه : زرّادخانه، جای ساختنِ اسلحه، اسلحه خانه.

مسئله را که شرعاً هم به اجرای آن امر شده است، تقریباً غیر واجب و غیر ضروری می‌پندارند.

قزاقخانه: یگانه قسمت قشونی که از این مشروحات مجزاست، همانا قزاقخانهٔ ایرانی است که چون سابقاً با نظریات پلیتیکی و با نظر افسران روسی تشکیل یافته است، فقط اسماً به وزارت جنگ مربوط می‌شود: اعاشه[1] و تسلیح و ادارهٔ امورات داخلی و خارجیِ آن به نظریات اتاماژور[2] اجنبی وابسته است و دارایِ مختصر انتظاماتی هست که فعلاً از ذکر جزئیات آن صرف‌نظر می‌کنیم؛ زیرا اینک ذکر سایر مطالب از ضرورت بیشتری برخوردار است.

www.tabarestan.info تبرستان

به طوری که از مندرجات مفصله مبرهن و آشکار است، قوای جنگی ایران که به موجب صورت‌بندی‌های دفتری قدیمی یکصد و پنجاه هزار نفر تخمین زده شده و به ثبت رسیده است، در بدو مشروطیت بالغ بر یکصد هزار مقرّر گشته، و رفته رفته تعدادش به هفتاد و پنج هزار نفر رسیده است در حالی که در صورت‌های محلّی همان ارقام ثبت و ضبط است و برای آنان کرورها حقوقِ محلّی و غیره برآورد شده است و از خزانه دولت و کیسهٔ ملّت خارج می‌گردد، و این فقط چیزی است که در دفاتر ثبت شده است و در صورت‌بندی کتابچه‌های قشونی هست؛ امّا صورت خارجی ندارد و از کلّ نفرات ثبت شده، فقط قلیلی حاضرالسلاح‌اند و حضور دارند؛ لکن در موقع صلح به واسطهٔ فقدان شأن نظامی و قلّت وجود به منزلهٔ هیچ‌اند و به حساب نمی‌آیند. در موقع جنگ هم البتّه به واسطهٔ عدم تعلیم و نداشتن اسلحه و نظم، باز هم به منزلهٔ هیچ و فاقدالاثراند. فقط یگانه امیدِ ادامهٔ حیات ملّی ایران **جز این کمیّت و مقادیر موهوم**، شاید بسته به وجود سواران ملّی و چریک[3] و همچنین

۱- اعاشه : گذران زندگی، زندگی کردن.

۲- اتاماژور : ستاد.

۳- چریک : سپاهیِ غیرنظامی، پارتیزان.

به قوای ایلات چادرنشین و سواران دشت و کوهستانیان زورمند ایران باشد که فعلاً در اطراف و اکناف مملکت پراکنده و خودسرند. اولیای امور تصوّر می‌کنند که در وقتِ تنگ، ممکن است که بتوانند آنان را تحت ادارهٔ هیأت‌های آگاه و آزموده درآورند، شاید بشود تا حدّی به رشادت و مردانگی فطری آنان متّکی گردند. گرچه هنوز موقع آزمایش آن‌ها فرا نرسیده و از حیثِ توانایی و قوایِ مبارزه و برازندگیِ روحی و جنگی، سنجیده نشده‌اند؛ ولی رشادت معنوی ایلات ایران همواره ضرب‌المثل بوده است، به شرطی که از صدمات تریاک مبرّا و منزه مانده باشند.

با وجود این که علم و صنعتِ حَرب و تنوّع اسلحه‌های مُهیب در دنیا بسیار پیشرفت کرده است؛ امّا در موقع لزوم، یعنی هنگام الغریقُ یَتَشَبَّثُ بِکُلِّ حَشِیش[۱]، تهیّهٔ آن در منتهای صُعوبت[۲] و حتّی عدیم‌الامکان[۳] است.

اینک از چنین تشکیلاتی **اردوی شرق** قدم به عرصهٔ وجود نهاده و عازمِ حَرب است؛ البتّه تشکیلاتِ نظامی امروزه با آنچه که در گذشته بود، تفاوتی دارد به این ترتیب که در دورهٔ جدید مشروطیت تعدادی از سربازان بینچه احضار شده‌اند و به اسم **رِفُرمِ جدید** از حیث اسلحه، ملبوس، منزل، مشق و تجهیزات وضع نسبتاً بهتری دارند.

واحد تاکتیکیِ تشکیلات رفرم: در پیاده نظام هر فوج مرکّب از سه باتالیان، و هر باتالیان مرکّب از چهار گروهان، و در سوار نظام، هر اسکادران مرکّب از دو دسته و در توپخانه، هر باطری متشکّل از چهار توپ است. حدالغایهٔ[۴] واحد تاکتیکی هر یک از این اقسام جزو که گروهان و دسته و باطری است، حداکثر صد نفراند. تصمیمی که برای خدمت سربازان گرفته شده، این است که هنگام لزوم، بنابر

۱- الغریقُ یَتَشَبَّثُ بِکُلِّ حَشِیش : کسی که در حال غرق شدن است به علف هم چنگ می‌زند.

۲- صعوبت : دشوار شدن.

۳- عدیم‌الامکان : غیر ممکن.

۴- حدالغایه : نهایتاً.

بودجه، از افواج محلی احضار کنند و هر فوج را به سه قسمت تجزیه نمایند و هر قسمت را به مدّت دو سال زیر سلاح آورند و بقیّه مرخص باشند. این اوّلین قسمت از همان دسته‌جات است که در تشکیلات جدید به خدمت فرا خوانده شده‌اند و به واسطه کوشش بسیار، قابلیتِ نظامی‌شان افزوده شده و اکنون به عنوان اردوی جنگی در حال مسافرت است.

تبرستان
www.tabarestan.info

«۳»

حرکت

تبرستان www.tabarestan.info

انعکاس صدای شیپور کوچ در فضای مسگرآباد، قشون رفُرم را تهییج و مهیّای حرکت و مستعدِّ پیشروی ساخت. در لحظه‌ای چادرها را برچیدند و اسباب‌ها جمع شدند: سربازان تسمهٔ چرمی تفنگ‌ها را به قانون مشق اطریشی به دوش کشیدند. سواران اسبان خویش را زین و برگ نهادند و اعضای توپخانه پالان‌های نقاله را بر گُرده استر نهادند و توپ و قُورخانه را به طُرفه‌العینی بار کردند و همگی را آماده طریق گذاردند و به انعکاس دومین شیپور مارِش بفهمان:

پیش، با قدم‌های نیمه موزون به راه افتادند. فرماندهان رسد در سر صف وزنِ پا را مرتباً می‌شمردند. آهنگ قدم‌های نظامی با نوای طبل می‌آمیخت و این نغمه انعکاس داشت.

یک. دو..... یک . دو .... راپ... راپ...

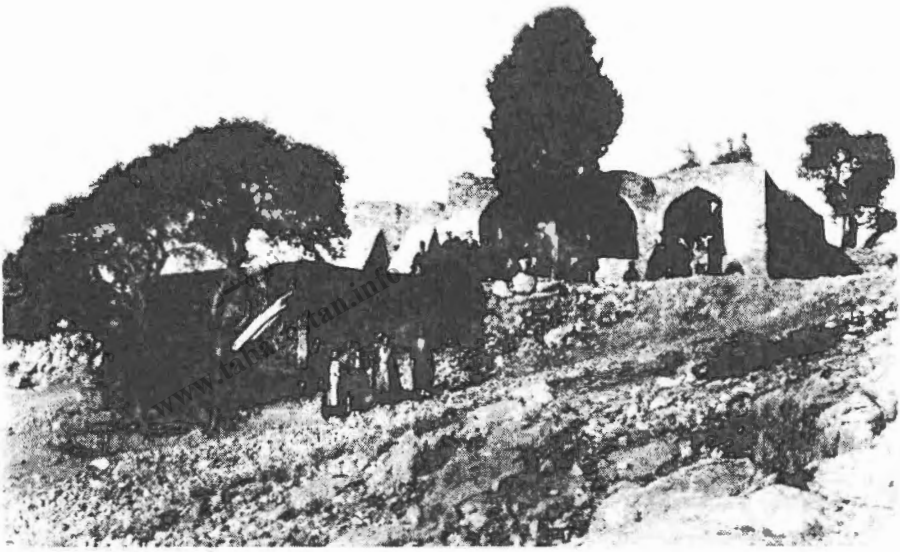
آری، روز سوم شعبان است که صبحگاهان **اردوی دوم شرق** مقیم قریهٔ مسگرآباد، تهیّهٔ تدارکاتِ خود را کامل دانست و بُنه و قورخانه را بر استر و اُشتر بار کرد و همزمان با طلوعِ خورشید در هوای لطیفِ صبحگاهی، با شوری غیرقابل وصف، همانند قافله‌ای عظیم و پُر ساز و برگ به سمت خاتون‌آباد رهسپار شد؛ امّا قشون مقیم سرخه حصار نیز پس از رفع نواقص به امر سردار، پنجم شعبان راه شرق شمالی را به پیش گرفت: ابتدا جزئی از سوار و پیاده را به عنوان **پیش قراولی** تجزیه کرد و جلو فرستاد؛ سپس قسمت کلّی را با رعایت مختصر فاصله حرکت داد.

از آن پس صحیه با کجاوه‌های مریض‌خانهٔ سیّار و بُنه و قورخانه به نظارت و مواظبت چاروادار **مکاری** و حفاظت قوری‌سوار به ترتیب به خط درآمدند. درفش نظامی در مرکز اردو جلوه می‌کرد. این درفش نظامی که همان پردهٔ بیرق جنگی ایران است، از سه پارچهٔ پهن به الوان سبز و سفید و سرخ که به طور موازی در کنار هم پیوسته‌اند، متشکّل است و در وسط، یعنی روی پارچهٔ سفید شیری خشمناک بر پاست که در محلّ تلاقی انحنایِ کمر و گردنِ شیر، خورشید با انواری تابناک می‌درخشد. در دست شیر شمشیری بُرنده وجود دارد و دُم شیر به شکل **اس ایتالیک** رو به بالا پیچیده و گرداگرد شیر را حلقه زده و در شاخهٔ بید بیضی‌مانند **پالم** محاط گردیده است. در فوق اشعهٔ شمس و منتهاالیه برگ بید، تاج کیانی روی پارچهٔ سبز قرار گرفته و خیزرانی که ساقهٔ پرده است، به خطوط الوان ثلثه عمود شده و در قُبهٔ[1] وی پنجه گشاده رو به بالا نمایان است که سرّ **یدالله فوق ایدیهم** از آن آشکار می‌گردد.

www.tabarestan.info تبرستان

گروهان‌ها در زیر این پرچم به ستون قطار شده‌اند و سرود گویان و پای‌کوبان در حرکت‌اند، گاهی هم برای استراحت مکث می‌کنند. به این ترتیب ساعت‌ها گذشت و پس از طیّ مسافتی طولانی، تقریباً ظهر همان روز این قافلهٔ نظامی به بومهین واصل شد و بلافاصله اردوگاهی تأسیس گشت. اگرچه حادثه‌ای که قابل ذکر باشد، رُخ نداد؛ لکن رفتار سربازان در عرض راه شایان تذکر بود؛ زیرا پس از مختصر مسافتی که با نظم پیموده شد، وزن حرکت تغییر کرد، ابتدا با قدم‌های غیرموزون و رفته رفته مخلوط به یکدیگر راه را طی کردند؛ سپس با توقف‌های غیرمنظم، مکث‌ها حاصل شد و در ضمن راه باغ و بوستان مردم را بدون تحصیل اجازه از صاحب‌منصبان و علی‌رغم دستور صریح و نصایحِ مکرر پایمال نمودند و جالیزها را زیر و رو کردند.

۱- قُبه : بنایی که سقف گرد داشته باشد، کنایه از آسمان، اینجا بالا یا سقف.



آن روز و آن شب را در بومهین[1] به سر بردند و به تحقیق وضعیّت دشمن و تجسسات پرداختند. صبح روز بعد نیز ابتدا پیش قراول و بعد سایر قسمت‌ها به ترتیبِ روز قبل به راه افتادند؛ ولی دستجات مختلفهٔ اردو، مثل روز قبل، غیرمنظم راه می‌پیمودند. هر یک از گروهان‌ها به شکل یک گلهٔ بی‌چوپان در حرکت بودند و از چشمه‌سارها و قنات‌های عرض راه نیز درکمال بی‌نظمی استفاده می‌کردند. سوارها فاصله‌ای را که به طور شفاهی دستور داده شده بود، رعایت نمی‌کردند، همچنین فاصلهٔ لازمهٔ مابین دستجات مختلفه، ابداً مورد اعتنا نبود. عدم انتظام سواران و راه‌پیمایی بدون ترتیب پیاده‌ها سبب بی‌نظمی اردو شده بود. مال‌های بُنه و قورخانه به واسطهٔ نداشتن یک اداره کنندهٔ مستقل با پریشانی در حرکت بودند و

۱- بومهین : بومهن؛ شهری در جاده دماوند فعلی.

با زاردانگ و زاردانگِ زنگوله‌های ناقوس مانند که به گردن استر و اُشتر بسته بود، با نغمه‌ی خاص طیّ طریق می‌نمودند. چیزی که از همه بیشتر شایانِ دقّت و اسباب نگرانی خاطر می‌شد، این بود که سربازان شروع به غارتگری کرده بودند. هنوز چهار پنج فرسخ از مرکز دور نشده بودند که به آزار اهالیِ بی‌طرف اقدام ورزیدند و نه فقط در جالیزها و بستان‌ها اثریً از خیار و کُمبیزه و سایر محصولات صیفی به جای نگذاردند؛ بلکه بوته‌ها را نیز پایمال و با خاک یکسان کردند. جای شکر است که تا آنجا و بلکه تا دماوند متاع دیگری وجود نداشت تا قشون جنگی در جمع‌آوریِ آن توانِ نظامیِ خود را به نمایش بگذارد؛ زیرا اهالیِ عرض راه که از عبور نیروهای دولتی باخبر شده بودند، از همان وهلهٔ اوّل، تمام قُراء حول و حوشِ مسیر را تخلیه کردند و از خوفِ رویارویی با قوایِ دولتی، حسب المرسوم، تمام اثاثیهٔ خویش را به اماکن دور دست بردند و در معبرِ اردو احدی باقی نمانده و عموماً قبلاً فرار کرده بودند. برای جلوگیری از این حرکات قبیحهٔ سربازان، گرچه به فرماندهانِ دسته‌جات از بدو امر سفارشات اکید کرده بودیم؛ ولی از همان آغاز، عدمِ اطاعت سربازان نسبت به احکام صاحب‌منصبانِ مافوق، همچنین عدمِ اقتدارِ فرماندهان در ادارهٔ ابواب جمعی به خوبی آشکار می‌گردید. اساساً اطاعت سربازان نسبت به اوامر صاحب‌منصبان کاملاً سطحی و ظاهری است و رعایت دیسیپلین را چندان ضروری نمی‌دانند. این است که از اجرای هرگونه حرکات قبیحه باک ندارند. صاحب‌منصبان نیز نسبت به ابوابجمعی خود چندان تسلّط ندارند.

صبحگاهان که اردو برای رفتن به دماوند آماده شده بود و قسمت عمدهٔ سوارانِ بختیاری و سوارانِ مجاهد در معیّتِ سردار برای تصرّف کرانهٔ امامزاده هاشم از راهِ آه بالا رفتند و بر حسب دستور قرار بود که با کمال تأنّی طیّ طریق کنند تا چنانچه از طرف آنان خبری رسد، در اجرای ترتیبات ضروری اقدام فوری به عمل آید، لهذا اردو راه را به آرامی پیمود و چون تا دماوند از سردار خبری نیامد، از آنجا به **چشمهٔ**

www.tabarestan.info تبرستان

علیا یا چشمه علی که در نیم فرسخی شمال این قصبه واقع است، رسید. در همین وقت، سردار و سوار تکلیف، تصرّف گدوک امامزاده هاشم را که به غلط شهرت داشت که در تصرّفِ سوارهای متمرّد مازندران است، انجام داد و به اردوگاه مراجعت کرد. لدی‌الورود[1] به اقامهٔ چادرها امر نموده مراتب نیز به مرکز راپرت[2] و قرار شد تا رسیدن دستور جدید از طهران عجالتاً در چشمه علیای دماوند توقف شود؛ زیرا برای رفتن به مازندران باید یکی از دو طریق انتخاب شود: راه **آسک - لاریجان** یا راه **فیروزکوه - سوادکوه** که از حیث اهمّیت وقایع جاریه، تصمیم مرکز حائز اهمیت بود.

www.tabarestan.info تبرستان

در مدّت اقامت در دماوند، نسبت به حرکات دشمن تحقیق شد و برای تسریع مخابرات با مرکز نیز یک پست نظامی تأسیس گردید. به موجب اطّلاعات واصله آشکار گردید که تا لاریجان از وجود دشمن خبری و برای اردو خطری نیست و چون احتمال می‌رفت که متجاوزین مرتجع طریق سوادکوه را برای حمله به طهران اختیار کرده باشند، این مراتب نیز به مرکز راپرت و کسب تکلیف شد. چون در طرف خوار و ورامین نیز نظر به اطّلاعات صحیحه به هیچ‌وجه احتمال وجودِ دشمن نمی‌رفت، به اردوی دوم شرق حکم گردید که خطّ حرکت را تغییر دهند و به طرف فیروزکوه روانه شوند که پس از حرکت اردوی اوّل و دوم در آنجا به هم متّصل و مُلحق گردند. سپس مدّت شش روز در حوالی دماوند به نحو مبحوثه به سر آمد؛ امّا در ظرف این مدّت اتّفاقات تازه‌ای رخ نداد، جز تغییرات داخلی و تبدیل مشاغل، چنانچه رئیس پیاده نظام اردو طبقِ دستور به ایوان‌کی رفت که به اردوی دوم ملحق شود. سیّد شاکرخانِ صاحب‌منصب که ابتدا مستشار و نیز تحویلدار اردو بود، به

۱- لدی‌الورود : به هنگام ورود.

۲- راپرت : گزارش.

معاونت اردوی اوّل منصوب شد و نگارنده نیز علاوه بر نیابت ریاستِ نظامیِ کُلِّ اردو به فرماندهی توپخانه و مفتّشی نیز نصب گردید.

روز یازدهم شعبان از وزارت جنگ دستور حرکت رسید که به موجب آن، مسیرِ حرکت و منطقهٔ عملیاتِ اردوی شرق مشخص گردیده بود.

اینک بایستی فوراً به سوی فیروزکوه عزیمت شود و نیز بر حسب دستور مرکز، قبل از حرکت از دماوند، به منظور نگهداری و حفظ گَدوک[1] امامزاده هاشم، گروهان دوم فوج طهران به انضمام پنجاه سوار بختیاری و سی سوار مجاهد در کرانهٔ مذکور جای داده شد. ریاست این قوّهٔ مختصر به علیمرادخان بختیاری تفویض گردید.

واقعاً گَدوک مزبور از نظر سوق‌الجیشی بسیار حائز اهمیّت است. گرچه که تمامِ گردنه‌های دماوند و اطراف از حیثِ ارتفاع و دشواریِ راه بسیار مهم‌اند؛ ولی این گَدوک مخصوصاً برای راه **لاریجان - طهران** معنویت خاصّی را دارا است همچنین به واسطهٔ وجودِ مارپیچ‌های فراوان، این گذرگاهِ از دشواری خاصّی برخوردار است و مانند سنگر طبیعی بسیار محکمی است که با وجود مختصر قوایِ مدافع، عبور از آن مکان صعب، بسیار مشکل است.

امّا دماوند مکانی دلپذیر و قصبه‌ای خوش آب و هواست که از مراتعی دلکش، چشمه‌سارهایی لطیف با آب‌هایی صاف و جویبارهایی فرح‌فزا برخوردار است. در این منطقه گذرگاهی نیست که از جریان انهار[2] لطیفه مرطوب و معطر نباشد. نقاط مشجّر و مصفّای آن نظیر خُلد برین و باغات پُر شجَرش که نمونه‌ای از انواعِ نعیم‌اند، اغلب مملوّ از درختانِ میوه و فی‌الحقیقه بسی نیک منظر و پُر نُزهت‌اند.

یگانه محصول تجاری این نواحی قیصی است. سیبِ آن در نهایت خوبی و معروفیّت تامّ می‌باشد. شهرت و اهمیت دماوند به سببِ قلّهٔ معروفی است که سلسله

۱- گَدوک : گردنه.

۲- انهار : جمعِ نهر : جوی، جویبار.

جبال البرز را زینت بخشیده و با عظمت و شکوهی تمام از فواصلی بعید نمایان است و بر مناظرِ طبیعی و زیبایِ منطقه اُبّهت را نیز می‌افزاید.

اشـــتغال به وظایف مرجوعه مانع آمد که چنان که باید به لطافت طبیعی مناظر بپردازیم و از آن بهره‌مند شـــویم؛ امّا طبیعتِ این مکان به حدّی دلفریب اســـت و طراوت و لطافتی فراموش نشدنی دارد که با اندک نظاره، چنان بر دل نقش می‌بندد که هیچگاه اثر وجد آورش محو نخواهد شد.

بالاخره غروب روز دوازدهم شعبان، اردوی اول شرق از چشمهٔ علیا عازم گردید و در موقع حرکت شـنیدیم که **ولی خان اُصـانلو برادرزادهٔ رشیدالسلطان** در حوالیِ **آیینه‌ورزان** با تعداد قلیلی سوار در انتظار ورود اردو است و خیال طرفیّت دارد؛ لکن پس از وصـول راپُرت‌های سـوارانِ پیش قراول معلوم گشـت که این خبر مقرون به صحّت نیست و احتمال می‌رفت که سواران مزبور در سیّدآباد باشند.

پس از عبور از دماوند و به جای آوردن یک مشـیِ[1] شـبانه که به آرامی صـورت گرفت، تقریباً ساعت پنجِ شب به آیینه‌ورزان رسیدیم و در کنار شهرآب رحل اقامت گسترده شد. این مارش‌های شبانه در نقاطی از این منازلِ دلپسند، خاصّه در چنین اوقاتی که هوا مساعدت تامّه دارد، به ویژه در پرتو نور ماه و وزش نسیم ملایم، تصوّر شود که چه صفایی دارد؟! وانگهی در کنار اَنهارِ مصفّا و با وجود اشجار و سبزه‌زار که سـرشار از عطر طبیعی است، استنشاق هوا و توقّف‌های شبانه مُوجدِ عوالمی معنوی و فراموش ناشـدنی است. گذشته بر این تصوّر شود که آماده باش دائمی برای حمله و دفاع، چه احسـاساتی را می‌تواند در قلب برانگیزد؟! چنانچه هنگام عبور در پیچ و خمِ جـاده، پـاره‌ســـنگ‌هایی که در کنار شـــاهراه به طور نامنظم افتاده اســـت یا درخت‌های خُرد و بزرگ که از دور و نزدیک دیده می‌شود، حتّی پستی و بلندی‌های جزییِ زمین، آدمی را بیمنـاک می‌کنـد. تـک درخـت‌هـایِ لـب جویبـارهـا، در

۱- مشی: راه رفتن.

پرتو نور ماه، با سایه‌های طولانیِ وهم‌آگین، گاه شخص را به توهّم و بیم دچار می‌کند و به تصوّر آنکه شاید کمین یا کمین‌گاهی از دشمن است، بیننده را دقیق و مُتیقّظ[1] می‌دارد. چنانکه چشم‌ها بیش از حدّ گشوده می‌شود و دست‌ها آماده به کارزار، هر آن مهیّای تیراندازی است و در اینحال انگشتان لحظه‌ای از پاشنهٔ تفنگ جدا نمی‌شود و تمامِ هوش و حواسِ آدمی متوجّه دشمنی نامرئی است.

فی‌الحقیقه مارش‌های شبانه، به نوعی، هُشدار به دشمن هم هست و چندان بی‌خطر نیست؛ امّا با وصف این برای ما بسیار روح‌نواز است. اگرچه برای مقابله با همه نوع برخوردهای غیرمترقبه بسیار هوشیاریم؛ لکن به واسطهٔ عدم وقوع حادثه، آشکار است که عجالتاً تا این نقطه از دشمن اثری نبوده و نیست.

www.tabarestan.info تبرستان

اردویی که از مسگرآباد در سوم شعبان حرکت کرد و به خاتون‌آباد آمده بود، روز پنجم شعبان از خاتون‌آباد به شریف‌آباد وارد شد و روز ششم به ایوان‌کی می‌رسد و به انتظار دریافتِ دستور جدید می‌مانَد. رئیس پیاده نظام که با مأموریت مخصوص از دماوند به ایوان‌کی فرستاده شده بود، در آنجا به آن‌ها ملحق شده است؛ چون تعدادِ سوارانِ اردوی دوم نیز کم بوده و از مرکز گروهی سوار طلبیده بوده‌اند، **مُعین همایون بختیاری** با سیصد سوار مأمور شد که بدان‌ها ملحق گردد. پس از رسیدن دستور حرکت، روز دوازدهم شعبان از ایوان‌کی خطِّ حرکت را به شمال شرقی متوجّه ساختند و به کِیلان وارد شدند. قبل از ورود در ساران به چند نفر دزدِ اُصانلو برخورد کردند که تپّه‌هایِ خاکی عرض راه را سنگر کرده بودند و پس از مختصر تیراندازی و شلیک، دزدان بدون تلفات فراری شدند و دو سه رأس اسب و مادیان را که بر جای گذاشته بودند، سربازان و سواران تصرّف کردند؛ ولی دو نفر صاحب‌منصب و سرباز در بروز نزاع از ساران فراری شدند و به واسطه هراسی که بر آنان مستولی گردیده بود، چهارده فرسخ راه را تا طهران بلادرنگ طی نمودند.

۱- متیقّظ : بیدار و هشیار.

روز سیزدهم شعبان هر دو اردو از منزلگاه خود حرکت کردند. یکی اردوی اوّل که علی‌الصباح از آیینه‌ورزان به طرف سیّدآباد رهسپار گشت. دیگری اردوی دوم که از کِیلان به سوی سیّدآباد حرکت نمود. در موقع حرکت اردوی اول از آیینه‌ورزان مقدمةالجیش[1] آن‌ها نیز به آیینه‌ورزان رسیده بود. ابتدا اردوی اوّل و بعد اردوی دوم دو ساعت بعدازظهر به سیّدآباد وارد گشتند و متّفقاً اردوگاه را تأسیس کردند و به یکدیگر ملحق گشتند. لیکن در سیّدآباد نیز از دشمن اثری نبود؛ بنابراین سربازان با آسودگی خیال به استراحت پرداختند.

تبرستان www.tabarestan.info

اصولاً وضع زندگی سربازی در اردوگاه تماشایی و ساده است و چندان هم عاری از لطف نیست. سربازهای از راه رسیده، با اینکه هنوز خستگی پیاده‌روی را از خود دور نکرده‌اند؛ حتّی قبل از فراهم آوردن هر گونه وسایل استراحت، به یاد خانه، زندگی، یا اهل و عیال، یا گاو و گوسفند، یا بیل و شخم می‌افتند و فی‌الفور کنار جوی آب یا گوشهٔ چادر، یکی دو تا یا چند نفری گرد می‌آیند و یکی از آنان، نی را بر لب می‌نَهَد و مقامی سوزناک می‌نوازد. سایرین هم سراپا گوش‌اند. گاهی هم مستمعین همراهی می‌کنند و با کف زدن به شور و حالِ جمع می‌افزایند و گاه ضمنِ نواختن، یکی با لحن روستایی آوایی را سر می‌دهد و ضمنِ خواندن، خنده‌ها، قهقه‌ها و شوخی‌ها در می‌گیرد. اغلب رسیدن صاحب‌منصب کشیک یا گزمهٔ اردو به گِردِ جوقهٔ حُضّار، سبب سکوت موقتی و گاه سببِ سکوتِ کلّی می‌شود و این حالت زمانی است که سربازان از فرط خستگی به خواب فرو رفته‌اند. در این وقت، استراحتِ آنان و اینکه با مهربانی پهلوی یکدیگر دراز می‌کشند، از مناظر بسیار لطیف و خوشایند است.

در ارتباط با خورد و خوراکِ سربازان چون تهیّه و ترتیب و چگونگیِ خوراک منوط به کیسهٔ آنان است، و از آنجا که همانندِ نظامِ خارجه، شام و نهار آماده و

۱- مقدمةالجیش : پیش‌آهنگ لشکر.

پخته از طریق قشون ندارند، چه در سفر و چه در حَضَر، هر سرباز شخصاً و یا با همکاریِ رفقای خود، به تدارک قُوت و غذا می‌پردازد و اغلب برای صرف طعام، در هر چادری، گروهی که معمولاً کم هم نیستند، گرداگرد سفره‌های مختلف جمع می‌شوند و به صرف انواع اطعمهٔ سریع‌التّدارک[1] از قبیل نان و پنیر یا کباب و غیره مشغول می‌گردند و در این موقع رعایت خویشاوندی و همکاری با تعارف لقمه‌های چرب، توجّه را جلب می‌کند. طرز خوردن و آشامیدن سربازان که از طبقاتِ مختلف جامعه‌اند، هم، صحنه‌ای تماشایی و در خور تعمّق است. چیزی که واقعاً در اردوهای نظامیِ ایران شایان اهمّیت مخصوصی است، همانا تهیّهٔ آذوقه و سور و سات[2] اردو است که فراهم نمودن آن به شدّت دشوار است. مخصوصاً در دهات طول راه و یا نقاطی که اطراق می‌شود، به واسطهٔ فقدان و یا کمبودِ وسائط کافی حمل و نقل، تهیّهٔ غذا دارای مشکلاتِ فراوانی است و چنانچه اقامت در یکی از نقاط راه به درازا بینجامد، به مناسبت قلّت آذوقه و گرانی اجناس، قحط و غُلا[3] محقّق است.

در اثنای راه، هنگام گذشتن از جابان، از طرف قلیلی از روستاییان که فرار نکرده بودند، سه رأس گاو به عنوان هدیه و برای قربانی آوردند که اجازه ذبح ندادیم، لذا سه رأس مذکور را بنا به مرسوم مملکتی، به اسم تعارف به سردار تحفه دادند که پس از ورود به سیّدآباد، سردار به دسته‌جات اردو بخشید. یکی به سواره نظام و دو رأس دیگر به پیاده نظام و توپخانه، که ذبح و تقسیم نمایند. اهل اردو گاوهای مزبور را ذبح و برادروار تقسیم کردند و گُله به گُله آتش افروختند و به طبخ آن پرداختند و جوقه جوقه به تناول مشغول شدند. سردار محض تشویق و ملاطفت به کلیّهٔ تابین‌های اردو نفری دو قران نیز انعام داده است. آن شب هم بدون حادثه به سر

www.tabarestan.info تبرستان

۱- اطعمهٔ سریع‌التّدارک : غذاهایی که به سرعت آماده شوند.

۲- سور و سات : غلّه و خوراک لشکریان و دواب.

۳- قحط و غُلا : نایاب شدن.

آمد، لیکن در اوّل شـب، در خصـوص فرماندهی کلّ و ریاسـت نظامی اردو، مابین شوکت‌الممالک و رحیم خان میرپنج مختصر گفتگویی شد که منجر به قیل و قال و بالاخره دلگیری و قهر طرفین گردید. سـردار میانه را به هر وسیله که بود، گرفت و آنان را آشـتی داد. قرار شـد که هر یک از آن دو فقط به اردوی خویش فرماندهی داشـته باشـد و دسـتورات روزانه را پس از مشـورت با یکدیگر بنویسند و به امضای سردار که رئیس کلّ است، برسانند. این قرارداد سبب گشت که میان‌آن دو به زودی اصـلاح شـد. روز بعد را هم مقرّر گردید که محض رفع خسـتگی در سیّدآباد توقّف شود؛ بنابراین مطابق اوامر صادره رفتار گردید و توقّف کردیم. چون اینجا گردشگاهی نیست و وسعت نظر محدود است و هیچ حادثه‌ای هم رُخ نمی‌دهد که سبب اشتغال شود، موجبِ دلتنگی شده است.

عرصـهٔ تماشا و وسعتی که می‌توان دید، اردوگاه و درختستان تُنُک[1] و مختصری اسـت که اندکی دورتر قرار دارد. چادرها در محوطهٔ این درختسـتان برپا شده است. چادرهای سفیدِ قلندری که مخصوص اقامت تابین‌هاست در خطوط معین و منظم و با فاصـله‌های مرتب برپا گردیده است. در هر چادر حدود پانزده الی بیست سرباز به زحمـت جـای گرفتـه‌انـد. بـه غیر از چادرهای قلندریِ تابینی، چند چادر الوان که متعلق به صـاحب‌منصـبان اردو اسـت، نیز دیده می‌شود که از حیث شکل و رنگ با یکدیگر فرق دارند و نشانِ تفاوت درجاتِ صاحب‌منصبان‌اند. محلّ اقامت سردار همانا چادر بزرگ پوش سفید است. تک قراولان و چاتمه‌ها نیز گُله به گُله ایستاده‌اند و به حفظ و حراسـت اردوگاه مشغول‌اند. بختیاری‌ها به مناسبت نداشتن چادرِ دولتی در کاروانسراها و بناها منزل می‌نمایند.

حوالیِ عصر روز چهاردهم شعبان، یک ساعت به غروب مانده، از دستهٔ سواری که به عنوان پیش‌قراولی و ضـمناً برای تهیّهٔ سـور و سـات فرسـتاده شده بود و مرکّب

۱- تُنُک : کم پشت.

از سی نفر سوار بختیاری و بیست نفر مجاهد بود، راپُرتی رسید که در نزدیک امین‌آباد به تعدادِ قلیلی از سواران دشمن بر خورده‌اند که پس از جزئی مصادمه، سواران مزبور را فراری داده‌اند. قوهٔ جدید و فشنگ نیز خواسته بودند.

به محضِ وصول این راپرت، فوراً سرکردهٔ بختیاری‌ها با سواران خود و رئیس سواران مجاهد با عدّه‌ای از مجاهدین مأمور شدند که به پیش‌قراولان ملحق شوند. فشنگ هم ارسال شد. امشب به جز این خبر، اتّفاق دیگری در اردوگاه نبود؛ امّا تقریباً دو سه ساعتی از شب گذشته بود که در آسمان علاوه بر روشنایی ماهِ منیر که اطراف را کاملاً نورانی کرده بود، شهاب‌هایی بس روشن نمودار گردید و تمام انظار را بی‌اختیار به خود متوجّه ساخت. اهل اردو روشنایی مزبور را به فال نیک گرفتند و بنا به معتقدات، تجلّی نور را راهبر و رهنمای فتوحات آینده شمردند.

چون از دستهٔ پیش‌قراولان تا سپیدهٔ صبح دیگر خبری نرسید، علی‌الصباح یوم پانزدهم شعبان، اردو چادرها و بُنهٔ خود را بار کرد و سمت امین‌آباد رهسپار گردید و هنوز اندکی از راه را نپیموده بود که از سرکردهٔ پیش‌قراولان راپُرتی مُشْعِر[1] بر شروع جنگ در رسید.

www.tabarestan.info تبرستان

۱- مُشْعِر : خبر دهنده، آگاه کننده.

تبرستان
www.tabarestan.info

«۴»

قهرمان اُصانلو

قبل از شرح وقایع این میدان کارزار لازم است از **رشیدالسّلطان اُصانلو** که یگانه دلاور این حادثه به شمار می‌رود، مختصری به قلم آید.

هنگـامی که هیأت وزرا برای تزیید[1] عواید مملکت در صـــدد چاره‌جویی بودند، ضمن طراحی‌های اصلاحاتی، قرار گذاردند که املاک دولتی را به اجاره واگذار کنند تا هم به خزانه نفع برسد و هم قُراء خراب و ویرانه دولتی را آباد سازند.

هیأتی از تُجّار برای حُصـول این مقصـود شـرکتی تشـکیل دادند به نام **کمپانی خالصه** و قُرای خالصهٔ سمت خوار و ورامین و اطراف طهران را از دولت اجاره کردند.

در موادِ اجاره‌نامه، حاکمیت آن حوالی نیز از طرف وزارت مالیه و وزارتِ داخله به کمپانی مزبور سـپرده شـد، گرچه بعدها اجاره‌نامهٔ این کمپانی که به واسـطهٔ اعمالِ خودسـرانه، مفاسـدی را به وجود آورد، در جلسهٔ علنی مجلس شورای ملّی به اتّفاق آراء لغو گردید؛ امّا در آن موقع که این کمپانی به امور مربوطه اشتغال داشت، چون رشـیدالسّلطان، رئیس ایل و سرکردهٔ سوارانِ اُصانلو را به واسطهٔ نفوذ کاملی که در آن منطقه داشـت، مُخلِّ آسایش خود می‌دانستند، برای کسر نفوذ وی بهانه‌جویی‌ها کردند تا در مسئله غلّهٔ خالصه موفقیّت حاصل کنند و ادّعا نمودند که تقریباً دو هزار خروار از گندم خالصـه را رشـیدالسّلطان جبراً تصـرف کرده اسـت. بدین بهانه و

۱- تزیید : افزودن.

نیز به بهانه‌های دیگر، موقعی که رشیدالسّلطان به طهران احضار شده بود، او را وادار نمودند که مسئولیّتِ سواران دولتی را که جزو ادارهٔ امنیّه و در تصرّف وی بوده‌اند، به یکی از بستگانِ خود به نامِ رضاخان که با وی مخالفت ورقابت داشته است، بدهد. رشیدالسّلطان برای اصلاح کار و استرداد حق خویش به هر دری زد و عاقبت به یأس مبتلا شد. ضمناً روزی در ادارهٔ امنیّه از طرف **شاهزاده امان‌الله میرزای ضیاءالدوله** که آن وقت‌ها رئیس کُلِّ امنیّه ایران بود، در ارتباط با اسب گرانبهایی که مخصوص سواری او بود و شاهزاده به تصاحب آن تمایل داشت، صدمهٔ شدیدی دید؛ زیرا شاهزاده به دست‌آویزِ زلف و ملبوس به وی توهینی کرد و الفاظ رکیکی ادا نمود، به طوری که مشارالیه غضب‌آلود از اداره خارج شد. ضمناً به واسطهٔ مسئله‌ای مالیاتی به محبس نظمیه گرفتار گردید و نیز به واسطهٔ تحقیر غیرقابل التّحمل که از **موسیو یفرم خان رئیس کُلِّ نظمیّهٔ ایران** به وی شد، کینه در دلش جایگیر گردید و بر حرارت عصبیت[1] و شرارت وی افزود.

علاوه بر این، مسئلهٔ دیگری که وی را بیشتر به کین و انتقام وادار کرده بود، همانا قضیهٔ علی قهّابی، دزد معروفی است که با جمعیّتی از اشرار، سابقاً راه خراسان را بریده بود و مدّت مدیدی در آن حوالی دزدی و هرزگی می‌کرد و چون حکومت سمنان از عهدهٔ متواری کردن و گرفتار ساختن آن شرور بی‌باک برنیامد و یأس خود را به مرکز اعلام داشت، رشیدالسّلطان از طرف دولتِ مأمور اجرای این امر گردید که با جزئی سوار از ایل خود بدون دیناری توقّع به تعاقب دزد مزبور عازم گردد. وی توانست سارق مذکور و بستگانش را فراری دهد و متواری سازد. دولت از این خدمت اظهار رضایت کرد. او اتمامِ امور را نیز انجام داد و دزد مزبور و کسانش را گرفتار کرد و به محبسِ نظمیّهٔ طهران ارسال داشت و بر حسب حُکم اولیای

۱- قیمت المثل : ارزش چیزی.

۲- عصبیّت : تعصب.

دولت اسباب استردادی آن‌ها را نیز به انجمن ولایتی سمنان سپرد و قبضِ رسید را گرفت.

موقعی که وی در طهران با کمپانی خالصه در کشمکش و نیز مشغول فیصله و اصلاح امور اداری بود، ادارهٔ نظمیّه نیز مدّعیِ اسبابِ استردادی شد و مبلغ معتنابهی به مقدار هشتاد هزار تومان قیمت المثل[۱] اسباب مزبور را از وی طلبید. مشارالیه چندان که سندِ انجمن سمنان را ارائه کرد و اظهار داشت که چون به این مأمورین از طرف دولت مخارج راه و خرج خدمت داده نشده است، ولو مختصر اسبابی هم نزد سواران مانده باشد، خوب است که به پاداش خدمتشان، به عنوانِ انعام محسوب کنند؛ زیرا از سواران نمی‌توان چیزی را مسترد داشت؛ امّا به جایی آن که اظهاراتِ او مسموع و پذیرفته شود، حُکمِ محبوس شدنِ وی صادر گردید. در مقابل این فشارها و از ترس صدمات دیگر به عنوان استرداد بقایای اسباب از نظمیه و عدلیه مهلت گرفت و سپس خویشتن را از گرفتاری‌های طهران به وسایل ممکنه به سرعت مستخلص کرد و با مخالفین حکومتِ وقت همدست و متّحد گردید و محض اخذِ انتقام از هیأت دولت، آلت اجرائیهٔ خیالاتِ مفسدین گردید و مدّتی در صفحات خوار[۲] به اجرای منتهای شرارت مشغول شد. کمپانی خالصه و مؤسسات ادارهٔ نمک را که آن اوقات محض تزیید واردات تأسیس شده بود و بعدها مُلغا گردید، زیر و رو کرد و به اطراف سمنان و دامغان و شاهرود پرداخت. خلق از شقاوت وی به ستوه آمدند و متظلّمانه از هیأت دولت دفع وی را خواستار شدند. لیکن دست‌های محرک فساد از طهران به جای کمک در دفع وی از هر طرف محرمانه بر قوّتش افزودند و از گوشه و کنار او را راهنمایی نیز کردند.

۱- خوار : محلی است نزدیک ورامین.

www.tabarestan.info تبرستان

بـاید دانســت که در ایران هر گروه نظامی با هر تعداد، هنگامی که برای اجرای مقصودی به نقطه‌ای اعزام گردند، اردو نامیده می‌شوند؛ لهذا در آن موقع به مناسب شدّت فشار اهالی آن سامان، برای سرکوبی وی اردویی از طهران فرستاده شد، لکن بـه واســطـهٔ قلّت قوای اردو و عدم پیشــرفت با یأس مراجعت نمود. اردوی ثانوی حجیم‌تر از اوّلی و مرکّب از سواران بختیاری و غیره حرکت کرد. این قوّه نیز مغلوب گردید و بدون آن که بتواند کاری به انجام رسـاند، مراجعت کرد. عدم پیشــرفت و شـکسـتِ اردوهای دولتی باعثِ امیدواریِ آن شـرور گردید و بر تَجَرّی[1] و گستاخی خویش افزود.

www.tabarestan.info تبرستان

چون در آن اوقات ولایت مازندران حالت هرج و مرج داشت و سرکشانِ طغیانگرِ آن، با غرور در حال جنگ و جدال با دولت بودند، برای تأدیب یاغیان آن مرز و بوم اردویی به ریاسـت **شـاهزاده امیر اعظم** که به حکومت مازندران و اسـترآباد نصـب گردید، بدان صـوب فرستاده شد. این اردو مأمور دستگیر کردن امیر مُکرّم لاریجانی بود و از گَدوک[2] امامزاده هاشم فاتحانه به حوالی آسک[3] و لاریجان رسید.

امیر مُکرّم لاریجانی که یکی از اعیان و مالکان صاحب نفوذ و از سران مازندران است؛ به اتّفاق سایر سرکردگان آن ولایت محض جلب منافع شخصی بر علیه دولت مشـروطه قیام و به قصـد استقلال مازندران ساعی بود و چون قوّهٔ خود را در مقابل امیر اعظم فرمـانـده قشــون دولتی زبون دیـد، از یـاغی **ورامینی** اســتمداد کرد. **رشـیدالسـّلطان** نیز با قوّهٔ موجود خویش به کمکَ متمرّدین مازندران شتافت و به دســتیاری یکدیگر اردوی دولتی را پریشــان نمودند، به قســمی که **امیر اعظم** و اردویش مضمحل و متواری شدند و بلادرنگ از آسک به طهران شتافتند.

۱- تَجَرّی: جرأت و دلیری.

۲- گَدوک : گردنه.

۳- آسک: منطقه‌ای بین تهران و مازندران.

دولت که در مسئلهٔ گرفتاری رشیدالسّلطان اظهار عجز می‌کرد، از در صلح برآمد و شـرایطی برای آتش‌در[1] به عنوان مصـالحه به جریان رسید. ریاست سواران اُصانلو مجدداً بر عهده او واگذار شد و حفظ امنیت راه‌خوار الی سبزوار به وی سپرده گردید. در مقابل درخواستش نیز مقداری اسلحه تازه و نقدینه گزاف پرداختند. لکن به جای آن کـه این مهربانی‌هایِ دولت اشـــتهای غارتگری دیرینه را از وی ســـلب و آتش کینه‌اش را خاموش سازد، بر تَجَرّی خویش افزود و با احراز سرکردگی سوار و ریاست امنیّه و قراسـورانی راه خراسان در چپاول اطراف کوتاهی نکرد. به قسمی که باز هم خلق لب به شـکایت گشـودند و عاجزانه به دولت فشـار آوردند که در دفع وی جداً کوشـش نماید. بدین لحاظ اردوی دیگری تحت ریاسـت **مسعودالملک** بدان صـوب مأمور شد که به دسایس و وسایل ممکنه، رشیدالسّلطان و کسانش را گرفتار سازد.

این همان اردوئی است که حضورش در سمنان قبلاً یاد شد. قشون مذکور همین که به خوار رسید، **ولی خان** برادرزادهٔ رشیدالسّلطان را که از همدستان فعّال و تالی[2] وی بود، به تدابیری دسـتگیر و به مرکز گسـیل داشـت. با رسـیدن این خبر به آن شقی، تمام رؤسای ادارات سبزوار را به عنوان گروگان توقیف کرد و تلگرافاً از اولیای امور طهران اسـتخلاص برادرزاده خویش را با لحنی تهدیدآمیز و پُر تَحَکُّم خواسـتار شد. اولیای امور هم به اجبار برادرزاده‌اش را رها ساختند.

این وقایع تقریباً مصـادف بود با بازگشـت شـاه مخلوع به کشـور ایران که با این وصـف، برای جولان شـرارت، خونریزی و سـفّاکیِ آن یاغیِ بی‌باک عرصـهٔ جدید و بسیار وسیعی گشوده شده بود.

اینک، موقعی که تمامِ قوای ضـــد مشـــروطیت، در مرکز جدیدالاحداثی تجمّع نمودند و عزم‌ها را برای تجدید حیات ارتجاع جزم می‌کردند، رشیدالسّلطان نیز عنان

۱- آتش‌در : آتش بس.

۲- تالی : پیرو.

اسبش را به سوی آنان متوجه ساخت و عرض خدمت نمود و در رکاب شاه مخلوع به مازندران شتافت و در آنجا به سرکردگی ششصد سوار ترکمن و دویست سوار ولایتی استرآبادی و دویست سوار اُصانلو برقرار گردید و به عنوان پیش‌قراولی اردوی شاهی با هزاران هزار امیدِ مظفریّت، راه سوادکوه را به پیش می‌رفت.

قهرمان اُصانلو که همواره با دویست سیصد سوار خویش به موفّقیت‌ها نائل آمده و بهره‌ها برده بود، اکنون هزار سوار رشادت‌شعار داشت و به امدادِ قوای شاه، توانایی همه نوع خیرگی، گستاخی و چیرگی را در خود می‌دید و دیگر بیم و هراس از دیّاری[1] را نداشت؛ حتّی هنگام حرکت از ساری در مقابل عمارت حکومتی میان ازدحام خلق و سپاه ترکمن‌ها و مازندرانی‌ها ایستاد و خطاب به شاه مخلوع گفت: قربان! بدون اینکه محتاج تلف کردن یک فشنگ شوم، با این شلاّقی که در دست دارم به اقبال بی‌زوال اعلیحضرت طهران را فتح و مسخّر خواهم نمود.

www.tabarestan.info تبرستان

۱- دیّار : کس - کسی.

«۵»

جَنگ امین‌آباد

تبرستان www.tabarestan.info

از هر طرف صدایِ قژاقژ مهیبِ تفنگ‌های مختلف که لاینقطع شلیک می‌شود، به گوش می‌رسد و ولولهٔ وحشتناکی برپا کرده است که گوش را می‌خراشد و قلب را مضطرب می‌دارد؛ امّا میدان کارزار خالی است. دوست و دشمن در پناه پشته‌ها و برآمدگی‌هایِ زمین خویشتن را مخفی داشته‌اند و دیّاری دیده نمی‌شود. فقط قافلهٔ کوچکی دیده می‌شوند که در پیِ صدایِ تفنگ‌ها در جستجوی دشمن‌اند، با دقّت به سوی خطوطِ مقدم در پیشروی هستند، و چندان که راه را طی می‌کنند، صدای تیرها شدیدتر می‌گردد. اینک محاوره‌ای است که بلافاصله با پُست مریضخانه سیّار انجام دادم:

----- دکتر جان! چه مدّت است که شلیک مداومت دارد؟

----- پس از جزئی مصادمه که اوّل شب به فرار دشمن منجر شد، شروعِ مجددی داشت و تقریباً شش ساعت است، یعنی از سپیدهٔ صبح الی حال که مشغول‌اند و تیراندازی طرفین به شدّت دوام دارد.

----- مجروح و مقتولی دارید؟

----- خیر. فقط یک مجاهد، جزئی زخم برداشته است که اکنون به بستن زخم وی مشغول هستم.

----- اسیر چطور؟

----- فقط یک نفر که از قرار اظهارات وی، گویا رشیدالسّطان هم در میدان جنگ باشد.

----- سنگرهای آن‌ها کجا و مال ما کجاست؟

با دست محل سنگرها را نشان داد و گفت:

----- سالار بهادر با جمعی از بختیاری‌ها قدری پیش، سنگرهای این نقاط و سنگرهای سمت راست را تصرّف کردند و دشمن را فراری دادند. اکنون هم به تعاقب رفته‌اند. اگر با دستهٔ کمک و [با دست نقطهٔ حرکت بختیاری‌ها را نشان داد] از این راه حرکت نمائید، به آن‌ها خواهید رسید. احتمال است که توپ لازم باشد.

----- در سنگرهای سمت چپ، کدام قسمت از دسته‌جات ما موجودند؟

----- میرزا کوچک خان با مجاهدین و تعدادی از بختیاری‌ها.

مسلماً از این مذاکرات که فیمابین نگارنده و طبیب جریان داشت به خوبی آشکار گردیده است که جنگ کاملاً شروع شده و ادامه دارد؛ امّا جریانِ آن بدین قرار است، که پیش‌قراولان اردوی شرق، یوم دوازدهم شعبان به پیش‌قراولان دشمن که با شتابِ تمام تا حوالی این آبادی به پیش شتافته بودند، برخوردند و از مُفاد راپرت‌های متوالی آن‌ها چنین ظاهر گشت که در اوّلین مصادمهٔ همان روز، آنان را فراری داده‌اند؛ ولی اوّل شب مجدداً مصادمات شروع شده و سحرگاهان که کمک به حضرات رسید، جنگ شدّت یافته، اگر چه هنوز به پایان نرسیده است، ولکن عجالتاً تا یک میدانیِ خارج از آبادی و به پشت تپّه‌ها رانده شده‌اند. اینک پس از رسیدن راپُرت صبحگاه، چون به عنوان کمک، قوّه خواسته بودند، حسب‌الامر سردار، یک عراده توپ به انضمام یک گروهان پیاده از اردو که به آرامی در جاده رو به پیش در حرکت بود، مجزا نمودم و با قدم تند به پیش فرستادم. یک بارِ فشنگ هم برای مبارزین ملّی همراه برداشتند. از محلّ مزبور تا میدان جنگ تقریباً دو ساعت مسافت بود که به واسطهٔ حرکت سریع کمتر از نصف این مدّت بدانجا واصل شدیم.

www.tabarestan.info تبرستان

این قسمت اراضیِ ناهموار، تنگهٔ بسیار صعبی را دارا است که با تلال[۱] شاهقه محاط است. تنگهٔ دلی‌چائی از معروف‌ترین و مهم‌ترین اماکنِ دشوار این شاهراه است که هرگاه قوایی مختصر در درّه‌های حاکمهٔ آن به حراست گماشته شود، بهترین شرایطِ مساعد مدافعه را آشکار خواهد ساخت. نیک‌بختی است که دست دشمن از تصرّفِ آن هنوز کوتاه مانده و این سلسله جبال خالی از وجود سنگرنشینان آنان است. پس از خروج از تنگهٔ مزبور مختصر جلگهٔ پُرنشیب و فرازی دیده می‌شود و در دامنهٔ تپهٔ سمت چپ، قریه امین‌آباد پدیدار می‌گردد. عرادهٔ توپ و گروهان پیاده تقریباً تا یک میل دورتر از آبادی جلو رفتند که فرمانِ **حالت** داده شد. اینجا میدان مبارزه است که در تل ماهورهای اطرافِ آن صدای تفنگ‌های مختلف و تیرهای طرفین هوا را به اهتزاز آورده است. چندان که با دوربین اطراف را مترصد شدم، به واسطه آن که جنگ عشایر و قشون با قواعد و اساس مصادماتِ منظم تشابهی ندارد، نتوانستم سنگرهای دوست و دشمن را تشخیص دهم؛ زیرا در آنجا نه بیرقی و نه علامتی بود و نه حتّی یک نفر که از وی بتوان سؤالات لازمه را پرسش نمود:

همه کس مخفی و همه جا تهی، فقط قژاقژ گلوله است که از شدّت نفیرِ آن، پرنده در هوا مجال پرواز ندارد. هنگامی که دوربین را از دیده دور نساخته بودم و همچنان کاوش می‌کردم و در جستجوی یک نفر از اهل اردو بودم، به ناگاه در دامنهٔ جبال سمت چپ، کلبهٔ محقر و در کنار آن جُنبنده‌ای را دیدم که از حرکاتش دریافتم که از اهل اردوست. برای تحقیقات بدان سو شتافتم. اوه! دکتر حسینخان طبیب و جراح اردو بود که تحقیقات ضروریّه را چنانچه به شرح پیوست از وی نمودم: دستهٔ کمک را به پیش سوق دادم؛ امّا هنوز چند ثانیه نگذشته بود که یک سوار بختیاری از همان سمتِ حرکتِ سالار بهادر گَرد آلود و غرقِ عرق رسید و گفت:

۱- تلال : جمع تل : تودهٔ خاک و تودهٔ ریگ و پُشته.

www.tabarestan.info

----- فشنگ.

از پی او دو نفر دیگر نیز برای همین تقاضا به تاخت رسیدند. بختیاری‌ها را به بار فشنگ دلالت کردم و همچنان با توپ و نفراتِ پیاده به پیش راندیم. بختیاری‌ها به قدر لزوم فشنگ برداشتند و بی‌توقّف برای همقطاران خود بردند؛ لکن از چهرهٔ آنان آشکار بود که موفقیّت و پیشرفت دارند. هنوز به قدر دویست قدمی راه پیموده نشده بود که از سنگرهای سمت چپ و جلو از زردهٔ کوه چند تیر شلیک شد که معلوم نبود از دوست است یا دشمن؟ این صداها دستهٔ کمک را استقبال کرد. متعاقب آن هلهلهٔ شادمانی از سنگرهای سمت چپ بلند شد. سربازان دستهٔ کمک که با کمال احتیاط به پیش رانده می‌شدند، در واقع در عرصهٔ مبارزه و زیرِ آتش دشمن، بر زمین دراز کشیده بودند و به خطِّ زنجیر پیشروی می‌کردند. توپچی‌ها توپ را پیاده می‌کنند و به معاونتِ[1] عرابه‌دار[2] برای اخذ موضع مناسب به جلو می‌شتابند؛ اما چیزی که مانع جوابِ ما و افتتاح آتش توپ است، همانا آشکار نبودن هدف و عدم تشخیص دوست و دشمن است. چرا که با حضور رشیدالسّلطان در میدان جنگ، تشخیصِ بختیاری از اُصانلو غیرممکن شده؛ زیرا لباس و کلاه هر دو یکسان است. با دوربین از قلّهٔ کوه و سنگرها فقط نقطه‌های سفید دیده می‌شود که مسلماً کلاه‌های نمدی هر دو طایفهٔ عشایر است؛ امّا چگونه می‌توان آن نقاط سفید را هدف توپ یا تفنگ قرار داد؟ زیرا ممکن است یک کلاه سفید را که شاید بختیاری باشد، به جای اُصانلو از زندگانی محروم سازیم. بار دیگر نیز چند تیر به شدّت به سویِ ما آمد. رفته رفته یقین شد که تیرهای واصله از سنگر دشمن است؛ ولی خوشبختانه تیراندازان مربوطه چندان ماهر نبودند؛ زیرا گلوله‌ها به هدفی اصابت نمی‌کرد و چندین متر این طرف و آن طرف می‌افتاد. سربازان بوته‌های خار و

۱- معاونت : یاری، همکاری.

۲- عرابه‌دار : گاری که با اسب حرکت می‌کند.

پاره سنگ‌های جسیم را جان پناه قرار می‌دادند و برای شلیک از حفاظ استفاده می‌کردند و گاهی در نتیجهٔ فرمانِ آت[۱]، چند تیری شلیک می‌کردند در حالی که کاملاً مراقبِ حرکات دشمن بودند. توپ هم در پشت تپّهٔ کم ارتفاعی منتظرِ موقعِ مناسب برای آتش بود. همین موقع سردار با بقیّهٔ سواران از پُشت سر رسید و تحقیقاتی کرد و پس از ملاحظهٔ اوضاع در پس خارهٔ عظیمی متوقف شد و برای کشف پناهگاه‌های دوست و دشمن و کسب اخبار، چند نفری را به جلو اعزام نمود؛ امّا لحظه‌ای طول نکشید که کوکب اقبال اردو درخشید و طالع جنگ را به حال ما مساعد نمود؛ زیرا خبر گرفتار شدنِ رشیدالسّلطان و اسارت بعضی از اُصانلوها بسان برق منتشر شد و قدری بعد واضح گشت که هلهله شادمانی که از سنگرها به عیّوق[۲] می‌رسید، بر اثر همین بوده است. با وصول این مژده و بشارتی دیگر، از موفقیّت جنگ امروز آسودگی خیال حاصل شده و عموم شادمان‌اند. رسیدن به چنین نتیجه‌ای شایان بسی افتخارها بود. سردار دستهٔ کمک را در همان مکان متوقف کرد و با سرور مراجعت نمود که به انتظار رسیدن اُسرا در آبادی بماند و ضمناً حکم به تأسیس اردوگاه داد؛ زیرا بقیّهٔ اردو یکی دو میل دورتر و در عقب خط مبارزه با احتیاط به انتظار حکم جدید متوقّف بودند. امّا هنوز از شدّت جنگ کاسته نشده بود. ساعتی بعد تیرهایی که ابتدا به سمت دستهٔ کمک می‌آمد، تدریجاً دور گشت و عاقبت به کلّی قطع گردید. قدری بعد سالار بهادر با جمعیّت سوارش مفرّح و مسرور پیدا شد در حالی که چند نفر از دشمن را اسیر کرده و همراه داشت.

سواران در حالی که به یکدیگر تهنیت می‌گفتند، متفقاً به اردوگاه مراجعت کردند؛ زیرا جنگ کاملاً با موفقیّت خاتمه یافته بود و اینک فاتحانه در امین‌آباد

۱- فرمان آت: فرمان آتش.

۲- عیوق : ستاره سرخ رنگ در طرف راست آسمان.

رحـل اقامت می‌افکندند. اهل اردو نیز از اوّلین موفقیت که بیش از هر چیز می‌توان آن را تصـادف غیرمترقبه نامید، از شـادی در پوسـت نمی‌گنجیدند. واقعاً به بیداری اسـت یا به خواب؟ کسی را که خلق از شنیدن اسمش به لرزه درمی‌آمدند، کسی را که اردوهای دولتی با آن همه عنوان و ساز و برگ و مخارج گزاف نتوانسته بودند به تاری از مویش فایق شـوند، اکنون مقهور و گرفتار کرده بودیم و دیدن این صـحنه چقدر برای همه فرحبخش اسـت! و در واقع مطلبی اسـت باور نکردنی. فرد فردِ اردو به دیدارش شـتافتند و تمامِ سربازان برای تماشای وی گردن دراز می‌کردند. موقعی که اهل اردو بدین طریق غرق وجد و سـرور بودند، استماع خبری غمناک همگی را مهموم[1] سـاخـت. یکی از جوانان رشـید بختیاری که هدف آخرین تیرِ شـقاوت رشـیدالسّلطان قرار گرفته بود، جان به جان آفرین تسـلیم کرد. جای هزاران شـکر اسـت که از اردو فقط همین جوان دلاور هنگام گرفتار شـدنِ آن شـرور یاغی فدا گردیده بود. سـه نفر بختیاری و یک نفر مجاهد نیز مجروح شـدند، لکن از دشـمن قُرب شـصـت نفر مقتول و تعداد کثیری مجروح و پنج نفر اسـیر گشـته بودند. از تحقیقاتی که از اُسـرا شد، مطلب شایان اهمیّتی کشف نشد. رشیدالسّلطان دو زخم شـدید برداشـته بود. یکی زیر چانه، دیگری در پهلو و نزدیکی تهی‌گاه که هر دو را ابراز کرد و طبیب اردو با دقت و ملاطفت او را مداوا و تیمار می‌نمود.

دو زخم مختصـر دیگر هم در سـاق پا داشـت که اظهار نکرده بود. با داشتن این جراحـات بر بدن ابداً خم بر جبین نداشـت. در سَـنگر پس از آنکه بختیاری‌ها از نزدیـک به وی حمله کردند، کلّیهٔ اعوانش فرار نمودند و چون تیری به زیر چانه‌اش اصـابت کرد، تفنگ پنج تیرِ آلمانی بسـیار خوبی که در دسـت داشت، ترکید. گلولهٔ تفنگِ سـربازِ بختیاری به تفنگش مصـادف شد و لوله را شکست. به هر حال به عزم فرار قد راسـت نمود که سـوار شود، گلوله ثانوی پهلویش را نواخت. سومین فلز نیز سـمند باد پایش را از پای انداخت. این همان اسـبی است که فی‌الحقیقه علّت‌العلل

۱- مهموم : اندوهگین.

یاغی‌گری رشیدالسّلطان بوده که اکنون سَقَط شده و در خون خود می‌غلطد و در سکرات اسقاط، گویی به زبان حال صاحب خویش را استهزا می‌کند.

تفنگ را به هوا بلند کرد و فریاد زد:

----- امان بختیاری! من رشیدالسّلطانم! مرا نکشید! پول دارم.

سپس هراسناک تسلیم شد و در همین موقع، یعنی قبل از گرفتار شدن، پاشنهٔ همان تفنگ شکسته را کشید و آخرین تیر را به قلب دستگیر کنندهٔ خویش خالی نمود. با این حال سوارها دست از گریبانش برنداشتند و آن بخت برگشته را اسیر کردند و پس از خلع اسلحه، نقدینه‌ای را که گفته بود، یعنی همان دو اسکناس پانصد تومانی بود و مانند دعا به بازوانش بسته بود، برداشتند و او را به مقرّ اردو سوق دادند. ابتدا گمان نمی‌کردند که بیاناتش صادق باشد، لیکن مُهرِ اسمِ **جعفر قُلی** و تفنگ شکسته وی را که زرنگار لقبش **رشیدالسّلطان** در آن نقش شده بود، دیدند و مصدّق قولش دانستند. وانگهی اغلب اهالی اردو صورت این شخص مشهور را خوب می‌شناختند. پس از به جای آوردن ترتیبات انتظامیهٔ اردوگاه و به پا داشتن تک قراول‌ها و تشکیل دسته‌جات کشیک و گزمهٔ شبانه، نوبت استنطاق[1] قهرمان اُصانلو فرا رسیده است.

www.tabarestan.info تبرستان

۱- استنطاق : بازجویی.

تبرستان
www.tabarestan.info

«۶»

محاکمه و پاداش

تبرستان
www.tabarestan.info

----- سبب ضدیّت تو با دولت و این همه فتنه و فساد و قتل و غارت چه بود؟

----- تقصیر از من نبود. گناه از کسانی است که مرا به این کار واداشتند. همهٔ شماها مسبوق‌اید که من در نوکری و خدمتگزاری دولت کوتاهی نداشته، پیوسته مطیع و فرمانبردار بوده‌ام. دولت قدرِ چاکران صدیق را نمی‌داند. با آن همه فداکاری و خدماتی که در خصوص گرفتاریِ **علی قهابی** و در راه انجام مقاصد دولت به جای آوردم، عاقبت دولت به پاداش خدماتم مرا از ریاست ایل و سرکردگی سوارانم عزل کرد. رئیس امنیّهٔ ایران برایِ به چنگ آوردن یک اسب، ناموس مرا به باد داد. رئیس نظمیهٔ دولت برای جلب منفعت مِنْ غیر حق چه‌ها که با من نکرد؟! سایرین هم در آزار من ابداً کوتاهی نکردند. مجبور شدم برای حفظ حقوق خود به زور متوسّل شوم، والّا سبب دیگری نداشت.

پر واضح است که سئوال و جواب فوق مابین سردار و رشیدالسّلطان بود؛ زیرا پس از آن که شورای عالی جنگ متشکّل از سران سپاه به امر سردار در چادر تشکیل یافت و جلسه رسمی شد، قهرمان اُصانلو برای استنطاق تحت حفاظت قراولان مجاهد وارد گردید، به واسطه بی‌تابی که از سختی جراحات داشت، اجازه دادند که جلوس کند. رشیدالسّلطان اُصانلو، یاغیِ خوار و سرکردهٔ مقدمه الجیش

قشون ارتجاع، هیکلاً آدمی است بلند قد، چهار شانه، درشت استخوان، فراخ پیشانی، موی سـر و سبیلش سیاه، دارایِ چشمان درشت میشی رنگ نافذ که با وقار تمام و دلی قوی تکلّم می‌نماید.

تبرستان
www.tabarestan.info



رشید السّلطان اُصانلو

یاغیِ اهلِ خوار و سرکردهٔ تبعیدی قشون ارتجاع

سردار رشته کلام را رها ننمود و گفت:

----- بسیار خوب؛ امّا ریختنِ خون‌های حق و ناحق و نهب[1] اموال مردم بی‌گناه چه ربطی به حفظ حقوق دارد که تو آن را وسیله حقّانیّت خود قرار می‌دهی؟ اگر حرف حسابی داشتی، می‌خواستی متظلمانه از اولیای دولت خواستار شوی تا جبران نمایند.

----- راست است ولی دولت حرف حسابی را به ملایمت نمی‌خواست، بپذیرد، ناچار بدین وسیله متشبّث شدم؛ یعنی خواستم قدرت‌نمایی کنم و حقوقم را مستخلص سازم. این بود که در پنجهٔ انتقامم تر و خشک با هم سوختند.

ضمناً قدری هم از وزرای وقت گله‌گذاری و شکایت داشت.

----- بلی، ولی گمانم این است که تو غافل از مکافات حق و عدالت الهی بودی و نمی‌دانستی که قدرت خداوند بیش از قدرتِ توست. تو از اوّل فکر نکردی که با دولت جنگیدن مشت بر سندان زدن است و عاقبت روزی بدین فلاکت دچار خواهی شد؟

----- چرا، می‌دانستم؛ امّا گاهی که به آن فکر می‌کردم، خود را مُحِق می‌دیدم و چون تاکنون طالعم یار و بختم مددکار بود، به خود می‌بالیدم و ساعت به ساعت امیدوارتر می‌شدم. چنانچه اکنون هم به لطف و محبّت شما امیدوارم.

----- آن اوقاتی که با سر خویش بازی می‌کردی و موفّقیّت حاصل می‌نمودی، برای این بود که فقط طالع خویشتن را تجربه می‌کردی. اکنون که گرفتاری، محض تجربه طالع دیگران است و نتیجهٔ عکس بخشیده. خوب با شاه مخلوع از چه وقت رابطه حاصل کردی و تفصیل آن چیست؟

----- این را هم انکار ندارم که واقعاً طالع محمّدعلی شاه در کمال نحوست است؛ زیرا من که چندین بار اردوهای عظیم دولت را با جزیی سوار شکست دادم،

۱- نهب : غارت و چپاول.

www.tabarestan.info تبرستان

اینک که به نام وی به جنگ پرداختم مبتلا و زبون شدم. امّا تفصیل ارتباط من با شاه آنقدرها تاریک و مُطوّل نیست. زمانی که او به **گُمش تپه** آمد و درآلاچیق‌های تراکمه قرار گرفت، من دیگر وصول به مقصود را از این راه دانستم و قوایم را برداشتم و به خدمتش شتافتم. در رکابش از راه استرآباد به ساری آمدم. چون شاه وجودم را مغتنم شمرده بود به سرکردگی قوای مقدمه الجیش برقرارم کرد و با تعداد زیادی از سواران ترکمن و استرآبادی و با سواران خودم مأمور این خطم کرد.

----- از آمدن اردوی دولت بدین نقاط اطلاع داشتی؟

----- خیر. لیکن می‌دانستم که در دماوند اردویی موجود است. خیال من این بود که سوارهای خود را از **دلی چائی** که تنگهٔ بسیار صعب و نقطهٔ مهمی است، از این خط بگذرانم و تا رسیدن بقیّهٔ اردوی شاهی آن نقطه را نگاهداری نمایم. دیروز اوّل شب وارد فیروزکوه شده بودم که ناگاه از دستهٔ سواری که جلو فرستاده بودم، خبری رسید که جمعی از سواران بختیاری را در این نقاط دیده‌اند. بدون توقّف فوراً از فیروزکوه با کلّیهٔ سواران حرکت کردم و نیمه شب خود را به کوه‌های امین‌آباد رساندم، چون حس کرده بودم که گذرگاه اردو از همین خط خواهد بود، سرِ کوه را که بر شاهراه نظارت داشت از دو طرف گرفتم تا موقع عبورِ شما غفلتاً شلیک کنم و اردو را از هم بپاشم و معدوم سازم.

چند سؤالی نیز در باب اتباع شاه مخلوع و قوایِ آن‌ها و تصمیماتِ آنان پرسیده شد. مختصر جوابی داد و چون به واسطهٔ شدّت اوجاعِ[1] زخم محتاج استراحت بود، مرخصی حاصل کرد و به محلّی که برایش به عنوان محبس انتخاب شده بود، رفت. سپس در همان دیوان حرب مذاکرات لازمه شد و قرار ضروری تحت تصمیم آمد. آن شب را در امین‌آباد بسر بردیم و چون خبر آمده بود که مُعین همایون بختیاری با سیصد سوار به نزدیکی رسیده، قرار شد به انتظارِ وی، اردو فردا را هم در همین

۱- اوجاع : جمعِ وَجَع : درد.

مکان متوقّف بمانَد. بعد از ظهر معلوم گشت که سوارهای تازه وارد بختیاری در سیّدآبادند. خبر فرستاده شد که فوراً خویشتن را به اردو برسانند. تقریباً یک ساعت به غروب مانده مُعین همایون با سوارانش به اردوگاه وارد شدند و از شنیدن خبر فتح مشعوف گردیدند. این سرکرده بیش از سایرین خرسند بود؛ زیرا او اوّلین نفری بود که برای گرفتار نمودن رشیدالسّلطان با سواران بختیاری به خوار مأمور شده بود و بدون آن که بتواند کاری صورت دهد، برگشته بود و هم او بود که از روباه‌بازی‌هایِ این یاغی به خوبی مسبوق بود؛ بنابراین شعفی مملوّ از تعجّب و استغراب[1] داشت. خواست رشیدالسّلطان را ببیند؛ پس باز هم او رأ احضار نمودند و بدین گونه سؤال و جواب شد:

----- رشیدالسّلطان! آخر گرفتار شدی؟

----- بلی، بختم این مرتبه مساعدت نکرد.

----- خیر مشتبه مشو. این بخت خودت نبود، نحوستِ طالع آن یکی [**مقصود محمد علیشاه است**] بود که تو را بدین روز سیاه و فلاکت انداخت. خوب در خاطر داری که در جنگ خوار، همین که خواستیم به چنگت درآوریم، چگونه روباه‌وار از چنگِ ما فرار کردی و حال آنکه اگر آن وقت آمده بودی، کسی با تو کاری نداشت؛ بلکه دولت هم با تو همه نوع همراهی می‌کرد.

----- والله اگر مهربانی بختیاری‌ها را تا این درجه دانسته بودم، ابداً بدین طریق رفتار نمی‌کردم.

----- خوب، الساعه در چه خیالی؟

----- در خیال آنم که اگر از گناه گذشتهٔ من درگذرید، تا جان دارم در خدمتگزاری کوتاهی نکنم. حال فهمیدم که خبط کرده‌ام و پشیمانم.

۱- استغراب : عجیب پنداشتن.

معین همایون و سردار متفقاً ---- بسیار خوب؛ امّا بدان که کارهای تو از روی خبط و خطا نبود، بلکه خیانت و کُفران نعمت بوده است؛ ولی ما هم مراتب پشیمانی تو را به تهران اطلاع می‌دهیم و در حقِّ تو همراهی شایان خواهیم کرد به شرط آن که تو هم قول بدهی که پس از این به درستی و صداقت رفتار کنی. فعلاً هم علائم خدمتگزاری خود را به منصهٔ ظهور و بروز رسانی.

----- دلشاد و با اطمینان گفت: چشم، آنچه می‌خواهید، بفرمایید تا انجام دهم.

----- اوّل بگو ببینم، سوارهایت کجا رفته‌اند و چگونه می‌توانی آنان را به خدمتگزاری دولت آماده و حاضر سازی؟

----- سوارانِ ترکمن، اوّلِ جنگ فرار کردند؛ زیرا تراکمه خیلی ترسو هستند. سوارهای متفرقه هم از فراریان پیروی نمودند و در اواسط نزاع راه گریز به پیش گرفتند. سوارهای شخصی من اگر در آب نمرود نمانده باشند، مسلماً در فیروزکوه می‌مانند و چون تاکنون حتماً خبر گرفتاری من به آن‌ها رسیده است، پس تا خبر ثانوی، خود را در اطراف نگاه خواهند داشت.

----- **[پس از قدری مشاوره]** خوب، می‌توانی به آن‌ها اطلاع دهی که از در اطاعت درآیند و تسلیم شوند. تا الطاف دولت در حقِّ سواران و وابستگانت مبذول شود؟

----- البتّه. چنانچه بخواهید، می‌توانم این کار را انجام دهم.

----- در این صورت، کاغذی بنویس و به آن‌ها اطمینان بده و بطلب که خود را به اردو ملحق سازند.

----- چون من سواد ندارم از قول من هر قسمی که لازم است، بنویسید، با نشانی مُهر می‌کنم تا بتوانند اطمینان کنند و در صحّتش یقین حاصل نمایند و بیایند.

www.tabarestan.info تبرستان

فی‌الحقیقه رشیدالسّلطان سواد نداشت. کاغذی نشانه‌دار از زبان وی نوشتند و با مُهرِ وی مَمهور کردند و به سویِ سرانِ سواران اُصانلو، نزد برادران و برادرزاده‌اش فرستادند و خودش به محبس اعزام شد. آن شب را در امین‌آباد ماندیم و صبح روز بعد، هفدهم شعبان، اردو به سوی آب نمرود حرکت کرد. اُسرا با کتفِ بسته با همراهی و حفاظت جمعی از پاسبانان سواره و پیاده به راه افتادند. فقط رشیدالسّلطان را به واسطه زخمی که داشت با کتفِ بسته به قاطری سوار کردند و پاهایش را با زنجیر در زیر شکم استر بخو[1] نمودند. در بین راه گاه بعضی از سواران اردو با تمسخر به او سخنی پُر طعنه می‌گفتند؛ حتّی یکی از سوارها که سابقه آشنایی قبلی با وی داشت، با لحنی سرزنش‌آمیز پرسید:

----- برای چه این دفعه بدین نقاط آمده‌ای؟

----- برای آن که مدّت‌ها بود که آرزوی این‌گونه استرسواری و خردوانی را داشتم.

با این گفتهٔ اَسَف‌آمیز و مُستهزانه[2] نیم‌خنده‌ای زد. بالاخره بدون آنکه در راه حادثه‌ای رُخ دهد به آب نمرود وارد شدیم و اردوگاه همان‌جا اقامت کرد. از بدو ورود به اخذ تدابیر لازمهٔ حفاظتی پرداختم. در ذروهٔ[3] تلالِ اطراف و در نقاط مهمّه، قسمت‌های پیاده را برای کشیک گذاشتم. ترتیبِ چگونگیِ قرار گرفتنِ قراولان و چاتمه‌های[4] مختلف را نیز بنا بر ضرورت دادم. قهرمان اُصانلو به واسطهٔ صدمات و خونی که از وی رفته بود و همچنین درد و رنج شدید ناشی از قاطر سواریِ اجباری، بی‌تاب گردیده است و اکنون در چادر قلندریِ کوچکی استراحت می‌کند و تقریباً

۱- بُخو : حلقه‌ای که دست و پای زندانی را با آن می‌بندند.

۲- مستهزانه : سخن خنده‌دار.

۳- ذروه : جای بلند.

۴- چاتمه : قرار دادن اسلحه کنار هم.

نیم ساعت به غروب مانده است که دکتر **مزیّن‌السّلطان رئیس صِحیّهٔ اردو،** مریضخانهٔ سیّارِ نظام و کجاوه‌ها را به یک سو نهاد و به اتّفاق سایر دکترها برای تجدید تیمار جراحات وی، ملزومات خویش را بدان سو حمل نمود. برحسب حُکمی که رئیس کُلِّ اردو به صِحیه داده بود، بایستی بدون کسب تکلیف از احدی، هنگام در آوردن گلوله از زخم، انژکسیونی[1] مُهلک به عمل آید. طبیب جراح نیشتر را درآورد و رو به رشیدالسّلطان کرد و گفت:

تبرستان www.tabarestan.info

----- آقای رشیدالسّلطان! اجازه می‌دهید زخم زیر چانه‌تان را شست و شو بدهم و مجدداً ببندم؟

----- بلی دکتر، بفرمایید.

دکتر زخم را با دقّت و مهربانی پانسمان نمود و به زخم پهلو پرداخت و لزوم درآوردن گلوله را اظهار کرد تا او راضی شد. در این وقت با نیشترِ آلوده به مورفین شروع به انژکسیون کرد و نتایج یاغی‌گری و خونریزی‌های ناحق را به وی چشانید. پس از گذشت نیم ساعت به واسطهٔ اوجاعِ درونی به ناله افتاد. وی را از چادر بیرون آوردند و در کنار نهر کوچکی که با قالیچه فرش شده بود، در زیر درختی قرار دادند. مدّتی را در این حال با اضطراب و ناله به سر برد. عاقبت از زندگانی مأیوس گشت و سردار را طلبید. سردار آمد و با شفقت حال وی را جویا شد. رشیدالسّلطان در حال احتضار به سردار گفت:

----- سردار جان! مرا ببخشید. من دیگر خواهم مُرد؛ ولی قبل از مُردن لازم می‌دانم که به شما نوید و بشارت دهم که فتح و ظفر از آنِ شماست؛ زیرا پانصد سوار ترکمن دیناری ارزش ندارد. اینک راه شما تا همه جا باز است. امّا فراموش نکنید که جنگ‌های بسیار سختی را در پیش دارید؛ پس هُشیار باشید. افسوس که

۱- انژکسیون : تزریق آمپول.

اجل به من فرصت نداد تا علی‌رغم ماسَبَق[۱] در راه دوست خدمتی بنمایم. من بد کردم و به واسطه بدی‌ها و خیانت‌های خود گرفتار شدم و اکنون هم پشیمانم؛ امّا پشیمانی دیگر سودی ندارد و پاداشم همین است. لیکن از شما خواهشی دارم که از بازماندگانم نگهداری کنید و از اولیای دولت تمنا دارم که با نظر محبّت اولادهایم را کفالت نمایند.

[این سخنان کلمه به کلمه و مقطوع ادا می‌شد] ... و دیگر ... دخترها... و عیالم را... به روز.... سیاه... ننشانند.... ال... وداع.... .

تبرستان www.tabarestan.info

سردار پیوسته او را تسلّی می‌داد و با ملاطفت سخنانِ امیدوار کننده‌ای می‌گفت. اینک این منظرهٔ احتضار که فی‌الحقیقه نتیجهٔ اعمال شرارت‌آمیز او بود، تجسُّمِ عدل الهی و بسی عبرت‌انگیز و حُزن‌آمیز است. وی با دیدگان پژمرده، مژه‌های نمناک، لبانی بی‌رنگ و لرزان در حالتی که بر رخسار مهتابی و از حال رفته‌اش اثرات مرگ نمایان است، حُضار را نظاره می‌کند و با اشارت و استرحام[۲]، مراسم وداع را به جای می‌آوَرَد. سردار بی‌اختیار از بالین او برمی‌خیزد. و دور می‌شود. به نظر می‌رسد از دیدن این منظره بسیار دگرگون شده است. خورشید در حال غروب کردن است و گویی که آرام آرام اشعهٔ طلایی رنگ و تابناکش را که اینک به سرخی تمایل دارد، از سطح زمین وزمان برمی‌چیند تا رنگ اطراف رفته رفته به سیاهی مبدّل شود. اکنون شدتِ دردهایِ درونی وی رو به ازدیاد نهاده و از پیچ و تابِ اعضایش به خوبی آشکار است که موت و حیات در کشور بدن او به نبرد و کشمکش پرداخته‌اند و جسمش را معذب و بی‌تاب می‌دارند. ضربات بی‌انتظام قلب وی عیان می‌دارد که آخرین دقیقه‌های عمرش با مشقّت و اضطراب در جریان است.

۱- ماسبق : گذشته.

۲- استرحام : طلب رحم کردن.

خورشید عالمتاب مدّتی است که در انزواگاه خود مختفی شده و نور حیات‌بخش آن کاملاً به زوال رسیده است. گرچه تاریکی شب همه جا را فراگرفته و سکوتی حزین در فضا موج می‌زند؛ ولی هنوز به تاریکی این صحنهٔ فجیع خاتمه داده نشده است. طبیب جراح که مشغول مداوای زخم بود، با تَرحُّم به بالین وی نزدیک شد و نبض پُر تلاطمِ او را گرفت و برای آخرین بار قلب را معاینه کرد و برای آنکه بدین گونه در آزار نماند، کپسولی را که قبلاً تهیه نموده بود به عنوان گنه گنه با قدری لیموناد به وی خورانید. این کپسولی است که هویت آن نامعلوم است! ولکن بر اثرش مجادله حیات و ممات خاتمه می‌یابد و جسم او را با نرمی و آرامی به خواب ابدی می‌کشاند.

www.tabarestan.info تبرستان



دکتر مزین السلطان رئیس صحیهٔ اردو و کجاوهٔ مریضخانه سیّارِ نظام

آری، هنگام طلوع ماه بود که شمع عمر او افول کرد. صبح روز بعد، هنگامی که اردو برای حرکت به حال حاضرباش درآمد، خبر فوت رشیدالسّلطان اعلام گردید. رشیدالسّلطانِ سفّاک که سرش به آسمان می سائید و خود را برتر از چرخ و فلک می‌پنداشت و بی‌باکی و تهوّرش شهرهٔ عام و خاص بود، اکنون به خواری و زاری روی خاک افتاده و پارچهٔ مندرس سفیدی رویش کشیده شده است. چند نفر دهقان مشغول گرد آوردن تخته پاره‌ایِ هستند که با آن بتوان نعشِ وی را به فیروزکوه حمل کرد.

تبرستان www.tabarestan.info

امروز هجدهم شعبان است که اردو از آب نمرود رهسپار شد و بدون حادثهٔ جدیدی دو ساعت به ظهر مانده بود که به فیروزکوه وارد گشت. نعش قهرمان اُصانلو در آنجا دفن گردید.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوم

«۷»

تبرستان
www.tabarestan.info

فیروز کوه

طوفانِ مَهیبی برپا شده که اطراف را با سوتک‌های تیز وتند، پُر از ولوله و هیاهو کرده است. باد به شدتِ تمام می‌وزد، به قسمی که صفیرش پردهٔ گوش را آزرده می‌کند. شاخه‌های درختان کهن از تندی و شدّتِ آن در هم شکسته‌اند. باد سنگ‌ریزه‌ها را بلند می‌کند و با گرد و خاک به سر و صورت می‌کوبد. چادرهای سفید اردو در بالای تلی وسیع و مُشرفِ بر قصبه‌ای که بر اطراف نظارتِ کامل دارد، اقامه شده است؛ ولی طناب‌های چادر کجا تاب مقاومت در برابر چنین باد سختی را دارد؟ بنابراین سربازان با جدّ و جهدی خستگی‌ناپذیر و به سختی گودال‌ها را حفر کردند و دیرک[1] چادرها را در زمین فرو بردند و اطراف دامنهٔ خیمه‌ها را با خاک و کلوخ کاملاً پوشاندند تا استحکام یابد. سپس دستور دادم تا عراده‌های توپ را در نقاط مهم تل مزبور به خط انتظار و آماده برای تیراندازی قرار دهند. دورتادورِ نقاط لازمه حتّی‌المقدور برای خطوط پیاده خندق کَنده شد و با بیل و کلنگ سنگرهای ضروری حفر گردید.

۱- دیرک: تیرک.



اُصانلوها

وابستگان رشیدالسّلطان

چون تلّ خاکی فوق‌الذکر موقعیت مناسبی داشت، با تدابیری جزئی و مساعی لازمه، استحکام بهتری یافت و سنگر تدافعی بسیار خوبی شد. از بدو ورود بدین محل اظهار می‌شد که اُصانلوها، یعنی کسان رشیدالسّلطان با کلّیهٔ سواران فراری در ده کتلان، چهار فرسخی فیروزکوه، در حال اجتماع و مترصد وقت‌اند که به اردو حمله نمایند. در اولین گردهمایی رؤسا که در مجلس مشاورهٔ حرب به عمل آمد، تکلیف و تدبیر جنگی روزهای آینده معلوم نشد؛ زیرا قرار قطعی منوط به اطلاعات دقیق و صحیح از حرکات دشمن مشخص می‌شود و حال آنکه پس از خاتمه نزاع امین‌آباد، دیگر راپُرتی مُشعِر بر فعل و انفعالات طرف مقابل نرسیده بود که بتوان

نتیجه‌ای به دست آورد و به استناد آن تصمیم صریحی اتّخاذ نمود. عجالتاً یک شبانه روز استراحت عمومی داده شده است و چون آمادگی برای دفاع بسیار مهم است؛ پس بعد از رسیدن خبر صحیح، ولو جزئی، به اخذ تصمیمات مربوطه می‌پردازیم. به استعانت دوربین قوی می‌توانیم تشخیص بدهیم که تعدادی سوار از ده کتلان به طرف گَدوک فیروزکوه در حال فرارند؛ لکن تعداد فراریان معلوم نیست. و نمی‌دانیم که چند نفر در آنجا باقی مانده‌اند. عده‌ای را برای تفتیش گسیل داشتم و بدون آن که بتوانند موضوعی را کشف کنند، مراجعت کردند و قرار شد که صبح روز بعد جمعی از سواران و پیاده‌ها به طور زُبده به سوی ده مزبور حرکت کنند تا اگر قوّه‌ای در آنجا باشد، با آن‌ها به حرب مبادرت ورزند. شب بدون حادثه گذشت. علی‌الصباح صد سوار و یک گروهان پیاده و یک عراده توپ اماسیوس از جناح راست و صد و پنجاه سوار و یک گروهان پیاده و توپ شیندر از جناح چپ، به طور زُبده به طرف ده کتلان که نیم فرسخیِ گَدوک است، حرکت داده شد. از تحقیقاتی که از دهقانان به عمل آمد به وضوح پیوست که یک عدّه سوار به عنوان چنداولی[۱]، عمدهٔ سواران دشمن‌اند که در کتلان متوقف بوده‌اند. این دودسته جدا از هم و به آرامی به قدر یک فرسخ از محل اردو دور شدند و پشت تپّه‌ها در انتظار راپُرتِ کشّاف[۲]، نیم ساعتی مکث نمودند. در این وقت سوارِ کشّاف خبر فرار دشمن را آورد و اظهار داشت که تمامِ سواران مزبور فرار کردند و فعلاً ده کتلان و کرانه‌های فیروزکوه خالی است. دسته‌جات زُبده شادی‌کنان مراجعت کردند. لیکن گروهان اوّل خَلَج با پنجاه سوار و یک عَراده توپ به کرانه رفت و آنجا را متصرف شد و توپ را مراجعت داد. بقیه در کاروانسرای شاه عباس اقامت کردند. به اردوی فیروزکوه نیز حُکم شد که چادرها را از حملات باد خلاص کنند و به دامنه فرود آرند. سپس در جلگهٔ صاف

۱- چنداول : چریک.

۲- کشّاف : کشف کننده، دیده‌بان.

www.tabarestan.info تبرستان

و همواری در کنار رودخانهٔ حبله «رود جنب آبادیِ» اردوگاه جدیدی احداث گشت. لیکن یک عراده توپ با ملزوماتش به انضمام دو رسد پیاده در تپهٔ سمت راست در نقطه‌ای که کاملاً به اطراف اِشراف داشت، جای گرفتند و یک عراده دیگر با دو رسد پیاده نیز در تلِّ سابق‌الذکر سنگر گرفتند که از دو طرف اردوگاه را در پناه خود داشته باشند. امّا حوالی گَدوک هم فعلاً جایگاه یک گروهان سرباز و پنجاه سوار واقع شده و برای جلوگیری از حملات علی‌الغفله[1] به فیروزکوه سدّ مهمّی را تشکیل داده است، به واسطهٔ آنکه ارتفاع آن منطقه بسیار است و نیز به ملاحظهٔ اثراتِ اقلیمی آنجا که هوا همواره تیره و تار و مالامال از بخار است. امروز بعدازظهر هم اطراف را مه بسیار غلیظی فراگرفت، به حدّی که افراد نمی‌توانستند یکدیگر را تشخیص دهند. با تحقیقاتی که به عمل آمد، معلوم شد که اغلب اوقات در این محل بخار و مه وجود دارد. بدین لحاظ به دستهٔ مقیم گردنه حُکم شد که کاروانسرا و گردنه را تخلیه کنند و در جلگهٔ مابین قریه کتلان و گردنهٔ جنب کاروانسرا خرابه چادر بزنند و اطراف را همواره مترصد[2] باشند.

آن شب نیز حادثه‌ای نبود، جز اینکه پاشاخان فرمانده گروهان پیش قراول به سوی طهران فرار کرده بود.

تقریباً چهار ساعت از شب گذشته بود که از سوارهای کشیک جلو راپرتی رسید. از قول یک نفر دهقان سوادکوهی به تقریر پیوست که شاه مخلوع با اردوی عظیم خویش به عباس‌آباد سوادکوه وارد شده است و خیال دارد از راه پشت کتلان حرکت کند و بدون مصادمه با اردوی دولتی به سمت طهران شتاب نماید. بر اثر استماع این خبر جلسهٔ مشاوره مجدداً انعقاد یافت و قرار شد که صبح روز بعد به طور زبده بدان سو عزیمت شود. علی‌الصباح، اردو به ترتیب روز قبل به دو قسمت

۱- علی‌الغفله : غافلگیرانه.

۲- مترصد : مراقب.

www.tabarestan.info تبرستان

منشعب گردید و سردار و معین همایون با کلّیهٔ سوار و یک گروهان پیاده و یک عراده توپ از سمت چپ، سالار بهادر با کلّیهٔ سوار خود به انضمام یک گروهان از سمت راست حرکت کردند و به گردنه می‌شتابند.



تبرستان
www.tabarestan.info

معین همایون

فی‌الحقیقه پیش قراولان اردوی دشمن برای تصرّف این نقاط پیشروی کرده و برای پاک کردن این حوالی تا جنب کاروانسرا رسیده بودند. اولین برخورد فیمابین آن‌ها و دسته‌جات اردوی شرق، تقریباً مقارن یک ساعت به ظهر مانده در سر گَدوک پیش آمد و تدریجاً جنگ شدّت یافت و این نزاع تا دو ساعت مانده به غروب آفتاب ادامه یافت. بالاخره در نتیجهٔ حملهٔ بسیار مُهیب سوارانِ بختیاری، پیش قراولان اردوی دشمن که متجاوز از پانصد سوار بودند، مضمحل و فراری شدند. فراریان به اعماقِ جنگل فرو رفتند و از نظر پنهان شدند. این همان جنگلی است که قسمت عمدهٔ اقلیم شمال ایران را سرتاسر در اطراف جنوبی دریای خزر احاطه کرده و دامنهٔ آن تا اوّل گَدوکِ سوادکوه امتداد یافته است. در نتیجهٔ این جدال در حالتی که سنگرهای طرف مقابل از هر حیث برتری دارد، بدون آنکه به اهل اردو خسارت

مهمی وارد آید، از دشمن قُربِ سی نفر مقتول و دو نفر اسیر گردیده است. به مناسبت این پیروزی که دومین موفقیّت اردوی شرق به شمار می‌رفت، ذوق و سروری در اعماق قلوب افراد پدیدار شده است؛ البتّهٔ لازم به توضیح است که وقایع فیروزکوه با همین یک جدال خونین خاتمه نیافت؛ بلکه این برخورد مقدمه‌ای بود برای جدال بعد، زیرا در نتیجهٔ تحقیقاتی که از اُسرا شد، معلوم گردید که اردوی اصلی دشمن چندان بی‌اهمیت نیست؛ بلکه از حیث سوار قابلیّت عظیمی دارد و قدری پیاده و دو عراده توپ نیز دارند؛ ولی توپخانهٔ دشمن در این منازعه دخالت نداشت. از کیفیّتِ سواران اُصانلو و تصمیماتِ آن‌ها پرسش شد و اطلاع حاصل گردید که ابداً مایل به تسلیم شدن نیستند و از کشته شدن رشیدالسّلطان نیز خبر دارند و فزون از حد از اقدامات دولت بیزارند. در نتیجهٔ این اطّلاعات، اهمّیت شرایط را بیشتر دریافتیم و قرار شد که با هوشیاریِ تمام مراقب اوضاع باشیم. یک نکتهٔ دیگر که اردوی شرق را مجبور به دقّت می‌ساخت و بسی شایان اهمّیت بود، همانا مسئلهٔ خطِّ شاهرود بود که ذکرش بی‌مناسبت نیست.

پس از آنکه شاهرود به تصرّف قوای ارتجاع درآمد، **ارشدالدوله** با نیرویی گزاف به سمنان متوجه گشت. **مسعودالملک فرماندهٔ اردوی خوار** با مختصر سپاهی که داشت برای جلوگیری از وی به طرف دامغان شتافت؛ لکن افسوس که به واسطهٔ عدم مساعدت طالع و یا به مناسبت قلّت قوا تاب مقاومت را از کف داد و پس از مختصر تصادم به واسطهٔ آنکه قسمتی از قشونش تسلیم شدند و قسمت دیگر به امامزادهٔ دامغان پناه بردند، فرار اختیار کرد و آن خط تا دروازهٔ طهران خالی ماند؛ بنابراین گشوده شدن راه طهران و شکست این قسمت از اردوی دولتی، همان قدر که برای مرتجعین نویدبخش و امیدوارکننده بود، برای کارگزارانِ دولت، خدنگی هولناک بود که بر قلوب آنان جای گرفت و برای رفع اثرات این ضربت وهن‌آمیز

www.tabarestan.info تبرستان

ناهنجار، مرکز ناچار به اخذ تدابیری ضروری گشت و فی‌الحقیقه مصمم شد که اردوی جدیدی به محل اعزام نماید.



علیخان ارشدالدوله سردار ارشد

علیخان ارشدالدوله سردار ارشد، یگانه سردار جسور اردوی ارتجاع، یکی از صاحب‌منصبانی بود که در جنگ شاه مخلوع با آزادی طلبان تبریز، هنگام سلطنت شاهِ مخلوع، ریاست یک قسمت بزرگ از قشون دولتی را بر عهده داشت و پس از آنکه قوای ملّی طهران را تسخیر کردند، مشارالیه به همراهی تبعید شدگان از ایران اخراج شد و اینک که به سرداری اردوی استبداد نصب گردیده است، با توجّه به حسّ انتقام‌جوییِ او، طبیعی است که از این فتح بزرگ بسی خوشحال است و با غرور و به سرعت سمنان را نیز اشغال می‌نماید و تصمیم دارد که فوراً و با شتاب به سمت طهران حرکت نماید که خبر گرفتار شدنِ رشیدالسّلطان و وقایع امین‌آباد

می‌رسد و مانند صاعقه بر وی فرود می‌آید و مؤثر می‌افتد. در نتیجه برای پیشروی تعلّل می‌ورزد و اینک به انتظار ورود اردوی شرق به فیروزکوه، در سمنان مانده است. پس از ورود اردو به فیروزکوه، تلگرافی از سمنان مخابره نمود، و برای مبارزه با این قوا میدان خوانی[1] کرد. سردار فاتح قشون شاه مخلوع، حتّی در تلگراف خود با تمسخر به سردار اردوی شرق اظهار داشته بود که شما به سمنان می‌آیید یا من خدمت برسم؟ و با غرور یادآور گردیده بود که اگر اردوی دولتی نیاید او به سوی اردو می‌شتابد و از کوشش برای به دست آوردن مقصود کوتاهی نخواهد داشت. در این موقع قاصدی بادپا مسافت عباس‌آباد الی سمنان را به سرعت می‌پیماید و اخبار واقعه بیست و یکم شعبان را که دومین ضربت به اردوی ارتجاع بوده است، مفصلاً گوشزد می‌کند. دریافت این خبرها به شدّت او را مضطرب می‌سازد و مردّد می‌شود که کدام طریق را انتخاب نماید؟ زیرا در نتیجهٔ تدابیر مرکز، اردوی دیگری مرکّب از سواره و پیادهٔ بختیاری‌ها و مجاهدانِ برای مبارزه با وی از طهران به خطِّ سمنان در حرکت بودندکه به نزدیکی وی نیز رسیده بودند و این امر نزد او خالی از اهمیت نبود. هر چند که ما مایل بودیم با وی پنجه‌ای نرم کنیم و زور و طالعِ خود را بیازماییم؛ امّا از اخباری که از طریق سیم تلگراف و به طور نهانی راپرت می‌شد، مکشوف گردیده بود که ارشدالدوله متوجّه قوای فیروزکوه بوده و می‌خواسته است که اوّل بدین نقطه بشتابد و پس از پیروزی، با اردوی شاهی متّفقاً و متّحداً از راه دماوند به طهران حمله بَرَد. چه در این خصوص اساساً از طرف فرماندهیِ مرتجعِ اردوی شاه نقشه‌هایی کشیده شده و قبلاً به وی دستورات مقتضی نیز داده شده بوده است. علیهذا به مناسبت تصمیماتِ احتمالیِ این سردار مرتجع و کثرت قوای اردوی سوادکوه طرحِ اقدامات اردوی شرق تجدید گردید و بدین گونه قرار شد که:

۱- میدان خوانی : طلب مبارزه کردن.

www.tabarestan.info تبرستان

اولاً ---- گدوک‌های[1] راه سوادکوه و گدوک راه سمنان را با قوای لازمه در تصرّف داشتیم و تحکیم کنیم.

ثانیاً ---- درخواستِ نیروی تازه‌ای از مرکز که اردوی شرق را مستعدِّ پیشروی و جنگ در دو جبهه نماید.

ثالثاً ---- پس از رسیدن قوای تازه از مرکز، اگر هنوز از سمنان به فیروزکوه تجاوزاتی نشده باشد، قوّه را تجزیه کنیم و قسمتی را برای مدافعه در همین مکان بگذاریم و بقیّه را از راه سوادکوه به پیش سوق دهیم.

تبرستان www.tabarestan.info

رابعاً---- اگر در ظرف این مدّت، تجاوزاتی حاصل شود، تمام قوا برایِ دفع آن بکوشند و اگر حمله از دو طرف واقع گردد، کلّیهٔ قوا به دو قسمت تقسیم شود و به اقتضای اهمّیتِ هر قسمتی به حمله و مدافعه بپردازند. در هر صورت، اساس نقشهٔ عمومی عجالتاً بر مبنای حالت تدافعی است.

روز بیست و سوم شعبان به اجرایِ تصمیمات اتّخاذ شده پرداختیم و ابتدا از قشون موجود در فیروزکوه که مرکب از:

هفت گروهان پیاده نظام	۷۰۰	نفر
یک دسته از اسکادران سواره نظام	۱۰۰	نفر
بقیّهٔ دسته اوّل سواران بختیاری	۱۵۰	نفر
دسته دوم سواران بختیاری	۳۰۰	نفر
بقیّهٔ سواران مخصوص **مجاهد**	۷۰	نفر
باطری توپ‌های کوهستانی	۸۰	نفر
	۱۴۰۰	نفر

۱- گَدوک : گردنه کوه - نام گردنه‌ای در جاده فیروزکوه.

و جمعاً هزار و چهارصد نفر بودند [گرچه از صورت مشروحهٔ فوق و از دسته‌جات مختلفه حدود دویست نفر کادر دفتری به شمار می‌آمدند و حاضر به خدمت هم نبودند] امّا از این تعداد نفراتِ پیش قراولان گدوک‌ها به این طریق مجزا گشت:

باتالیان اوّل پیاده، سه گروهان و پنجاه سوار از دستهٔ اوّل بختیاری و سی سوار مجاهد، به انضمام یک دسته اردو بازارچی که از مرکز اردو مجزا گشتند و تحت ریاست **شوکت‌الممالک** به گدوک فرستاده شدند. این قوّه در دامنهٔ گردنهٔ سوادکوه چادرهای سفیدی را برپا کردند و در نقاط لازمهٔ گردنه، موضع کشیک و چاتمه‌های قراول را برقرار ساختند و یک رسد پیاده با ده سوار را از این نیرو تجزیه کردند و در قریه کتلان به ترصد[1] گذاشتند. مأموریّت این قسمت از اردو نگاهداری گدوک و حفظ و حراست فیروزکوه از حملات ناگهانیِ سوادکوه بود و به **اردوی پیش‌قراولان** موسوم شدند.

یک گروهان پیاده و سی سوار از دستهٔ دوم بختیاری و بیست سوار رفرم از فیروزکوه مجزا گردیدند و تحت ریاست سیّد شاکرخان در تنگهٔ سرنزاع گَدوکِ راه سمنان در سنگر گذارده شدند.

بقیّه نفرات همچنان در اردوگاه مرکزی فیروزکوه باقی ماندند. پس از آن دیگر حادثه‌ای به ظهور نپیوست. امّا جاسوسان در باب خیالات دشمن از دادن راپرت غفلت نمی‌کردند. نظر به اخبار واصله، ارشدالدوله به واسطهٔ نزدیک شدن قوای طهران، از آمدن به فیروزکوه منصرف شده بود و چون شاه مخلوع نیز برای حمله به فیروزکوه از وی مقداری نیرو طلبیده بود، ناچار قسمتی از پیاده و سواره خود را با یک عراده توپ کوهی برای تقویت قوای سوادکوه گسیل داشته بود. اردوی شاه مخلوع به واسطه آن که نیروها و نفراتِ خویش را برای اجرای تصمیمات متّخذه غیرمُکفی می‌دانسته، لزوماً به انتظار رسیدن کمک از اطراف بوده است.

۱- ترصد: انتظار.

www.tabarestan.info تبرستان

بزرگ‌ترین عاملی که اردوی سوادکوه و اردوی شرق، را مجبور به انتظار می‌کرد و مانع تعرّض طرفین به شمار می‌رفت، استیلای مه غلیظ و شدّت طوفان و آشفتگی هوا بود که در اطراف گَدوک که محلّ حمله به شمار می‌رفت، احاطه داشت و می‌بایست تا برطرف شدن آن صبر پیشه کرد. در این مدّت، حادثهٔ مضحکی نیز در تنگهٔ سر نزاع به وقوع پیوست. ماجرا این بود که چند نفر سوار از قسمت پیش‌قراولانِ گَدوک، از راه پشتِ تنگهٔ سر نزاع، مأمورِ تهیهٔ آذوقه و تدارک سیورسات[1] بودند و به دهکده‌ای فرستاده شدند که تقریباً نیم فرسخ دورتر و در جلوی تنگه واقع است؛ امّا به محض آنکه دیده‌بان تنگه، سواران مزبور را کشف کرد، به فرماندهٔ دفاع تنگه اطلاع داد و فرمانده مزبور هم به گمان آنکه این سوارها از دستهٔ پیش‌قراولان اردوی سمنان‌اند، حُکم به شلیک داد و پس از آنکه طرفین مختصری تیراندازی کردند، فرمانده که قوّهٔ موجود را برای نگاهداری این سنگر مکفی نمی‌دانست، دستور داد که تنگه را تخلیه و عقب نشینی اختیار کردند و چون در بدو امر به مرکز اردو و به گَدوک کیفیّت را اطلاع داده بوده‌اند، از طرف قشون مقیم گَدوک اطلاع داده شد که ورود پیش‌قراولان اردوی سمنان اساساً صحّت ندارد و این گروه، سوارانِ خودی و مأمور تهیّهٔ آذوقه‌اند. به محض وصول این خبر، مدافعان دلیرِ تنگه مجدداً همان قسمت تنگه را به رشادت متصرف گردیدند!!

www.tabarestan.info تبرستان

۱- سیورسات : سور و سات : توشه.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

«۸»

مدافعهٔ گَدوک

----- سُوار سُوار سُوار ..... .

این نعرهٔ مُهیب، صـــدای یســـاول[۱] چماق نقره‌دار ســـواران عشـــایر بختیاری و فی‌الحقیقه ابلاغ فرمان خان بود که با فریاد وکیل‌باشـیِ سـوارِ ایل در فضا و کُهسارِ اطراف می‌پیچید و لزوم جمع شدن و حرکت به سوی رزمگاه را به الوار[۲] خاطرنشان می‌نمود؛ زیرا دعوت حَضَـرات برای اجتماع مثل دسـته‌جات نظام، با نواختن طبل و شیپور نیست و فقط به وسیلهٔ همین فریادهای جگرخراش و هولناک انجام می‌گیرد که به محضِ استماع آن، کلّیهٔ سواران همهمه کنان با پرشی ماهرانه به روی اسب‌ها می‌جهند و گِرداگِرد درفش دسـتهٔ خود حلقه می‌زنند و به انتظار شـروع اقدامات، مهیّایِ کـارزار می‌گردنـد. در طیِّ راه نیز گـاهی همان نعره‌های زُمُخت را به طریق دیگر و جهتِ پیمودن راه بر می‌کشد و همان یساول ندا می‌دهد:

----- آرام سُوار..... آرام ..... آرام.

۱- یَساول : سواری که ملازم اُمرا و رجال بزرگ باشد.

۲- الوار : جمع لُر - سربازان لُر.

که بدین وسیله در جمعیّت متحرکِ غیرمنظمِ انبوه سوار، موج تأنّی‌مشاهده می‌شود و بسا اوقات نیز موقع حمله و یا هنگام لزوم تاخت و تاز، کف بر دهان، یک صدا به قیه[1] کشیدن و هلهله می‌پردازند:

----- هو هو هو هو هو ..... .

گویا عنان اختیارشان از کف رها شده و شلاق زنان از منتهای قدرت و سرعت اسبان خویش استفاده می‌کنند و به تاخت و تاز می‌پردازند. امروز هم انعکاس این صدا خبر از بروز حادثهٔ جدیدی را می‌داد. چه یپّاول به حالتی پُر اضطراب در محیط اجتماع سوارهای عشیرتی خود قدم زنان بر مهابت نعرهٔ خویش افزوده بود و پیوسته ندا می‌داد:

----- سوار سوار سوار! ....

متعاقب استماع فریادهای پیاپی یساول، سوارانی که در منازل متفرقه پراکنده شده و در حال استراحت بودند، از جای جستند و رخت و مرکب را انتظامی سریع بخشیدند و در لمحه‌ای[2] بر پشت زین سوار شدند و تفنگ‌ها را به زانو نهادند و مستعد کار گردیدند. شیپورچی اردو هم بلافاصله امر سردار را به استعانت صدایِ شیپور به افراد اردو ابلاغ کرد. همهمه و هیاهوی نظامیان که با شتاب به سوی اسلحه می‌رفتند و تکاپوی عمومی که بر اثر انعکاسِ صدایِ شیپور حاضرباش در محوطهٔ اردوگاه به وجود آمده بود، اهمّیت موضوع را محسوس می‌داشت و معلوم می‌نمود که واقعه‌ای فوق انتظار در حال جریان است. آری، روز بیست و نهم شعبان است و وقوع جنگ حتمی شده و برای دفاع از وطن ابراز ثُبات و فداکاری ضروری گردیده است؛ البته از دیروز احتمال وقوع درگیری محتمل بود؛ زیرا روز گذشته، علی‌الصباح هوا صاف و براق گردید و ابرهای متراکمه در افق زائل شد و مِهِ سرِ

۱- قیه : فریاد.

۲- لمحه : لحظه.

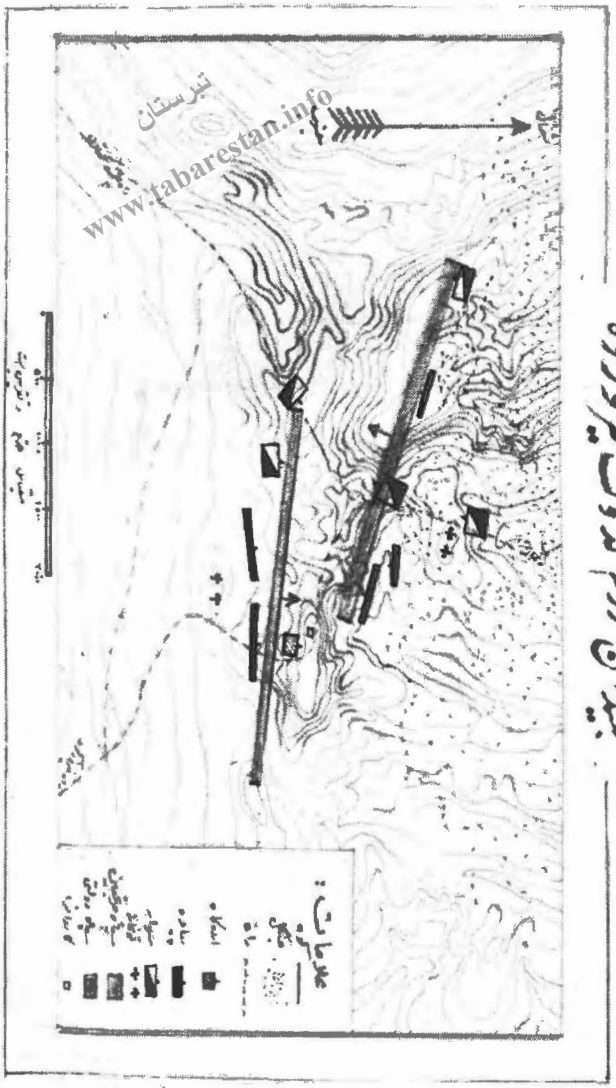
www.tabarestan.info تبرستان

گـدوک بـه کلّی مرتفع گردیـد و به جای نم نم باران و طوفان روزهای قبل، آفتاب بسـیار لطیفی در آسـمان صـاف و درخشـان نمودار گشت و به حدّی زمین را منوّر سـاخـت کـه از حرارت انوار زرّینش چادرهای مرطوب بخار می‌کرد و زمین اندک اندک خشک می‌شد. فی‌الحقیقه سطح زمین آن حوالی از باران‌های متوالی به قدری لطیف و دل‌انگیز شده بود که گویی برای ضیافتی آب و جارو شده است. چون مقارن ظهر جاسوسان خبر آورده بودند که اردویِ شاه که مقیم سوادکوه بودند، از راه نیشی که طریق پشت کتلان است به عزم طفره[1] از مضاف با اردوی دولتی مصمّم‌اند که به تهران عزیمت کنند و برای اجرای این امر دو عراده توپ کوه‌سـر کوه برای حفاظتِ کتلان گذارده‌اند. لهذا بدواً مدلول راپرت به اطلاعِ پیش‌قراولان رسـید و ضمناً سالار بهادر با سـوارانش برای کشـف شـرایط مزبور فرستاده شد. گرچه پس از تحقیقات، موضـع توپ تکذیب شـد؛ ولی بی‌توجّهی به راپرت مزبور کار عاقلانه‌ای شـمرده نمی‌شد. پس به سالار حکم گردید که قسمت عمدهٔ سواران را در کتلان به نگهبانی بگمارد و بقیّه را با خود مراجعت دهد؛ لیکن سـالار بهادر به مناسـب لطافت هوای کتلان میل کرد که آن شـب را با سـوارانش در همان محل متوقف شود و صبح روز بعد مراجعت نماید.

www.tabarestan.info تبرستان

۱- طفره : دوری جستن.

میدان رزم گدوک فیروزکوه



میدان رزم گدوک فیروزکوه

اینک دو ساعت به اذان صبح مانده است. تاریکی شدیدی حکمفرماست. در آسمان جز تلؤلؤ نور ستاره‌های ثابت و سیّار روشنایی دیگری نمودار نیست. این فضای تاریک را چنان سکوت دهشتناکی فراگرفته که گویی دیّاری در دنیا نیست و در گردش چرخ و فلک دوّار، تمام کائنات مبهوتانه به دیار عدم رهسپار شده‌اند. در این ظلمات وهم‌آگین که جز صدای بال مرغان شب نغمه‌ای به گوش نمی‌رسد، دستهٔ کوچکی از مقدمه الجیش سواران دشمن قِدم به قدم راه می‌پیمایند و نرمک نرمک به سمت چاتمه[1]هایِ گَدوک متوجه می‌گردند و در نزدیکی این مکان اسب‌ها را در کمینگاهی مخفی می‌کنند و از روی زمین سینه‌خیز و بدون صدا و آهسته آهسته خویشتن را به اولین سنگر اردوی پیش‌قراولان ما می‌رسانند. در این مکان دوازده سرباز حضور دارند از گروهان فوج فراهان که با پست فطرتی و بی‌خیالی غافل از آنکه حیات و ممات مملکتی به سر نیزه، تفنگ و هوشیاری آن‌ها وابسته است، به جای کشیک، خوابیده‌اند عدّه‌ای تفنگ‌ها را در چاتمه بدون پاسبان رها کرده‌اند و تعدادی هم اسلحه‌ها را مانند بالش زیر سر نهاده و در آن سرمای شب به خواب غفلت فرو رفته‌اند. یکی از سربازان که شاید به واسطه آنکه بیشتر و یا پیشتر خوابیده بوده و یا خوابش سبک‌تر بوده است، با شنیدن صدای پا از خواب جسته و در ظلمت شب اطراف را می‌نگرد، انبوهی را می‌بیند که در چند قدمی تفنگ‌هایشان مستعدِّ شلیک و مشغول جمع‌آوری اسلحهٔ سربازان‌اند.

قراول صدای خشن خود را بلند نموده فریاد می‌زند:

----- کلن کیم[2]؟

----- آشنا!

۱- چاتمه : چند تفنگ را صلیبی و به هم پیوسته روی زمین قرار دادن به نحوی که سر آن‌ها به صورت مخروط درآید.

۲- کلن کیم؟ : کیستی ؟ کی آمده؟

www.tabarestan.info تبرستان

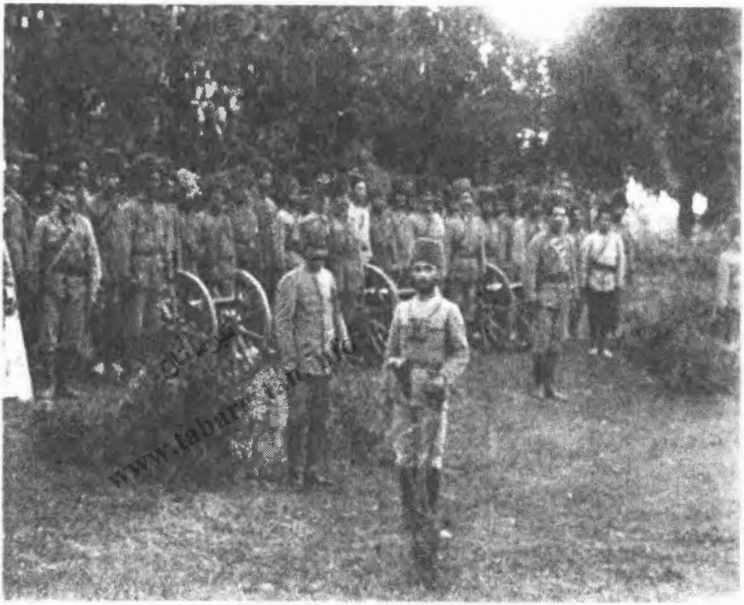
جوابی که با تمسخر و استهزا از طرف مقابل ادا می‌شود، بیچاره سرباز را آگاه می‌سازد که حضرات دشمن‌اند، نه دوست. لیکن هیهات که دیگر مجال تلفّظ کلمهٔ دیگری به وی داده نمی‌شود. به سرعت دستمالی بر دهان آن سرباز خواب‌آلود می‌گذارند و با پنجه‌های قوی وی را به دوش می‌کشند. به همین ترتیب به سایرین هم فرصت بیدار شدن نمی‌دهند و با یک حمله و به سرعت هر دوازده نفر را از سنگر به اسارت می‌برند. گرچه همهمهٔ این حادثه سایر سنگرها را که از هم فاصله زیادی داشته‌اند، بیدار و وادار به شلیک می‌سازد، ولی چه سود؟ شکارچیان شکار خود را بر ترک اسبان خویش گذارده و به تاخت درون جنگل فرو برده و از نظر محو گردیده‌اند. این حرکت، اگر چه که ضربت غیرمنتظره‌ای بود؛ ولی دیدهٔ مراقبت همه را گشود و به همین مختصر خاتمه نیافت؛ بلکه مقدمهٔ جدال بسیار سختی گردید؛ زیرا متعاقب اسارت سربازان سنگر پیش‌قراولان، همین که از سنگرهای همجوار باران گلوله در فضا باریدن گرفت، در پرتو جرقه‌های باروت سیاه که از لوله تفنگ‌های ورندل خارج می‌شد از دور دیدیم که جمعی از سپاه دشمن نیز حاضر به مقابله‌اند و عزم پیشروی دارند. اوّلین شلیک تند سنگرهای پیش‌قراولان خاتمه یافته بود که صدایِ تفنگ‌هایِ مختلف از اطراف، ابتدا تک تک و بعد مسلسل‌وار، بسان ضربهٔ شلاق در فضا منعکس گردید و شروع جنگ را اعلام داشت؛ امّا قژاقژ فشنگ‌ها و طراقه‌های[1] هولناک که از تصادم به پارهٔ سنگ‌ها منعکس می‌گردید، برای شجاعانِ اردو سامعه‌نواز بود؛ زیرا مدّت‌ها بود که در انتظار این رویارویی بودند؛ امّا در ظلماتِ شب جز برق باروت که گاهگاهی جرقه می‌زد و از ورندل‌های دشمن خارج می‌شد، نشانه‌ای پدیدار نبود. البتّه چندان طولی نکشید که تشخیص سنگرها به سهولت میسر گردید؛ زیرا اندکی بعد پردهٔ ظلمانی شب دریده شد و فجر نورانی

۱- طراقه : جرقه، شراره.

آشکار گردید و تدریجاً شعاع طلائی شمس اطراف را روشن کرد و با حرارت تابناک خویش گرم ساخت و طرفین را به خون یکدیگر بیشتر تشنه نمود.

اینک، صبح بیست و نهم شعبان است. فرمانده اردوی پیش قراول به سرعت تمام قوای موجود خود را برایِ تقویت سنگرها به آنجا فرستاد و اینک نفراتی موجود ندارد. با دوربین اطراف را نظاره می‌کند و تعداد نفرات دشمن را به طور تقریبی تخمین می‌زند و با قوایِ خود مِی‌سنجد و درمی‌یابد که محتاج جلب کمک از مرکز اردو است. ابتدا به کتلان و بعد فیروزکوه اطلاع می‌دهد و قوه می‌طلبد. سالار بهادر به محضِ استماعِ خبر جنگ با شادی از خواب می‌جَهَد و بدون معطلی قوایِ خود را از کتلان به میدان رزم گَدوکِ فیروزکوه می‌رساند. هنگامی که خبر نزاع گدوک به مرکز اردو رسید، برای حرکت امر مؤکد شد. ندای یساول بختیاری و انعکاس شیپور اردو، قشون فیروزکوه را آمادهٔ حرکت ساخت. **سردار محیی** و **معین همایون بختیاری** و **رحیم‌خان میرپنج** با کلّیهٔ سواران و به تاخت از فیروزکوه راه گدوک را پیش گرفتند و به سوی معرکه شتافتند. به باطری توپخانه نیز حکم شد که فوراً یک عراده توپ اعزام دارد. پس از مختصر فاصله‌ای چون عرادهٔ دیگری طلبیده شده بود، آن را نیز فرمان حرکت دادم و شخصاً به محل مبارزه شتافتم. باطری توپخانه مرکّب از سه عراده توپ هفت سانتیمتری اطریشی سیستم اماسیوس با توپچیان قراگوزلو و یک عراده شیندر هفتاد و پنج میلیمتری فرانسه، با توپچیان قزوینی است که فعلاً دو عرادهٔ آن برای حراست فیروزکوه در سنگرهای حاکمهٔ محل، جای گرفته و دو عراده دیگر به سوی رزمگاه گَدوکِ سوق داده شده است. مبارزین بدین گونه صف‌آرایی کرده بودند و جنگ به شدّت دوام داشت.

www.tabarestan.info تبرستان



باطری توپخانه «نویسنده نفر جلویِ تصویر»

مرکب از سه عراده توپ هفت سانتیمتری اطریشی اماسیوس و یک عراده شیندر ۷۵ میلیمتری فرانسه

دو عراده توپ دشمن با تعداد زیادی پیاده و سواره، مقابل جناح راست اردو، مشرف بر اردوگاه پیش قراول، به سه خط موضع گرفته‌اند و هدفشان اساساً همین نقطه است. انبوه سواران دشمن با پیاده‌ها در مقابل جناح چپ قرار دارند و در حالی که تمام کوه و اطراف را اشغال کرده‌اند، در حال پیشروی اند. بدواً قسمت پیش‌قراول تا رسیدن کمکِ سوارانِ بختیاری و غیره تاب مقاومت نیاوردند و نقاط مهم را از دست دادند. تعدادِ قلیلی از دشمن کاروانسرای شاه عباس را متصرف گشته‌اند. پس از آنکه دستهٔ اوّل سواران بختیاری رسیدند، جنگ شدیدتر شده است؛ لکن چه سود که تمام نقاطِ مرتفع و حاکمه به تصرف دشمن درآمده و اکنون تمام قوایِ ما، اعم از سواره و پیاده در درّه محسورند و در این شرایط توانایی چندانی برای مبارزه و دفع آنان ندارند.

www.tabarestan.info تبرستان

صدای توپ دشمن سبب قوّت قلب لشکر دشمن می‌شد و فی‌الحقیقه قوّهٔ اردوی ما را زبون کرده بود و در این درّه، سواران بختیاری، میدانی برای جولان اسب‌ها و ابراز هنر قیقاج[1] نداشتند و از موزرهای[2] مجاهدین کاری ساخته نبود و چاره‌ای جز سکوت نمی‌دیدند. همینکه دستهٔ دوم سواران بختیاری و سردار و معین همایون و سایرین رسیدند، وضع میدان جنگ تغییر یافت. جناحین را تقویت کردند و برایِ فرماندهی در مرکز اردو قرار گرفتند. توپ با اوّلین غرش ورود خویش را با اَبهّت اعلام کرد. سنگرنشینانِ ما کوشیدند دل را قوی کنند و به رزم شدّت دادند. از تصادم کرناد[3] و ترکیدن شراپنل‌هایِ[4] مؤثّرِ توپخانهٔ شرق، توپخانهٔ دشمن سکوت کرد. ضمناً خط اوّل و دوم سواره و پیادهٔ دشمن در آنی در هم شکسته شد. از طرفی هم شدّت شلیک‌ها چنان زیاد بود که مجبور به تخلیه کاروانسرا گردیدند.

۱- قیقاج : اَریب و کج.

۲- موزر : نوعی اسلحه کمری.

۳- کرناد : گلوله توپ.

۴- شراپنل : گلوله توپ.

اینک سواران و پیاده‌های اردو که از فشار دشمن نجات یافته‌اند، موقع را برای یورش مناسب می‌یابند. تحت حمایت آتش شدید توپخانه پیش‌روی می‌کنند و موفق به گرفتن سنگرها می‌شوند. همگی با نعره‌هایی هولناک که دل‌های سخت را نیز به لرزه می‌افکند، در حالی که «قیه[1]» می‌کشند و یاعلی می‌گویند، نقاط اوّلیهٔ خود را مسترد می‌دارند. سواران و بختیاری‌ها به عزمِ بازپس گرفتن سنگرها با هلهلهٔ شادمانی می‌تازند. غرّش توپ نیز ممدِّ مهاجمین می‌شود. اینک لحظهٔ هجوم است. سوار و پیاده برای پیشروی رقیب یکدیگرند. توپ نیز رعدآسا سومین سنگر دشمن را پریشان می‌سازد. توپخانهٔ دشمن که غافل بود، بیهوده رقیب خود را می‌جُست؛ زیرا مسیر گلوله‌هایش معلوم نیست که متوجّه کدام نقطه است؟ در این هنگام رشادت یک دسته از سواران دشمن را قابل تمجید دیدیم. اینها عدّه‌ای از اُصانلو و ترکمن بودند که بی‌باک خارج شدند و با حمله‌ای داشتند خطِّ پیادهٔ رفرم را درهم می‌شکستند؛ امّا سواران مجاهد و بختیاری فرصت ندادند و از کمینگاه خود با حملهٔ متقابله خارج شدند و دست به موزر، مظفّرانه، به صفوف مهاجم و مغلوبِ دشمن تاختند و توانستند آنان را پریشان و تار و مار کنند. صدای الامان دشمن و صدایِ قیهٔ غیورانهٔ سواران اردو که با فریادهایی بلند، **یا علی** می‌گفتند، با صدای شدید شلیکِ تیرها و غرّشِ توپ‌ها ادغام می‌شد و در کوه‌ها می‌پیچید و انعکاسِ عجیبی داشت. اردوی دشمن به شکست گرفتار شد و منهزم[2] گردید و در حال گریز است. مهاجمین فاتح به خلع سلاح دشمن پرداختند و مشغُولِ به دست آوردنِ غنیمت‌اند. فراریان بسان برق و باد راه جنگل را پیش گرفتند و خویشتن را نجات بخشیدند؛ ولی اسلحه و توپ‌های خود را با کلّیهٔ ملزومات به جای گذاردند؛ زیرا امیدشان به یأس مبدل شده بود و چاره‌ای جز هزیمت نداشتند.

www.tabarestan.info تبرستان

۱- قیه : جیغ و فریادِ بلندی که به سببِ شادی است.

۲- منهزم : شکست خورده و از میدان جنگ گریزنده.



شاهزاده ملک منصور میرزا شعاع‌السلطنه
برادر شاه مخلوع و سردار کُلِّ اردوی ارتجاع

این جدالِ خونین که متجاوز از هشت ساعت امتداد یافت، اینک به فتح درخشانِ اردوی شرق خاتمه یافته است. در نتیجه، از دشمن متجاوز از سیصد نفر مقتول، مقدار کثیری مجروح و هشتاد نفر هم اسیر گردیدند. دو عراده توپ، قُرب چهارصد تفنگ ورندل، مقدار زیادی موزر و ششلول، اسب و قاطر بسیار، و غنائم بی‌شمار به چنگ سواران اردوی ما درآمد. در بینِ مقتولین اشخاص مهمی نیز موجود بودند که مهم‌ترین آن‌ها **محمّد حسین خان میرپنج** سرکردهٔ اردوی نظامی دشمن و رئیس توپخانه استرآباد بود. به طوری که تحقیق شد این شخص صاحب‌منصبی بوده عالِم و آزادی‌طلب که هنگام ورود شاه مخلوع به استرآباد، با جبر و تهدید و به اسارت جزو اردوی ارتجاع قرار گرفته و در جنگ‌ها چندان دخالت نداشته است. چنانچه واقعهٔ شکست امروز را مغتنم شمرده بوده و هنگامِ فرار دشمن

او قرار را مُرجَّح[1] دیده و به انتظار رسیدن سواران ما و تسلیم بوده که ناگاه با شلیکی از نعمت زندگانی محروم گردیده است. دو برادر رشیدالسّلطان نیز جزو مقتولین بودند. ضایعات و تلفات اردوی شرق همان دوازده نفری بود که قبلاً زنده به اسارت گرفته شده بودند. اگر چه وضع ادارهٔ جنگ در بدو امر چندان امیدبخش نبود؛ ولی جای بسی حیرت و نیکبختی است که پس از اتمام نبرد و کسب فواید بسیار، معلوم شد که از اردو حتی یک نفر هم آسیب نیافته بود!..

www.tabarestan.info تبرستان

اُسرا را در چادرِ محبس؛ تحت مراقبت صاحب‌منصب کشیک و حفاظت قراولان مجاهد گذاشتم و یکان یکان استنطاق کردم. اغلب اُسرا از فوج پیادهٔ سوادکوهی بودند. در بین آنان دو نفر ترکمن و چند نفر اُصانلو و یک قزاق نیز دیده می‌شد. فرد فرد اُسرا در تحقیقات اظهار می‌داشتند که جبراً و با تهدید به زیر سلاح آورده شده‌اند. ترکمن‌ها در این اظهارات بیشتر جدّ و جهد به خرج می‌دادند. در مقابل سئوالاتی که از کلّیهٔ نفرات اردوی دشمن شد، تعداد را به پنج الی شش هزار نفر تخمین می‌زدند؛ لکن آنچه که به طور یقین و مقرون به صحت بود، به طریق ذیل است که گویا تماماً در میدان منازعه حاضر بوده‌اند:

سوار و پیاده ترکمن	۱۰۰۰	نفر
سوار و پیاده ولایتی استرآبادی	۶۰۰	نفر
سوار مازندرانی و پیاده متفرقه	۶۰۰	نفر
پیاده فوج سوادکوه	۵۰۰	نفر
سوار اُصانلو	۲۵۰	نفر
توپچی برای دو عراده توپ	۵۰	نفر
	۳۰۰۰	نفر

۱- مُرجَّح : برتری داده شده.

بنابراین نفراتِ دشمن جمعاً سه هزار نفر بوده‌اند. اسلحه فقط تفنگ ورندل کوتاه و بلند و تعدادِ قلیلی پنج‌تیر روسی داشته‌اند سلاح دیگر به ندرت، و علّت عمدهٔ شکست را هم همین نقصان و بدی اسلحه و نداشتن فشنگ عنوان می‌کردند.



تبرستان
www.tabarestan.info

امیر مؤید

اسمعیل خان امیر تومان سواد کوهی از متنفّذینِ مازندران

امیر مؤید نقشه جنگ را طراحی کرده بود. امیر مؤید اسماعیل خان سوادکوهی امیر قهار، شخصی است عالِم و نظامیِ کهن‌سال، که از متنفّذینِ عاقل مازندران به شمار است. وی اغلب اوقات ریاست کلّیهٔ قشون آن ولایت را از طرف دولت دارا بوده است و هنگام تمرّدِ سران مازندران فی‌الحقیقه از عاملانِ اصلیِ طغیان و در صدد استقلال این سامان بوده است، بعداً هم که با اردوی شاهی به عزم تسخیر پایتخت قیام نمود، در واقع ریاست اتاماژور[1] کلّ اردو را دارا بوده است. از شرایط، اوضاع و

۱- اتاماژور : ستاد، این واژه در عهد قاجار استفاده می‌شده است.

احوال فرد فرد اردوی دشمن و تصمیماتشان پرسش شد و موضوعات مختلفی روشن گردید. همچنین دریافتیم که فقط همین دو عراده توپ در معیت اردوی عباس‌آباد بوده است؛ زیرا پس از آن که شهر استرآباد به تصرّفِ شاه مخلوع و کسانش درآمد، در آنجا کلّیهٔ قوای دولتی را از حیث اسلحهٔ خفیفه و ثقیله و غیره ضبط کردند و اردوی جسیمی تشکیل دادند. چنانچه در موقع حرکت به سوی مرکز، قوای موجود خود را تجزیه نمودند و اردویی به ریاست **ارشدالدوله** با سه عراده توپ که دو عراده از توپ‌های صحرایی هشت سانتیمتری اطریشی و یک عراده توپ کوهی هفت سانتیمتری اطریشی با سوار و پیاده بسیار از راه شاهرود حرکت دادند. اردوی دیگری به ریاست **شعاع‌السلطنه** در رکاب شاه مخلوع از راه مازندران حرکت نمود که آن هم دارای سه عراده توپ کوهی بوده است. در ساری این قوّه به سه قسمت منشعب گردید. قسمت اوّل به ریاست **رشیدالسّلطان اُصانلو** به خط سوادکوه آمد. قسمت دوم به ریاست **امیر مُکرم لاریجانی** با یک عراده توپ به خط هراز رفت. قسمت سوم که فی‌الحقیقه اردوی اصلی دشمن بوده است، مرکب از سپاه ترکمن‌ها، سواران استرآبادی و غیره، با دو عراده توپ کوهی بوده که در عباس‌آباد سوادکوه مجبور به اقامت گردیده و برای حمله به فیروزکوه آنجا را مقرِ قرارگاه قرار داده است، از طرفی هوشیارانه توجّه به وقت و موقع داشته و گرچه هنوز قوای کمکی از سمنان نرسیده بود؛ لکن به واسطهٔ گشوده شدن هوا، موقع را مغتنم و مساعد یافتند و مصمّم شدند که نتیجهٔ قطعی را هر چه زودتر به دَست آورند.

آوخ که شهپر اقبال نمایش نامساعدی را نشان داد و ادبار[1] پردهٔ چشمانش را به کناری زد و به جای نیل به مظفریت برای سومین بار نیز به اضمحلال قطعی دچار شدند و نکبت مغلوبیت را آشکارا دیدند.

۱- ادبار : بدبختی - نکبت.



اردوی شاه مخلوع، ترکمن‌ها و سواران استرآبادی و ...

تبرستان
www.tabarestan.info

«۹»

ایلخی و شوخی

تبرستان
www.tabarestan.info

نسیم لطیفی می‌وَزَد و شاخه‌های نازک درختان و برگان سبز را به اهتزار می‌آوَرَد. مرغان خوش الحان با زمزمه در گوشه و کنار به آسودگی نوایی سر می‌دهند که برای سامعه لذّت‌بخش است و روح را به ترنّم می‌آورد. اهل اردو که از شلیک و انفجار توپ‌ها و آن همه صداهای هولناک دیروز خسته و فرسوده‌اند اکنون که فرصتی برای رفع خستگی یافته و از جان و دل آرزومند آرامش و استراحت‌اند، از این نغمات به شوق و ذوق آمده‌اند. در چنین شرایطی که خیالِ اهلِ اردو آسوده است و اغلب در کُنج چادرها لمیده و آرمیده‌اند و مطلقاً تصوّر حملات غیرمترقبه‌ای را ندارند، غفلتاً صدای چند تیر پیاپی بدن‌ها را به لرزه افکند:

ـــــ قژ .... قژ .... قژ.

اسب‌ها که به کمندها بسته شده و در حالِ تیمار بودند، گوش‌ها را تیز می‌کنند و سر از توبره‌ها بیرون می‌کشند و پیاپی شیهه می‌کشند و حرکاتِ شدیدی دارند که نشانِ اضطراب آن‌هاست. سربازان سراسیمه در حالی که تفنگ‌ها را در دست دارند، از چادرها بیرون می‌دوند. شیپور حاضرباش فی‌الفور[1] در فضا انعکاس می‌یابد. صاحب‌منصبان جوقه‌ها با فریاد جانخراشِ **خبردار**، ندا می‌دهند.

۱- فی‌الفور : سریع.

این همهمهٔ پر اضـــطراب که چند ثانیه به شـــدّت در جریان بود، هر کس را به کنجکاوی وا می‌داشـت و چون صـدای غیرمنتظرهٔ تیر اندکی سـاکت گشت، صدای سه تک تیر دیگر از دور در سینه کوه انعکاس یافت:

---- قژ .... قژ .... .

سـپس یک رشته متمادیِ صداهای دیگر که ناشی از انعکاس شلیک تفنگ بود، به گوش رسید. اینک هم با جدّیت و از هر سو برای کشف قضیه در حال تجسّس‌اند؛ امّا چندان طول نکشـید که ناگاه صـدایِ قاه قاه خنده از هر سـوی بلند شـد و این قهقهه‌هایِ پر طنین، سـلسـلهٔ چادرها را به هم اتصـال داد. ماجرا این بود که گلهٔ عظیمی از اســبان و مادیان‌ها و کُرّه‌هایِ لخت و وحشـــی، جُفتک زنان و رم‌کنان، غبارآلوده در میان اردوگاه پدیدار شـدند. در حالی که جمعی از بختیاری‌ها سـوار بر اسب و چهارنعل آنان را دوره کرده بودند و برای گرفتار ساختن آنان حیله‌اندیشی و کمنداندازی می‌کردند.

آری، اینک مطلب مکشـوف شـد! این بزرگ‌ترین حُسنِ فتح دیروز بود که امروز نصـیب ســواران اردوی شـــرق گردید. اســترداد ایلخی[1] دولتی از چنگ مرادخان سـوادکوهی که قُرب سـه چهار هزار رأس اسـب و مادیان و کره‌های آنان را سوارانِ بختیاری توانسته بودند از مرتع گدوک‌های سوادکوه به فیروزکوه آورند.

مُرادخان ســوادکوهی ایلخی‌چی دولت بود و از این ممر دخل‌ها و فایده‌ها برده، کسـب ثروت و سـامان بسـیار نموده بود. موقع یاغی شـدن سـایر خوانین مازندران محض بلعیدن کلّیهٔ ایلخی پنداشـت که می‌تواند به پایداریِ سـوادکوه اعتماد کند؛ بنابراین جزو یاغیان پیشـگامِ آن سـرزمین قرار گرفت، اینک به واسـطهٔ غلبه قوای دولت، نتوانسـت از حفظ وحراست ایلخی برآید و زمام اختیار از چنگش خارج شده بود؛ لکن جای افسـوس اسـت که رمهٔ دولتی از دست غاصبی خارج شد و به دست

۱- ایلخی : رمهٔ اسب.

جمعی قصاب افتاد؛ زیرا بیچاره حیوانات ضمن تاخت و تاز عشایر بختیاری اغلب هدف تیر قرار می‌گرفتند و معدوم می‌شدند و تعداد حیواناتی که با کمند گرفتار شدند بسیار ناچیز و اندک بودند.

امّا نتیجه‌ای که این اقداماتِ پُرهیاهو برای دولت داشت، همانا قانع شدن به این بود که افتخار کند و بگوید که ایلخی دولتی مسترد شد؛ زیرا فایدهٔ آن عاید سواران بختیاری گشت، به طوری که هر یک از سواران مزبور صاحب یک یا چند رأس مادیان و اسب قیمتی شدند و بهترین مال‌ها را بلادرنگ به طهران و به سمت چهارمحال، اصفهان و بختیاری گسیل داشتند. بخشی را هم که مستعدّ سواری بودند، نعل کردند و سوار گشتند.

www.tabarestan.info تبرستان

گرچه از مقام ریاست وزرا، بعدها در خصوص استرداد ایلخی حکم گردید که به دماوند بفرستند و تحویل حکومت آنجا بدهند؛ ولی جز دویست سیصد رأس مال ناقص و معیوب چیزی فرستاده نشد. این مسئله جمع‌آوری ایلخی که چندین روز ادامه داشت، هم مضحک و هم فجیع‌المنظر بود. پس از چند روز به واسطهٔ کثرت لاشهٔ اسب در آن حوالی، به حدّی هوای فیروزکوه متعفّن شده بود که اغلب بدون دستمالِ معطّری که بر بینی می‌گذاشتند، امکان تنفّس نبود. جای شکر است که به مناسبت شدّت برودت هوا، تعفّن چندان اثر خویش را ظاهر نمی‌ساخت و کسی را مریض نمی‌کرد. اساساً فیروزکوه قصبهٔ کم وسعتی است که از حیث شرایط محیطی و طبیعت لطافتی ندارد و چون ساکنانِ این منطقه به کثافت خُو دارند از مراتع مورد توجّه نیست. در هر حال به سبب وجودِ بوهای ناخوشایند و گوناگون که عارض شد، بر اهل اردو بسی سخت و تلخ می‌گذشت.

پس از فتح بیست و نهم شعبان و تصرّف توپ‌های شاه مخلوع، دیگر اتّفاقی نبود، جز اینکه به امر سردار از یک قسمت اردوی شرق به یادگار عکس برداشته شد. حادثهٔ دیگری از آن به بعد در فیروزکوه به ظهور نرسید. فقط یک سرباز از فوج

طهران که در گَدوک کشیک داشت، به واسطهٔ تیری که معلوم نشد از کجا آمده بود، مقتول شد و قاتل مجهول ماند. یک سرباز هم که مشغول تنظیف تفنگ بود، تیری به قضا از لوله تفنگش خارج شد و دو نفر سرباز را مجروح کرد که یکی از آنان فوراً تلف شد.

امّا صبح روز غُرهٔ رمضان[1] از دستهٔ پیش‌قراول خبری فوری که حاکی از نزاع و جنگ بود، واصل شد. خبر مذکور با اهمیّت تلقّی گردید و بنابراین مطابق ترتیبات سابق دسته‌جات را امر به حرکت سریع دادم. اکنون سواران دسته اوّل و دوم بختیاری قیه کشان به تاخت راه گدوک را پیش گرفتند. یک عراده توپ با مستحفظین لازمه هنوز مستعدِّ حرکت به پیش نشده بود که در مسافت یک فرسخی فیروزکوه و در میان تپه ماهورها، به ناگاه و به شدّت صدای شلیک تفنگ به استماع رسید. چند نفر از سواران که عقب مانده بودند، برای کشف مطلب به پیش تاختند. هنوز به قدر دویست سیصد قدم دورتر نشده بودند که با ترس و لرز گریختند و به عقب مراجعت نمودند و اظهار کردند که در جلگهٔ‌پشت تپّه‌های خاکی و مسافت دو سه کیلومتری، سواران درگیر شده‌اند. این خبر به حدّی سبب تعجّب و خوف قوای فیروزکوه گشت که به وصف نمی‌رسد؛ زیرا تا اردوی پیش قراول کاملاً معدوم نشده باشد، دشمن نمی‌توانست به تپّه ماهورهایِ پشت تجاوز نماید و به نزدیکی قصبه برسد و با قوای آنجا تماس حاصل کند و به تصرّف فیروزکوه مبادرت ورزد؟ لابد اردوی پیش قراول معدوم شده است. همه می‌گفتند هزار حیف که احدی از آنان جان به در نبرده است!

پس تفنگ‌ها مستعد تیراندازی شد. سنگرهای چپ و راست آمادهٔ مدافعه گشت و هر کس در جان پناهی استقرار یافت. در وجود همه علائم فعالیّت و آمادگی برای حرب قطعی به وضوح دیده می‌شد. یکی می‌گفت باید تا آخرین قطرهٔ خون مبارزه

۱- غُرّهٔ رمضان : اوّل ماه رمضان.

کنیم. دیگری غیورانه و با جدّیت کلام هم‌قطار را تصـــدیق می‌نمود. با این حال به حدّی خوف و هراس بر عموم مستولی شده که امید مقاومت زایل گردیده است؛ زیرا لحظه به لحظه بر شـدّت شلیک افزوده می‌شود و تدریجاً شلیک‌ها نزدیک می‌گردد ضـمناً در بررسیِ حرکات سواران جلو نمایان است که دسته‌جات اردو با حالت گریز عقب‌نشینی می‌کنند و به فیروزکوه نزدیک می‌شوند.


تبرستان
www.tabarestan.info

اردوی شرق

پس از فتح بیست و نهمِ شعبان و تصرّفِ توپ‌های شاه مخلوع

اندکی نگذشـته بود که سـوارها کلیّهٔ مواضع جلو را تخلیه کردند و به تاخت راه فیروزکوه را پیش گرفتند. تصـــوّر می‌رفت که تاب مقاومت نیاورده، به انهدام و فرار مبتلا گردیده‌اند. از شـدّت خوف، شـلیک از سـنگرها به سـواران دشـمن و از طرف سواران به سوی سنگرها قُرب ده دقیقه لاینقطع ادامه یافت. سنگرنشینان ترسو قدم بـه وادی فرار گذاردند؛ ولی آن‌هایی که دل قوی داشـــتند به ثبات و مقاومت روی

آوردند. امّا چندان طول نکشید که مطلب مکشوف گردید و قضیه معلوم شد که این جدال نیز دروغین بوده است و سواران بختیاری از راه شوخی و شیرین‌کاری بدین حرکات اقدام ورزیده‌اند.

فی‌الواقع عجب شوخی گرانبهایی که قُربِ ده هزارها فشنگ از قورخانهٔ دولت در آنی بیهوده تلف گردید.

خوشبختانه در این واقعه غرابت‌آمیز[1] از حیث نفرات تلفاتی نداشتیم.

www.tabarestan.info تبرستان

امّا اصل حادثهٔ که سبب این شوخی شد، چنین بود که دسته‌ای از سواران دشمن به تعداد چهل یا پنجاه نفر برای جمع‌آوریِ نعش سربازان اردوی خویش به گدوک آمده بودند. دیده‌بان‌های گدوک حضرات را مقدمه الجیش دشمن می‌پندارند و شلیک می‌کنند. مختصر تیراندازیِ بین طرفین ردّ و بَدَل می‌شود و آن‌ها از عزم خود منصرف می‌شوند و فرار می‌کنند.

امّا در بدو امر، رئیس پیش قراولان پیش‌بینی را شرط احتیاط می‌داند و ورود سوارانِ دشمن و شروع به جنگ را راپرت می‌دهد. پس از فرار حَضَرات نیز راپرت دوم را گسیل می‌دارد. با رسیدن راپرت اوّل، سواران اردو حرکت می‌کنند و در حین حرکت دومین راپرت می‌رسد و مراجعت می‌نمایند.

پس از بازگشت و به عنوان شادی چند تیر هوایی شلیک می‌نمایند که سببِ تهییجِ دیگران و منجر به بقیّهٔ تیراندازی‌های شادمانه می‌گردد. گرچه در خصوص نگاهداری ذخیره و تلف نکردن فشنگ به حَضَراتَ همواره سفارشات بسیار جدّی شده است؛ ولی گوش شنوا کجاست؟ سواران بختیاری به واسطه آنکه قشون دیسیپلینهٔ[2] دولتی نیستند، همواره به انتظامات اردویی بی‌توجّه‌اند. البتّه ناگفته نماند که اردوی دولتی نیز از انتظاماتِ ضروریِ نظام بی‌بهره است؛ بنابراین از

۱- غرابت‌آمیز : عجیب.

۲- دیسیپلینه : منضبط، با نظم و ترتیب.

سواران ایلیات، چه توقعی می‌توان داشت؟ اگر بدون در نظر گرفتنِ ویژگی‌هایِ مثبت آنان، یعنی رشادت فطری؛ فداکاری‌های جبلّی و احساسات وطن دوستی، بخواهیم میزان برخورداریِ آنان از فرهنگ و تمدّن را بررسی کنیم و به چگونگی رعایتِ قواعدِ نظامی ایل‌نشینان بپردازیم، می‌بینیم که به اندازه‌ای که شجاعت دارند، عدم اطاعت و وحشیگری نیز دارند و غالباً از انجام هرگونه شرارت و هرزگی کوتاهی و غفلت نمی‌کنند. کما اینکه علیِ‌رغم نصایح لازمهٔ خوانین، یکی از افراد شرور و خودسر بختیاری در قصبهٔ فیروزکوه، شبی به خانهٔ دهقانی رفت و زنی را از کنارِ شوهرش جدا کرد و با تهدید به عملی شنیع مجبور نمود و کام دل حاصل کرد.

دیگری به علت فقدان سور و سات و قلّت علیق برای اندکی جو با طفلکی دهقان سر به سر گذاشت و پس از فحاشی تفنگ کشید و او را سخت مجروح کرد که بیچاره تلف گردید. موقعی که این شرور دومی برای سیاست به نزد رئیسِ محلّی احضار گشت و او را با طناب به درخت بستند که تازیانه بزنند، سایرین جمع شدند و با همهمه و قیل و قال وی را از سیاست خلاص نمودند. خلافِ شرور اولی هم در پردهٔ خفا ماند و علنی نشد و به مقام بازخواست نیز نرسید. جای شکر است که به واسطهٔ اهمیّت شرایط و موقعیّت خاص بیش از اینها خلافی نکردند؛ ولی در واقع باید از سرکردگان آنان سپاسگزار باشیم که اشخاصی نیک نفس بودند و از حرکات نابسامان آنان جلوگیری می‌کردند؛ امّا این نکته را هم نباید فراموش کرد که اهمیّت اردوی شرق و شرافت‌های عمدهٔ آن فقط به واسطه موجودیّتِ این عناصر چریک، یعنی مجاهدین و بختیاری‌ها بود و بیش از هر چیز رشادت معنوی آنان سبب پیشرفت می‌شد. دو روز بعد از این شوخی، شوکت‌الممالک به مرکز اردو احضار و رحیم‌خان میرپنج به جای وی برای حراست گَدوک اعزام گردید. رئیس تنگه در سر نزاع نیز تعویض گردید و به جای وی غلامحسین خان فرستاده شد. دسته‌جات نیز تعویض گردیدند و از سربازان اردوی دوم، اردوی پیش‌قراولان انتخاب گردیدند.

www.tabarestan.info تبرستان

همچنین قرار شد که تا رسیدن نیروهای تازه و دستور جدید از مرکز یک چندی به طرز سابق در فیروزکوه رحل اقامت افکنده شود.

تبرستان
www.tabarestan.info

«۱۰»

اضطراب

تبرستان www.tabarestan.info

طرّاحانِ اردوی سوادکوه، حیله‌ای اندیشیدند و به خیال متفرق ساختن اردوی شرق برآمدند. از دوازده سربازی که روز بیست و نهم به اسارت برده بودند، یکی را به وعده و وعید فریب دادند و به فیروزکوه فرستادند که اهل اردو را با بیانات کذب بترساند و فراری دهد. سرباز مزبور در گَدوک به وسیلهٔ اظهارات خود تولید هیجانی نمود و همقطاران خویش را به توهّم دچار ساخت.

رحیم‌خان میرپنج رئیس اردوی دوم شرق و فرمانده اردوی پیش‌قراولان گَدوک وی را توقیف نمود و تحت‌الحفظ به مرکز اردو روانه نمود. پس از تحقیقات و تهدیدات و استعمال تازیانه، حقیقت امر را آشکار داشت و قضیهٔ رسالت و مأموریّت خویش را بیان کرد. نقشهٔ دشمن هم بدین وسیله بی‌نتیجه ماند، امّا علّت توقّف در فیروزکوه و عدم حمله به سوادکوه، بدیهی است که به واسطهٔ مُکفی ندانستن نیرو بود. گذشته بر این نگرانی از اقداماتِ **ارشدالدوله**، اردوی شرق را به اضطراب دچار ساخته بود. با اینکه در این زمان از هر حیث اسباب حراست و استراحت اردو فراهم آمده، امّا به واسطهٔ قلّت سور و سات، اندکی تنگی و سختی موجود است و این مطلب هم جداگانه اضطراب‌آور است. اگر چه اردو بازارچیان ما در فراهم نمودن آذوقه منتهای جدّ و جهد را به کار می‌برند و مایحتاج را از حیث آرد، گوشت، روغن، برنج و حتّی قند، چای، توتون، شمع، تریاک، غیره و غیره را از گوشه و کنار تهیّه و

علی‌الاتّصال می‌رسانند؛ امّا چون اجناس کم و قلیل‌اند، آن‌ها را به نرخِ مضاعف می‌فروشند و این هم موجب نگرانی خاطر گردیده است. نرخ فروش ارزاق اگرچه به موجب سیاههٔ رئیس نظامی اردو مشخص می‌گردد؛ ولی این تشخیص هم اغلب رعایت نمی‌شود و به دلخواه اردو بازارچیان که اساساً کسبهٔ شهری‌اند و برای جلب منافع شخصی خویش مشقّت سفر را به خود هموار نموده‌اند، تعیین می‌شود، با این حال از اعاشهٔ[1] نفرات تا درجه‌ای آسودگی خیال حاصل است و تدبیری برای تهیّهٔ علوفهٔ حیوانات ضروری است؛ زیرا هر چند تهیّهٔ کاه چندان دشوار نیست؛ امّا جو هم گران و هم بسیار صعب‌التّدارک است. فی‌الحقیقه تدارک مایلزم زندگانی در اردوکشی‌های ایران به مناسبت نبودن طُرُق و وسائط حمل و نقل و شدّت فقر بلوکات[2] بسیار سخت است. وانگهی در نقاطی مثل این جا که انبوهی از لشکریان محکوم به توقّفی طولانی شده‌اند، قحط و غُلا مُحَقَّق است؛ زیرا رنجبران صحرانورد، کشت و زرع خود را به قدر رفع احتیاج خویش فراهم کرده‌اند و از ترس چپاولچیان بومی غلات و حبوبات را انبار نمی‌کنند که در موقع تنگ بتوانند آن را برای عرضه و استفاده بگذارند و چون اغلب اوقات حوادث تلخی هم واقع گردیده است و دیده شده که نوکرهای دیوانی، غلّهٔ رعایای بیچاره را به زور و مفت تصرّف کرده‌اند و حتّی از پرداخت جزئی مبلغ هم استنکاف ورزیده‌اند؛ لذا انبارداران دهات یا ملاکین، گندم و جو و سایر اجناس را کاملاً مخفی می‌کنند و یا به وسایلی به اجانب متکی می‌شوند و به زور خارجیان آن هم فقط در موارد تنگ جز با تحصیل مبالغ هنگفتی، مُهر انبارهای خویش را نمی‌گشایند. بنابراین در مورد سوقِ قشون اداره کنندگان بی‌طمعِ کارآزمودهٔ فعّال لازم‌اند که فقدان وسایل حمل و نقل و عدم

۱- اعاشه : روزی فراهم کردن.

۲- بلوکات : ناحیه - ولایت.

انبـارهـای موجود را در نظر بگیرند و جمع‌آوری اجناس و آذوقه[1] را به موقع از اهمّ وظایف بدانند و در تسـهیل وسـایط تهیّه و انتظام عمل و توزیع آن از صـرف تدابیر عملی فارغ نمانند، والّا به مختصر غفلتی قحط و غُلا مُحَقَّق خواهد بود.


تبرستان
www.tabarestan.info

رحیم خان میرپنج

رئیس اردوی دوم شرق و فرماندهٔ پیش‌قراول

اینک قوّه‌ای که از مرکز خواسـته شد و متشکّل از دویست پیادهٔ بختیاری و صد سـوار اسـت، حرکت کرده‌اند و در راه فیروزکوه‌اند و به موجب دسـتوری که به آنان داده شـده اسـت، بایستی صد نفر پیاده و صد سوار بختیاری را برای تقویت گَدوک امامزاده هاشـم آنجا بگذارند که در صورت تجاوز امیر مُکرّمِ لاریجانی از راه هراز پی

۱- آذوقه : غذایی که در سفر همراه خود می‌برند.

بتوانند از دماوند با اقتدار کامل دفاع نمایند. حالیه قوّهٔ گردنهٔ دماوند قُربِ سیصد و هشتاد نفر است که برای مدافعهٔ این نقطه، این تعداد جنگجو چندان بی‌اهمیت شمرده نمی‌شود؛ زیرا در همین ازمنه اردوی دیگری از طهران به نام **اردوی برق** از راه نور و کُجُور به سوی مازندران فرستاده شد که پس از تنبیه سواران یاغی خواجه‌وند، امیر مکرم را نیز در خطِّ هراز پی خلع اسلحه کنند و از آن طریق مرکز مازندران را متصرّف شوند و خطِّ ارتباط شاه مخلوع را با نقاط عقب بدین وسیله مقطوع سازند.

www.tabarestan.info تبرستان

امّا **ارشدالدوله** سردار فاتح قشون ارتجاع، پس از اعزام مختصر قوّه‌ای که به کمک قشون سوادکوه فرستاد، چون قوایِ خویش را برای حمله به طهران مکفی دانسته بود، اردو را حرکت داد. ولکن نقشه اقدامات وی برای ما مجهول است. نظر به مدلول[1] راپرت‌های وارده، احتمال می‌رود که خیال دارد ارتباط اردوی شرق را با طهران قطع کند و از آنجا که این اقدام بسیار مُهلک است، اردوی شرق به تشویش بسیار دچار گردید. در نتیجه دسته‌جات مختصری از سواران به نقاط لازمهٔ عقب برای ترصد[2] و کشف فرستاده شدند.

۱- مدلول : دلایل.

۲- ترصد : زیر نظر داشتن.



تبرستان
www.tabarestan.info

سپهدار اعظم تُنِکابُنی

ریاست قوایِ مجاهدین ملّی که قوایِ شاهِ را مغلوب کرد.



سردار اسعد بختیاری

سردار کلّ بختیاری در عهد محمّد علیشاه، فاتح طهران

فی‌الحقیقه هرگاه سردار ارتجاع این نقشه را تعقیب می‌نمود و خط اتّصال اردوی شـــرق را بـا مرکز مملکـت قطع می‌کرد، ممکن بود کـه قوّهٔ فیروزکوه از دو طرف محاصره و معروضِ حمله شود و به خطرات بسیار سخت دچار گردد. گرچه که بعدها معلوم شـــد کـه این احتمـالات فقط توهّماتِ بیهوده‌ای بیش نبود، امّا در آن موقع باعث اضـطراب گردید. سـردارِ مغرور این پیشـنهادِ طراحانِ اردوی شـاه را به نظر اهمّیّت تلقّی نکرد و نقاطی را که اردوی فیروزکوه از تصـرّف آنجا بیمناک بود، رها کرد و به سـمت خوار و ورامین رهسـپار شـد. پس از مختصـر نزاعی در ده‌نمک به واسطهٔ آنکه سر دهنهٔ خوار از طرف اردوی دولتی مسدود بود، آنجا را نیز رها ساخت و از بیراهه و کویر به امامزاده جعفر شـتافت. به مناسـبت این سـوق‌الجیش، نقشـه اساسـی‌اش آشـکار گردید که مقصـود وی رفتن به جلگهٔ ورامین است که در آنجا بتواند قوای خود را تکمیل و کسب اقتدار کند و از آن پس به سرعت و شدّت بدون مصـادمه با اردوهای عقب ماندهٔ دولتی، به سمت طهران حمله کند و گوی نیکنامی را بِرُباید.

این همان نقشـــه‌ای بود که مجاهدین و بختیاری‌ها موقع تسـخیر طهران هنگام خلع شـاه مرتجع در شـاه‌آباد و بادامک به کار بردند و خویشتن را از کشمکش‌های اردوی قزاق و سربازان سیلاخور[۱] و ممقانی[۲] که لشکریان وقت بودند، خلاصی دادند و از دروازهٔ بهجت‌آباد و یوسف‌آباد به طهران و به سوی بهارستان شتافتند و پناهگاه ملّی را متصرّف شدند و مرکز مملکت را مسخر کردند؛ امّا نباید فراموش نمود که آن اوقـات، سـاکنین پایتخت عموماً از حرکات درباریان مغبر[۳] و بیزار بودند و چون از شـخص شـاه بیشـتر نفرت داشـتند، گروه گروه در گوشه و کنار، مسلحانه و منتظرِ

۱- سیلاخور : ناحیه‌ای کوهستانی در نزدیکی بروجرد.

۲- ممقان : منطقه‌ای در نزدیکی تبریز.

۳- مغبر : مکدر.

چنین حمله‌ای بودند و تصمیم به مساعدت و یاریِ مهاجمین داشتند و سنگرهای شهر را به میل و رغبت به فداییان آزادی و کارکنان ملّت تسلیم کردند. **سپهدار اعظم تُنکابنی** که در آن وقت دارای ریاست قوای مجاهدین بود، از سمت شمال به سوی مرکز شتافته و قوای شاه را مغلوب کرده بود و **سردار اسعد بختیاری** که در عهد سلطنت محمّدعلی شاه قاجار، ایلخانی بختیاری و سردار کلّ قوای جنوبی اعزامی ملّت بود و با تعدادی قلیلٍ از ایل خود به تسخیر طهران قیام کرده بود، این دو سردار، به این نکته توجه داشتند و به خوبی می‌دانستند که بدون جلب احساسات تودهٔ ملّت و همراهیِ اکثریّت خلق، کاری از پیش نخواهد رفت. بدین لحاظ این سرداران ملّی، در آن موقع، در نقاطی که به تصرّف درآورده بودند، چنان سلوک کردند که خلق از نیّات حسنهٔ آنان اطمینان یافتند؛ اما دلگرمیِ این سردار جسور ارتجاع چه بود و به کدام قوّهٔ مخفیِ پراقتداری اتّکا داشت که اجرای این نقشه خطرناک را بر عهده گرفته بود؟ وقایع نشان می‌دهد که وی به استناد هوا و هوس و غرور بیجا اقدام کرده است؛ زیرا در تصوّرات غیر مآل اندیشانهٔ خویش به مقصود نرسید و آشکار شد که این مغرور متهوّر در نقشهٔ خویش به خطا رفته بوده است؛ زیرا اردوی دولتی که حریف را از راه دیگر شتابان دید و مرکز اقامتِ وی را دریافت، به سرعت و به عزم جلوگیری از اقدامات وی به جانب امامزاده جعفر شتافت؛ سپس در مصادماتی که به ناچار در موقع تلاقی به وقوع پیوست، اردوی **ارشدالدوله** به کلّی مضمحل و پریشان گشت و در کویر محو و نابود گردید. ارشدالدولهٔ واژگون‌بخت گرفتار آمد و برحسبِ حُکم اولیایِ دولت فوراً تیرباران شد و خطرات ملحوظ عقب نیز از اردوی شرق بدین وسیله مرتفع گردید.

وصول خبر شکست ارشدالدوله مصادف شد با ورود صد پیادهٔ بختیاری که از مرکز فرستاده شده بودند و در این صورت دیگر تأمّل و انتظار بیهوده بود، بنابراین

www.tabarestan.info تبرستان

صبح روز چهاردهم رمضان فیروزکوه را وداع گفتیم و به جانب سوادکوه حرکت کردیم.

ابتدا دو گروهان پیاده و ده سوار مختلط برای نگاهداری قصبه و جمع‌آوری آذوقه در فیروزکوه ماندند. سه گروهان پیاده و سوارِ رفرم در گَدوک فیروزکوه به ریاست **رحیم‌خان میرپنج** مأمور حفظ خط رُجعت و ارتباط گردیدند و احتیاطاً در انتظار دستور ثانوی در همان نقطه اقامت ورزیدند.

www.tabarestan.info تبرستان

دو عرادهٔ توپ و یک گروهان پیاده و مقدار جزئی سوار در ده کتلان برای احتیاط و کمک توقّف کردند. قِسمِ کلّی سواران مجاهد و بختیاری و یک گروهان سرباز و دو عراده توپ در معیّتِ سردار به طور زُبده از راه گَدوک کتلان به عباس‌آباد سوادکوه، یعنی به قرارگاه اردوی شاه مخلوع حرکت نمودند. توپ‌های مأخوذه از دشمن و کلیهٔ اُسرا و محبوسین نیز تحت مراقبت و حفاظت یک عدّه سوار روز قبل به سوی طهران اعزام گردیده بودند.



«ارشدالدوله» بر حسب حکم اولیای دولت تیرباران شد

«۱۱»

مَظفریّت و تاراج

تبرستان
www.tabarestan.info

اکنون گردنه‌های سوادکوه به کلّی از مِهْ و بُخار عاری است و جنگل‌های طبیعی، درّه و ماهورهای سبزْ و زمرّدین در کمال طراوت نمودار شده است. قطرات ژاله چون ریزه‌های الماس در روی سبزه‌های خرّم می‌درخشد. گل‌های لالهٔ ارغوانی سطح چمنزار و کلّیهٔ ارتفاعات این منطقه را مزیّن ساخته‌اند. قلم صانع چنان طراحی و نقاشی زیبایی دارد که دیده را بی‌اختیار به لطافت خویش مجذوب و واله می‌نماید. سواران پیش‌قراول در حالِ تجسس و مترصدِ اطراف‌اند و با هوشیاری پیشروی می‌کنند. انگشتان آنان دقیق و هوشیار بر پاشنهٔ تفنگ‌ها و موزرهای کمری برای تیراندازی آماده است و با احتیاط تمام اسب‌ها را در این پستی و بلندی‌های زمرّدین می‌رانند و برای وصول به مقصود بسی شکیبایی دارند.... از عزمی که در مظفریّت جزم کرده‌اند، کجا می‌توانند نُزهت و صفای اطراف را در نظر آوردند و آنی مکث و توقف نمایند؟

از یک نقطه مرتفع دامنه‌های اطراف عباس‌آباد و نقاط حاکمه بر آن، حوالی را تفتیش نمودم. فیمابین درختان کُهن تعدادی چادر الوان دیده می‌شود. این چادرها اردوگاه دشمن است که میان جنگل پراکنده شده و بی‌ترتیب اقامه گشته است و اینک به استعانت دوربین تعداد آن‌ها و ترتیبشان کشف می‌شود. در یک طرف جنب یک بنای جسیم، پنج چادر بزرگ الوان موجود است که دو عدد آن‌ها، که رنگ زرد دارد، احتمالاً متعلّق به رؤسای آن‌ها است. دو پوش بزرگ نیز نمایان است. جنب

یک درخت بسیار کهن، کنار آبشاری کوچک، سه چادر معظم دیگر عرض اندام می‌نماید. برای آنکه بتوان این نقطه را نیکوتر دید و کیفیّت آن را سنجید، محلِّ نزدیک‌تری را انتخاب کردم و به تفتیش پرداختم. از اینجا، جنب چادرها که محلِّ بستنِ اسب‌ها و رفت و آمد اشخاص است، نیز دیده می‌شود. دورتر از این مکان در نقاط مختلفه نیز چادرهای تک تک سفید و آبی به تعداد زیادی موجود است. لیکن گمان نرود که قرارگاه دشمن عبارت از همین چند چادر است؛ بلکه خانه‌های دهقانی و دهکده‌های متروک اطراف را نیز کاملاً در تصرف دارند. کلّیهٔ ابنیه و نقاط مناسب را محلِّ اقامت لشکر قرار داده‌اند، که عموماً بدون قراول و نگهبان‌اند. پس از این استکشاف توپ‌ها را برای آنکه در وقت حاجت به کار برده شود، در محلّی مساعد و مُشرف به مقرِّ دشمن پیاده کرده و آماده تیراندازی ساختیم. پیاده‌ها نزدیکی توپخانه قرار گرفتند. پس از آنکه سنگر حرب سریعاً و به طور دلخواه آماده گشت، سوارها با احتیاط تمام بدون آنکه دیده شوند، از یال کوه به درّه‌ها سرازیر شدند و در پناه درختان جنگل مختصر مسافتی را پیمودند و چون مکان را مساعد تاخت و تاز دیدند، نهیب بر اسبان تیز رفتار خویش زدند و رعدآسا با نعره‌های خارا شکن و با شلیک موزرهای کمری به سمت چادرها و ده عباس‌آباد یورش بردند. صدای شلیک پیوستهٔ موزر و نعره‌های پُر ولولهٔ مهاجمین در کُهسار و درون جنگل هیاهو و همهمه‌ای به راه انداخت که دشمن غافل را هراسناک و سردرگُم ساخت، و به نوعی که هر یک فی‌الفور به سمتی و به هر گونه‌ای که ممکن بود، فرار کردند و به خلاصی جان خویش پرداختند. بیچاره‌های بُزدل به واسطهٔ این حملهٔ ناگهانیِ سواران اردوی شرق همه چیز خود را به جای گذاردند. چنان از بُزروها[1] نیمه جانی به در بردند که می‌توان گفت در آنی دیّاری در طول و عرضِ چندین فرسخ به جای نماند. خبر حملهٔ اردوی شرق و هجوم بر عباس‌آباد و اخبار شکست و گرفتاری

۱- بُزرو : راهی که بُز می‌رود.

ارشدالدوله در جلگهٔ ورامین توأماً به شاه مخلوع رسید. وی چون همواره چند فرسخ دورتر از محلِّ اردوی خود منزل می‌کرد، اینک هم که در قریه دوآب در یک خانهٔ محقّرِ دهقانی سکنی داشته بود، به محضِ رسیدن خبر واقعهٔ عباس‌آباد با کسالت مزاجی که داشت، کف افسوس به هم سائید و وا اسفا گویان فرار را بر قرار ترجیح داد و با یأسی آلوده به هول و هراس به برادر خود شعاع‌السلطنه گفت:

ـــــ امان ولیعهد. دیگر جایِ توقّف نیست. نمک نشناس‌ها کوه و دشت و جنگل را زیر و رو کرده‌اند. در اینجا هم نمی‌گذارند راحت باشیم. بیا برویم.

ـــــ بله بله قربان. دیگر مجال تأمّل نیست. نباید ایستاد. بلادرنگ باید رفت.

و به این ترتیب بدون معطّلی دست در دستِ یکدیگر به همراهی دو سه نفر از خواص پا در رکاب نهادند و از بیراهه راه ساری را پیش گرفتند. در گریز چندان شتاب داشتند که یاران مازندرانی خود را نیز به یاد نیاوردند و از نظر و حمایت خود دور و مهجور ساختند. جنگلیان متمرّد مازندران و تراکمه یموت و کوکلان بر اثر ضربت اردوی شرق، پس از استماع خبر فرار شاه، در بیشه و کُهسار متواری شدند و هر یک سوراخی را وسیله نجات خویش قرار دادند و اینک هیچ اثری از آثارشان نمودار نیست.

اردوی شرق که از این پیش‌آمدها و آخرین مظفریت بسی شاد است، نقاط متروک دشمن را متصرف شد و کاملاً استیلا یافت. یکی از آن نقاط، خانه‌هایِ **مُراد خان سوادکوهی** و پسرانش است که حُکم به چاپیدن[1] آنجا صادر شد؛ ولی چه حاجت به حکم؟ زیرا بختیاری‌ها و مجاهدان در اجرای این امر چنان از یکدیگر گوی سبقت را می‌ربایند و رقابت می‌کنند که به وصف نمی‌توان آورد. پیش‌قراولان سرباز هم در این کوشش از مشارکت بی‌نصیب نماندند. به طرفه‌العینی آن بناهای عالی به

۱- چاپیدن : غارت کردن.

همّت فاتحین مجاهد و بختیاری چنان زیر و رو و تاراج گردید که گویی چندین سال است که در این ویرانه‌ها انسان مسکن نداشته و سالیان درازی است که این اماکن خالی مانده و اساساً من‌القدیم تهی و ویرانه بوده است.

قالی‌ها و قالیچه‌های گرانبها، مبل‌ها، پرده‌های نقاشی، سینی‌ها و سماورهای نقره و ورشو، ظروف چینی بسیار ممتاز، از هر قبیل ملبوس زنانه و مردانه، پارچه‌های مختلف، پرده‌های سنگین‌بها، طاقه‌های شال، میزها و صندلی‌ها، کلّیهٔ اثاثیهٔ نفیسه و غیره که در عمارت مزبور وجود داشت و واقعاً شبیه‌زوار قصری شاهانه بود و در طول سالیان دراز جمع‌آوری شده و در امکنه مذکور انبار گردیده بود، در آنی از هم پاشیدند و به یغما بردند. اشیای سبک وزن و سنگین قیمت در لحظه‌ای جمع‌آوری گشت و آنچه را که از نظر حمل و نقل سختی‌هایی داشت و یا غیرممکن بود، به آنی در هم شکستند، چنانچه آیینه‌های قدّی؛ درها و پنجره‌ها نابود شدند؛ طاقِ اطاق‌ها؛ زیرزمین‌های تو در تو؛ دیوار و طاقچه‌های بلند روی یکدیگر خراب گردیدند و هیچ دیوارو سقفی سالم نماند.

انبار ارزاق از غلّه و برنج و آرد و کاه که در خُورِ اردوی چندین هزار نفره بود و به زحمت گرد آمده بود، در لحظه‌ای زیر و زبر گشت.

صندوق‌های سربستهٔ مشروبات و مُسکرات که برای مصرف اردوی ارتجاع تهیه شده و در دهلیز عمارت انبار گشته بود، با پیت‌های نفت مخلوط گردید و پس از آنکه چیزی برای بردن به جای نماند به وسیلهٔ **سیّد یعقوب شیرازی**، ندیم سردار فاتح اردوی شرق با کبریتی به آتش کشیده شد. اکنون شعله‌هایِ آتش اطراف عمارات مزبور را فراگرفته و زبانهٔ آن از لا به لای درختان جنگلی سر به آسمان کشیده و مانندِ جهنّمی سوزان مشتعل است. تاراجیان گِرد این آتشِ افروخته حلقه زده‌اند و به شادیِ پیروزی و تاراجِ اموال، جرقه‌های آتش را با تیر نشانه می‌گیرند.

پس از آنکه تکلیفِ مایملکِ مُراد خان و پسرانش بدین گونه سرانجامی شوم یافت، نوبت کلبه‌های محقّر دهقانان مفلوک فرا رسید. تجمّلاتِ فقیرانه رعایا از قبیل

کاسه و کوزه، گلیم پاره و آذوقهٔ سالیانهٔ رنجبرانِ بیچاره، حتّی عسل و ماست، شیره و غیره از نظرِ پُر طمع چپاولچیان حریص مخفی نماند و به یغما رفت.

چون در عباس‌آباد و حومه از حیث اسباب و لوازم زندگی و پوشاک و خوراک چیزی باقی نماند، به حیوانات اهلی پرداختند و نسلِ مرغ و خروس و جوجه را به آنی برانداختند. امّا این حقیقت را نیز نباید نهفت که از فوائد و غنائم حاصله، حِصّه[1]ای شاهوار به **سردار** رسید. سهم **معین همایون** پسروار بود و شخص **سالار بختیار** هم از اندوخته بی‌نصیب نماند.

تبرستان www.tabarestan.info

سپس خانه‌های مزبور که به لحظه‌ای ویرانه شده و از هر نوع اثاثیه تهی گردیده بود، مقرّ اردو قرار گرفت. نیمه شب به کتلان حکمی فرستاده شد که دستهٔ احتیاط را حرکت دهند و به اردوی اصلی ملحق سازند. امروز علی‌رغم یوم قبل در گَدوکِ کتلان مه بسیار غلیظی اطراف را احاطه کرده است به حدّی که از شدّت تیرگی، عبور و مرور بسی دشوار است، علاوه بر بخار فخیم، باران شدیدی نیز که خاصّ این اقلیم مرطوب است، بارید و به واسطهٔ آنکه راه عبور لجن‌زار و صعب‌المرور[2] گردیده بود، با احتیاط تام و به سختی این مسافت را پیمودیم. عقب ماندگان تقریباً بعد از ظهر به عباس‌آباد وارد شدند. قرار شد که تا باز شدنِ هوا اردو در همین مکان متوقّف بماند. در خصوص منعِ غارت به دسته‌جات مختلفه امر مؤکّد صادر گردید و قسمتی از سواران نیز به یک منزلی جلو، یعنی به چَپَرخانه و به عنوان پیش‌قراولانی فرستاده شدند؛ امّا دسته‌جات تازه وارد نیز به محض ورود بر اثر استماع خبرِ غارت و کیفیّت اشتها برانگیزِ آن، دیگ طمعشان به جوش آمد و علی‌رغم قدغن سختی که شده بود، بدون آنکه به سفارشات اهمیّت دهند، نهانی در پی غارت رفتند و به کنجکاوی اطراف مبادرت نمودند. در هر حال شب بدون حادثه به سر آمد. روز بعد

۱- حِصّه : بهره.

۲- صعب : دشوار.

نیز طوفان بسیار شدید و مه غلیظی اطراف را احاطه نمود. ضمناً عدّه‌ای از سربازان و توپچی‌ها به هم‌چشمی و همدستی سایر همقطاران غارتگر، محرمانه به محل چپو[1] رفتند و چون چیزی موجود نیافتند، در کوه‌های اطراف و قُراء دور و بین درّه ماهورها به کاوشِ اسباب مخفی شده پرداختند. انواع زینت نسوان و اسباب‌های گرانبها که زیر بوته‌ها و نقاط مختلف مخفی و چال شده بود و آنچه که دشمن و دهقانان هنگام فرار از خوف در اطراف و اکناف ریخته بودند، جمع‌آوری و تصرّف کردند. به علاوه ضمن کاوش اهالی و رعایا، حتّی گوشواره و گردن‌بند نسوانِ دهات را باز نمودند. بیچاره زن‌های دهات که از بیم و هراس وروود اردوی دولتی سر به کوه و جنگل نهاده بودند، شب‌ها زیر باران و با هزاران محنت و مشکلات به سر می‌بردند و انتظار عزیمت اردو و مراجعت به خانه‌های خود را داشتند و اکنون به علّت این صدمات غیرمنتظره، صدای شیون‌شان به آسمان بلند بود و از اهالی اردو با گریه و زاری استعانت می‌طلبیدند و طلب رحمت می‌کردند. جمعی از سواران که از غارت سیر شده بودند، به دستگیری این شروران گرسنه، مأمور گردیدند و متجاسرین[2] را گرفتار کردند، عده‌ای هم از بیم مجازات مخفی شدند. گرفتار شدگان اغلب از سربازان خَلَج و توپچیان قزوینی بودند که با ضرب تازیانه شدیداً تنبیه شدند و صاحب‌منصبشان نیز به واسطه غفلت و مسامحه‌ای که در جلوگیری از افراد و عدم اجرای حُکم نموده بود، مؤاخذه گردید، لیکن مؤاخذهٔ وی فقط به ملامت و تکدیر زبانی نبود، بلکه حسین‌خان صاحب‌منصب توپخانهٔ با ضرب شلاق از کتف و دوش سیاست شد. جزو اموال غارت شدهٔ این جمع خورجین پر از نقود و اسباب ذی‌قیمتی بود که ضمن این همهمه و گیرودار نصیب ملازمان رئیس نظامی اردوی اوّل گشته و غفلتاً مفقود گردیده بود. خلاصه، چون این کیفیّت غارت و یغما از

www.tabarestan.info تبرستان

۱- چپو : غارت.

۲- متجاسر : جسارت کننده.

عادات دیرینه و فضـــایح[۱] قبیحهٔ لشـــکریان ایران اســـت که بر اثر اعتیاد ایلات از قدیم‌الایّام رواج داشـــته و ترک آن به غایت دشـــوار اســـت، چنانچه از تواریخ هم برمی‌آید، غالباً یگانه مشـــوّق اقدامات متهوّرانهٔ اردوهای چریک این کشـــور، همانا حرص و طمع و آرزوی نیـل به چپاول بوده اســـت؛ امّا چه بســـا که به مناســـبت غارتگری‌های بی‌مورد، اردوها به خطرات هولناک گرفتار شـــده‌اند، مثلاً هنگامی که در نتیجهٔ یک خُدعهٔ جنگی، قشونِ سرگرم غارت بودند، به حمله شدید جدیدی که از بازگشت دشمن حاصل شده، گرفتار و معدوم گردیده‌اند و یا بنا به حرص غارت با عدهٔ قلیلی به انبوه دشـــمن تاخته‌اند و دیده شـــده اســـت که بیهوده جان خود را باخته‌اند. این شدّت حرص و طمع گاهی نیز فیمابین اهالی یک اردو تولید مغایرت و منافرت[۲] کرده، به حدّی که عاقبت هنگام تقسیم غنائم به درگیری و جدال کشیده شـده است. گرچه موقع تاراج سوادکوه نظیر چنین سوانح اسف‌انگیزی ظهور نیافت؛ ولی این قبیل وقایع از نوادر نیسـت و ذکرش ضروری است. جزو اسباب غارت شده، نوشته‌جات مهم بسیاری از سران سپاه دشمن به دست آمد که توسّط آن دستیاران و محرکین و اعوان شاه مخلوع در طهران شناخته می‌شدند. اسناد مزبور برای اطّلاع کابینهٔ وزرا از طرف سردار کُلّ اردو به مرکز ارسال گردیده است.

در خصوص حرکات دشمن و کیفیّت فرار آنان از تحقیقاتی که از دهقانان شد، به وضـوح پیوسـت که افراد اردوی دشـمن پس از شـکست ثانوی در گَدوک، علی‌رغم فشـاری که از طرف رؤسـای آن‌ها نسـبت به تابعین وارد می‌آمده و از هر سـو مانعِ فرارشان می‌شده‌اند، معهذا مخفیانه و اندک اندک متفرق گردیده و فقط حدود هزار الی هزار و پانصد نفر در عباس‌آباد و حوالی باقی مانده بوده‌اند که به طریق معروضه در حملهٔ آخری از هم پاشیده و به کلّی از شاهراه سوادکوه خارج گردیده‌اند.

۱- فضایح : رسوایی‌ها.

۲- منافرت : از هم نفرت داشتن.

قوّهٔ کمک هم که از سمنان برای شاه ارسال شده بود، یک روز پس از شکست آنان به دوآب وارد گردید و رئیس گروه پس از اطّلاع یافتن از قضیهٔ وارده، اسباب صندوقخانه و کیفِ وجُوهات خزانهٔ شاه مخلوع را که بجا مانده بود، غارت کرد و به سوی شاهرود معاودت[1] نمود.

اسماعیل خان سوادکوهی به اتّفاق **مُرادخان و پسرانش** و کلیّهٔ سواران مازندرانی در جنگل‌ها و در دهات دوردست متفرّق شده و خود را عجالتاً پنهان نموده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

چیزی که موجب تسلّی دل‌ها و باعث شادی عموم شده، این است که دیگر راه سوادکوه تا حکومت‌نشین مازندران به کلّی مفتوح شده و محتمل است که اردو در این جنگل‌های بسیار سخت از خطرات و حملات آتیهٔ دیگر در امان باشد.

۱- معاودت : بازگشتن.

«۱۲»

عزیمت

تبرستان www.tabarestan.info

اینک مِهْ به کلّی مرتفع شده، کوه‌ها و تلِ[۱] ماهورهای[۲] زمرد فام از شعاع شمس، طلایی رنگ گردیده است. درختان جنگلی که از شبنم و قطرات باران و تابش نور خورشید درخشندگی خاصّی دارد، چنان بر لطافت طبیعی این منطقه افزوده است که انسان از تماشای این مناظر دلفریب سیر نمی‌گردد. فی‌الحقیقه عجب لطافتی است؟ به ویژه نسیم معطّری که فضا را احاطه کرده، چنان حیات‌بخش است که از استشمام روایح طیبه‌اش روح تازه می‌گردد. به مناسبت خوبی هوا دیگر مجال درنگ نماند و دستور حرکت روزانه صادر گردید. گروه‌های مختلف نظامیان اردو مثل سایر اوقات، بدون هیچگونه نظم به خط درآمدند. امروز **هفدهم رمضان** است که اردو پس از سه روز رفع خستگی به عزیمت پرداخته است و قبل از حرکت به نظراتِ مقیمِ کرانهٔ فیروزکوه حکم صریحی فرستاده شد که مرتباً در حال حرکت به سویِ عباس‌آباد باشند و همیشه یک منزل با اردوی اصلی فاصله بگیرند و **چنداول**[۳]**وار** راه بپیمایند. قشون مزبور نیز بر وفق حُکم مزبور حرکت کرد و در عرض راه ابتدا **ده شوراب** را که متعلق به مرادخان است چاپید و بعد به بقایای نقاط راه پرداخت. نیم

۱- تَل : پُشته، تپّهٔ بلند.

۲- ماهور : تپّه‌هایِ پشتِ سر هم و مسلسل‌واری که در دامنهٔ کوه‌های بلند پدید آمده است.

۳- چنداول : پساهنگ، گروهی که برای حفاظت از لشکر از پسِ سپاه می‌آیند.

ساعت بعدازظهر به منزلگاه واصل شدیم و در جلگهٔ صافی جنب رودخانه اردوگاهی تأسیس کردیم. سردار و کلّیهٔ سواران با دو عرادهٔ توپ به **ارفه‌ده** که نیم فرسخی چَپَرخانه واقع است، رفت و در آنجا اقامت ورزید. دو ساعت به غروب مانده نیز خانهٔ **اسمعیل خان سوادکوهی** که در سُرخه رباط و نزدیکی ده مزبور بود، نظیر خانه‌های مرادخان و پسرانش به تاراج رفت. صبح روز بعد، اردو به کرخ رودبار و علی‌الصباح به سمت سرخه کُلا عزیمت نمود. در عرض راه گرچه حادثه‌ای رخ نداد؛ امّا چیزی که اسباب نگرانی می‌شد، همانا بار سنگین این قافلهٔ جنگی بود که اموال غارتی را چون کاروان تجارتی بار کرده و در ردیف بُنهٔ اردو به انضمام دواب ایلخی[1] که همراه برداشته بودند، قطار کرده و سوق می‌دادند. ترس آن می‌رفت که در ظهور حادثه‌ای خطرناک از عهدهٔ جدال برنیایند و به عزم حفظ اموال فرار را بر قرار ترجیح دهند. خوشبختانه کمینگاه‌های سوادکوه از دشمن تهی بود و در جنگل‌های مهیب آنجا قدرتی که مترصد جلوگیری باشد، بجا نمانده بود.

هوا بسیار لطیف و جان‌پرور بود و شمس تابان در نهایت درخشندگی جلوه‌گری می‌کرد؛ لکن به واسطهٔ باران‌های شدیدی که در روزهای گذشته باریده بود، بعضی نقاط راه سخت لجن‌زار بود و به سختی امکان عبور دست می‌داد. اردو شب را در سُرخه کُلا به سر برد و صبح روز بعد هنگامی که برای رفتن به شیرگاه حرکت می‌کرد، روستائیان از بدی و سختی و خطرناکی راه سپاهیان را مطلع ساختند. فی‌الواقع به واسطهٔ کثرت گِل‌های چسبنده و خرابیَ جاده، حدود دو فرسخ و نیم به قدری راه صعب‌المرور بود که جز فرد فرد و آن هم با کمال سختی امکان گذشتن نبود.

جادهٔ سوادکوه اصلاً معروف به **خیابان شاه عباس** است که آن جَنّت مکان که در آبادانی مملکت ساعی بود، این راه را نیز چون سایر طُرق اتّصالیه، در دوران

۱- دواب ایلخی : چهارپایان رها شده برای چرا.

سلطنتِ خود، با مخارجی گزاف در کمال خوبی تا اشرف ساخته و پرداخته است. عرض راه اساساً کمتر از شش زرع نیست و به قدری محکم بنا شده است که علی‌رغم سالیان درازی که از احداث آن گذشته به حالت اصلی باقی مانده و هیچگاه به تعمیر نرسیده است و هنوز در بعضی نقاط همان استحکام قدیم را دارد. شاهراه مزبور در اعماقِ جنگل امتداد می‌یابد و از هر حیث در نهایت زیبایی است. یک طرف آن کوه‌های زمرّد رنگ بسیار مرتفع که سر به سُهای فیروزه فام[1] سائیده‌اند و طرف دیگر درّه‌های بسیار عمیق که دیده را حیران و وحشت‌زده به درکات اسفلِ[2] خود می‌کشاند. در قعر درّه رودخانهٔ تالار با نُزهت و صفایی خاصّ جاری است و در هر دو طرف راه، درختان کُهنسال جنگلی از گردو، کاج، فندق، شاه‌بلوط و غیره که اغلب سر به فلک‌الافلاک کشیده‌اند، دیده می‌شود و بیننده را واله و حیران می‌نماید. کثرت تمشک و گیاه‌های متعدده با گل‌های رنگارنگ و شاخه‌های جسیم که فرسخ‌ها امتداد دارد، هم نظر را می‌رباید و هم هوش را و زینت این خیابان زمردین به شمار می‌رود؛ لکن در بعضی از نقاط راه به سبب کثرت عبور و مرور قوافل و عدم مراقبت، گودال‌های عمیق و چاله‌های خوفناک به وجود آمده است که چارپایان چاره‌ای جز آن ندارند که دست و پای خود را مرتباً در آن گودال‌ها بگذارند و مدقّقانه[3] راه را بپیمایند وگرنه با جزئی لغزش، ممکن است به ته دره‌ها سقوط کنند و خُرد و محو شوند. اغلب اوقات موقع بارندگی چاله‌های مزبور به قدری لبریز از گل و لجن می‌شود که نه تنها عبورِ سوار، بلکه عبور پیاده هم به دشواری امکان‌پذیر است. خطرناک‌ترین بخش راه که خراب و حتّی مرگ‌آور است، جادهٔ **سرکلا - بُن کلاست** که نه تنها دارایِ گودال‌های عمیق است، بلکه عرض راه

۱- سُهای فیروزه فام : آسمان به رنگ فیروزه.

۲- درکاتِ اَسفَل : انتهای جهنم.

۳- مُدَقّقانه : دقت کنان.

نیز بسیار کم است و شکاف‌های عرضی هم دارد و در بعضی نقاط به مناسبت وجود آبشارهای کوچکی که از سمت کوه به دره فرو می‌ریزد، گودال‌های عمیق‌تر و جوی مانندی به وجود آمده است که دهقانان برای تسهیل عبور و مرور، تخته پاره‌های پوسیده و کُنده‌های کهن را به صورتِ پُل روی آن قرار داده‌اند. گاهی تخته‌ها نیز در برابر جریان آب تاب مقاومت نمی‌آورند و به دره سرازیر می‌شوند که در این صورت برای عابرین صُعوبت[1] حاصل گشته و تولید مشکلات و خطرات می‌نماید. هیزم‌شکنان جنگل نشین و بومیان بی‌دانش این سرزمین در نتیجهٔ بی‌مبالاتی و عدم اعتنا، اغلب تنهٔ درختان کهنسال را در طول و عرضِ جاده می‌اندازند و راه را مسدود می‌دارند.

مسلماً تمام خرابی‌ها و همهٔ این مشکلات به واسطهٔ عدم مراقبت اولیای امور است که در گذشته در مسئلهٔ راه‌سازی و طریقهٔ نگاهداریِ آن ابداً عطف توجّهی ننموده و غفلت ورزیده‌اند. چنانچه موقعی که اردو برای رفتن به شیرگاه با کمال احتیاط و ملاحظه راه می‌پیمود و دسته‌هایِ مختلف از یکدیگر فاصلهٔ بسیار گرفته بودند و اشخاص یکان یکان و با دقّت از گودال‌ها می‌گذشتند، غفلتاً صدایی شبیه به خراب شدن دیوار توجّه و دقّت همه را به خود جلب کرد و منظرهٔ بسیار هولناکی را دیدیم. قاطری که بار فشنگ داشت، از پرتگاه به انتهای درّه فرو افتاد و به محض سقوط از کمر دو نیمه گردید. هنوز چگونگیِ پرتاب شدن قاطر مزبور از نظر محو نشده بود که صدای پرتاب شدنِ قاطرِ دومی بلند شد. این قاطرِ بینوا که بار چادر داشت به قعر درّه سقوط کرد. اندکی بعد قاطر دیگری از مال‌های قُورخانه به درّه افتاد.

از شکستن صندوق و تصادم فشنگ‌ها به یکدیگر طرق و طروق هولناکی شنیده شد. باری، در عبور از آن نقاط غیرقابل المرور پنج رأس قاطر و یک اسب سواریِ

۱- صعوبت : دشواری - سختی.

سـردار که یدک برده می‌شـد و یک اُلاغ لغزیدند و سـقوط کردند. خوشـبختانه قاطرهای توپ در کمال احتیاط و بدون تلفات از نشـیب و فراز نقاط مزبور گذرانده شـدند و باید بسی شاکر بود که از افراد اردو کسی سقوط نکرد و حادثه‌ای رُخ نداد، جز اینکه در موقع عبور از رودخانه یکی از مکاریان[۱] پیر را آب غلطاند و برد. سوارها به آب زدند و اسـب‌ها شناکنان راکبین خود را به آن طرف رودخانه رساندند. تقریباً دو سـاعت به غروب مانده بود که اردو به زحمت توانسـت راه را به انتها برساند و به شیرگاه وارد شود. از اینکه در سوادکوه از حیث منازعه به حادثهٔ خطرناکی برنخورده بودیم، شکر معبود یگانه را به جای آوردم؛ زیرا جنگ‌های جنگلی، وانگهی در چنین مُحالِ[۲] صَعب که مناعتی[۳] بسـیار دارد و موفقیّت در آنجا بسی دشوار است، چندان خوشایند نیست و لابد جنگیدن خارج از جایگاه دیو سفید سهل‌تر به شمار می‌رود؛ امّا به واسـطهٔ آن که با عبور از این مناطق، از تماشـای مناظر فرح‌فزای طبیعی این نقاط محروم می‌شـدیم، بسـی دلتنگ بودم؛ زیرا در نتیجهٔ سـؤالات عدیده معلوم گردید که از شیرگاه به بالا آن صفا و لطافت وجود ندارد. واقعاً مناظر سوادکوه بسیار تماشـایی اسـت. دسـت طبیعت با قلم قدرت هر شبر[۴] خاکش را با آب و رنگی بس ممتاز نقاشـی کرده، کوه‌ها و درّه‌هایِ پُر درختِ زمرّدین، آبشـارهای مینایی رنگ، جلگه‌های سـبز و خرّم، جنگل‌های مُعَمّر[۵] و مصـفّایِ آن به قدری دلفریب است که هیچگاه دیده از رؤیتش سیر نمی‌گردد. به ویژه آسمان فیروزه فامِ آن منطقه که قُبّهٔ نیلی رنگش گاه‌گاهی صـاف و براق از میان انبوه شـاخه‌هایِ کُهن نمودار می‌گردد و شـعاع زرین خورشـید را به گوشه و کنار می‌رسانَد و گهی تار است و با لکه ابرهای

۱- مکاری : کسی که چهارپایان را کرایه می‌دهد.

۲- محال : جمع محل.

۳- مناعت: بلندی، ارتفاع.

۴- شبر : وجب.

۵- مُعمر : پیر و سالخورده.

تیره، قطرات باران را به زمین میفشـاند. در این لحظه با اینکه از تراکم بخارِ غلیظ و شدّت مِهْ اغلبِ مناظرِ طبیعی دیده نمی‌شود؛ ولی این هم صفایِ دیگری دارد. نقصی که در این منطقهٔ وسـیع دیده می‌شود، همانا نرسیدن دست صنعت به آن است که هرگاه قدر و قیمت این مناطق زرخیز را می‌دانستند و از روی اصول علمی و صنعتی به اسـتفاده از این مواهبِ طبیعی می‌پرداختند، کرورها ثروت به دسـت می‌آمد و می‌توانست اینجا را به باغ بهشت مبدّل کند. زراعت این منطقه دیمی است و اکنون یگانه زراعت مهم آن برنج است که می‌توان فرسخ در فرسخ زمین‌های شالی‌کاری را دید. گرچه که کتان و پنبه و محصـولات دیگر هم هسـت؛ ولی به واسطهٔ حجم کمِ آن، چندان اهمیّتی ندارند. در بعضـی نقاطِ جنگل نیز بدون ترتیب کوره‌های ذغال بنا گردیده و آشـکار اسـت که دسـت‌های بی‌دانش در تخریب و ریشـه‌کن نمودن درخت‌های صـنعتی و قیمتی این جنگل سـاعی‌اند و بدین‌گونه باکمال بی‌رحمی در جهتِ خرابی آن می‌کوشـند. فراموش نشـود که تا انتهای سـوادکوه در دارالحرکات اردوی شـرق، تمـام خـانـه‌ها بدون علّت به یغما رفته و اغلب دهات را آتش زده و بی‌رحمانه توده خاکستر نموده‌اند. لدی‌الورود به شیرگاه، در محوطه‌ای صاف و هموار که چمنزار بود، اردوگاه تأسـیس گردید. باران ملایمی که از اواسـط روز به آرامی و نم‌نم می‌بارید، با فرارسیدنِ شب چون سیل شدید شد. طوفانی از رعد و برق فضا را پر از ولوله و هیاهو کرد. چادرهای کرباس سـفید اردو که اسـاساً فرسوده و مرطوب بود، به کلّی خیس گشـت. سـیل از دو سـو روان گردید و چادرنشینان نظامی را به حدّی به صـدمات تَعَب‌فرسـا مبتلا سـاخت که به وصـف نمی‌گنجد. علی‌الصـباح به سمت علی‌آباد حرکت کردیم.

سـعید حضـور حاکم علی‌آباد، سـردار را به ناهار دعوت کرده و با سواران خود قدری از راه را به استقبال شتافته بود. مقارن ظهر اردو به منزلگاه وارد گشت. اینک ضـمن تحقیقاتی که به عمل آمد، معلوم گردید که فرمانده کلّ قوای اردوی ارتجاع،

یعنی شـاه مخلوع، بلامکث در سـوادکوه و بدون آنکه به دهات بین راه وارد شـود و توقف نماید، از بیراهه‌ها فرار کرده و در مرکز مازندران هم نمانده و با شتابِ تمام به ولایت استرآباد رفته و از آنجا به گُمش تپه رهسپار شده است. نیز معلوم گردید که **اردوی برق** از طهران به بار فروش واصل گشته و از آنجا به ساری رفته و در آن نقاط که قبلاً متصرف بوده، فعلاً مقیم گردیده است.

روز بیسـت و سـوم رمضـان را هم به واسـطهٔ آن که از ایّام متبرکه و عزا اسـت، محض پاسِ تشـیّع و آئین احمدی توقف کردیم. صبح روز بعد، اردو برای وصول به مرکز ایالت عازم گردید: به دسته‌جات قشون و سواران ایلیات طرز رفتار و سلوک در شهر را به طور جدّی تعلیم دادیم و گوشزد نمودیم که بر خلاف گذشته در منتهایِ ادب و رأفت رفتار کنند. اردو در نهارخوری که در یک فرسخی شهر واقع شده است، برای راحت‌باشِ مختصـر متوقّف شـد. بزرگان ولایت به اتّفاق سـران اردوی برق به اسـتقبال حاکم جدید آمده بودند. پس از انجام مراسـم رسـمی به سـوی مرکز حکمرانی حرکت کردیم و دو ساعت بعدازظهر در حالی که هوا آفتابی و لطیف بود، اردو با نواختن طبل و شـیپور به سـاری وارد گردید. لدی‌الورود بیرق دولتی بر فراز عمارت حکومتی نصـب شد و به شادیِ جلوسِ حاکمِ جدیدِ فاتح به مقرّ حکومت نُه تیر توپ به رسم سلام شلیک گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سوم

«۱۳»

توقف

تبرستان
www.tabarestan.info

خلق از هر گروه و طبقه خرّم و شادمان‌اند و برای بروز احساسات درونی، شهر را آئین بسته‌اند. شب، چراغانی مفصلی در بازار و کاروانسراها بود. در معابر و درب خانه‌ها هم جشن و سرور دیده می‌شد. این احساساتِ پُر شورِ اهالی آشکار می‌داشت که اساساً تُجّار، کسبه و اهالی متوسّط‌الحال، همواره مرکزیّت دولت و بقای حکومت ملّی را خواستاراند و از طغیان و عُصیان متنفّذین مازندران نیز متنفر و بیزارند. این حسِّ مهربانی و عطوفت و استقبال عامّه موجب خرسندی و دلگرمیِ اهل اردو بود. اینک ایالت مازندران کاملاً در تصرّفِ **اردوی شرق** است؛ بنابراین بایستی به انتظامات داخلیِ آن توجّه دقیق شود؛ زیرا به واسطهٔ طول مدّت انقلابات داخلی و اغتشاش متمرّدین بومی و خروج از حیطهٔ تصرّف زمامداران مرکزی، رشتهٔ اموراتش به کلّی از هم گسیخته است. شهرهای عمده بی‌حاکم‌اند، مالیات لاوصول است و آنچه هم که وصول شده به مصرف اردوکشی‌های مرتجعین رسیده است. نظمیه و عدلیه وجود ندارد و امورات اهالی معوق مانده است. وانگهی هنوز اشرار صاحب نفوذ که اعیانِ متموّل مازندران‌اند از در اطاعت در نیامده، در جنگل‌ها متواری‌اند. عدم توجّه به این نکات و رها کردن آن، خارج از انصاف است. حقیقتاً وضع مهم و دشوار است؛ زیرا **اردوی برق** که از راه نور و کُجُور به ساری آمده، در بعضی از امور داخلیِ

مازندران تصـرّفاتی مُخِلّ انتظام نموده اسـت که بایسـتی با تدابیری در دفعِ این خرابی‌ها بکوشیم و وحشت باطنی اهالی را به هر نحوی که شده زایل نماییم.

اردوی برق، مرکّب از دسـته‌جات مسـلحِ احزاب سیاسی ایران است که داوطلبانه برای حفظ حقوق وطن، نجـاتِ آزادی و محض مقـابلـه با ارتجاع، زحمت سـفر را پذیرفته‌اند. تعدادشان جمعاً چهارصد سوار و پیاده و یک عراده است. احزاب سیاسی ایران که در این امر شرکت دارند، عبارت‌اند از: **دموکرات‌ها، اعتدالیون، فرقهٔ اتّفاق، ترقّی** و حتّی از **واشناکسیون**[1] **ارامنهٔ ایران** که گرچه در این اتّحاد و شروعِ اقدامات، به خوبی از عهدهٔ خلع اسلحهٔ سواران یاغیِ **هداوند و خواجه‌وند** برآمده‌اند؛ امّا موقعِ خلعِ اسـلحهٔ ایلات مذکور تمام دهاتِ آن حوالی را نیز غارت و طعمهٔ آتش نموده و خلق را به خاک سـیاه مذلّت نشـانده‌اند، اعمالِ حریصانهٔ اردوی برق در **نور و کُجُور** که بسـیار شدیدتر از رفتار پر حرص و آز **اردوی شرق** در **سوادکوه** بود، نفرت عامّه را به خود جلب کرده است. این دو قوایِ ملّی، با اقدامات جابرانه، چپاول و غارتگری ثابت کردند که دستِ کمی از قوای ارتجاع ندارند و در تملّکِ اموالِ خلق و دست‌آویز تراشی‌ها و تاراج نظیر یکدیگرند.

امّا **امیر مکرم لاریجانی** که از اعیانِ متنفّذِ مازندران به شـمار می‌رود و شخصی مآل‌اندیش اسـت، چنانچه سـابقاً ذکر گردید، در راه هرازپی[2] بود که وصـفِ کارهایِ اردوی برق را نسـبت به خواجه‌وندی‌ها شنید و چشمش از فعالیّت‌های اردوی شرق در فیروزکوه و سوادکوه ترسید و پس از مخابرهٔ تلگرافی به مرکز، اظهار اطاعت کرد و امان طلبید و بر حسـبِ حُکم دولت، اردوی مرتجعِ خویش را متفرّق سـاخت و به بار فروش آمد و اینک گوشه انزوا گزیده است.

۱- واشناکسیون : از گروه‌های سیاسی ارامنه.

۲- هرازپی : روستایی نزدیک آمل.

www.tabarestan.info تبرستان

در این موقع اردوی برق آمل و بار فروش را متصرف شد و همینکه خبر فرار شاه مخلوع و فتوحات اردوی شـرق را که شـهرت یافته بود، شـنید و دیگر قوایی را در مقابل خویش ندید، به سـمت ساری شتافت و لدی‌الورود چهار نفر از متنفّذین آنجا را محبوس کرد و به جرم اسـتبداد طلبی محکوم دانسـت و بدون محاکمه در منظر اهالی بَلَده، هر چهار نفر را گلوله باران نمود و به عنوان جریمه به سـرکیسـه کردن متموّلین و غیره پرداخت.

چون این رفتار زشت و خودسرانهٔ اردوی برق سبب وحشت و تنفر خلق گردیده، برای رسـیدگی به شـکایات متوالی، تسـکین اضـطراب اهالی و برای فراموش شدنِ حرکات زشـتِ اردوی شـرق نسـبت به سوادکوه، انجام اقدامات مدبرانه‌ای برایِ رفع سـوءظنّ خلق، کاملاً ضـروری اسـت. اینک مصـلحت در آن اسـت که سلوک تند و شدید سابق به رفتار محبّت‌آمیز و ملایم‌تری تبدیل گردد.

اردوی شرق بر حسب امر حکمران و محض اعادهٔ نظمِ مرکز ایالت، در سبزه‌میدان و باغ شـاه ساری، چادر زده و در این اردوگاه به انتظار وصول دستور جدید از مرکز رحل امتداد اقامت افکنده است. بدواً به ترتیبات کشیک و کارهای ضروری و استقرار چاتمه‌های قراولان در نقاط مهمهٔ شـهر مبادرت شد. ضمناً برای سرگرمیِ افراد اردو و حفظ انتظامات داخلی و اعادهٔ اوضاع معمولی، مشق بومی قشون نیز شروع گردید.

دسته‌جات عقب مانده نیز پیاپی رسیدند. دوازده سربازی که در گَدوکِ فیروزکوه اسـیر شده بودند و یکی از آنان را همانجا به اردو بازپس فرستاده بودند، آمدند و به گروهانِ خود ملحق گشـتند. به افراد مقیم در گردنهٔ امامزاده هاشـم حُکم حرکت فرستاده شد.

سپس سردار از اعمال و رفتار اردوی برق راپرتی مفصّل و پر شکایت به تهران تلگراف کرد و حکمِ احضار این افرادِ مهاجم را خواستار گردید. اردوی برق به فوریت طلبیده شدند.

لکن در این موقع تلگرافی نیز مُشْعِر بر احضار کلیّه بختیاری‌ها رسیده بود. نظر به مدلول تلگرافِ مزبور آشکار گردید که **شاهزاده ابوالفتح میرزا** ملقّب به **سالارالدوله** پسر مظفرالدین شاه که سابقاً گفته می‌شد که در حدود غرب بوده با قوای بسیار همدان را متصرّف گشته و جسورانه به سمت طهران شتابان است.

اقدامات شدیدِ او طهران را متزلزل کرده بود. برای دفاع در برابر حملات خطرناکِ وی در مرکز به جمع‌آوری قوای تازه نَفَس مبادرت شد و سپاهی به مقابلهٔ او سوق داده می‌شود.

شیوع این خبر بسی اضطراب‌آور و فی‌الحقیقه صاعقه‌وار مؤثر گردید. بختیاری‌ها که از دیرگاهان انتظار احضار از مرکز را داشتند، رفتن به طهران را به جان و دل منّت داشتند و شادی‌کنان آماده حرکت شدند. سردار نیز قرار شد تا بار فروش شخصاً آنان را همراهی کند و پس از رسیدگی به انتظامات آن حوالی مراجعت نماید.



شاهزاده ابوالفتح میرزا ملقّب به «سالار الدوله» پسر مظفرالدین شاه

امّا قبل از حرکت، ابتدا محض حفظ انتظاماتِ مازندران نائب الحکومه‌ای برای ساری معیّن نمود و یکی از سردسته‌های مجاهدین را نیز به عنوان ریاست نظمیه انتخاب کرد.

همچنین حاکمی برای سوادکوه تعیین نمود و حکمرانی برای اشرف فرستاد؛ سپس با سواران بختیاری به سمت بارفروش حرکت کرد و پس از رسیدن بدانجا و دیدن آن حوالی دستوراتی برای انتظامات محل صادر نمود و حاکمی نصب کرد و با معدودی از بختیاری‌ها بازگشت. نباید مخفی داشت که سردار، مرسوم قدیم مملکت را فراموش نکرد و آنچنان که شهرت داشت از کسانی که از مناصبِ مهمّی به خدمت گماشته بود، مبلغی دریافت کرد و به صندوقخانهٔ خاصهٔ خود سپرد. چنانچه حکمرانان بارفروش، سوادکوه، اشرف و ساری از پرداخت نقدینه به رسم پیش‌کش معاف نمانده، و فی‌الحقیقه مشاغل مذکور را خریداری کرده‌اند. سردار، حقوق متعلّق به عارض و معروض را بلغاً ما بلغ[1] با جرائم گزافی که در خور مقام بعضی از متنفّذین محل بود، به شدّت وصول کرد و در تحصیل نقدینهٔ فراوان، حُسن کفایتی به خرج داده بود. هنگامی که سواران بختیاری از بارفروش به سمت طهران حرکت می‌کردند، سرکردگانِ آنان با اصرار زیاد تعداد قلیلی حدود هفتاد نفر سواره و پیاده را به همراهی اردوی شرق و در مأموریت باقی گذاشتند. همین وقت از **امیر مؤید** و **مُرادخان** درخواستی مشتمل بر اطاعت از احکام دولت و امان طلبی رسید که برای انجام آن یک نفر از اهالی بار فروش را رابطِ مذکرات قرار داده بودند.

چون اشخاص مذکور در **گَتآب**[2] منتظر جواب بودند، رشیدالسلطان بختیاری و سعید حضور حاکم علی‌آباد با جمعیّت سوارشان مأمور گردیدند که بروند و راه‌های

۱- بلغاً ما بلغ : به اندازه‌ای که قوّت روزانه داشته باشند.

۲- گَتاب: از شهرهای استان مازندران در شمال ایران است. این شهر، در بخش گتاب شهرستان بابل قرار دارد. درتاریخ ۱۳۸۵/۴/۲۰ از دهستان به شهر تبدیل شده و به دو بخش پایین‌گتاب و بالاگتاب تقسیم می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

مَفَرِ[۱] حضرات را مسدود کنند و ضمناً با آن‌ها در باب شرایط تسلیم، مذاکراتی به میان آورند؛ امّا شاه مخلوع که پس از فرار از سوادکوه مستقیماً به گُمش‌تپه رفته و در تهیّهٔ قوای جدید برآمده بود، خبر اقداماتش به وسایل مختلفه می‌رسید، چون برای جلوگیری از وی بایستی اقدامات تازه‌ای بشود، سردار ابتدا مهدی‌شاه برادر ایلخانی فندرسک را به ایلخانی‌گری و ریاست اهل فندرسک برقرار کرد و برای تهیّهٔ قوا و جمع‌آوری سوار به استرآباد فرستاد، سپس رحیم‌خان و شوکت‌الممالک را طلبید و گفت:

www.tabarestan.info تبرستان

----- فعلاً ترتیبات امور داخلی مازندران رو به اصلاح نهاده است و چون بایستی در امور انتظامیّهٔ استرآباد نیز ترتیبی اتخاذ شود، لازم است که قسمتی از اردو بدان صوب حرکت نماید و یکی از شما دو سر کرده متقبّل این خدمت شوید و فوراً به آن سمت رهسپار گردید.

رحیم‌خان گفت: اولاً کسالت مزاج من مانع از حرکت است و لامحاله دو سه روزی باید برای رفع نقاهت متوقف باشم. وانگهی چون قوّهٔ ما با وضعیّت موجود برای اداره کردن دو ولایت مکفی نیست، اگر عازم شوم، نمی‌توانم از حدود مازندران و اشرف پیش‌تر بروم. بهتر آن است که عجالتاً از رفتن به استرآباد صرف‌نظر شود و در این موقع که از هر طرف مرکز را سیلِ بلا احاطه کرده است، باید به انتظارِ عاقبتِ امر پایتخت بمانیم.

شوکت‌الممالک گفت: من هم اگر چه از زحمات این سفر قدری علیل شده‌ام و محتاج استراحتم؛ ولی چون هنوز نتیجه قطعی به دست نیامده، در صورتی که رفتن ضروری باشد، به هر کجا مقرّر شود، حاضرم بروم؛ امّا قوّهٔ موجود برای تصرّف استرآباد، گمان می‌کنم کافی نباشد.

۱- مَفَرّ: محلّ فرار.

سـردار گفت: مسـلّم اسـت که نیرویِ ما ضـعیف است؛ ولی باید دانست که فعلاً توانِ ما همین است و باید از همین استعداد قسمتی را تجزیه نمود و فرستاد. پس از حرکت شـما، از عقب هم استعداد مُکفی تهیّه و اعزام خواهد شد. من هم همین که رؤسـای متمرّد مازندران آمدند و دیگر مانعی نماند، شما را با بقیّهٔ قوا تعاقب خواهم کرد. در هر صـورت به فوریّت حرکت کنید و راپرتِ اقداماتتان را مرتباً بفرسـتید تا دستورات لازمه را ارسال دارم.

شـوکت‌الممالک گفت: در این صـورت مقرّر فرمایید که از سواران کُرد و تُرک و سوارانِ عبدالملکی، سیصد نفر حاضر شوند و در اشرف به ما ملحق گردند.

سـردار گفت: بسـیار خوب دسـتور خواهم داد؛ ولی اعتماد کردن به سـواران مازندرانی دشـوار اسـت. من از سـوارانِ **گرگانرودی** دویست نفر خواسته‌ام. حتماً به زودی از گیلان خواهند آمد و بلافاصـله آنان را روانه خواهم نمود. شـاید هم از راه دریا و بندرجز به شما ملحق شوند.

شـوکت‌الممالک گفت: در هر حال برای بلدیت راه اگر از سواران ولایتی تعدادی همراه ما باشند، چندان بی‌فایده نخواهد ماند؛ سپس گفت: که فوراً به اجرای حکم و تهیّهٔ وسایل حرکت مبادرت می‌ورزد.

www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

«۱۴»

انتظار

تبرستان www.tabarestan.info

رئیس نظامی اردوی اوّلِ شرق و فرماندهٔ پیش‌قراول، صبح روز سوم شوال از ساری حرکت کرد، در صورتی که سه گروهان پیاده نظام، مرکّب از فوج طهران و خَلَج و دو عرادهٔ توپ و کلیّهٔ سوار مجاهد و سی سوار رِفُرم همراه داشت که پس از سه روز طیِّ طریق و در چهارمین روز، قافلهٔ کوچک خود را به اشرف رسانده و از آنجا راپُرت مسافرت و نتایج استکشافات خویش را ارسال داشته بود.

بر اثر آن، سردار صریحاً فرمان توقّفِ اردوی پیش‌قراولان را صادر کرد و گفت که به انتظار دستورات بعدی بمانند تا حکم قطعی بدهد؛ زیرا در آن موقع از راپُرت‌های واردهٔ داخلی اینطور مستفاد[1] می‌شد که مراجعت سواران بختیاری و اردوی برق به طهران و تجزیهٔ اخیر اردوی شرق در مازندران سوء اثر بخشیده است و احتمال می‌رود که سران یاغی مجدداً طغیان کنند و از تسلیم منصرف گردند. اهالی نیز در تکاپوی عصیان‌اند و یحتمل مصمم باشند که در نتیجهٔ تحریک مفسدینِ متنفّذ به شورش و جدال قیام نمایند. به مأمورین راه گُتآب نیز به واسطهٔ آن که طبق دستور پیشرفت نکرده بود، حکم به بازگشت دادند و مقرر گردید که با رفتار ملایم‌تری به جلب رضایت اهالی مازندران بکوشند و با فرط ملاحظه و دقّت در انتظار عواقب امور مرکز برآیند.

۱- مستفاد : استفاده شده.

امّا رؤسای جنگی مازندران پس از تفکّر بسیار و شور و صوابدید با یکدیگر، بالاخره صلاح خویش را در اطاعت اوامر اولیای وقت دانستند و برای تسلیم، مجدداً در پی چاره‌جویی برآمدند و از نو مذاکرات شروع گردید. قبلاً پسر ارشد امیر مؤید به ملاقات سردار شتافته بود و پس از کسب اطمینان دو روز بعد مراجعت کرد؛ سپس مراد خان با یک پسرش به اداره حکومتی آمد و برای آنکه امیر مؤید را به آمدن ساری راضی سازد، معاودت نمود. ضمن این اقدامات، سایر اشخاص مخفی شده نیز پس از آنکه سرکردگان خود را درصدد تسلیم دیدند، راه کار خویش را فراگرفته و پراکنده شدند و خیال عموم را آسوده ساختند. بالنتیجه اوضاع عادی شد و زندگانی رعیّتی می‌رفت که از نو شروع گردد؛ امّا خبری که بیشتر موجب وجد عموم و مخصوصاً باعث افزایش سرور اهل اردو گردید، خبری بود که از طریقِ سیم تلگراف فوراً انعکاس یافت. زیرا در این موقع از طرف **قوام‌السلطنه** وزیر داخله که سابقاً وزیر جنگ و مؤسّس قشون رفرم بود، خبرِ ذیل رسید که فتوحات اردوی غرب را بشارتاً اعلام می‌نمود. تقریباً مضمون مژدهٔ تلگرافی مزبور چنین بود:

«پس از آنکه سالارالدوله با جمعیتی گزاف متجاوز از بیست هزار سواره و پیاده، متشکّل از ایلات اکراد و الوار[1] و قوای موجود در ولایتین کردستان، کرمانشاهان و حتّی لرستان و چندین عراده توپ، جسورانه رو به طهران شتافت، دولت نیز وحشت‌زده نیروی اردوی غرب را قوّت داد و برای جلوگیری از وی با منتهای جدّ و جهد و به انواعِ وسایل ممکنه متوسّل گردید و نَهایت کوشش را به خرج داد. همینکه اردوی عظیم مرتجعین در باغ شاه ساوه با اردوی غرب دولتی مصادف شد و برای آزمایش بخت به آخرین نبرد پرداخت؛ پس از جنگی بسیار مُهیب، عاقبت **سالارالدوله** به هزیمت مبتلا گردید در حالی که عراده‌های توپ خود را کاملاً از دست داده و اردویش مضمحل و پریشان شده بود.»

۱- اکراد و الوار : کُردها و لُرها.


تبرستان
www.tabarestan.info

قوام‌السلطنه وزیر داخله، وزیر اسبقِ جنگ و مؤسّس قشون رِفُرم

آری، **ســالارالدوله پسر مظفرالدّین شاه قاجار** بر اثر حملات غیورانه قوای ملّی تاب ایستادگی و مقاومت نیاورد، عنان اختیار را از کف رها کرد و پس از شکست، به

کلّی از جمع‌آوری قوا مـأیوس گردیـد و اینـک متحیّر و متفکّر بـا دســتی تهی و دیوانه‌وار فراری شده، و سر به کوه و دشت گذاشته است.



تبرستان
www.tabarestan

شاهزاده ابوالفتح میرزا ملقّب به سالارالدوله پسر مظفرالدین شاه قاجار

این دومین دفعه‌ای اسـت که از تصمیم کج اندیشانهٔ سالارالدوله جلوگیری شده اسـت. اوّلین دفعه، هنگام سلطنت برادرش محمّد علیشاه بود که دعوی تاج و تخت کرد و همین صـفحات را به هوایِ نَفْسِ خویش زیر و زبر ساخت. عاقبت قشون وی پریشـــان شـــد و خودش گرفتار، و به عنوان تأدیب حبس نظر[1] گردید. چندی بعد فراری شد و بالاخره خاک روم را مقرّ اقامت پُر یأس خویش قرار داد و تحت حمایت

۱- حبس نظر : تحت نظر.

دولت عثمانی درآمد. این مرتبه نیز که به دست‌آویز خیالات مرتجعانهٔ برادر به پیش رفت، به نیّات مکنونانهٔ دیرینه و سفاهت‌آمیز خود پرداخت و عدم مساعدت طالع خویش را باز هم سنجید و بر وی آشکار گردید که یگانه تاجدار تاج‌بخش، نه تنها مقام سلطنت را که موهبت الهی است، نصیب وی ننموده، بلکه کوکب اقبالش را چنان در بُرجِ نحس قرار داده و قرین ادبار نموده که برای وی امید رستگاری هم بجای نمانده است.

خبر شکست سالارالدوله برای اُردوی شرق در حُکمِ مژده‌ای روحنواز بود، مسلماً برای مرتجعین و هواداران سلطنت استبدادیه طلب نیز ضربت ناهنجار و شدیدی شمرده می‌شد که می‌توانست حُکمِ قطع حیات آنان را داشته باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

پس از استماع این کیفیّت، ضروری است که هر چه زودتر به سویِ مقصود حرکت کنیم؛ امّا به واسطه قلّتِ قوا، در خصوص زمانِ حرکت، وقتی معین نشده است و در ترتیبات روزانهٔ اردو نیز تبدّلاتی[1] دیده نمی‌شود؛ ولی قوّهٔ مرکزی مازندران بدون جهت تجزیه گشته است، چنانچه دو نفر سوار بختیاری همراه حکومت سوادکوه مأمور حفظ آن نقاط گردیده‌اند، یک گروهان پیاده نیز برای ساخلوی بارفروش بدانصوب حرکت داده شده است؛ امّا از طرف رئیس اردوی پیش‌قراولِ مقیم اشرف نیز همواره راپرت‌های متضاد می‌رسد. نظر به مدلول راپرت‌های مزبور اگر چه به واسطهٔ اینکه کُلبادی‌ها و گلوگاهی‌های متمرّد از در اطاعت و انقیاد درآمده و به خدمت‌گزاری دولت حاضر گردیده‌اند و خلعت نیز به آن‌ها داده شده و تصور می‌رفته است که از طرف خشکی امنیت حاصل شده و فقط از سمت دریا احتمال خطر می‌رفته است، بنابراین عمدهٔ ترصد خود را به ساحل بحر خزر متوجه داشته بوده است.

۱- تبدلات : دگرگونی.

حتّی شبی به قسمت پیش قراولان خبر رسیده بوده که تراکمه خیال دارند از راه دریا با لتکه[1] به شاه‌کیله و زاغ‌مرز و قره‌تپه برسند و از خشکی به اشرف حمله‌ور گردند. به عزم جلوگیری از این مقصود، شبانه دستجات سواره و پیاده بدان محل فرستاده شدند، لکن حمله به وقوع نپیوست.

در هر صورت پیش قراولان مراقبت خود را به هیچ وجه از دست ندادند و اکنون در اشرف اوقات را به انتظار به سر می‌برند و محض نداشتن قوای کافی نمی‌توانند به پیش حرکت کنند. خطّ تلگراف مازندران هم چون از راه استرآباد به طهران متّصل است، به واسطهٔ آن که در حوالی استرآباد غفلتاً سیم مقطوع گردیده، راه اخبار تلگرافی مسدود است و بنابراین دستورات وزارتخانه‌ها توسط پست ارسال می‌گردد و بدیهی است که بسیار دیر می‌رسد. بنا به اطلاعات واصله، تعداد زیادی از سواران بختیاری تحت ریاست **معین همایون بختیاری** اکنون از طهران حرکت کرده و از راه شاهرود مأمور استرآباد گردیده‌اند.

عمیدالسّلطان برادر سردار مُحیی نیز به حکومت شاهرود انتخاب شده و از طهران حرکت نموده است. چندی بعد نیز خبر رسید که به استرآباد وارد شده، لکن اینکه تعدادِ اردو چقدر است و به چه نحو بدانجا رسیده، معلوم نیست. همین قدر بگوییم که به مناسبت وصول این اخبار، رفته رفته تصوّرِ مقرون به اطمینان حاصل گردیده است که شهر استرآباد نیز در حیطهٔ تصرّف قوای اعزامی مرکز می‌باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

۱- لتکه : قایق.

«۱۵»

تفرّج

تبرستان www.tabarestan.info

اینک امور یومیّهٔ اردو کمافی‌السابق و بدون تغییر و تحوّل در جریان است. مثلاً روزها تا دو ساعت به ظهر مانده در ساری به مشق روزانه می‌پردازند و بقیّهٔ اوقات را در حالِ استراحت‌اند و به گردش و گذران وقت سپری می‌کنند. عصرها سردار با افرادِ نزدیک وی برای تفرّج به کنارهٔ پل تَجَن می‌رود و گاهی هم صاحب‌منصبان در معیّتِ ایشان حضور دارند. در آنجا به تیراندازی مشغول می‌شوند و با نشانه زدن مسابقه می‌دهند. چنانچه سیب به رودخانه می‌اندازند و با تفنگ و موزر می‌زنند. نقاط دور و نزدیک را هدف قرارمی‌دهند و نشانه می‌گیرند. بدین گونه با خوشی و آسودگی در انتظار تسلیم اشرارند و مقرّر است که پس از رسیدن قوّهٔ جدید، راه استرآباد پیش گرفته شود. شهر مبارک رمضان به خوشی گذشت و روز عید فطر هم نشاط عمومی بود. از طرف توپخانه شلیکِ سلام به عمل آمد. طبقات مختلفه به وجد و سرور جشن عید را برگزار کردند. خلق به دیدار یکدیگر می‌رفتند. عُلما و اَعاظمِ بَلَد نیز به تبریک حاکم شتافتند. قشون موجود نیز همقطاران خود را تهنیت می‌گفتند. وقایع نیز به طور مذکور گذشت. اینک اواخر شوال است که از فرط بلاتکلیفی نَفَس در سینه‌ها تنگ شده و دل تمنای حرکت و میلِ اتمام وظیفه را دارد. به مناسبت آن که هنوز وقت حرکت معلوم نیست به اتفاق **رحیم‌خان میرپنج** از سردار در خصوص رفتن به بارفروش، به عزم تفرّج و تماشای این خطّه و ملاحظهٔ

مواقع، اجازه حاصل گردید. صبح روز بیست و سوم شوال متفقاً رهسپار شدیم و شب را در ماشین‌خانهٔ منزل کدخدای قریه به سر بردیم. صبح روز بعد در حالی که نم نم باران فضا را لطیف و معطّر کرده بود، حرکت کردیم و نزدیک ظهر به بارفروش رسیدیم. راه ساری الی بارفروش در جُلگه‌ای پُر جنگل واقع شده و یک شعبه از خیابان شاه عباسی است؛ امّا همچنان خراب است؛ لکن صفای مناطق بین راه و لطافت جنگل‌ها نظیر سوادکوه است و تنها فرقِ آن این است که سوادکوه با باتلاقِ عظیم و پستی و بلندی‌ها محاط شده و این یکی در ساحل دریا و تقریباً هموار است؛ امّا از هر حیث فرح‌فزاست.

www.tabarestan.info تبرستان

واقعاً مازندران جای پرنعمتی است و افسوس که از خاک حاصلخیزش چنانچه باید و شاید استفاده نمی‌شود. در صورتی که با هزینه‌ای جزئی و اندکی همّت، کرورها منفعت می‌توان استحصال نمود. هوای این خطّه به واسطهٔ مجاورت با دریا و تأثیر منطقه، همواره بارانی و مرطوب است، زمین به آبیاری چندان نیازی ندارد. این فقره کشت و زرع بسی سهل است. زراعت عمده‌ای که در زمین‌ها و مزارع اینجا دیده می‌شود، عبارت است از برنج، پنبه و کتان. سایر محصولات نیز کم و بیش وجود دارد. چون قبل از حرکت از ساری به حکومت بارفروش در باب تهیّهٔ منزل دستور داده شده بود، مکانی تهیّه کرده بود، لکن به مناسبتِ آنکه محل بد و کثیفی بود، بر حسب خواهش یکی از تجّارِ محترم محل که سابقه آشنایی و خانوادگی داشت، به منزل ایشان وارد شدیم. روز بعد به تماشای شهر پرداختیم. ابتدا برای بازدید کارخانه پنبه رفتیم و مراحل مختلف تجزیهٔ پنبه در **قوزه** و حلاجیِ آن و ریخته شدن پنبه‌دانه و بالاخره عدل‌بندی[1] و غیره را مشاهده نمودیم. گرچه این کارخانه‌ها متعلق به ارامنهٔ اتباعِ اجانب است؛ لکن به واسطهٔ آنکه لااقل چنین کارخانه‌هایی در این ولایت دایر است، خرسند شدیم. بعد برای تماشای شهر و ابنیهٔ

۱- عدل‌بندی : بسته‌بندی پنبه.

دولتی به سبزه میدان رفتیم و باغ شاه آنجا را که مانندِ باغ شاه ساری، ویرانه و پژمرده و چون آشیانه بوم[۱] دلگیر کننده و غم افزاست، با اندوه دیدیم. دور تا دور باغ را درختان کهن احاطه کرده‌اند. استخری قدیمی و عمیق در آن موجود است که نشانه‌ای است از صفایی که باغ مزبور در روزگاران گذشته داشته است. شهر بارفروش بندری است تاجرنشین که از حیث وسعت و نظافت بزرگ‌تر و بهتر از ساری است. دارایِ عمارات عالی، باغات نیکو و کوچه‌های وسیع است و بازاری معتبر دارد. رودخانهٔ بابل از کنار شهر در کمال نُزهت و صفا جاریست و در **مشهدسر** که بندر و لنگرگاهِ بارفروش است، به بحر خزر مصب می‌گردد. در صورت پاک شدنِ محرابیِ رودِ[۲] مزبور، با مختصر صرف مساعی ممکن است تا بارفروش قابل سیرِ سفینه[۳] شود. متأسفانه باید گفت که در چنین شهر عمده‌ای، حتی یک باب مدرسه وجود ندارد و در این منطقه دانش و تحصیلِ علم مفهومی ناآشناست؛ البتّه نه تنها در اینجا، بلکه در تمام ولایت مازندران، مثل غالب نقاط مملکت، از معارف اثری نیست و فقر و جهلِ عمومی دامنگیر ملّت است. و با نهایت افسوس و اندوه می‌توان گفت که این مردم درمانده ابداً نمی‌دانند که نمی‌دانند و بر جهلِ عمیقِ خود جاهل‌اند.

بر حسب دعوت حکمران، نهار و شام را در دارالحکومه صرف نمودیم و شب را نیز در آنجا امرار کردیم. علی‌الصباح برای تفرّج به سوی ساحل بحر خزر عازم شدیم و به مشهد سر عزیمت کردیم. مشهد سر لنگرگاه بارفروش و در مصب[۴] رود بابل واقع شده و یگانه بندر تجاری تمام مازندران محسوب است؛ البتّه بندر نسبتاً کوچکی است با مناظرِ طبیعی و دلفریب. اینجا منطقه‌ای ساحلی و سرحدی است

۱- بوم : جغد.

۲- محرابی رود : دلتای رود.

۳- سفینه : کشتی.

۴- مصب : دهانهٔ رود.

www.tabarestan.info تبرستان

کـه در آن هیچ نیروی نظـامیِ دولتی برای دفـاع از مملکـت وجود نـدارد و از قُلاع طبیعی و پایگاه‌هایِ دفاعی اثری نیسـت؛ امّا این مسـامحه و غفلت فقط منحصـر به این مکان نیست؛ بلکه در تمام بنادر جنوبی بحر خزر و کلیهٔ سواحل آب شور ایران، وضـعیّت همین اسـت و فاقد نیرویِ نظامی و سـرحدداری اسـت و رعایتِ شـرایطِ حفاظت نگردیده اسـت. همان‌گونه که در تمام سـرحدات شـمال و جنوب و شرق و غرب ایران نیز چنین اسـت. حراسـتِ اینجا و سـایر نقاطِ کشور از حملات داخلی و خارجی، به عنایت پروردگار سپرده شده است. یکی از وزرای قدیم ایران، مدّتی قبل گفته بود: «**آب شـور به چه درد می‌خورد؟ بهتر که مالِ روس‌ها باشـد**» و به این ترتیب بود که بحر خزر را دادند به روس. اینک هم در مورد اراضیِ مجاور آن تقریباً همین روش را اعمال می‌کنند که از دیرگاهان خطِّ مشیِ اولیای امور است. علاوه بر **حقِّ کشتی‌رانی**، مسئلهٔ **صیدِ بحری** نیز برای اتباع ایران قدغن شده و تحت انحصار و مخصـوص **اتباعِ روس** است. فی‌الحقیقه منافع عمده‌ای که به اجانب می‌رسد، نه فقط از این قسـمت سـاحل دریاست؛ بلکه کلیّهٔ منافع جنگل از حیثِ قطع اشجار و غیره متعلق بـه آنان اسـت، گذشـته بر این، تمام محصـول زراعتی و درختی با قیمت‌های بسیار نازل جزو کُنتراتِ همیشگی سرمایه‌داران اجنبی است.

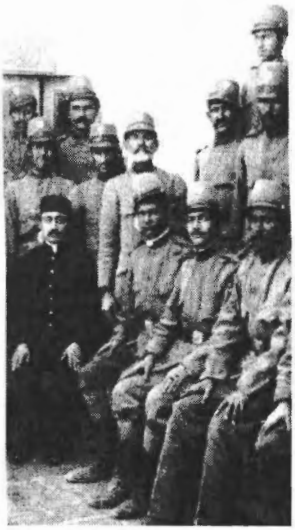
در هر حال، به محض ورود به بندر، چون تلگرافی از سـردار رسـید و به فوریّت احضـار شـده بودیم، تفرّج سایر نقاط و سواحل را به وقت دیگر محوّل کردیم. صبح روز بعد از راه کنار دریا به فرح‌آباد که بندر ساری است حرکت کردیم و شب هنگام به محلِّ مزبور رسیدیم، شب را در آنجا بسر بردیم. فرح‌آباد در مصب رود تَجَن واقع شـده و از حیث شرایط طبیعی بسیار سبز و خرّم است. لکن به واسطهٔ خرابی راه تا سـاری، اکنون از آن به عنوان بندر اسـتفاده نمی‌شـود و مال‌التّجاره را از این خط نمی‌فرستند و به همین جهت است که حکومت‌نشینِ مازندران، یعنی شهر ساری از حیث تموّل و وسـعت، نسـبت به بارفروش عقب مانده و فقیرتر اسـت. علی‌الصـباح

www.tabarestan.info تبرستان

شتابان به سمت ساری رفتیم و به واسطه خرابی راه و کثرت باران، به سختی از لجن‌زار عبور کردیم. بعدازظهر وارد ساری شدیم و فوراً نزد سردار شتافتیم و علّت احضارِ فوری را دریافتیم. سردار اظهار داشت که:

دیگر برای رفتن به استرآباد عذری به جا نمانده و انتظار بیهوده است بایستی فوری روانه شویم. امّا دلیل این دستور قطعی را آشکار ننمود؛ زیرا علّتِ انتظار و موقع حرکت منوط به وصولِ قوّهٔ جدیدی بود که می‌بایستی از مرکز برسد و هنوز نرسیده است، روز بعد اعلام شد که **رحیم‌خان میرپنج** به ریاست قشون مازندران برقرار شده و مقرّر است که در ساری بماند.

www.tabarestan.info تبرستان



دکتر موسی خان طبیبِ نظام و پرستاران مریضخانه

عمید نظام رئیس پیاده نظام نیز در ساری ماندنی شد. رئیس صحیهٔ اردو مأمور گشت که در اشرف برای معالجهٔ بیماران قشون ساخلوی آنجا متوقف شود. **دکتر موسی خان طبیب نظام** و پرستاران مریضخانهٔ نظامی اردو که از سربازان رژیمان

دوم و فوج فراهان بودند، در مرکز مازندران مأمور توقف به عنوان حفظ‌الصحهٔ محل گردیدند. به نام هیأتِ صحیه، فقط **دکتر حسین‌خان جراح**، طبیب خصوصی سردار با اردو آمد و قرار شد که دو گروهان پیاده برای ساخلوی ساری و یک گروهان برای اشرف مشخص شوند و بقیّه در معیّت سردار حرکت نمایند.

قبل از حرکت از ساری به اردوی پیش‌قراول مقیم اشرف نیز امر به حرکت را داد و نقشهٔ حرکت و فعل و انفعالاتِ آنان را معلوم کرد. امّا هنوز رؤسای امور مازندران، یعنی امیر مؤید و کسانش به دارالحکومه نیامده‌اند و مقرر است که قبل از حرکت اردو به ساری وارد شود و چون تا ساعت حرکت نتوانست خویشتن را به نزد حکمران برساند، دستور داده شد که در پی بیاید و با سوارانش به اردو ملحق گردد. صبح روز بیست و هشتم شوال شیپور کوچ در میدانگاه باغ شاه ساری انعکاس یافت. یک ساعت بعد شلیک یک تیر توپ به اهلِ بَلَد اعلام داشت که اردوی شرق عازم حرکت است. به طرفه‌العینی چادرها و اثاثیه و توپ‌ها بر یابوها بار گشت. اردوی شرق نه مانند یک قشون نظامی، بلکه به صورت یک قافلهٔ شکارچی در میان ازدحام تماشاچیان و خلق به راه افتاد. در صورتی که قوّتش عبارت بود از یک رسد توپ کوهی، شصت پیاده و سوار بختیاری صد نفر سرباز و سی سوار مازندرانی.

اینک هوا به شدّت طوفانی است. رعد و برق غوغا می‌کند و باران چون سیل می‌بارد. عبور و مرور در جنگلی مُهیب و با وجود چنین طوفانی شدید، مسلماً بسیار دشوار و طاقت‌فرسا است؛ امّا در هر حال و با دشواری، مسافت امروزه پیموده شد.

پس از وصول به نارنج باغ، شب را در آنجا بسر بردیم. چون پیش‌قراولان پس از بیست و سه روز اقامت در اشرف، بالاخره در بیست و هفتم شوال به قلعه پایان رفته‌اند، از نارنج باغ به آن‌ها دستور داده شد که از قسم اصلی اردو بیش از چهار فرسخ دور نشوند و چندان فاصله نگیرند. همچنین دستور داده شد که سیم تلگراف را در عرض راه تعمیر کنند تا وسایل تسریع مخابرات فراهم گردد؛ امّا اردوی

www.tabarestan.info تبرستان

پیش‌قراول به دست‌آویز تعمیر سیم تلگراف و نیز برحسب خواهش اهالی بندرجز به

جای آنکه راه کُردمحلّه را اختیار نمایند، خودسرانه راه بندر را پیش گرفتند و بدان نقطه رفتند. اردوی اصلی که در معیت سردار مُحیی عازم است، نیز روز بیست و نهم از نارنج باغ حرکت کرد و نزدیک ظهر به اشرف واصل شد و شب را به هزاران سختی و مشقّت در بیغوله‌ها بسر برد. اساساً اشرف منطقهٔ خوش منظر و خرّمی است. از آثار قدیمه‌اش به درستی معلوم می‌شود که در ازمنهٔ گذشته شهری بوده مهم؛ ولی اکنون خرابه و ویرانه و دهکده‌ای عظیم است؛ پس از توقّف شبانه، حکمِ حرکت صادر شد: هنگام عزیمت از این منزل، شصت نفر پیاده از گروهان ساخلوی آنجا برداشتیم و شب را در خورشید کُلا گذراندیم. در اوایل شب از رئیس پیش‌قراولان اردو مراسله‌ای رسید که ورود به بندر و کشفیّاتی را اطّلاع می‌داد و چون یادداشت شده بود که اردو بدون برخورد به مانعی وارد بندر گردیده و اهالی استدعای آمدن سردار به بندر را دارند، علی‌الصباحِ غُرهٔ[1] ذیقعده، علی‌رغمِ عدم تمایلی که داشتیم حُکمِ حرکت بدان صوب[2] صادر شد.

از **گلوگاه** و **جهر کُلباد** عبور کرده بودیم و در حالِ وداع با خاک مازندران بودیم که غفلتاً سواری رسید که حاملِ مراسله‌ای دیگر بود. این سوار از مجاهدین ارامنهٔ بندرجز بود و مراسلهٔ شوکت‌الممالک را آورده بود.

مضمون کاغذ مزبور مُشْعِر[3] بر افتتاح جنگ و اخبار غیرمنتظرهٔ دیگر بود.

۱- غُرّه : اوّل.

۲- صوب : راه، جهت.

۳- مُشْعِر : خبر دهنده، آگاه کننده .

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

«۱۶»

شبیخون

شوکت‌الممالک رئیس اردوی اوّل شرق و فرماندهٔ پیش‌قراولان روز بیست و نهم شوال دیرگاهان به بندرجز وارد گشته و خارجِ آبادی در مکانی بسیار بد اردوگاه خویش را تأسیس کرده بود. سواران درون قریه در کاروانسرا منزل نمودند.

به محض ورود دو سه نفر از اهالی محل را به جرم استبداد گرفتار کردند و محبوس داشتند. اگنط روس[1] از گرفتاران حمایت کرد و خلاصی آن‌ها را خواست. حاجی رستم سافی را که از متموّلینِ بَلَد است و به اتّهام اینکه پول و آذوقه به قشون مرتجعین داده است، توقیف شده بود، خلاص کرد و پناه داد. پس از مذاکرات زیاد فیمابین اگنط روس و شوکت‌الممالک، بالاخره پناهنده را به شرط آن که عفو و مرخص شود، به اردو تسلیم نمودند. آن روز بجز این مسئله، حادثهٔ مهم دیگری رخ نداده بود.

۱- اگنط روس : فرمانده روس.



شوکت الممالک رئیس اردوی اوّل شرق

چون از طرف سردار به رئیس اردوی پیش‌قراول حُکم شده بود که تا رسیدن تمامی اردو در بندر متوقف باشند و پیشروی نکنند، رئیس پیش‌قراولان به تصوّر آنکه شاید این اقامت ممتد شود، به دست‌آویز صرفه‌جویی، مال‌های بُنه را مرخص کرد و به دهات اطراف در باب تهیّهٔ مال‌های جدید حکم مؤکد فرستاد. آخرین روز ماه نیز بدون حادثه گذشت. از دشمن هم نتوانسته بودند اطّلاعات جدیدی به دست آورند؛ زیرا پیش‌قراولان اردوی شاه مخلوع قبل از ورود اردوی شرق به خاک استرآباد، در جهر کُلباد متوقف بوده‌اند و پس از ورود اردو، فرار می‌نمایند و معلوم نشده است که به کجا رفته‌اند. با توجّه به قراین، تصوّر می‌شده که برای مسدود ساختن خطِّ حرکت قوایِ دولتی، شاید دهات بلوکِ **انه‌زان** و قریه **کُردمحلّه** را سنگرگاه قرار داده باشند. کُردمحلّه در راه استرآباد واقع شده است و از نظر سوق‌الجیشی، نقطهٔ مهمی به شمار می‌آید؛ زیرا در میان جنگل قرار گرفته و

مردمانش تماماً مسلح و جنگاورند و در ازمنهٔ گذشته، همیشه با ترکمن‌ها در ضدیّت و جدال بوده و مانع حملهٔ آن‌ها به استرآباد می‌گردیده‌اند. اکنون که با آنان همدست شده و با تصمیماتِ شاه مخلوع همراهی دارند، عبور از آن محل برای ما مشکل است و البتّه بدون درگیری و جنگِ سخت میسّر نمی‌شود، بدین لحاظ رئیس پیش‌قراولان برای حرکت و عبور از این سدِّ مهم در انتظار تقویت قوا بوده است.

زمانی که فرمانده پیش‌قراولان وارد بندر می‌شود، مشاهده می‌کند که یک فروند جهاز جنگی[1] روس به بهانه حفظ بانک روس و اتباع خارجه به ساحل آمده و لنگر انداخته است؛ بنابراین محض رفع بهانهٔ این همسایهٔ زورمند، فرماندهٔ پیش‌قراولان فی‌الفور ده نفر سرباز از گروهان اوّل طهران و دو نفر صاحب‌منصب را برای حفاظت از بانک می‌فرستد. همین که دستهٔ محافظ واردِ بانک می‌شوند، رئیس بانک امر می‌کند که درب را ببندند و به قزاقانِ ایرانیِ مستحفظِ بانک فرمان می‌دهد که حَضَرات را خلع اسلحه نمایند.

قزاقان هم با تحقیر اعضایِ دستهٔ محافظ و حتّی صاحب‌منصبان این پُستِ نظامی را یراق‌چین می‌کنند و اسلحه‌هایِ آنان را ضبط و ایشان را بلادرنگ با اُردنگ بیرون می‌نمایند. سپس به وسیله اشارتِ بیرق‌هایِ الوان، از ساحل به کشتی جنگی اطلاع می‌دهند که تعدادی سالدات و یک عراده مترالیوز[2] پیاده کنند. رئیس اردوی پیش‌قراولان کتباً در این باب از دیرکتور بانک[3] توضیح طلبید. دیرکتور شفاهاً اظهار داشت که چون قبلاً از اقدامِ اردوی دولتی، رسماً اطلاعی داده نشده بود، بیمناک بودم که مبادا سربازان قصد غارت بندر و بانک را داشته باشند، بدین طریق رفتار

۱- جهاز جنگی : کشتی جنگی.

۲- مترالیوز : مسلسل.

۳- دیرکتور بانک : مسئول و اداره کننده بانک [دیرکتور : هیئت مدیره، مأخوذ از اداره کنندگان پنج نفرهٔ کشور فرانسه در سال‌های ۱۷۹۹ تا ۱۷۹۵].

www.tabarestan.info تبرستان

کردم. اکنون که مطلع شـــدم که منظور اردوی دولتی غارت بندر نبوده و این عدّه برای حفاظت بانک فرستاده شده بوده‌اند، اسلحه‌شان را اعاده می‌کنم و یادآوری می‌نمایم که محتاج حفاظتِ ســـربازان اردو نیســـتم و اینجا به تعدادِ کافی قزاق و سالدات مستحفظ داریم؛ سپس اسلحهٔ سربازان و قداره و ششلول صاحب‌منصبان‌را به اردوگاه تحویل دادند و چون مطمئن شـــدند که اردو قصـــد غارت بندر را ندارد، ســـالدات[1] را نیز به کشـــتی جنگی معاودت دادند؛ امّا هنوز جهاز جنگی در مقابل لنگرگاه ایستاده است و شب هنگام با پروژکتور به خشکی روشنایی می‌دهد و آبادی، صحرا و جنگل را در ظلمت شب، چون روز روشن می‌کند.

www.tabarestan.info

اینک به شرح حادثه‌ای بپردازیم که اوضاع را دگرگون ساخته است: شب هنگام، زمـانی کـه اهل اردو با طیب خاطر و آســـودگی خفته بوده‌اند، پیش‌قراولان مخفی اردوی دشمن که تمام شب را برای انجام مقصود بیدار مانده و در خفاگاه‌های جنگل هشـیار بوده‌اند، اکنون در پرتو روشنایی نورافکن، از کمینگاه خویش درآمده‌اند و به ســـوی اردو حرکت می‌کنند و چند ســـاعت قبل از ســـپیدهٔ صـــبح متوجّه اردوگاه می‌شوند و با منتهای آرامی به چاتمه‌های کشیک نزدیک می‌گردند.

از تـک قراولان را که خواب ربوده بود، می‌گذرند و به خیمه‌ها می‌رســـند. نقاط مساعد را اشغال می‌کنند و درختان کهن را پناهگاه قرار می‌دهند و شدیداً به سمت چادرها شـلیک می‌نمایند. شـلیک ناگهانی سـبب می‌شـود که سربازان هم از خواب شـیرینِ عاقلانه بیدار شـوند و دسـت به تفنگ ببرند؛ لیکن در آن تاریکیِ شـب با غفلتی کـه از ابتـدا کرده بوده‌اند، اینک متعجب‌اند که کدام نقطه را می‌توانند هدف قرار دهند؟ امّا شلیک طرف مقابل از نزدیک لاینقطع دوام داشته، حتّی افراد دشمن به قدری به اردوگاه تقرّب جُسته بوده‌اند که صدایشان به صدا می‌رسیده است.

۱- سالدات : سرباز.

از همهمهٔ این صداهای شتم‌آمیز[۱] مُهیب و شلیک تفنگ، دیّاری در خواب نماند و همگی بیدارند، لیکن گیج و سردرگم و مضطرب و پریشان‌اند، گرچه به مقابله پرداخته‌اند، ولی وحشت زده‌اند و پر از خوف. در طرفةالعینی سربازان و اغلب فرماندهان مأیوسانه چادرها و همه چیز را به جای گذارده از روی زمین سینه‌خیز خویشتن را به قصبه می‌رسانند. ولولهٔ این حوادث در بدو امر فرمانده اردو را که در خودِ آبادی در منزل تاجری سکنی داشته و در خواب بوده است، بیدار می‌کند و به شتاب به سمت اردو روانه می‌سازد.

تبرستان www.tabarestan.info

سواران مجاهد از کاروانسرایی که در آن منزل داشته‌اند، با رئیس خود دست به موزر می‌برند و به بیرون می‌شتابند. در این وقت است که وکیلباشی توپچیان قزاگوزلو با دو نفر از رفقای توپچی خود به استعانت توپ شتافتند و به استفاده از آن تازیانهٔ آتشین پرداختند.

توپ در آن غوغای شبانه رعدآسا به ولوله درآمد و افراد دلشکستهٔ اردو را که مضمحلانه فراری و متواری بودند، امیدوار ساخت. چنانچه به دورِ توپ گِرد آمده‌اند و به امداد آن، نیرویی و قوّتی یافتند و صدای تفنگ‌ها نیز برخاست. غرّش توپ و شلیک مداوم موزرهای کمری، در آن دل شب و در آن فضای هول‌انگیز، با زوزهٔ شغالان بیشه و هو هوی سگ‌های آبادی می‌آمیخت و در جنگل و اطراف می‌پیچید.

نور شدیدی از نورافکن کشتیِ جنگی می‌تابید و درختان جنگلی و فضای اردو را روشن می‌نمود و جنگاوران را به سوی یکدیگر راه‌نمایی می‌کرد و به جدال بیشتر فرامی‌خواند. کمین کنندگان دشمن برای به دست آوردن مقصود و نتیجهٔ قطعی، منتهای جدّ و جهد را به کار برده‌اند. اهل اردو نیز در ردِّ حملات دشمن سخت همّت و پافشاری به خرج می‌دهند. طرفین علاوه بر پافشاری و تکیه بر زورِ اسلحه آتشی به واسطهٔ نزدیکی به هم، به تیغ زبان هم متوسّل شده‌اند و به یکدیگر

۱- شتم‌آمیز : دشنام آمیز.

توهین می‌کنند و با تحقیرِ طرفِ مقابل می‌کوشند تا عزم و ثباتِ خود را آشکار سازند.

توپ و تفنگ اردو بدون آنکه بتواند نقطهٔ مهمی را نشانه قرار دهد، فقط به اتکایِ صدای اشخاص و برق تفنگ‌ها رو به جنگل در شلیک است؛ امّا شلیک دشمن منحصراً متوجه چادرهای سفید و برق توپ است؛ ولی اندک اندک شدّتش رو به کاهش گذاشته و در نتیجهٔ مقاومت اردو رفته رفته از فشارِ خود کاسته است.

این چکاچاک و نفیر اسلحهٔ مهیب تا سپیدهٔ صبح برقرار بود و تقریباً سه ساعت به درازا کشید؛ امّا همینکه صبح صادق پرده ظلمانی شب را درید و روشنایی پروژکتور را نیز از میان برد، دشمن خونخوار فراری شد و به کلّی در جنگل متواری گردید. چنانچه هر طرف را سکوت وحشت‌آمیزی فراگرفته و جز اضطراب و انینِ[1] مجروحین صدایی باقی نمانده است.

اینک که اردو برای کشف عدهٔ مقتولین و سنجیدن ضایعات خویش مجال می‌یابد، اهمیّت حرکات خصمِ هُشیارِ خود را درک می‌کند و بر غفلت خود متأسف و غمگین گردیده است.

گرچه این غوغا و شبیخون اکنون خاتمه یافته، لیکن در صحنهٔ فجیع خود از اردوی پیش‌قراولان تعدادی کشته و زخمی بر جای نهاده که در میان آنان **میرزا کوچک‌خان رئیس مجاهدین سوار** است که از سینه و بازو زخم وخیمی برداشته، **رفائیل خان** صاحب‌منصبِ فرماندهٔ باتالیون پیاده نظام از زانو تیر خورده است، یک نایب پیاده از بازو و چند نفر سرباز و مجاهد از دست و پا مجروح‌اند، دو مجاهد و چهار سرباز مقتول شده‌اند. ده دوازده نفر هم اصلاً مفقود گردیده‌اند. عدهٔ مهاجمین دشمن و تلفات آنان نیز به کلّی نامعلوم است.

۱- انین : ناله.

«۱۷»

غوَغای دوم ذیقعده

www.tabarestan.info تبرستان

پس از آنکه بقیّهٔ اردو به بندر جز وارد شد و به پیش‌قراولان پیوست، سردار برای تفتیش و بازدید مکان جنگ به اردوگاه آمد. مریضخانهٔ سیّار اردو که عبارت از یک کیف دوا و یک دکتر و ملزومات بسیار مختصر جراحی بود، در عمارتی از بناهای گمرک دولتی تأسیس شد و مجروحین را بدانجا بردند و به تیمار جراحاتشان مبادرت کردند. سردار در عمارت تومانیانس که منزل معتبرترین تاجر از ارامنهٔ بندر است، اقامت کرده و برای اتّخاذ تدابیر انتظامیه، امر به انعقاد جلسهٔ بحث و نظرخواهی نیز داده است. چون مالِ بُنهٔ پیش‌قراولان تماماً مرخص گردیده و هنوز تهیّه نشده، ناچار تصمیم گرفتند که به سرعت از اطراف مال بطلبند و اردو به فوریت به مکانی مناسب‌تر سوق داده شود. علیهذا به **جز، نوکنده، کارکنده، لیوال** و **هشت تکه** که دهاتِ بلوک انه‌زان است، در این باب احکامِ مُعْجِل فرستاده شد و تأکیدات بسیار به جای آمد.

محبوسین سابق بندر و چند نفری را هم که پیش قراولان اردو به عنوان اُسرای دشمن، صبح آن روز در جنگل گرفتار کرده بودند، چون در بازجویی نکته‌ای از آن‌ها استنباط نگردید، مرخص شدند. امروز دیگر اتّفاق جدیدی نبود. از آنجا که احتمال می‌رفت که امشب هم با شبیخونی مصادف شویم، در باب دسته‌جات کشیک شب و گزمه و تک قراول‌ها اهتمام جدّی به کار بردیم. آن شب تا صبح

خواب به چشم احدی راه نیافت. علی‌الصباح که اهل اردو تماماً کسل و از بی‌خوابی و مراقبت‌های شبانه بی‌تاب بودند، دیده‌بان ساحلی از مکان ترصد[۱] خود جدا شد و راپرت داد که تعداد کثیری لتکه[۲] را در دریا دیده که در نقاط دوردست به خشکی متّصل گردیده‌اند. یک صاحب‌منصب با دوربین برای تفتیش و دیده‌بانی بدان سو فرستاده شد و به سواران حکم گردیده که مستعد کارزار باشند. قدری بعد، از نتیجه تفتیشاتِ صاحب‌منصب مزبور معلوم شد که افراد بسیاری از لتکه‌هایِ بحری پیاده شده و به درون جنگل فرو رفته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

لتکه‌های مزبور، کشتی‌های کوچک بادی تجاری‌اند که وظیفهٔ آنان حمل و نقل اجناس و یا اشخاص از کنارِ گمرک به کشتی‌هایِ بُخار است که به ناچار کمی دورتر از ساحل لنگر انداخته‌اند و نمی‌توانند مستقیماً به خشکی متصل شوند. گذشته بر این، تحت ادارهٔ ملاحانِ ماهرِ ترکمن اغلب به بنادر دوردست و اطراف بحر خزر نیز سیر و سفر می‌نمایند. این لتکه‌ها از نظر ظاهری، چیزی بیش از یک قایق جسیم نیستند. کارکنان آن‌ها اغلب متشکل‌اند از یک ناخدا و یک سُکان‌بان و چند نفر ملاح پاروزن که تعدادشان بسته به جسامت[۳] سفینه‌های مزبور است که می‌توانند حدود چهل پنجاه نفر سرنشین و چندین خروار را حمل کنند. چون این لتکه‌ها دارایِ بادبان‌اند، هنگامی که نسیم مساعدی می‌وزد، بسیار سریع حرکت می‌کنند و حتّی از کشتی‌های بُخار هم پیشی می‌جویند؛ امّا اوقاتی که از نسیم اثری نیست و حرکتِ آن‌ها فقط با فشار پارو است، به ندرت ساعتی چهار الی پنج میل را طی می‌کنند. اینک از لتکه‌های فوق‌الذکر تعداد زیادی در اختیارِ قوای ارتجاع است که

۱- ترصد : مراقبت، چشم داشتن چیزی را.

۲- لتکه : زورق، قایق.

۳- جسامت : تنومندی.

از قره‌سو سپاهیان ترکمن را به کارزار بندر سوق می‌دهند. ارامنهٔ بندر هم در تحقیقات، همین موضوع را اظهار داشتند که:

آری. تراکمه‌اند که در **پل باغو** و در **لنگرگاه ولفرا**[1] لشکر پیاده می‌کنند.

هنوز در حالِ تحقیقات بودم که به ناگاه از حدود هزار قدمی روبرویِ اردو و از درون جنگل به صورتِ خط زنجیر، به طرف ما شلیک شد، ابتدا تک تک و بعد به شدّت، فوراً سوارهای آماده حرکت کردند و با اسبان تندرو خود را برای مدافعه به کنار دریا رساندند. پیاده‌ها خط زنجیر را تقویت کردند. توپ‌ها هم در جلویِ چادرها در خطِّ دفاعی و رو به جنگل آماده تیراندازی گردید.

اینک حدود یک ساعت است که سواران و پیاده‌ها در خطِّ مقدّم، متحداً مشغول مبارزه‌اند و هنوز از وضعیّت میدان نبرد خبر دقیقی به دست نیامده است. در نقاط دور، داخل و خارج جنگل، صدای شلیک موزر و تفنگ‌های دیگر با شدّت به گوش می‌رسد. عدّه‌ای از سوارها از گروهان‌های مختلف، آمیخته و درهم و مضطرب فرارسیدند و آشکار شد که صف سواران اردو درهم شکسته است و حَضَرات فرار را بر قرار ترجیح داده‌اند. مدّتی بعد عدّه‌ای از پیاده‌ها برای حمل فشنگ به اردوگاه آمدند.

در تحقیقات معلوم گردید که ابتدا سوارهٔ اردو از کنارهٔ دریا به سمت دشمن حمله برده و آنان را فراری داده؛ ولی بعد از طرف جنگل به حملهٔ متقابله گرفتار و مضمحل گردیده است؛ امّا پیاده‌ها هنوز موقعیّت خویش را از دست نداده‌اند. فشنگ برای آنان ارسال شد و با توجّه به این که در سمت دریا، سواره‌نظام از هم پاشیده بود، یک عرادهٔ توپ برای تقویت پیاده‌ها فرستادم و برای جلوگیری از تهاجم دشمن، عدّه‌ای نیز برای کمک اعزام گردیدند. در جناح راست و روبرو، جنگ به شدّت دوام دارد. بعضی از گلوله‌های تفنگ‌های پنج‌تیر روسی دشمن نیز به طرف

۱- ولفرا: دهی از دهستانِ انه‌زان «انه‌زان» بخشِ بندرگزِ شهرستانِ گرگان.

www.tabarestan.info تبرستان

چادرهای اردو می‌رسد؛ لکن چون مبارزین از جناح چپ فرار کردند، دشمن به دفع بخشِ مرکزی پرداخته و سخت فشار وارد آورده است. لتکه‌ها که بسیار دور بودند، برای همراهی و کمک به مسافران خویش، نزدیکِ ساحل در حرکت‌اند.

یکی از توپ‌ها را در نزدیکیِ پل گمرک قرار دادیم که اینک تحت فرماندهی یک صاحب‌منصبِ توپخانه مشغول شلیک است. گاهی به سمت دریا و گاهی خشکی نشانه‌گیری می‌کند و تا مسافت دو الی سه هزار قدم کرناد و شراپنل[1] می‌فرستد. متجاوز از سی گلولهٔ توپ شلیک کرده‌ایم؛ امّا نتیجهٔ امیدبخشی دیده نشده است. فقط به مناسبت صدای مَهیب آن، از شدّت حملات دشمن و پیشرویِ آنان اندکی کاسته شده؛ لکن به کلّی از میدان مبارزه خارج نگردیده‌اند و بیم آن می‌رَوَد که مجدداً به حملات شدیدتری مبادرت ورزند.

در خطِّ مقدّمِ زنجیرِ پیاده‌ها و سواران نیز به حمایت توپ کمی پیشروی داریم؛ امّا چه سود که به کلّی نتوانسته‌اند صفوف سنگرنشین جنگلی دشمن را در هم بشکنند و نبرد را ختم نمایند.

مجدداً فشنگ خواستند. فشنگ پنج‌تیر تمام شده، سه تیر فرستاده شد. توپ کنار دریا هم مونیسیونش قریب به اتمام است و صندوق‌های دیگر می‌طلبد. به مناسبت کِثرتِ استعمال مونیسیون و عدم تأثیر در اخذ نتیجهٔ قطعی به شدّت پریشان خیال گردیدم، سپس با یک عراده دیگر شخصاً به محلِّ توپ اوّل شتافتم، با بررسی موقعیّت طرفین به این نتیجه رسیدم که انتخاب موضع توپ با شرایط فعلی مناسب نیست؛ بنابراین توپ ثانوی را با دویست قدم فاصله به پیش راندیم و در محلِّ بهتری قرار دادیم. اینک با توپ شیندر با دقّت و به شدّت تیراندازی می‌شود. ابتدا لتکه‌هایی که نزدیک‌تر بودند و به نظر می‌رسید که مشغول پیاده کردن قوا شده‌اند، هدف قرار گرفتند. پس از چند شلیک، دو لتکه شکست و غرق

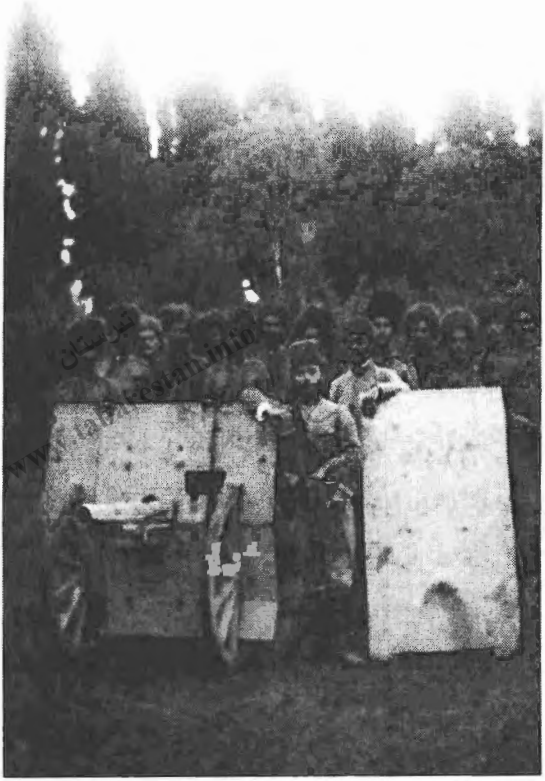
۱- کرنادو شراپنل : گلوله‌های توپ.

شـد. سایر لتکه‌ها بادبان‌ها را گشودند و به سرعت از ساحل فاصله گرفتند؛ حتّی دو لتکهٔ جسیم به کشتی‌های جنگی روس پناه بردند.

سـردار به اگنطِ روس پیغام فرسـتاد که حکم نماید این لتکه‌ها را از منطقه خود دور سـازند، پس از مدتی لتکه‌های مزبور را کماندان از جنب کشتی‌های جنگی که امروز یک فروند دیگر هم به آن‌ها افزوده شـــده بود، دور کرد؛ ســـپس جنگلی که بخشـی از دشـمن بدان پناه بردو بودند، بمبارده[1] شد و آنان در اثر شدّتِ گلوله‌های توپ جنگل را رها کردند و به سمت ساحل فراری شدند. به استعانت دوربین فعل و انفعالات دشمن به خوبی دیده می‌شد. گروهی از آن‌ها، در نمر پل ولفرا که یک کلبه و بنای انبار مانندی وجود داشـت، در پناه عمارت مزبور ایسـتاده بودند و به وسـیلهٔ دسـتمال و جنباندن کلاه و تفنگ به سـمت لتکه‌ها اشـارت می‌نمودند که به سمتِ خشکی بیایند و آنان را فرای دهند.

www.tabarestan.info تبرستان

۱- بمباردمان : گلوله باران.



با توپ شیندر [سالار معتضد نفر ایستاده در جلو]



فرمانده و توپچی‌های مأمور جنگ با محمدعلیشاه ساری، ۱۳۲۹ هـ ق.

چند تیری هم بدان نقطه از دور شلیک کردیم و کرناد و شراپنل‌های مؤثری را به کار بردیم؛ اندکی بعد، نیروهای ارتجاع موضعِ مزبور را رها کردند و به جنگل پناه بردند. اکنون لتکه‌ها به ستون و با فاصلهٔ زیاد از یکدیگر برای بردن حَضَرات در مسافتی که خارج از تیررسِ توپ است، اندک اندک به خشکی نزدیک می‌شوند. افرادِ پریشانِ دشمن تک تک شلیک می‌کنند و به حالت فرار به سمت لتکه‌ها می‌روند؛ لیکن تیرهایشان خیلی کوتاه است. افسوس که مابین اردو و دشمن، لجن‌زار سختی حایل شده که نه سواره و نه پیاده نمی‌تواند بدانسو حمله نماید. تیر تفنگ هم بدان مکان نمی‌رسد. تاکنون فقط با توپ نتیجهٔ مختصری گرفته‌ایم که اکنون آن هم به سبب بُعدِ مسافت بی‌فایده است.

www.tabarestan.info تبرستان

اینک افراد فراری دشمن دسته دسته به لتکه‌ها پناه بردند و بادبان را گشودند. اندکی بعد، از مسافت دور خشکی را نظاره می‌کنند. وزش نسیم ملایم، بادبان‌ها را فربه ساخت و به سکان‌بانان لتکه‌های جنگی ترکمنی این امکان را داد تا قافلهٔ دریایی خود را تدریجاً به سمت قره‌سو سوق بدهند و خویشتن را از منطقهٔ جدال به کلّی خارج کنند و قبل از آنکه رنگ آب‌ها به سیاهی مبدّل شود، جنگجویان دیهیم طلب را به مقرّ اردوگاه خواجه نفس رسانیدند. آشکار بود که فعلاً این درگیری را برای آزردن اردوی شرق مُکفی دانسته بوده‌اند؛ اما چگونگی نبردِ امروز را باید تشریح کرد؛ زیرا در ابتدا، سواران ما که با پیشروی مبادرت به حمله کرده بودند، به لجن‌زار عمیقی برخورد کردند. همین موقع که وجود باتلاق آنان را از ادامهٔ مسیر بازداشته و بیمناک کرده بود، دیدند که دو نفر از سواران بختیاری که ابتدا اسبشان تا زانو در لجن فرو رفته بود، پیاده شدند که اسب را رها کنند؛ امّا خودشان تا کمر در لجن فرو رفتند و نتوانستند خود را بیرون بکشند. سایرین هم به سبب شرایط نامناسب و وجود باتلاق به سرعت مراجعت نمودند، لیکن در بازگشت به حملهٔ کمین کنندگان ترکمن گرفتار شدند و توانستند با مهارت از چنگ آنان خلاصی

یابند؛ امّا ترکمن‌ها که نظامیان را از دست داده بودند، به سوی آن دو نفر اسیرِ لجن‌زار می‌روند و سر آنان را می‌بُرَند و با خود می‌بَرَند. گفته شده است که دو نفر از مجاهدان را نیز در همان مکان اسیر کرده‌اند. گذشته بر این، دو نفر از مجاهدان و یک نفر بختیاری مقتول، و چند نفر دیگر هم مفقود می‌شوند.

اینک، پس از این اتّفاقات، بر وجودِ بختیاری‌ها، مجاهدان و سربازان چنان ترسی مستولی گشته که درموقع شلیک توپخانه همگی سنگر توپ را جان پناه خویش قرار داده‌اند و فی‌الحقیقه خطّ مدافعهٔ قوا، فعلاً همان محلّ توپ است. وحشتناک‌ترین نحوهٔ جنگ فراموش نمودن قواعد اساسی، یعنی به کار نبردن اصول محاربه است که در نتیجهٔ بیم و هراس حاصل می‌گردد. به جای آنکه خطِّ دفاع پیاده منظم و در جلو قرار گیرد، به حالت تفرقه رو به فرونت[1] دشمن دراز کشیده و به پشتیبانی شلیک توپ، آهسته آهسته به پیش می‌رود، یا می‌کوشد تا مکان توقّف را به وسیلهٔ تحکیمات حفظ نماید، در این حال، جملگی پشتِ توپ به حالت چهار زانو نشسته‌اند و حدود سیصد چهارصد قدم پشت سر یکدیگر قرار گرفته‌اند، در حالی که منتظر و بیمناک‌اند. صاحب‌منصب‌ها و تابین‌ها با لبان بی‌رنگ و رخسار مهتابی و اندامی لرزان گاهی از همین مکان و با همین وضعیّت تک تک تیری شلیک می‌کنند که ممکن است این تک‌تیرها به یک نفر از پیاده‌ها یا توپچی‌ها اصابت کند و آنان را به خطر دچار سازد. انتظام تیراندازی به کلّی از بین رفته است. معیار صحّت تخمین مسافت و طرز آتش تفنگ، حتّی درازکش یا سایر اصولِ پیشروی و غیره، سایر اعمالی که منتج به استفاده از اسلحه می‌شود، همه فراموش شده است. به جای اعتدالِ دم، اضطراب شدید، و به جای نظم صحیح، هرج و مرجِ ترحم برانگیزی دیده می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

۱- فرونت : سمت جلوی سپاه.

گرچه پس از فرار دشمن، وقایعِ میدان منازعه به سردار راپُرت داده شد و درخواست گردید که شخصاً به محلّ مبارزه بیاید و شرایط را که ناشی از خوف و هراس عمومی بود، ملاحظه کند و در پی چاره بذل توجّهی نماید. مشارالیه نیز پس از حضور، امر کرد که به اردوگاه مراجعت شود، همچنین دستور داد که دسته‌ای به عنوان قراولی و ترصد در نقاط لازمه گذارده شود که به مراقبت ساحلی بپردازند. جنگ امروز هم که تقریباً شش ساعت ادامه یافت، عاقبتِ به طریقی که ذکر شد، تمام شد و اگر چه ظاهراً موفقیّت اردو را دربر داشت؛ اما واقعیّت آن است که اردو را به فلاکت نزدیک‌تر ساخت؛ زیرا فشنگ‌های بسیار و مونیسیون‌های زیاد استفاده شد به قسمی که دیگر در ذخیرهٔ اردو جز چهار جعبه فشنگِ سه تیر چیزی به جای نمانده و از مونیسیون توپ‌ها نیز فقط قلیلی صندوق شراپنل و دو جعبه کرناد و سه جعبه ساچمه موجود است و نیز یک عراده توپی که در دفعهٔ اوّل به سمت دریا فرستاده شده بود و محور چرخ‌هایش شکسته است و به واسطهٔ نداشتن محور یدکی به کلّی از کار افتاده است، و از حیث تلفات افراد نیز قضیه قابل توجّه بود؛ زیرا در نتیجهٔ این جدال، مقتولین زیاد بودند و بسیاری هم زخمی شده‌اند و بر اضطراب عمومی افزوده شده است. علاوه بر این، عوامل وحشت‌زای دیگری هم وجود دارد. تراکمه قبل از عزیمت سرِ اغلب جنازه‌هایِ اهلِ اردو را از تن جدا کرده و بدن‌های بی‌سر را بر جای نهاده بودند. این وحشی‌گریِ اردویِ ارتجاع، اهل اردوی شرق را به غلَیَان آورده بود و از ابراز تنفر و بیم خودداری نداشتند. امّا از طرف دشمن، از تلفات دیروز و ضایعات امروز اطّلاعی در دست نیست زیرا تعدادی که کشته شده‌اند، یا در جنگل‌ها پنهان و از نظر مستوراند و یا به واسطه عادتی که تراکمه دارند و نعشِ کشته شدگان را می‌برند، ممکن است حمل شده باشند.

از آنجا که چگونگی و کیفیّت جنگِ امروز، مخاطراتِ آینده را آشکار می‌کند، شورایی برای کنکاش و بحث منعقد گردید و پس از مذاکرات طویل قرار شد که به

www.tabarestan.info تبرستان

فوریت به دهات اطراف در باب تهیّهٔ مالِ بُنه تأکید شود، شاید بتوانیم که سریعاً به سمتی حرکت کنیم؛ زیرا به خوبی واضح بود که اقامت در این مکان به واسطه قُرب به دریا و تماس دائمی با تراکمهٔ روس و ایران، همه روزه چنین جدالی را در بر دارد و در صورت تکرار این فقره که فی‌الحقیقه باعث اتلاف ذخیرهٔ اردو است، عاقبت به اضمحلال قطعی اردو منجر می‌شود و به واسطهٔ عدم اقتدار در مدافعه، پریشانی قوا مُحَقَّق است. گذشته بر این، چون صاحب‌منصب مسئول ذخیره، به تابین‌ها حقیقت امر را که فقدان فشنگ است، اعتراف نموده و اصل مسئله را که ضعفِ ذخیرهٔ ماست آشکار کرده بود، این فقره نیز جداگانه بر دغدغهٔ خاطر و اضطراب عموم افزوده است. به هر حال، در نتیجهٔ این تصمیم، صُعوبتِ تهیّهٔ وسایلِ حمل و نقل نیز از نظر دور نمی‌شد؛ زیرا اکنون برای حرکت به تعداد زیادی مال نیاز داریم؛ زیرا موقعی که اهل اردو سرگرم جدال بودند، سایر مال‌های بُنه نیز که در حفاظت سربازان بود، به علّت درگیری، عدم مواظبت و هول و هراسِ جنگ فراری شدند و مفقود گردیدند. از بدو حرکت از طهران تا ورود به ساری، ترتیب نقلیه و حمل بُنه نسبتاً بد نبود، به طوری که چندین رأس قاطر و یا هر قطار شتر به یک یا چند مکاری و یا ساربان متعلق بود و چون صاحبان آن‌ها همراه اردو بودند، اطمینان کامل داشتیم که در تنگناها از خدمت شانه تهی نخواهند نمود، لیکن از فیروزکوه به بعد، شترها به استر و از ساری به بعد استرها به یابوهای شخصی و فردی دهقانان مبدّل گشت و هر رأسِ آن، به صاحب جداگانه تعلق داشت و ناچار بودیم که به رسَم متداولهٔ ولایتی رفتار کنیم؛ بنابراین در هر محل، برای وصول به منزل بعد، باید مال‌های جدیدی برای حمل بُنه و قورخانه تهیّه می‌کردیم. اینک در چنین نقاطی که منطقهٔ نفوذ دشمن و محلِّ تسلط و استیلای آن‌هاست، می‌توان تصوّر نمود که تهیّه و تدارک مالِ جدید چقدرها دشوار است و به همین لحاظ و با وصف تأکید بسیار و شدید، ابداً ذرّه‌ای موفقّیت حاصل نمی‌شد. امّا عصر آن روز از طرف رؤسای طوایف ترکمن

www.tabarestan.info تبرستان

مقیم گُمش‌تپّه[1] یادداشتی رسید که فردا صبح را برای ملاقات با حاکم ولایت و عرض اطاعت و انقیاد به بندر جز خواهند شتافت. در ضمن سرور و وجدی که از این خبر تولید گردیده بود، سردار، قاصدی به استرآباد فرستاد و آنان را از آمدن اردو به بندر آگاه کرد و خواست که نیروی تازه‌ای در **کُردمحلّه** به اردو ملحق سازند و چون خبری نیز مُشْعِر بر آمدن **اسمعیل خان سوادکوهی** رسیده بود که در اشرف است، قاصدی فرستاده شد که به فوریت خود را برسانَد. ضمناً به دسته‌جات مختلفِ اردو حکم شد که شب را بی‌احتیاط نمانند؛ زیرا تا غروب روز مزبور گاهگاهی در افق دریا انبوه لتکه‌های تراکمه دیده می‌شد که در حال تجسّس بودند؛ امّا از طرف خشکی خبری نبود. همینقدر اطلاع می‌رسید که حضرات خیال دارند این دفعه از سه نقطه یورش آورند و نیز گفته می‌شد که محتمل است این حمله را به شب مصادف سازند و به قراری که اوایل شب از قره‌سو به ارامنهٔ بندرجز رسیده بود، دشمن در جنگِ اوّل و دوم هشتاد نفر مقتول و مجروح داشته است. گرچه از کیفیّت و کمیّت اردوی دشمن اطّلاعات صحیحی در دست نبود، ولی همینقدر گفته می‌شد که **قهّارخان رئیس پیش‌قراولان اردوی شاه مخلوع** با یک دستهٔ صد نفره از تفنگچیان **انه‌زانی** و به همراهی دسته‌جات معتنابهی از اشرار محلّیِ **جز** و **نوکنده** و **کارکنده** و **کُردمحلّه** به تعداد پانصد نفر و تعدادی از تراکمه **جعفربای**، **آتابای**، **آنابای** و غیره، حدود هزار نفر بوده، که پس از فرار از جهرِ کلباد عموماً به کُردمحلّه عازم شده و در آنجا بوده‌اند و اکنون با کلیّهٔ قوا مأمور این نقطه گردیده‌اند. چون خانهٔ **قهّارخان** در کارکُنده است، در ابتدای شب حکم شد که جمعی از سواران بدانسو بشتابند و آشیانه‌اش را منهدم و غارت نمایند؛ ولی سه یا چهار ساعت از شب گذشته بود که از آن منصرف‌الخیال گردیدم و نظر به اخبار واصله، مدافعه در برابرِ حملات متصوّرهٔ دشمن و تقویت خطِّ زنجیر را مناسب‌تر دانستم و

۱- گمش تپّه : محلّی در کنار شعبهٔ قدیمی گرگان رود، کنار صحرایِ اصلی گرگان رود.

www.tabarestan.info تبرستان

احتیـاطاً در نقاط مناســبِ اردوگاه و در راه‌هایی که احتمال آمدن دشـــمن از آن می‌رفت، از طرف **موســیو فیودر آلمانی** که از مجاهدین آزادی طلب و از همراهان مصـاحبِ سـردار و جزو موظفِ اردو بود، بمب چال شـد[1]. فتیله‌های بمب را نیز به قراولان خطِّ زنجیره سـپردم و دسـتور دادم که موقع ضـرورت آتش بزنند. به علاوه جمعی از مجاهدان را با نارنجک‌های دسـتی در خفاگاه‌ها گُماردم که هنگام حاجت از آن استفاده کنند. گاهی پروژکتور کشتی جنگی نیز در اطراف نورافشانی می‌نماید. توپ‌هـا تماماً مســتعدِّ تیراندازی‌اند و تفنگ‌ها آمادهٔ شـلیک، پیاده‌ها تماماً بیدار، قراولان هُشیار، سوارها اسب‌ها را زین نهاده و عموماً آماده قِتال‌اند. بدین طریق همه منتظر و برای حمله و دفاعِ مُتصوّره با هُشـیاری مصـمم بودیم. بدین گونه شب پر کابوسی که هر لحظه‌اش سرشار از وحشت و اضطراب بود، گذشت.

www.tabarestan.info تبرستان



موسیو فیودر آلمانی از مجاهدین آزادی طلب و مصاحب سردار

۱- بمب چال شد : مین کار گذاشته شد.

«۱۸»

آخرین نزاع

تبرستان
www.tabarestan.info

----- قژ. بام!

در پیِ درگیریِ دهشتناکی که تا دمدمهٔ شفق خواب را بر چشم‌ها حرام کرده بود و کابوسِ هول برانگیز حوادث احتمالی که هر لحظه آدمی را به اضطرابی منحوس گرفتار می‌کرد، استماع صدایِ شلیک گلوله‌ها و شروعِ جنگ بسی دلخراش بود. امروز سوم ذیقعده و سومین روز ورود اردو به بندر است که از قضا مصادف شده است با سومین حمله و دفاع اردوی شرق. صدای غرّش توپ و تفنگ آهنگِ مَهیبی در گوش می‌پیچد و انسان را به مرگ فرا می‌خواند.

----- قژ . بام!

صدای شلیکِ تفنگ خودی و شلیکِ دشمن در پاسخِ آن و نعرهٔ توپ اردو در این صحنهٔ رزم، در ذهنم تداعی‌گر مشاعره‌ای سخت و تلخ و هولناک است که جسم و جانِ اهلِ اردوگاه را به لرزه افکنده و اهلِ آبادی را به غلغله دچار کرده و مناظری فجیع و دلخراش را به وجود آورده است.

آری. ضروری است که مختصری به شرح بپردازیم و بگوئیم که در بدو امر، مکان اردو بسیار بد انتخاب شده بود. محلِّ تعیین شده، عبارت بود از یک زمین مسطح تقریباً به وسعت دو سه هزار زرع مربع، از اراضی هموار که به قدر دویست قدم خارج از ابنیهٔ بندر، سرِ جادهٔ جز قرار داشت که جنوب آن پنبه‌زار بود و از شمال به

کلبهٔ محقّری محدود می‌شد که یک طرفِ آن قبرستانِ بندر بود و دور تا دور منطقه را درختستانِ مُهیب جنگل می‌پوشانید.

فی‌الحقیقه این قطعه زمین که اکنون محلِّ اردوگاه است، گویی که در میان باغی بسیار قدیمی واقع گردیده؛ زیرا اشجار کُهنسال جنگلی که شاخه به شاخه و دیوارِوار به هم پیوسته و تا کهکشان سرکشیده‌اند، به حدّی اطراف را وهم‌آگین کرده‌اند که دیدن بیست گام دورتر امکان‌پذیر نیست. فرونت[1] اردوگاه متوجّه شمال است و چنانچه ذکر شد، در مقابل اردو، مزارستانی قرار دارد و حدّ فاصل گورها و خیمه‌گاه‌های اردو، در کنار جادهٔ جز، دیواری به ارتفاع یک ذرع و به طول بیست ذرع حائل شده است که در مقابل جناح چپ اردوگاه، تقریباً به اندازهٔ نیمی از طولِ اردو را در بر می‌گیرد. جناح راست به خیابان جز متصل است و جناح چپ به بانک روس نظارت دارد. مابین جناحین و نقاط مذکوره، حائلی وجود ندارد، بجز آنکه در شمال غربی، همان کلبهٔ محقّر و قدری دورتر از آن پل چوبی کوچکی که در روی جوی آب و در مدخل قریه بنا نهاده شده که برای عبور و مرور به قصبه است. یک کورهٔ آجری نیز در اوایل انبوه درختان جنگل مقابل شمال غربی فرونت اردو موجود است که دسته‌ای از مجاهدین همواره آنجا را سنگر قرار داده‌اند.

خطِّ مدافعه، اگر چه درون جنگل به صورتِ زنجیره تأسیس گشته، لکن با پشتِ جبهه هم توسط پست‌های کمک و خطِّ احتیاط ارتباط پیدا نموده است.

علی‌الصباحِ سوم ذیقعده، در شرایطی که احتمال هیچ نوع مصادمه‌ای نمی‌رفت، پس از آنکه دستور انتظامات قراولان و دیده‌بانی و کشیک خطِّ زنجیر داده شد، دو رَسَد[2] به همراهی یک نایبِ پیاده نظام به خیابان جز فرستاده شدند که جناح راست

۱- فرونت: پیشانی و قسمتِ جلو.

۲- رَسَد : دسته، واحدی نظامی شامل سه جوخه.

را تحت تَرَصُّد[۱] داشته باشند و چون اهل اردو از ابتدای ورود به بندر پیوسته از سردار مطالبه مواجب می‌نمودند، سردار و رئیس اردو و مُحاسب به مرکز اردوگاه آمدند و در چادر توپخانه جلوس کردند و دستور توزیع مواجب را دادند. توپچیان هم حسب‌الامر مشغول پرداخت حقوق گردیدند. حقوق تا بین‌های قشونِ رفرم، یعنی توپچی‌ها و سربازان، غیر از مواجب محلّی، در ماه نفری شش تومان نقد بود. سوارها علاوه بر این مبلغ، علیق یک رأس اسب را هم دریافت می‌دارند که قیمت تسعیر[۲] آن در این مسافرت از قرار رأسی شش تومان برآورد شده است. به بختیاری‌ها و مجاهدین نفری پانزده تومان حقوق و جیره و علیق پرداخته شده است. مواجب صاحب‌منصبان نظامی به تفاوت درجات از بیست الی یکصد و پنجاه تومان نقد و تعداد علیق اسب است که مقدار علیق هم بسته به تفاوت درجات و مقام و رتبه هر کس از یک الی سه رأس می‌باشد. به هر حال، اندکی بعد، سردار به بندر رفت که به انتظام امور دیگر بپردازد و سایر دسته‌جات نیز به واسطه کسالتی که از بیداریِ شب و زحمات ماقبل داشتند، اندکی به استراحت پرداخته‌اند و انتظار آن دارند که پیاپی و متعاقب یکدیگر اخذ وجوهات نمایند. حقوق توپچیان هنوز کاملاً پرداخته نشده بود که ناگاه به شدّت به سمت چادرها شلیک گردید، به قسمی که از شدّت آتش به پا خاستن امکان نداشت. از کثرت تیرهای وارده چادرها سوراخ سوراخ می‌شد. صاحب‌منصبانِ دسته‌جات موجود که به زمین دراز کشیده بودند، با سوتک قسمت‌های خود را برای دفاع به زیر سلاح و به سمت سنگر احضار می‌کردند، لکن کسی نمی‌توانست در زیر فشارِ باران گلوله قدمی از قدم بردارد.

خوشبختانه توپ‌ها از اوّل شب آماده کارزار بودند. نگهبانانِ توپ‌ها احتیاط را از دست نداده و هنگام صبح نیز همچنان آماده تیراندازی بودند و به محض صدور

۱- تَرَصُّد : زیر نظر داشتن، در کمین داشتن.

۲- تسعیر : قیمت‌گذاری.

فرمان شـــلیک، تیر اوّل را پرتاب کردند. صـــدای انفجارِ تیر اوّل و دوم و توپ‌های پی‌درپی غوغایِ غریبی به پا کرده بود که تیراندازی دشـــمن را اندکی ســـاکت کرد. چنانچه در حمایت شـــلیک توپخانه، پیاده‌ها توانســـتند قدری پیشـــروی کنند و در عمقِ جنگل پراکنده شـــوند. ســـربازان به همراهی عده‌ای از مجاهدین به عجله واردِ جنگل شـــدند. در این موقع به ناگاه توپ شـــیندر ســـاکت شد. پس از تحقیق آشکار گردید که سوزنِ آن خراب گشته و بخش دیگرش به نامِ کولاس[1] از کار افتاده است. با وصـــف کوشـــشـــی که در ترمیم آن به کار رفت، به مناســـبت فقدان جعبه‌های ملزومات یدکی، از به کار انداختن آن خبری و امیدی نیست. اینک از شدّت شلیک دشمن اندک اندک کاسته شده است و صدایِ آن تک تک و از دور شنیده می‌شود؛ امّا این رفتار چندان ادامه نیافت؛ زیرا دقایقی بعد، حملهٔ شدید جناحی دشمن، خطِّ پیاده اردو را در هم شـکست و در آنی خطِّ جلو خالی شد. اینک مقاومت عمومی به پناه دیوار خرابه انتقال یافته که در آنجا فقط یک رســدِ توپخانه مشـــغول تیراندازی اســت و بر اثر این آتش اســت که از دخول دشمن به اردوگاه ممانعت شدیدی شده است؛ زیرا پیاده‌هایی که به جنگل رفته بودند از حملهٔ سخت دشمن و از هراسی که بر آن‌ها مســـتولی شـــده بود، چنان متوحشـــانه پراکنده گردیده‌اند که اثری از آنان نمودار نیســـت. فقط در پشـــت همان دیوار خرابه مانده و توپخانه را کمین‌گاه قرار داده‌اند. کلیّهٔ صـــاحب‌منصـــبان اردو نیز در همین نقطه جمع گردیده و با اضـــطراب منتظر نتیجـــه کارند. در این وقت از طرف ســـردار سَـــواری آمد و یک عراده توپ خواســـت که به کنار دریا اعزام شـــود که فرســـتاده شـــد. سپس با یک عراده توپ به دفاع مشـــغول شـــدیم و متجاوز از دو ســـاعت اســـت که جنگ دوام دارد. دیگر نه از ســـردار، نـــه از ســـواران مجـــاهد، نه از بختیاری‌ها و ســـواران مازندرانی، و یا بقیهٔ گروه‌هان‌های پیاده، اطلاعی در دســـت نیســـت. ارتباط قوا با یکدیگر به کلّی از هم

www.tabarestan.info تبرستان

۱- کولاس : قطعه‌ای از سلاح توپ.

گُسسته است. آنچه دیده می‌شود فقط همان عدّه هستند که دیوار خرابه را سنگر کرده‌اند که حدودشان چهل و دو سه نفرند که هفت هشت نفر از آن‌ها مجاهد، پنج شش نفر بختیاری، چند نفر صاحب‌منصب، بقیه توپچی و قلیلی سربازند که عموماً در پناهِ پُشتهٔ خاک دراز کشیده و فقط غرّشِ توپ را تماشا می‌کنند. توپ هم هر چند ثانیه یک بار شلیکی می‌کند و از ورود دشمن به اردوگاه ممانعت می‌نماید ضمناً از طرف دشمن در جواب توپ گاهی گلوله‌ای منفرد فرستاده می‌شود. یکی از گلوله‌های سربی ورندل به دهان یک نفر از توپچیان نمرهٔ[1] توپ خورد و او را نقش زمین ساخت. در جواب آن یک شراپنل فرستاده شد که به سبب احتراق و ترکیدنِ آن از جنگل صدای ناله و شیون بلند گردید.

گلولهٔ دومی دشمن که بر اثر دود باروت توپ، شلیک شده بود، یک توپچی دیگر را از پا درآورد، لیکن به شلیک توپخانه نقصی وارد نیاورد و شراپنل دیگری را به جنگل روانه کردند. افسوس که جز دود تفنگِ دشمن که آن هم گاهگاهی از میانِ درختان دیده می‌شود، چیز دیگری نمودار نیست که نشانه و هدف توپ قرار گیرد؛ امّا وضعیّت پریشانِ سنگرنشینان از نظر دشمن مخفی نیست.

مونیسیون توپ هم دیگر قریب به اتمام است و جز قلیلی کرناد و اندکی ساچمه چیز دیگری نداریم. یک دفعه، عدّه‌ای در کورهٔ آجر دیده شدند که از شکاف دیوار این مکان را به آتش شدید بسته بودند. توپ هم آن نقطه را نشانه قرار داد و به ضرب کرناد انتقام دو نفر زخمی و مقتول خود را گرفت؛ زیرا کورهٔ آجری را ویرانه و سنگریانش را معدوم ساخت. هیهات که گلوله دیگری از طرف دشمن یک توپچی دیگر را به رفیق بیچاره‌اش ملحق نمود. اکنون توپچیان را به واسطهٔ اتمام قورخانه و حملهٔ دشمن ترسی فرا گرفته است. نه تنها توپخانه، بلکه همگی هراسناک و مضطرب‌اند. سربازان یکی یکی به عنوان تهیّهٔ فشنگ از پشت دیوار سینه‌خیز خود

۱- نمره : در تداول به معنیِ زرنگ.

www.tabarestan.info تبرستان

را عقب کشیدند و از منطقهٔ آتش خارج کردند و راه گریز را پیش گرفتند. در حالی که جیب سربازان مملوّ از فشنگ است، تمام شدن فشنگ بهانه‌ای بیش نبود، این مختصر فشنگ را برای مدافعهٔ نَفْس خود نگاه داشته بودند.

در حین سکوت توپ، بختیاری‌ها و مجاهدان گاهی با تفنگ و موزر شلیک بی‌فایده‌ای می‌کنند و مانعِ هجومِ دشمن به اردو می‌شوند. گاهی نیز سنگریان برای اجرای حمله یکدیگر را تشویق می‌کنند. حتّی یکبر دفعه هم یکی از مجاهدان غیورانه با عدّه‌ای از بختیاری‌ها و سربازان بپا خاستند و گامی چند با قدم دو جلو رفتند، حتّی از دیوار هم به قدر چهل قدمی دور شدند؛ امّا به واسطهٔ شدّت تیر دشمن و قتل دو نفر از هم قطاران مرگ را عیان دیدند و عقب‌نشینی اختیار نمودند و به پناهگاه اوّلی مراجعت کردند و به حال درازکش درآمدند. این اقدام آنان نیز موجب تهییج شد و مثمر هیچ نوع فایده‌ای که نشد، سهل است، بلکه بر وهم و ترس نفرات هم افزود. در این هنگام، از خیابان جز به شدّت شلیک شد و انبوهی تفنگ به دست به سمت اردو حمله آوردند. از جبهه نیز گلوله چون تگرگ باریدن گرفت.

مدافعینی که فقط جان‌پناهشان همان دیوار خرابه است، دیگر از دو طرف به آتش شدیدی معروض گردیده و خود را به کلّی باخته‌اند. در این حمله سه نفر توپچی بیچاره که کنار توپ مشغول پُر کردن و قراول رفتن و آتش کردنِ توپ بودند، وقت تغییر جبهه توپ را پیدا نکردند و ضمن اتخاذ دیرکسیون[1] جدید از تصادم گلوله‌های سربیِ مهاجمینِ دشمن مقتول شدند و دیگر توپ بی‌مستخدم ماند. دو نفر از سربازان هم تیر خوردند. صاحب‌منصبان هم مضطربانه حکم به سر نیزه زدن می‌نمایند در صورتی که اولاً بیچاره سربازان طریقهٔ استعمال سرنیزه را نمی‌دانند، در ثانی، به قدری خود را باخته‌اند که تفنگ را از عصا نمی‌توانند تمیز

۱- دیرکسیون : جهت‌یابی، جهت.

www.tabarestan.info

دهند. هر کس مذبوحانه به فکر نجات جان خویش است و بانگِ بلندِ «أیْنَ المِفْرَشان[۱]» از میانِ جانِ این و آن به گوش می‌رسد.

در این گیرودار، دو نفر توپچی دیگر که شاهد کشته شدنِ دوستانِ توپچیِ خود بودند از پشت جبههٔ قورخانه به سویِ توپ شتافتند و با آخرین ساچمه‌ها به مقابله پرداختند و البتّه مجروح هم شدند؛ امّا به واسطه نبودن سنگرنشین مدافع، تاب مقاومت را از کف دادند و در مقابل فریادهای تشجیع[۲]آمیز صاحب‌منصبان هیچ‌یک از افراد حاضر نمی‌شدند که از دشمن مهاجم جلوگیری کنند.

تیرهای دشمن گاهی یکی از فراریان را از پای درمی‌آورد چنانچه یک شیپورچی که در آن موقع می‌خواست با نواختن شیپور طرف را بترساند، تیری خورد و به زمین دراز کشید. صاحب‌منصبی دیگر از پا مجروح گردید. دو نفر از نایبان پیاده مقتول شدند. سپس انبوه سپاه تراکمه مظفرانه به اردوگاه ریختند و پشت این محل مدافعه را متصرف شدند. تاب ثبات به کلّی از دست رفته، جنگ و گریزکنان در زیرِ فشار باران گلوله به کلبه که در جناح چپ اردو قرار دارد، رسیده و سنگر تدافعی مذکور به ناچار تخلیه شده و به تصرّف دشمن درآمده است. مهاجمین دشمن که بر خیمه‌های اردو استیلا یافته بودند، ابتدا اصطبل توپخانه را که تقریباً دارای پنجاه قاطر توپ‌کش و اسبان سواری دولتی و شخصی بود، به انضمامِ کلّیهٔ مال‌های سواری صاحب‌منصبان و غیره را به سرعت اولجه[۳] کردند و به غارت چادرها و بردن اثاثیه اردوگاه پرداختند؛ سپس چادرهایی را که تهی نموده بودند، به آتش کشیدند. یک سیّدِ بیچاره از تابین‌های پیاده را که مریض و در چادر بستری بود، در میان شعله‌های آتش سوزاندند و چند نفر مجروح را که در چادرها افتاده بودند، شکم

۱- أیْنَ المِفْرَشان: کجاست سرپناهی؟ أیْنَ: کجاست؟ «مِفْرَش» : هر چه بگسترانند، اینجا توسّعاً محلّ امن، محلّی برای پناه گرفتن.

۲- تشجیع : دلیر کردن کسی را و قوّت قلب دادن.

۳- اولجه : به غنیمت گرفتن.

www.tabarestan.info تبرستان

دریدند و مقتول کردند. عدّه‌ای از فراریان را نیز که در گودال‌ها به چنگشان افتاده بود، پاره پاره کردند. اکنون رشادت بختیاری‌ها و همّت مجاهدین است که بار دیگر مجدداً به یاری می‌آید، به این ترتیب که چند نفرشان متفقاً به ریاست **رشیدالسّلطان بختیاری** که سرکرده شصت نفر بختیاری است که در معیّتِ سردار، باقی ماندهٔ بام کاروانسرای بندر و چند خانهٔ قریه را جان پناه قرار داده‌اند و با شدّت به سمت چادرها شلیک می‌کنند. از شدّت شلیکِ مغلوبینِ اردو، چنان هولی بر مهاجمینِ غالبِ غارتگر مستولی گردید، که دیگر تأمل را روا ندانستند. مال‌های غارتی را برداشتند و از همان راهی که آمده بودند، فرار کردند. اگر چه از یک حملهٔ متقابله که در موقع فرار آن‌ها از پشت کلبهٔ مزبور اجرا شد، چند نفر از دشمنان مقتول شده و افتادند؛ ولی نتیجهٔ کارزار در جهت منافع دشمن استحصال شد و کار از کار کاملاً گذشته بود.

www.tabarestan.info تبرستان

هنگام اجرای این حملهٔ اخیر نیز یک نفر از صاحب‌منصبان پیاده گلوله خورد و از ناحیهٔ ران صدمه شدید دید، موقعی که جنگ در اردوگاه به سویِ اضمحلال اردوی شرق در جریان بود، در کنارهٔ دریا نیز سواران و پیاده‌ها تاب مقاومت را از کف دادند و شکست خوردند. مونیسیونِ توپ آن طرف هم که مانعِ نزدیک شدن لتکه‌ها می‌شد، تمام گردید و بی‌مصرف در گوشه‌ای افتاده بود. اینک سردار با بقیهٔ سواران به شکست مبتلا شده و از سمت کنارهٔ دریا به درون آبادی شتافته است تا اوضاع را به سرعت بررسی کنیم و در پی چارهٔ کار باشیم؛ بنابراین قرار شد که مجلس مشاوره‌ای منعقد شود؛ زیرا آشکار گردیده بود که هیچ‌یک از افراد اردو، نه سواره و نه پیاده، حتّی با فشار هم، در جنگ شرکت حرکت نخواهند کرد؛ زیرا به کلّی توانِ جسمی و روحیِ خود را از دست داده‌اند.

سوارهای مازندرانی در آغاز نبرد راه گریز را اختیار کرده و به سمت مازندران رفته‌اند. تعدادی از پیاده‌ها نیز در نیمهٔ جدال سواران مذکور را تعاقب کرده و راه خانه‌های خویش را به پیش گرفته‌اند.

اساساً سربازان به مناسبت تیر خوردن **رفائیل‌خان** فرماندهٔ پیاده نظام و کشته شدن عدهٔ زیادی از سربازان و صاحب‌منصبان، همچنین سواران مخصوص به واسطهٔ مجروح شدن رئیس مجاهدین **میرزا کوچک‌خان**، و فقدانِ چند نفر از سرانِ ارشدِ مجاهدین، دیگر به خوبی اداره نمی‌شدند. به سببِ نبودن گلولهٔ توپ و فشنگ هم قوهٔ معنویهٔ عمومی از دست رفته، به ویژه تلفات مهم امروز همه را سخت ترسانیده است. بدین جهت جوقه جوقه[1] گرد آمده و محرمانه مذاکره می‌کنند که چگونه فرار کنند.

www.tabarestan.info تبرستان

در این حادثه رفتار قزاقان ایرانیِ مستخدم و محافظ بانک روس نیز جالب توجه است؛ زیرا بیرقی برداشته‌اند و در معابر می‌گردانند و اهالی بَلَد و اتباع خارجهٔ بندر را به تحصّن و ورود به بانک دلالت می‌کنند و عموم را به آنجا می‌خوانند. ارامنه و مسلمانان تبعهٔ خارجهٔ بندر که کاملاً مضطرب‌اند، این دعوت را به جان و دل منّت دانسته، بیرق‌های الوانِ دُوَلِ متبوعه خود را بر فراز عمارات خویش برافراشته‌اند و اموالشان را گِرد کرده و به سوی بانک حمل می‌نمایند. از طرف دیگر جارچی در میدان‌گاه بندر به نام نمایندهٔ روس جار می‌کشد که چون تراکمه الساعه بندر را آتش خواهند زد، اگر از اتباع خارجه کسی اموالش یا خودش تلف شود، دولت روس مسئول نخواهد بود. این ندا بیشتر خلق را به وحشت دچار ساخته است، اتباع داخله نیز به پیروی از اجانب برای حفظ و حراستِ جان و مال به اتّفاقِ اجانب به سوی بانک می‌شتابند.

۱- جوقه : دسته و گروه.

وحشت خلق و هیاهوی پناهندگی بندریان بیچاره، بر خوف سربازان مضطرب افزوده است به نحوی که، محرمانه با قزاقان بانک هم‌پیمان شده‌اند که آن‌ها نیز اجماعاً به بانک متوسّل شوند و برای حفظ جان خویش تحصّن اختیار کنند.

بلی، رزم آزمایان اردوی شرق در پایان خدمتگزاری و با وصف تحمّل اینهمه رنج و زحمت، در نتیجهٔ شش ساعت مدافعهٔ مبهم امروز که منتج[1] شکست اولی و غلبهٔ مشکوک بعدی بود، عاقبت به حُکمِ اجبار تن به این شکست فجیع دادند.

www.tabarestan.info تبرستان

۱- منتج : نتیجه دهنده، نتیجه.

فصل چهارم

«۱۹»

تبرستان
www.tabarestan.info

کنکاش و فرار

فجیع‌تر از شکست اردو، فضایحی است که از تحصّن سربازان حاصل گردیده و در اثر آن قوّهٔ معنوی عمومی کاسته شده است. اکنون تمام تابین‌ها، حتّی سران اردو نیز از خوف و هراس به فشار روحی سختی مبتلا شده و در تکاپوی فرارند.

سردار و کلّیهٔ صاحب‌منصبان گرچه از حوادث هولناک آخرین نبرد بسیار اندوهناک‌اند و می‌کوشند که از فرار نفرات و تحصّن قوا جلوگیری کنند؛ ولی این اقدامات بیهوده است؛ زیرا مابقی تابین‌ها یک یک به همقطاران خود تأسی می‌کنند و میدان را خالی می‌کنند.

برای منع تحصّن و جلوگیری از اقدامِ آنان، چنان کار به وقاحت و فضاحت کشیده، که صاحب‌منصبان حتّی به تهدید متوسّل می‌شوند و به سوی فراریان تیر موزر شلیک می‌کنند؛ امّا این حرکات بیشتر بر ترس سرباز می‌افزاید و بدون اینکه بدین اقداماتِ بازدارنده اهمیّت دهند، بقیّهٔ ملزومات خویش را که از اولجه و چپاول ترکمن‌ها بجا مانده است، برمی‌دارند و به بانک روس می‌شتابند. بازار بندر به کلّی تعطیل شده و خانه‌ها خالی است. بیرق روس بر فراز عمارات نصب گردیده است و پیوسته در دست قزاقان ایرانی در کوچه‌ها گردانده می‌شود. اهالی دسته دسته به سوی بانک می‌شتابند. بندر را بُهت وحشتناکی فراگرفته است. دسته‌جات پریشان

شـــده اردوی شـــرق در این هنگامهٔ مهیب با چهره‌ای بی‌رنگ و قلبی ناامید و تنی هراسان دسته دسته گِرد آمده‌اند و لرزان با یکدیگر مشورت و چاره‌جویی می‌نمایند.

ســـرانجام در پی بروز این پیش‌آمدهای ناگوار، به امر ســـردار مجلســـی در پی چاره‌جوییِ امر در یک گوشه میدانگاه بندر منعقد گشت که مرکّب بود از:

ســـردار کلّ اردو، رئیس نظامی اردو، معاون نظامی و رئیس توپخانه و مفتّش اردو، رئیس بختیاری‌ها، ســـعید حضـــور حاکم علی‌آباد، صارم‌الممالک رئیس فوج دودانگه [که این اردو جزو ســـواران مازندرانی به معیّت ســـردار آمده بودند] و یکی دو نفر از اجزای شخصی و مصاحبین سردار.

www.tabarestan.info تبرستان

پس از سکوتی بُهت‌آمیز و وحشتناک سردار گفت:

با این اوضاع، باید چه کنیم؟

رئیس اردو گفت: باید محلِّ اردو را فوری تغییر دهیم که بیش از این خســـارتی نرسد.

ســـردار گفت: راســـت اســـت؛ ولی بدون مال [چهارپایِ باربر] و این پیشامدها برای این کار مجالی نمانده است.

حاکم علی‌آباد گفت: خوب اســـت ابتدا امر فرمائید که عجالتاً چادرها را از بیرون آبادی بیاورند این جا تا بعد چاره‌ای بیندیشیم.

عموم گفتند: بلی، بلی، واجب است.

فوراً از طرف ســـردار به تابین‌های موجود حکم شد که به اردوگاه بروند و چادرها را جمع‌آوری کننـــد و به همین مکان بیاورند؛ ولی چگونه بروند؟ جســـارت رفتن به ســـمت اردوگاه در تابین‌ها نمانده اســـت. همگی وحشـــت‌زده و مضـــطرب و لرزان‌اند. چادرهای تهی و توپ‌های شـــکســـته در اردوگاهِ بی‌صـــاحب افتاده، کیست که بتواند برای آوردن آن‌ها داوطلب شـــود؟ کیســـت که بتواند قدمی از قدم بردارد؟ امّا چون ســـردار به آورندهٔ اثاثیه و چادرها و توپ‌ها وعدهٔ انعام و جایزه داد، تعدادی ســـرباز و

توپچی به امید اخذ انعام به محلِّ اردو شتافتند و چند چادر را جمع‌آوری و به محل جدید که همین میدان‌گاه است، آوردند و مشغول تأسیس اردوگاه و اقامه چادرها شدند. گروهی از سربازان هم توپ‌ها را آوردند.

سردار گفت: عجالتاً این مکان بد نیست. محفوظ و مناسب است؛ امّا هر چه زودتر باید از این مکان عزیمت کنیم؛ ولی با این وضع به کجا می‌توانیم برویم و چه کاری می‌توانیم بکنیم؟

رئیس اردو گفت: ماندن در این مکان مسلماً بیهوده است. بایستی بقیّهٔ اردو را به سمت استرآباد حرکت داد.

www.tabarestan.info تبرستان

حاکم علی‌آباد گفت: چگونه می‌توانیم با این پریشانی جلو برویم؟ کو مالی برای حمل و نقل اسباب؟ کجاست فشنگ که در صورت فشار بتوان به جنگ مداومت کرد؟ وانگهی محقّق است که قدم به قدم دچار مخاطره خواهیم شد.

رئیس فوج دو دانگه گفت: آری مسلم است که قدم به قدم با حملهٔ جدیدی مصادف می‌شویم. وانگهی، فعلاً که قدرتی برای مدافعه نداریم؛ پس جز اسارت چه نتیجه‌ای به دست خواهد آمد؟

معاون اردو گفت: قسمتی از اردو که فعلاً متحصّن‌اند. بقیّه هم مسلماً پیشروی نخواهند کرد. با این وضع چطور می‌توانیم به استرآباد برویم؟ زیرا فشنگ و مونیسیون تمام شده و در احدی توانِ مقاومت نمانده است پس به عقیدهٔ من پیشروی خطاست.

رئیس بختیاری‌ها گفت: آری، باید عقب‌نشینی کنیم و البتّه هر چه زودتر؛ زیرا تا وقت داریم شاید بتوانیم به جایی برسیم؛ والّا چنانچه یک دفعه دیگر، مثل امروز موردِ حمله واقع شویم، شک نیست که دست بسته اسیر خواهیم شد.

یکی از اجزا گفت: راست است، ماندنِ اینجا جز ضرر حاصلی ندارد.

دیگری گفت: بلی، باید برویم و خیلی هم به تعجیل؛ زیرا ماندن جز خطر نتیجه ندارد. پیشروی هم غیرممکن است؛ پس عقب‌نشینی کنیم.

رئیس توپخانه گفت: باید نحوهٔ رفتن را هم در نظر بگیرید؛ زیرا اکنون که تخلیهٔ این محل بالاتّفاق ضروری دیده می‌شود و برای پیشروی هم اشکالاتی هست و سهل‌ترین راه را عقب‌نشینی تشخیص داده‌اید، تصدیق می‌نمایید که آن هم کار چندان آسانی نیست؛ زیرا توپ‌ها را هم باید در نظر بگیرید که مال برای حمل و نقلِ آن‌ها نداریم و همه از دست رفته، نه فقط قاطرهای توپخانه را به غارت برده‌اند؛ بلکه اسب‌های سواری صاحب‌منصبان هم از بین رفته است؛ بنابراین فاقد وسایل انتقالِ توپ گردیده‌ایم. چگونه می‌توانیم اثاثیه و توپ‌ها را بدون مال حمل کنیم؟ رها کردن و به جا گذاشتن آن‌ها نیز مسئله‌ای ننگ‌آمیز است. به هر حال تا وقت است در این باب تبادل نظر کنید و تصمیم صحیح و صریحی اتخاذ نمایید.

سردار گفت: ولی چگونه توپ‌ها را ببریم؟ می‌توان آن‌ها را با دست و طناب در این راه‌های سخت حرکت داد؟

رئیس توپخانه گفت: با دوش و دست غیرممکن است؛ زیرا در صورتی که گذرگاه ما جاده‌ای هموار و کوتاه بود، شاید می‌شد با دست و طناب کشید؛ امّا راهِ ما همین جنگل‌های صعب‌العبور است که همه آمده و دیده‌ایم. وانگهی افرادِ اردو همه مضطراب‌اند و عدّه آن‌ها قلیل است. اینک که تصمیم به عقب‌نشینی دارید، باید به قسمی این حرکت را اجرا کنیم که لااقل به معنیِ فرار نباشد و اسلحه را هم به دشمن واگذار نکنیم.

سردار گفت: هیچ شک نیست که دیگر نمی‌توان در این محل توقف داشت؛ زیرا امروز هم اگر بمانیم، فردا باز همین اوضاع است. وانگهی اردو کاملاً متفرّق شده، نه گلوله توپ داریم، نه فشنگ. دیروز فشنگ منچستر تمام شده، سه تیر هم امروز، آنچه هم که موجود است فقط می‌تواند جانمان را به سلامت به نقطه‌ای برساند.

www.tabarestan.info

گذشـــته بر این، دشـــمن ما، تنها اردوی ارتجاعی نیســـت؛ بلکه دیگران‌اند. و همین اجنبی است که این شرایط را برای ما فراهم کرده است و الساعه ما با آن‌ها در جنگ و جداليم. چگونه می‌توان در مقابل فشارهای آنان بدونِ امکانات و وسایل ایستادگی و مبارزه کرد؟ پس باید هر چه زودتر به مکان امنی برویم و هر قدر که ممکن شود، اثاثیه و توپ‌ها را همراه ببریم؛ امّا چون توپخانه و بُنه سنگین است و وجود مال هم حُکمِ اکســـیر را پیدا کرده، تصـــوّر می‌کنم انتقالِ آن غیرممکن باشـــد. ظاهراً هم تقصیری بر عهدهٔ ما نیست. کیست که ما را خلافکار تشخیص دهد؟ یا خائن معرفی نماید؟ زیرا از روزی که بدین مکان وارد شده‌ایم، آنچه جدّ و جهد بوده نموده‌ایم. در باب تهیّهٔ مال نیز زحماتی که کشـــیده شـــد، بی‌نتیجه و بیهوده گردید. نه فقط مال بُنه به دست نیامده است؛ بلکه مال‌های خودمان را هم از دست داده‌ایم. علی‌ایحال، غفلتی اســـت که شـــده و ســـهوی اســـت که به اجرا رســـیده، اینک هم که کار از کار گذشته و به وسیله اقدامات اجانب و مساعدت به دشمن، اردو از پا درآمده و چاره‌ای جز فرار نیست. حال اگر طریقهٔ سهل‌الحصولی برای حمل توپ و اثاثیه دارید، بگویید تا شور نمائیم و نتیجه کامل گرفته شود.

سردار این بیانات را با لحنی جدّی بسان ناطقی که در دیوان داوری مقابل قُضات قرار گرفته، ادا کرد، گویی که از خویشـــتن دفاع می‌نماید. آن گاه با نگاه استفهام به فرد فرد حُضّار نگریست و سپس گفت:

بـــالاخره بگوییـــد ببینیم، از اینجـــا به کجا برویم؟ کجا را اولین منزل برایِ اُطراق قرار دهیم؟

حاکم علی‌آباد گفت: به قلعه پایان یا به جهر کُلباد.

رئیس فوج دودانگـــه گفـــت: آیـــا از کُلبـــادی‌ها و از گلوگاهی‌ها که ســـاکنین آن محل‌اند اطمینان دارید یا خیر؟

رئیس اردو گفت: کُلبادی‌ها و گلوگاهی‌ها تماماً مطیع‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

رئیس فوج دودانگه گفت: قبل از شکست اردو مطیع بوده‌اند؛ لکن حالیه چطور؟ چون من سالیان دراز را در این صفحات به سر برده‌ام، خوب می‌دانم که کُلبادی‌ها از ترس و به دروغ تن به اطاعت داده و شما را گول زده‌اند.

رئیس اردو گفت: اعتقاد شما در حق کُلبادی‌ها صحیح نیست، با این حال به انه‌زان نقل مکان می‌کنیم.

سردار گفت: به نوکنده یا کارکنده؟

تبرستان www.tabarestan.info

رئیس فوج دودانگه گفت: در صورتی که بخواهید به انه‌زان برویم، نوکنده بهتر است، چون لااقل محلِّ مناسبی برایِ مدافعه دارد. کارکُنده هم دارایِ جنگلی بسیار سخت است؛ ولی انه‌زانی‌ها با ما در حال جنگ‌اند، چگونه می‌توانیم آنجا برویم؟ زیرا همین جنگ و جدال در آن جا هم ممکن است رُخ دهد و همه را محو نماید.

سردار گفت: این موضوع چندان اهمیّت ندارد. رأی بدهید. اگر تصدیق دارید، الساعه حرکت کنیم.

رئیس توپخانه گفت: در موقع تصمیم‌گیری و اعلامِ رأیِ قطعی، مسئله بردن توپ‌ها را هم از نظر نباید دور داشت. توپ و لوازمِ آن را بدون مال و توپچی و سرباز سه چهار فرسخ کشیدن و بردن، آن هم در چنین جنگلی مَهیب و تحتِ فشارِ حملات و آتش دشمن کاری است مشکل.

سردار گفت: به راستی که این کار بسیار اشکالِ پیدا کرده است. در این باب هم چاره‌جویی کنید که آیا توپ‌ها را ببریم یا به جا بگذاریم و در صورت بردن به چه نحو خواهد بود؟

همگی سکوت .....

سردار گفت: زودتر جواب بدهید؛ زیرا موقع باریک و وقت خیلی تنگ است.

بردن توپ‌ها مشکل و به جای گذاردن آن‌ها غیرممکن است؛ زیرا شقِّ اوّل دارای مخاطرات و شقِّ ثانی مسئولیّت عظیمی را داراست. گرچه توپ بی‌منیسیون برای

دشـمن بی‌فایده است؛ امّا اسماً ننگ دارد، این وضع دشوار همگی را به تفکّر مجبور داشت؛ ولی به واسطه نبودن چهارپا ابداً چاره‌ای به نظر نمی‌رسید. اینک مجاهدین و بختیاری‌ها سوار بر اسبان و مضطرب و منتظر آخرین نتیجهٔ مذاکرات و صدور حُکمِ قطعی سـردارند. تأسیس اردوگاه فقط با اقامهٔ دو چادر مانده و قسمت کلّی سربازان صحن بانک را اقامتگاه قرار داده‌اند. عاقبت برای حمل توپ‌ها چنین پیشنهاد شد:

در شـرایطی که کار سـخت شـده و اندکی فداکاری لازم اسـت، یگانه چاره این اسـت: در صورتی که بخواهید توپ‌ها را ببریم، ممکن است حکم کنید که سوارها از اسـب پیاده شـوند و توپ و اثاثیهٔ آن را بر مال‌های سـواری خویش بار کنند؛ زیرا پالان‌های حمل بار که اختصـاص به توپ دارد موجود اسـت و غارت نشـده. اگر از غفلت حالیهٔ دشـمن اسـتفاده کنیم و متفقاً جنگ و گریز نمائیم، می‌توانیم لااقل توپ‌ها را به محلِّ مناسـب برسـانیم تا در آنجا مالی تهیه کنیم و بتوانیم پیشروی یا عقب‌نشینی کنیم.

سـردار و رئیس بختیاری‌ها گفتند: سـوار چگونه اسبش را در چنین موقع تنگی خواهد داد؟ وانگهی سـوارها همه رفته‌اند. این‌ها اجزای شـخصـی‌اند که به انتظار ما ایستاده‌اند.

فی‌الحقیقه، از مجاهدین فقط بیسـت نفر مانده‌اند و پنجاه نفر هم از سـوارانِ بختیاری موجودند؛ امّا در ضـمن این مذاکرات که به قدر ربع سـاعتی بیشتر امتداد نیـافته بود، یکی از دهقانان از سـمت جنگل دوان دوان و فریاد کنان در حالی که شـیون می‌کرد، به سـوی میدان‌گاه خالی آمد و اظهار داشـت که سپاه ترکمن‌ها باز هم حمله آورده و تا نزدیکیِ ما رسـیده‌اند اضـطراب وی بر هراس حاضـرین افزود و بدون هیچ تصمیمِ جدّی، مجلس کنکاش را در هم و برهم کرد. سردار اسب خواست و ضمناً به سرکردهٔ بختیاری‌ها خطاب کرد و گفت:

www.tabarestan.info تبرستان

----- یک جعبه دیگر فشنگ باقی است، آن را هم بدهید به سواران که تقسیم نمایند.

سرکردهٔ بختیاری گفت: بسیار خوب، ولی در نزد سواران اکنون متجاوز از پنج هزار فشنگ موجود است که آن‌ها را همه جا می‌تواند، برساند.

یک جعبه فشنگ را نیز به فوریت مابین سواران تقسیم کردند.

رئیس اردو گفت: بقایای اردو را چه باید کرد؟

سردار گفت: کدام اردو؟ قسمتی از سربازها که به بست رفته‌اند سایرین هم خود دانند. عجالتاً وقت نیست که به فکر احدی باشیم.

www.tabarestan.info تبرستان

رئیس توپخانه گفت: توپ‌ها را چه کنیم؟

سردار گفت: نمی‌توان بُرد. باید جا گذاشت؛ ولی حتّی‌الامکان به فوریت خراب کنید.

رئیس توپخانه گفت: ضروری است که لااقل کولاس‌های آن‌ها را ببریم؛ زیرا اگر توپ‌ها به دست دشمن بیفتد، بدون کولاس برای آن‌ها مثمرثمر نخواهد بود.

سردار گفت: بردن آن‌ها هم به واسطه سنگینی عجالتاً غیرممکن است.

رئیس توپخانه گفت: پس پیچ‌های کولاس‌ها را بگشاییم و ببریم.

سردار گفت: در تخریب توپ‌ها هر چه می‌توانید انجام دهید؛ اما زودتر که وقت خواهد گذشت.

پس به سمت توپ‌ها شتافتم، سوزن شیندر و پیَچ‌های سایر کولاس‌ها را گشودم و به نزد سردار ارائه کردم. سردار گفت:

----- اینک توپ‌ها از کار افتاده، سوزن شیندر و سایر پیچ‌هایِ عُمدهٔ کولاسِ توپ‌ها حاضر است؛ ولی چون مال‌های توپخانه و اسب سواری صاحب‌منصبان غارت شده، حداقل دستور دهید، مالی هم به صاحب‌منصبان داده شود که جا نمانند.

سردار پیچ‌های مذکور و سوزن توپ شیندر را برداشت و گفت:

----- اسب زیادی از کجا بیاوریم؟ می‌دانید که اسب یدکی نداریم. وانگهی سوارها همه رفته‌اند.

رئیس اردو گفت: من هم اسب ندارم. اسب‌هایِ صاحب‌منصبان هم همه غارت شده است، تکلیفی برای ماها معین نمایید.

سردار گفت: اسب‌های شما که غارت نشد و در اردوگاه نبود. می‌توانید سوار شوید.

رئیس اردو گفت: یکی از اسب‌های من کشته شد، دو رأس آن را هم سربازان در وقت تحصّن به عنوانِ غارت به بانک برده و نگاه داشته‌اند. آنچه فرستادم بیاورند، نداده‌اند، اینک بی‌مال مانده‌ام، ولو قاطر باشد، شما را به خدا حُکم کنید مالی بدهند که بتوانم بیایم.

www.tabarestan.info تبرستان

سردار در حالی که متغیر و مضطرب بود، گفت: عجیب است، چه اسرارِ بیهوده‌ای؟ در این موقع باریک، مال زیادی از کجا بیاورم؟ کی مالِ خود را به امر من به شما خواهد داد؟ شما هم با زرنگی تفحّص کنی، در گوشه و کنار هر مالی به چنگتان افتاد، سوار شوید و خود را برسانید.

ضمناً خبر رسید که ملزومات و اثاثیهٔ سردار را که در آبادی و داخلِ عمارت تومانیانس بود، بیرون ریخته‌اند. این خبر بیشتر سردار را مضطرب و متغیّر داشت، چون خواست به هر نحوی که شده گریبان خویش را از چنگِ صاحب‌منصبان خلاص کند و برود. حَضَرات رکاب وی را گرفته بودند و با التماس و عجز و ناله‌کنان می‌گفتند: شما را به خدا چگونه راضی می‌شوید ما را اینجا بگذارید که ترکمن‌ها اسیر و مقتول کنند، یا مجبور شویم به تحصن برویم؟ لااقل حکم کنید که سایرین ما را بر ترک سوار نمایند. آیا انصاف است که صاحب‌منصبان بی‌اسب و پیاده ماندگانِ وامانده به اسارت بروند و سوارها به مددِ اسب، جانِ خویش را خلاص کنند و بتوانند، خود را به مأمنی برسانند؟ پاداشِ زحماتِ و فداکاری‌هایِ ما این است؟!

سردار گفت: من چگونه می‌توانم به سایرین چنین حُکمی بکنم که شما را به ترک گیرند؟ آن‌ها برای رهایی جان خویش چنان در شتابند که حرف مرا گوش نخواهند کرد. شما هم بکوشید تا مال به دست آورید. اگر نتوانستید که بیایید، به بانک بروید و بمانید تا من بروم و قوای عقب مانده را جمع‌آوری کنم و برگردم. طولی نخواهد کشید که می‌آیم و مسلماً همگی را خلاص خواهم نمود. و در همین حال سردار به چند نفر از گماشتگان خود حکم کرد که بروند و ملزوماتش را هم به بانک ببرند.

www.tabarestan.info تبرستان

کلیّهٔ این مذاکرات که پس از آمدنِ آن دهقانِ خبیث جریان داشت و بیش از چند دقیقه به طول نیانجامید. متعاقبِ این پاسخ، سردار رکاب را از دست صاحب‌منصبانِ ملتمس خلاص کرد و گریبان خویش را از اصرار و التماس پیاده ماندگان نجات بخشید. شلاقی بر کفل اسب نواخت و به طرفةالعین با همراهان سوارهٔ خویش از نظر دور و به سرعت نهان گردید. اینک زن و مردِ قُراء اطراف و فراریان جنگل رو به ازدیاد نهاده‌اند و صدای شیون و الامانِ سامعه را می‌خراشد. با این وضع، معطّلی ثمری نداشت و برای کسانی که امکان فرار نداشتند، انتظار بیجا بود؛ زیرا میدان کاملاً تهی شده بود و دیّاری دیده نمی‌شد، جز چند نفر از صاحب‌منصبان پریشان حال. کسانی که دارای اسب بودند و از بدو ورود به بندر، احتیاط را از دست نداده بودند، اینک این امکان را داشتند که جان خویش را به استعانتِ اسب از مهلکه بربایند و حالا مدّتی است که رفته‌اند. سایرین هم پس از شکست، به بست و تحصّن رفته‌اند.

در این شرایط هولناک، راه دیگری هم برای ما بود و آن تأسی جُستن به فراریان در جنگل بود؛ امّا واقعیت آنکه، نه ما و نه نفراتِ فراریِ ما، هیچ کدام جنگلی را که در پیشِ روی بود، نمی‌شناختیم؛ بنابراین گریختن به جنگلی نابَلَد، با پای پیاده و دشمنی سفّاک که بر ما احاطه‌ای تامّ داشت، کاری مشکل و به دور از خِرَد بود که

جز هلاکت و فلاکت نصیبی نداشت ؛ پس تأمّل و انتظاری خطرناک را به خیال آنکه چاره دیگری بیابیم، جز اتلاف وقت ندانستیم. مصلحت تسلیم شدن به قضا بود؛ بنابراین به ناچار به سایر پناهندگان مُلحق شدن را مُرَجَّح دیدیم. البتّه سردار وعده داده بود که عماً قریب[1] قوای عقب مانده را جمع‌آوری کرده و مراجعت خواهد نمود و مسلماً همه را خلاصی خواهد بخشید؛ امّا نشستن به انتظار بازگشت سردار و رسیدن قوای جدید، وقت را به هدر دادن بود. گذشته بر این، چیزی که به اذهان خطور می‌کرد این بود که شاید وعدهٔ سردار صورت نگیرد؛ پس عقل حُکم می‌کرد که در بانک به انتظارِ کِشتی ماندن، با امیدِ رهایی و بازگشت به طهران را انتخاب کنیم که امر بسیار سهل‌التّصورتری است و بر اطمینان قلوب می‌افزاید، البتّه علی‌رغم آنچه که منطقی می‌پنداشتیم، هنوز در ردّ و قبول آن به نتیجه‌ای نرسیده بودم و در درونم غوغا و کشمکشی برپا بود که به ناگاه از درون جنگل صداهای مَهیب هیاهو و چند تیرِ تفنگ سامعه را دوباره خراشید و بر اضطراب قلبی‌ام افزود.

قژ..... قژ.....

متعاقبِ استماع قژاقژ پشت سرِ هم فشنگ‌های مهاجمین، شیون و هیاهوی پیاپی و پُر سوز و گداز دهقانانِ جنگل نیز به استماع می‌رسید و فرارِ دسته‌جمعیِ آن‌ها به سوی آبادی با ازدحامِ شدید دیده می‌شد که منظره‌ای بس هولناک و پُردغدغه بود. در این وهله صاحب‌منصبانِ بی سر و سامان ناچار شدند که به اجرای آخرین قراری که سردار با بازماندگانِ اردو گذاشته بود، بپردازند و به سوی بانک بشتابند. قبل از وصول به بانک، بقیهٔ پیچ‌های کولاس و یکی دو بمب موجود را نیز در چاه مجاور انداختیم و احساس کردیم که از این مسئولیت نیز گریبانمان رها گردیده است. بلی، قضیهٔ تحصّن، پس از عارِ فرارِ عمومی که دامنگیر گروهی شده بود، اضطرار به حُکمِ اجبار، خجلتِ وجدانی را از صفحه دل زدود و عاقبت، تدبیر در

۱- عماً قریب : بزودی.

برابر تقدیر سودی نداشت و بقایای اردوی شرق را هم به سایر پناهندگان مُلحق ساخت.

تبرستان
www.tabarestan.info

«۲۰»

تحصّن

تبرستان www.tabarestan.info

----- اوه! ... خدا را شکر که از اسیر شدن به دست ترکمن‌ها خلاصی یافتیم.

----- صد شکر که از کشته شدن و درجنگل افتادن، نجات یافتن میسّر شد.

----- راستی چقدر فضل الهی شامل حال ما بود!! اگر مثل فلانی که کشته شد، تیری به ما خورده بود، سرانجاممان چه می‌شد؟!

----- واقعاً عجب جنگی بود؟! واه، واه، بیچاره! دیدی چطور سر تیر مُرد؟! گویا گلوله با قلبش آشنا بود، یک راست درون قلبش جای گرفت و فوری مُرد. لابد دفن و کفنش به وحوش جنگلی واگذار شده!

----- واه، واه، آن یکی بدبختِ مادر مُرده! مثلِ گوسفند قربانی، بدون صدا و ندا روح خود را تسلیم کرد. گلوله به مغزش خورده بود.

----- اما آن‌هایی که فرار کردند... راستی چقدر خوب شد. آسوده شدند.

----- خیر، خیر، خدا می‌داند، الساعه بیچاره‌ها در چه حالی هستند! اگر هزار جان هم داشته باشند، یکی را از این راه‌ها نمی‌توانند به سلامت به در ببرند.

سربازان جُل و پَلاسِ خود را در صحن بانک گسترده و گروه گروه دور یکدیگر گِرد آمده بودند و چنانچه ذکر شد، برای تسلّیِ دل به گفتگو و شکرگزاری مشغول‌اند و عجالتاً جز آسودگی خیال و استراحت احوال و رفع آلامی که از بی‌خوابی و سر و صدایِ هولناک جنگ و صحنه‌های دلخراشِ آن حاصل شده بود،

اندیشه‌ای ندارند. اهالی بندر، زن و مرد، صغیر و کبیر، ارمنی و مسلمان و روس، غنی و فقیر با تمامِ اموال و دارایی، دسته دسته گوشه‌های مختلفهٔ حیاط را انتخاب کرده و آنجا را ملجأ و مأوای خویش قرار داده‌اند. صحبت‌ها عموماً راجع به نحوهٔ جنگ‌های این چند روزه است. دسته‌ای از ارامنه یکجا گرد آمده بودند، یکی از آن‌ها با لهجهٔ خاصّ خود می‌گفت:

----- مارون هارقون! دیدی که ترکمن‌ها چطور از توپ و تفنگ دولت هم هیچ نترسیدند! از دریا و خشکی مثل سیل آمدند. بیچاره اردوی دولتی را چنان شکست دادند که الان یک سرشون باید به طهران هم رسیده باشد.

----- خیر، طه‌ووسی ترکمن‌ها کجا این هنر و رشادت‌ها را دارند؟! تو که خودت می‌دانی، این حرکت دستور روس‌ها بود، آن‌ها کردند هر چه کردند.

----- ها. ها. خاجیک! راستی، این برق‌های شب که از برق پاش‌های کشتی جنگیِ روس به صحرا و به اطراف روشنی بخش می‌شد، جُز برای راهنمایی تراکمه، برای چیزی دیگر بود؟! محمّد علیشاه باید فخر نماید که واقعاً چه حامی‌های مقتدری دارد. این ارباب‌ها هستند که سلطنت قاجاریه را در این مملکت پا بر جا دارند.

----- آه. آن کشتی‌های جنگی! آن موشک‌های هوایی که شبانه از کنار دریا به وسیله سالدات روس و مأمورینِ اگنط ردّ و بَدَل می‌شد، مگر جز این بود که مطالب روزانه بندر را تماماً به دوردست می‌فهمانید؟ چه چیزها که ندیدیم؟! راست است مارون، ترکمن‌ها بدون پشتگرمی روس‌ها کجا جسارت این حرکات را داشتند؟ بیچاره قشون دولتی با این اوضاع چه می‌توانستند بکنند؟ بدبخت‌ها منتهای زحمت را هم کشیدند؛ امّا عاقبت هم به دام افتادند. اساساً نمی‌بایستی به بندر می‌آمدند.

جوقه‌ای دیگر از مسلمانان با عدّه‌ای از سربازان گرد آمده بودند و سربازان شدّت جنگ و طرز جریان حوادث را برای آن‌ها شرح می‌دادند. مستمعین نیز در ارتباط

www.tabarestan.info تبرستان

با عاقبتی که برای بندر حاصل خواهد شد، پیش‌گویی‌ها می‌کردند. علی‌ایحال تمام پناهندگان، حتّی اهالی اردو نیز بدون اسلحه‌اند؛ زیرا قزاقانِ ایرانیِ مستحفظ بانک از ابتدای ورود به بانک یکان یکان همه را خلع اسلحه نموده، تفنگ، ششلول، موزر و غیره را تماماً در اتاق دربان و قراول انبار کرده‌اند. بعضی از سوارها که قبل از عزیمت سردار میدان را ترک کرده و به تحصّن آمده بوده‌اند، نیز اسبان خود را در نقاط مختلفهٔ بانک بسته‌اند؛ پس از آنکه بندر به کلّی تخلیه گردید و مهاجمین برای بردن بشارت فتوحات خود به سوی **«خوجه‌نفس»** روانه شدند، سکوتی همه جا را فرا گرفت. رئیس بانک روس به سربازان اجازه داد که چادرهای خود را از خارج به درون بانک بیاورند. سربازان به همراهی قزاقان که بیرق روس را در دست داشتند، بیرون شتافتند و چادر را به درون بانک آوردند و در صحن حیاط برپا کردند. محوطهٔ بانک که زمینی هموار و تقریباً به وسعت چند صد زرع مربع است، اکنون حالت اردوگاه را به خود گرفته است. توپچیان، توپ و بقیهٔ اسباب متروک را به درون بانک آورده و جای داده‌اند. تمام مجروحین نیز از گوشه و کنار بدانجا آورده شده‌اند. اکنون حالت رئیس و مرئوس به کلّی از بین رفته، این شکست روحیهٔ سربازان و مجاهدین و سایر چریک‌ها را کاملاً تغییر داده است.

رئیس بانک نیز که اگنط بندر بود، از کشتی جنگی، سالدات[1] پیاده کرد و به محافظت بانک و متحصّنین گُماشت. سالدات‌ها در لابه‌لای جمعیّت و در میان ازدحام پناهندگان در گردش‌اند. پس از آنکه همه آمدند و آنچه را که می‌خواستند آوردند، قزاق‌ها در را بستند و برای جمع‌آوری بقایای اسلحه به کاوشِ اسبابِ متحصنین پرداختند. سربازانی که فشنگ‌های خود را هنگام جنگ مخفی داشته و فریادکنان به نبودن فشنگ معترض بودند، اکنون پاکت‌های سربستهٔ فشنگ‌های

۱- سالدات : سرباز.

نهانی را به میل و رغبت و به سهولت تحویل می‌دادند. متجاوز از شش هفت هزار فشنگ از میان اسباب سربازان بیرون آمد.

حوالیِ غروب همان روز بود که سواری از طرف بندرجز آمد و اظهار داشت که **مهدی‌شاه** از استرآباد با سواری بسیار به کمک اردو آمده و چون در راه به تراکمه برخورده و مال‌های غارتی را از آن‌ها مسترد داشته، اکنون در جز منتظر اردو است که متّفقاً به سمت استرآباد حرکت نمایند. قزاقان ایرانیِ مستحفظین بانک، سوار مزبور را توقیف کردند و محبوسش داشتند.

www.tabarestan.info تبرستان

گویا رفیق وی که از عقب می‌آمد، چون از کیفیّت شکست اردو خبردار شد، فوراً به جز مراجعت نمود و وقایع تحصن اردو و فرار سردار و توقیف آن سوار را به سرکردهٔ خود اطلاع داد. مهدی‌شاه هم وی را به سمت گلوگاه روانه می‌کند که برود و سردار را مراجعت دهد؛ امّا وقتی سوارِ قاصد به گلوگاه رسید، مدّتی بود که سردار از آنجا گذشته بود؛ بنابراین سوار مزبور مراجعت کرده و مراتب را به رئیس خود عرضه داشت. **مهدی‌شاهِ ایلخانیِ فندرسک** دیگر ماندن در آنجا را بیهوده دانست و سوارانِ خود را برداشته و با تعجیل و یأسِ بسیار به استرآباد برگشت. گرچه این قضیه هم در بانک شیوع یافت؛ ولی به مناسبت آنکه وقایع پایان یافته بود، حائز هیچ اهمیّت و اثری تلقّی نگردید.

اکنون یک ساعتی به غروب مانده است که اگنط از بودن صاحب‌منصبان در بانک اطلاع یافته است؛ بنابراین کماندان کشتی جنگی را خواست و با حضور وی صاحب‌منصبان ارشد اردو را به ملاقات طلبید. پس از آنکه یکان یکان معرفی شدند، اگنط فتح کلام کرد و گفت:

چه شد که شماها برای تحصّن به بانک آمدید؟

صاحب‌منصبان گفتند: همینکه اردو غارت شد و سایهٔ شومِ شکست را که بر سرمان سنگینی می‌کرد، حس کردیم، چون تراکمه[1] مال‌های سواری صاحب منصبان را به غارت برده بودند و هیچیک اسب، استر و چهارپایی نداشتیم که بتوانیم همراه سردار برویم و با پای پیاده هم امکانِ رفتن نبود، ناچار محض نجات از اسارت ترکمن‌ها بدینجا آمده‌ایم تا به سربازانی که قبل از ما آمده‌اند، ملحق شویم.

اگنط گفت: سردار چه شد که نیامد؟ پیغامی برای من فرستاده و پناه خواسته بود. حتّی صندوقخانه؛ آشپزخانه؛ اصطبل و تمام ملزومات خود را نیز بدینجا فرستاده است.

رئیس اردو گفت: سردار چون اسب داشت، با سواران خود رفت. مگر شما در جواب پیغام سردار چه جواب داده بودید؟

اگنط گفت: من جوابی نفرستاده بودم. همینقدر اسباب او را که آوردند، سپردم که ممانعتی به عمل نیاورند.

رئیس اردو گفت: آیا از ما نگهداری خواهید کرد؟

اگنط گفت: بلی. از این بابت به کلّی آسوده خاطر باشید.

ضمن سؤال و جوابی که بین شوکت‌الممالک رئیس اردو و اگنط به عمل می‌آمد، کماندان کشتی[2] جنگی روس به اگنط خطاب کرد و گفت: سؤال کنید که منظورشان از آمدن به اینجا چیست؟ و در ارتباط با شاه، خیال صلح دارند یا نه؟

اگنط گفت: با اعلیحضرت محمّدعلی شاه، لابد خیال صلح دارید؟ و به او خدمت خواهید کرد؟

رئیس اردو گفت: اگر خیال صلح داشتیم، جنگ نمی‌کردیم. در باب خدمتِ به وی نیز بهتر است که بدانید برای ما مرگ مرجّح است تا خدمت به او.

۱- تراکمه : ترکمن‌ها.

۲- کماندان کشتی : فرمانده کشتی.

www.tabarestan.info تبرستان

اگنط و کماندان در مقابل این جواب به یکدیگر نگاهی کردند. اگنط مجدداً پرسید:

عاقبت هر جنگی مسلماً صلح است. وانگهی اعلیحضرت محمّدعلی شاه آدم بسیار خوبی است، چرا میل خدمت کردن به او را ندارید؟

رئیس اردو گفت: به واسطه آن که دیگر نمی‌توانیم خدمت کنیم.

اگنط گفت: شاه خیلی مهربان است. از هر حیث این طرفیّت شماها را با دیدهٔ عفو و اغماض خواهد نگریست.

رئیس اردو گفت: راست است؛ ولی ما که درخواست عفو و اغماض نکرده‌ایم.

اگنط گفت: عجب؟! در این صورت شماها هنوز خیال جنگ کردن دارید؛ ولی این مسئله را نباید فراموش کنید که پس از آمدن بدینجا دیگر نباید با محمّدعلی شاه خیال جنگ داشته باشید.

رئیس اردو گفت: فعلاً که پیرامون چنین خیالی نمی‌گردیم و اسبابش برای ما آماده نیست. اگنط به سایرین متوجه گشته و گفت: نظر شما چیست؟

همگی گفتند: عقاید ما یکسان است، دیگر نمی‌توانیم خدمت کنیم. گذشته از این با شاه مصالحه نمودن و در راه منافع وی جنگیدن برای ما کاری است غیرممکن، لیکن عجالتاً هم که طرفیتی نداریم.

کماندان کشتی و اگنط مختصری مبادله افکار نمودند و سپس به وسیله مترجم که از ابتدا طرف مکالمه و ترجمه بود، سؤال کردند که اگر شاه بخواهد شخصاً و مستقیماً باب مذاکره را مفتوح نماید و با شما اظهار همراهی کند، حاضرید یا خیر؟ در مقابل این استفسار[1] نیز جواب رد داده شد و عدم تمایل به چنین مذاکراتی اظهار گردید. اگنط و کماندان که از این اظهارات قطعی در شگفت بودند، با یکدیگر تبادل نظری نمودند؛ سپس اگنط گفت:

۱- استفسار: سؤال کردن.

www.tabarestan.info تبرستان

بسیار خوب. پس مراتب را به قونسولگری استرآباد راپرت خواهم داد و برای شما کسب تکلیف می‌کنم، هر چه دستورالعمل رسید، اطلاع خواهم داد. عجالتاً در منزلی که جهت شما تعیین گردیده است، استراحت کنید و منتظر باشید. به مترجم بانک نیز در خصوص فراهم نمودن وسیلهٔ استراحت صاحب‌منصبان دستور داد.

اگنط، جوانکی به سن سی و هفت هشت سال، طویل القامت و متناسب الاندام است که چشم‌های آبیِ بانفوذ و پیشانی وسیعی را داراست. از درخشندگی جبینش کثرت فطانت[1] و شدّت شیطنت نمایان است و از وجناتش چنان به نظر می‌رسد که به فعالیّت در جهت پیشرفت مقاصد شاه تمایل دارد و در اجرای مرام استیلاآمیز دولت متبوعهٔ خود ساعی است و کوچک‌ترین غفلتی را در انجام وظیفه گناهی غیرقابل عفو می‌شمارد. اگنط پس از صدور اوامر لازمه برای استراحت صاحب‌منصبان، عده‌ای را به همراهی قزاقان بانک مأمور دفن جنازه‌های اردو نمود.

مقتولین توپخانه شانزده نفر بودند. از بختیاری‌ها، مجاهدین و سربازان نیز جمع کثیری مقتول شده بودند. در آخرین نزاع جمعاً یکصد و پنجاه و دو سه نفر از اهل اردو، نُه اسب و چهار قاطر تلف شده بودند که همهٔ نعش‌ها را جمع‌آوری کردند و به خاک سپردند و لاشهٔ دواب را به دریا انداختند. گذشته بر این عدّهٔ بسیاری مجروح شده بودند که در صحنِ بانک آه و ناله سر می‌دادند.

مترجمِ بانک ضیاءالله خان، جوانکی است بهایی، که حسب‌الامرِ اگنط اطاق مخصوص خود را موقتاً جهت اقامت در اختیار صاحب‌منصبان گذارده و به فراخور حال هر یک به پذیرایی مشغول است و برای استراحتِ سایر متحصنین هم به اتّفاق مستخدمینِ بانک و قزاقان در تلاش است.

۱- فطانت : زیرکی.

www.tabarestan.info تبرستان

جریان وقایع عجالتاً به نحو مذکور بود که گفته شد. امشب اوّلین شبی است که بقایای اردوی پریشـان شدهٔ شرق از سر ناچاری و به عنوان متحصّن در بانک حضور دارند و پس از آن همه خسـتگی و رنج در زیرِ چادرها به آسـودگی خُفته‌اند و به تلافی بی‌خوابی‌هـا و اضـطرابِ چنـدین شـب متمـادی، در آرامش و امنیّت‌انـد. سالدات‌هایِ روس با قزاق‌ها حفاظت آنان را برعهده دارند.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

«۲۱»

هیاهوی خلق

وقت شفق، هیاهو و همهمهٔ شدیدی که از بیرون بانک به گوش می‌رسید، پناهندگان را هراسناک بیدار و به تجسسِ کیفیت وادار کرد.

همه بیمناک‌اند. هر کس از همقطار خود سبب هیاهو را استفسار می‌کند و کُنجکاو است که مطلب را کشف کند. طولی نکشید که آشکار گشت که این هیاهو از تراکمه بوده است که به غارتِ بندر آمده‌اند و در طیِّ دو ساعت فعالیّت شرورانه توانستند تمام بندر را زیر و رو و نابود کنند. تجارت‌خانه‌ها، دکاکین کسبه، خانه‌های بزرگ و کوچک تماماً به استثنای اماکنی که بیرق روس و خارجه را داشت، غارت شد. بنای گمرک دولتی نیز از چپاول مصون نماند. غارتگران نه فقط از تراکمه بودند؛ بلکه تفنگچیان کُردمحلّه، نوکَنده، کارکُنده و اهالیِ جَز، حتّی معدودی کُلبادی نیز بودند که کلیهٔ غنائم خود را بر لتکه‌ها بار کردند و به خوجه‌نفس واقع در ساحل رودِ قره‌سو در دو فرسخیِ گُمش‌تپه و مقرِّ جدید اردوی شاه مخلوع سوق دادند.

پس از آنکه مسئلهٔ غارت بندر به اتمام رسید و اماکن مختلفه کاملاً عریان شد، نوبت به فیصلهٔ امور پناهندگان رسید. از علائم رفتاری که متعاقب این اقدامات از

طرف مأمورین بانک محسوس گشت، ظهور اشکالات جدیدی بود که به تدریج آشکار می‌شد.

بدواً **قهرمان خان حاجب‌الدوله** که از همراهان شاه مخلوع بود، برای ملاقات اگنط به بانک آمد، چون او رفت **قهارخان انه‌زانی**، رئیس قشون مرتجعین، با توابع و پیروان خویش برای ملاقات اگنط در بانک حضور یافت. از قراری که مشهود بود، مسلماً مذاکرات فیمابین، راجع به متحصّنین بوده که مُفادش در شُرف آشکار شدن بود. چیزی که فوراً در افواه شهرت یافت، آن بود که شاه تمایل به ملاقات پناهندگان دارد و به اتّفاق **شعاع‌السلطنه** برای حصول همین مقصود به بانک خواهد آمد.

www.tabarestan.info تبرستان

نزدیک ظهرِ امروز، چهارم ذیقعده، از کشتی جنگی دو نفر آهنگرِ توپخانه با یک وکیل مکانیک به بانک آمدند و کولاس‌هایِ توپ‌ها را با گازانبر و آلات دیگر گشودند. توپ‌های پر کرده و خالی نشده را نیز با اسباب مختلف خالی کردند. چند نفر از توپچیان روس نیز به پاک کردن کولاس‌ها مشغول شدند و مجدداً آن‌ها را بستند. سپس سپاهیان قهارخان که دور بانک در انتظار بودند، به درب بزرگ نزدیک گشتند، سالدات‌های بحری عراده‌های توپ را با طناب مهار کردند و از بانک بیرون کشیدند و تحویل دادند. نه فقط توپ‌ها، بلکه تفنگ موزر و کلیهٔ اسلحه و سایر ملزومات را نیز کاملاً تحویل گرفتند و بردند. آن اسلحهٔ گرانبها که در قبال قیمتش می‌بایست دلتای خون جاری شود، بدون قدر و قیمت بدین طریقِ محقّرانه به دشمن تسلیم شد؛ امّا چیزی که موجب تسلّی قلب بود، خوشبختانه همانا بَی‌مونیسیون بودن توپ‌ها بود، و کولاس‌های بی‌پیچ و مهره، و نبودن سوزن شیندر و حتّی‌الامکان تخریب شدن آن‌ها. قدری بعد نیز هیأتی از گماشتگان شاه مخلوع به بانک آمدند. صندوقخانه و آشپزخانه و اصطبل متعلق به سردار را نیز برداشتند و به خواجه‌نفس گسیل داشتند.

وقایع امروز تا شام بدین منوال در جریان بود. شب نیز بدون حادثهٔ جدیدی سپری شد. فقط نیمه شب از طرف اگنط عدّه‌ای از مأمورین بانک آمدند و رفائیل‌خان ارمنی فرماندهٔ پیاده نظام را که مجروح بود، برای معالجه با کشتی به بادکوبه گسیل داشتند.

صبح روز پنجم ذیقعده، اگنط، شوکت‌الممالک و سایر صاحب‌منصبان ارشد را طلبید و اظهار داشت:

آیا در خصوص رفتن به اردوی شاه، همان رأی سابق را دارید؟ یا قرار به رفتن است؟

رئیس اردو گفت: خیر. قطعاً میلِ نداریم برویم؛ زیرا توانایی جنگ نداریم.

اگنط گفت: شاید عدم تمایل شما برای آن است که از همراهی اعلیحضرت نسبت به خودتان بیمناک هستید؟ هرگاه چنین خیالی داشته باشید، بیهوده است؛ زیرا شاه اکنون کمال احتیاج را به شما دارد.

www.tabarestan.info تبرستان

شوکت‌الممالک گفت: خیر. چون گُمان نزدیک به یقین داریم که افکار شاه تغییری در جهت بهبود شرایط مملکت ایجاد نخواهد کرد و هرگز عاقبت نیکویی نخواهد داشت؛ بنابراین در این تصمیم ناگزیریم.

اگنط گفت: سایرین چطور؟

رئیس اردو گفت: متفقاً عقاید خود را گفته و همگی در این عزم ثابت قدم‌اند. با این حال ممکن است از خودشان هم یکان یکان سؤال نمایید.

اگنط گفت: سربازها چطور؟

رئیس اردو گفت: حالت سربازها به خوبی معلوم است. ایشان همان اشخاصی هستند که هنگام جنگ ما را تنها گذاشتند و رفتند؛ ولی اکنون نمی‌توان در باب عقاید آن‌ها اظهار رأیی نمود.

اگنط گفت: در این صورت شما یک مرتبه دیگر از تمام صاحب‌منصبان سؤال کنید و ببینید اگر در میان آنان کسی هست که تمایل دارد به شاه خدمت کند، بیاید و به من اطلاع دهد.

رئیس اردو گفت: بسیار خوب، نتیجهٔ تحقیقات را اطّلاع خواهم داد.

در این وقت قزاقان بانک نیز به جرگهٔ سربازان پیوستند. جوقه جوقه آن‌ها را برای رفتن به اردوی شاه مخلوع دعوت و تشویق نمودند. اغلب سربازان که چنین دعوتی را انتظار داشتند و اساساً مایل به رفتن بودند، طریقهٔ رفتن و وصول بدانجا را جویا شدند. شوکت‌الممالک و صاحب‌منصبانِ ارشد اردو، چون اظهارات اگنط را به سایر صاحب‌منصبان رسانیدند و جواب قطعی خواستند، همگی برآشفتند و اظهار عدم قبول کردند؛ لکن دو نفر از صاحب‌منصبان محلّی فوج خَلَج و فراهان این دعوت را به جان و دل منّت دانستند و در مقابل توبیخات سایرین جواب‌های مستهجن هم دادند. یکی از آن‌ها اظهار داشت که ما از اشرف با اردوی شاه محرمانه در گفتگو و آمادهٔ تسلیم شدن بوده‌ایم و مذاکراتی از آنجا فیمابینِ ما ردّ و بدل شده است، اینک که اسبابش فراهم گردیده، چرا نرویم؟ سپس رو به فرماندهان گروهان‌ها کرد و گفت:

جوانان هم‌ولایتی ما در راه هوا و هوس شماها بیهوده کشته شدند. حال که بحمداله اردو شکست خورده است، چرا دیگر بمانیم و نرویم؟

سایر صاحب‌منصبان میان تابین‌ها افتادند و هر چند آنان را از این رفتار منع می‌نمودند؛ ولی تابین‌ها علی‌رغم نصایح صاحب‌منصبان در رفتن اشتیاق فوق‌العاده به خرج می‌دادند.

بالاخره طرف عصر، اگنط مجدداً شوکت‌الممالک را احضار کرد و جواب قطعی را خواستار شد. چون همان جواب صبح را شنید، ناچار ساکت گردید. امشب دیگر حادثهٔ جدیدی نبود، جز اینکه از کشتی جنگی یک صاحب‌منصب بزرگ و یک

نویسنده آمدند و کلیهٔ اسامی پناهندگان را ثبت کردند و نمره دادند که جمع کُلِّ آن‌ها به پانصد و هشتاد و دو نفر نظامی و غیرنظامی می‌رسید که تقریباً دویست و شصت و هشت نفر از این هیأت از بقایای اردوی شرق به شمار می‌رفتند. صبح روز بعد، ششم ذیقعده، حاجب‌الدوله مجدداً به دیدار اگنط آمد و پس از اندکی توقّف، بالاخره اگنط از دفتر خود بیرون شتافت. ابتدا نزد صاحب‌منصبان آمد و همه را یک جا جمع‌آوری کرد و حضوراً بدینگونه خطابه‌ای ابلاغ کرد:

از طرف اعلیحضرت محمّدعلی شاه، مأمور مخصوص فرستاده شده که به شما هیأتِ صاحب‌منصبان ابلاغ نماید که در صورتی که مایل باشید می‌توانید به حضور شاه شرفیاب شده و داخل قشون ایشان به خدمت مشغول شوید. اعلیحضرت گناه گذشته شما را عفو فرموده‌اند و برای آینده شما هم همه نوع محبّت و همراهی مبذول خواهند داشت. حال هر کدام میل دارید، بگویید.

هنوز بیانات اگنط به اتمام نرسیده بود که عموماً با یک اضطراب فوق‌الغایه به جواب مبادرت ورزیدند و گفتند:

ما کراراً اظهار کرده‌ایم که به میل و رضای خودمان حاضر نیستیم که به نزد شاه برویم، هرگاه جبراً هم برای رفتن ما به نزد شاه اصرار نمایید، آخرین قرار ما انتحار[1] است.

اگنط گفت: بیهوده این جواب‌های نسنجیده را می‌دهید، اندکی تفکّر نمایید. کسی شما را مجبور به رفتن نمی‌کند. اگر به رضا و رغبت میل اطاعت دارید، مختارید، در این صورت در میان شماها کیست که حتماً میل خدمت کردن در اردوی اعلیحضرت شاه را ندارد.

عموم گفتند: ما ..... من ..... ما.

اگنط گفت: عجیب!

۱- انتحار : خودکشی.

عموم گفتند: پس لابد دست برمی‌دارید و ما را آزاد می‌گذارید؛ زیرا بر شما مسلّم گردیده که احدی از ما مایل نیست به شاه مخلوع خدمت نماید و نزد او نخواهیم رفت.

اگنط گفت: بسیار خوب؛ ولی باز هم تا وقت دارید، فکر کنید و در قرارتان تجدیدنظر نمایید.

سپس کلّیهٔ تابین‌ها را جمع‌آوری کرد و با صدای رسا آنان را چنین مخاطب ساخت:

www.tabarestan.info تبرستان

اعلیحضرت محمّدعلی شاه پیغامی فرستاده‌اند که از قشون پناهنده اگر کسی میل دارد تسلیم شود، خواهند پذیرفت و از ابراز مهر و محبّت ملوکانه نسبت به شما دریغ نخواهند فرمود. مخصوصاً شما سربازان را فدائیان سلطنتی به شمار می‌آورند و وجودتان را گرامی خواهند داشت.

سربازها متفقاً و هم‌آواز گفتند: زنده باد محمّدعلی شاه.

اگنط گفت: آفرین. اینک که شما سربازان غیور تمایل دارید که به حضور اعلیحضرت همایونی بروید، مراتب را اطّلاع خواهم داد و چون خودشان امروز به بندر تشریف فرما هستند، حاضر شوید.

سربازها دسته‌جمعی گفتند: بسیار خوب. همگی حاضریم.

ضمناً مشغول تهیهٔ لوازم حرکت شدند. اگنط هم پس از مشاهدهٔ این اوضاع با رضایت به «**کنطور**» دفتر خود رفت. قدری بعد حاجب‌الدوله از بانک خارج شد و یک ساعت بعد بارکازی[1] از قره‌سو که حامل شاه مخلوع بود به سوی بندر آمد و به پناهندگان اظهار شد: کسانی که مایل به دیدار اعلیحضرت همایونی هستند، می‌توانند سر پل بندر بروند و فرمایشات ملوکانه را حضوراً استماع نمایند. صحن بانک در لحظه‌ای خالی شد. جز پنجاه و هشت نفر صاحب‌منصب و تابین که اغلب

۱- بارکاز : کشتی کوچک - قایق.

تابین‌ها از داوطلبان مجاهدین و با مسلک بودند، دیگر کسی به جا نماند؛ زیرا اهالی بندر و سایر پناهندگان تماماً به استماع نطق و دیدار شاه مخلوع به بندر شتافته بودند. بارکاز کوچکی که از راه قره‌سو در حرکت بود و چون مالکهٔ بحری[1] سطح نیلگون خلیج آشوراده را به سرعت می‌شکافت، همین که به پل گمرک متصل گردید، آوایِ تهنیت در فضا طنین افکند. حُضّار یک صدا و پیوسته فریاد زدند:

زنده باد محمّدعلی شاه.

شاه مخلوع که با این بارکاز مخصوص از خوجه‌نفس به بندر آمده بود، در ساحل پیاده شد و به خشکی قدم نهاد در حالی که عدهٔ معتنابهی از سرداران ترکمن و جکیت‌های سرحدی[2] و تفنگچیان بومی و چریک‌های داوطلب، جزو گروپ[3] شاه بودند که با رخسارهای کریه و هیکل‌های زمخت وی را حفاظت و احاطه می‌کردند و منظره‌ای پُر از بیم و هراس و منزجر کننده را به وجود آورده بودند. عده‌ای از سالدات‌های بحری روس هم مرکب مزبور را بدرقه می‌کردند، به طوری که شاه از داشتن این چنین کوکبه‌ای از شادی در پوست نمی‌گنجید. مستقبلین که عبارت از سربازان و توپچیان اردوی شرق و کلیهٔ اهالی بندر بودند، در معیّتِ اگنط روسی در کنار دریا صف سلام بسته بودند و با احترام تمام ورود این گروپ فاتح را نظاره می‌کردند. با اشاره اگنط به فریادهای زنده باد و شادی خاتمه داده شد و هر طرف را سکوتی فراگرفت شاه با رخسار زرد و ضعیف، گامی چند به پیش برداشت و سکوت را شکست و حاضرین را مخاطب ساخت و با لحنی حزین گفت:

چقدر بی‌حقوق بوده‌اید که با ولینعمت خود به مخاصمه و جنگ پرداختید. گر چه که تقصیر ندارید؛ زیرا مجبور بوده‌اید و بدین جهت است که حرکات جاهلانهٔ

۱- چون مالکه بحری : مانند مالک و صاحب دریا.

۲- جکیت : مزدور مرزنشین.

۳- گروپ : گروه و دسته.

شما را عفو و اغماض می‌نمایم؛ ولی از این به بعد باید به راستی و درستی خدمت کنید تا جبران گذشته شود و پس از حصول پیروزی هر کدام را در فراخور حال از نعمت‌های گوناگون بی‌نصیب نخواهم گذاشت؛ سپس نظری به عموم افکند و با حیرت گفت: صاحب‌منصبان را نمی‌بینم. آن‌ها کجا هستند؟ چرا نیامدند؟ به آن‌ها بگویید که ابداً نسبت به هیچ کدام خیالات کج و اندیشه بد ندارم و همه را بخشیده‌ام. بعد رو به اهالی بندر نمود و گفت: شماها نیز دکاکین خویش را باز کنید و مشغول کسب و کار شوید و مطمئن باشید که تفضلات ملوکانه شامل حال شماست و دیگر کسی معترض شماها نخواهد شد.

www.tabarestan.info تبرستان

در ختام این بیان حُضّار مجدداً لب به زنده باد گشودند و پس از آنکه فریادهای سرور و تهنیت چند ثانیه اطراف را به ولوله انداخت و در وجود شاه مخلوع اثرات نیکو بخشید، مشارالیه با چهره بشّاش به همراهان وفادار خود متوجّه گشت و برای مراجعت به بارکاز سوار شد و سپس راه قره‌سو را به سرعت پیش گرفت و از دیده‌ها دور شد.

حُضار هم برای آنکه بانک را تخلیه کنند و به کارهای دائمی خود بپردازند، مراجعت کردند و ساعتی بعد این کیفیّت هم به انجام رسید.

قهّارخان که پیش از جنگ در اردوی فاتح شاهی بود و مُهرِ مظفریّت‌های متوالی بندر به نام وی زده شده بود، به پاداش خدمات برجسته‌اش از طرف سلطان ارتجاع به لقب **سالار اشجع** مفتخر گردید و به حُکمرانی بندر منصوب و در مقرّ حکومت مستقر گردید. او مردی متوسط‌القامه و ضعیف‌الصوَرت بود با چهره‌ای که از شدّت تابش آفتاب سیاه شده و رخساری پر مو و خشن که از انبوه ریش حاصل گشته و وی را بسی کراهت منظر بخشیده بود. او چون اصولاً از اراذل و اوباش بومی است، حرکاتش بسیار سِفله و وقاحت‌آمیز است. بندری را که پیروان رذلِ او زیر و رو کرده و غارت نموده‌اند، به امر شاه امنیت بخشیده و چون مایل به قدرت‌نمایی است،

اینک اهالی را به افتتاح دکاکینِ تهی مجبور داشته است. سربازان و توپچیان و دو سه نفر از مجاهدین هم متعاقباً از بانک خارج شدند و نزد حاکم بندر رفتند که تکلیف کار خویش را به انجام رسانند؛ بنابراین همگی را سوار لتکه‌ها کرد و به خواجه نفس روانه نمود.

چون این امور انجام شد و کسانی که مایل بودند، رفتند، دور تا دور بانک را عدّه‌ای از افراد مسلّحِ خود قراول گذارد و توسّطِ آن‌ها متحصنین را احاطه و محاصره کرد و تحت تجسس و نظارت دائمی خویش قرار داد تا از بقایای اردوی شرق کسی نتواند قدم به وادی فرار گذارد.

www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

«۲۲»

تبرستان
www.tabarestan.info

امید

دوره عزّت سپری شد و ایّام ذلّت فرا رسیده است. آیا چاره‌ای جز اینکه با امیدواری روزها را به سر بریم، هست؟ راه تخلیص گریبان هم که مسدود است و عجالتاً جز توکّل و امید دستاویزی نیست. غیرِ تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟

گاهگاهی که برای تسلّی دل‌های پریشان یکدیگر، مابینِ همقطاران راجع به حوادث اخیر و سرانجامِ اردوی شرق صحبت می‌شود، یکی از آن میان لب به عرفان می‌گشاید و از فلسفه و طالع جنگ سخنی می‌گوید:

آری، رفقا، جنگ دو رُو دارد، فتح و شکست. چنانچه هر اوجی حضیضی دارد و هر پستی را بلندی در پی است. نیک و بد با هم قرین‌اند و ادبار هم در تقابلِ اقبال است. نباید غم داشت که چرا کامیابی حاصل نشده است؟ کامیابی به قدر اقتدار ما و بلکه بیشتر هم حاصل شد؛ زیرا در موقع خود و به اندازه وسایل موجود، پیاپی فتوحاتِ نمایانی داشته‌ایم. چون دورهٔ اقبال به سر آمد، باید منتظر یک دورهٔ ادبار هم باشیم؛ و چنین شکستی را هم دچار شویم. تمام این امور طبیعی و از قضایِ آسمانی است و جای هیچگونه فکر و خیال یا اندوه و ملال نیست و باید صبر و تحمّل نمود.

دیگری می‌گفت: باه! من مُنکرِ این فلسفه هستم. اگر چه تصدیق دارم که جنگ دورو دارد؛ ولی در هر قضیه دستوری هست و در هر مخاصمه قانونی. اگر بدان

قواعد عمل شود، فتح و ظفر حتمی خواهد بود، خبط و خطای ما گاهی طالعِ جنگ را به نُحوست می‌کشاند و نباید آن را به طالع و تقدیر نسبت دهیم.

سومی گفت: آری، من هم با این بیان هم عقیده هستم و سرانجام اردوی شرق را جُز به خبط و خطاها به چیز دیگری نمی‌توانم حمل نمایم. گذشته بر نواقصی که برای اردوی نظامی حاصل گردید، انتخاب بندرجز هم یک خطای عمده بود. این مکان چه قابلیّتی برای تمرکز اردو و حمله و مدافعه داشت؟ کدام احتیاج ما را وادار می‌ساخت که جادهٔ معمولی را رها کنیم و به این نقطه بیاییم؟ مگر اردوی جنگی، مال‌التّجاره بود که برای حمل با کشتی به بندر بیاید؟ به بندر آمد، بسیار خوب، دومین خطا، مرخص کردن مال‌های بُنه بود. مگر آخرین سرمنزل و مقصود ما تصرّفِ بندر و اقامت در آن جا بود که دیگر احتیاج به مالِ بُنه نباشد؟ وانگهی در صورتی که مرخص کردن مال‌های بُنه ضروری بود، چرا قبلاً و به فوریت عوض آن‌ها تهیّه نشد؟ که حین حاجت، اردو بتواند پیشروی و یا عقب‌نشینی نماید و ناچار چند روز متوالی به حمله‌های سخت و تمام شدنِ ذخیره و تلفاتِ فراوان و فلاکت دچار نگردد؟!

چهارمی گفت: خیر، اگر چه من هم تصدیق دارم که سهواً یا عمداً خطاها و خبط‌های عمده شده است؛ ولی این نکته را نباید از نظر دور داشت که بزرگ‌ترینِ خطا، همانا تقلیل قوا و تجزیهٔ آن بود که در بدو امر صورت گرفت، اساساً احضار بختیاری‌ها از مرکز، و مراجعت آن‌ها از مازندران، همچنین رفتن اردوی برق به طهران، ضعف اردوی شرق را به دشمن آشکار ساخت و حضرات مستعدِّ پافشاری و اقدامات سخت شدند و بالنتیجه آنچه نبایستی بشود شد.

دیگری گفت: آری، گذشته بر همهٔ اینها، تجزیهٔ قوایِ عمدهٔ اردوی شرق هم یک خبط دیگری بود که عدهٔ زیادی از سربازها در بارفروش و ساری و اشرف به جای

www.tabarestan.info تبرستان

گذارده شـدند. مسـلماً با نیروی قلیلی دمِ لانهٔ زنبور [اوبه‌های[1] ترکمن] آمدن، جز چنین پیش‌آمدی، نتیجهٔ دیگری هم می‌توانست داشته باشد؟! وانگهی ما با چنین قشون تعلیم ندیده‌ای که تمامِ آموزش، تجربه و میدان عملیاتش، فقط راه‌پیمایی از طهران الی بندرجز بوده است، چه می‌توانستیم بکنیم؟ خلاصه اعم از خبط و خطاها یا نامساعدتی بخت و اقبال، کاری است که شده و سرنوشت اردو منجر به فلاکت گردیده و ما را هم بی‌اختیار به پناهندگی مجبور ساخته و برای رهایی از این حالتِ وخیم جز امید و صبر کو چاره؟ فی‌الحقیقه رشته کار از تدبیر خارج و به تقدیر محوّل شده است و جز انتظار چاره‌ای نیست.

www.tabarestan.info تبرستان

امّا پس از تسلیم شدن تابین‌ها، هیأت صاحب‌منصبان از اگنط خواستارِ تعیینِ تکلیف بودند و پیوسته با بی‌صبریِ تمام اظهار می‌داشتند که هر چه زودتر وسایل حرکتِ ما را به سوی طهران فراهم سازد و از راه دریا همگی را به مرکز گسیل دارد. بیشترِ این اصرار به سببِ کمبودِ وسایل ارتزاق بود؛ زیرا به مناسبت غارت شدن اموال و اثاثیه، از حیثِ معیشت کار به سختی کشیده و فقدان نقدینه همگی را به اندوه مبتلا ساخته بود.

ولی اگنط اظهار می‌داشت که با این ترتیب و این اوضاع چگونه می‌توانم پناهندگان را از بانک خارج کنم؟ زیرا امنیّتِ بیرون بانک با من نیست. دشمنان شما اطراف بانک را احاطه کرده‌اند و همواره مترصدند که شما را توقیف کنند و بکشند. در باب پول و ترتیب کار نیز باید از قونسولگری استرآباد دستور و تکلیف برسد. دو روز بعد از این مذاکرات به واسطهٔ شدّت فشاری که از طرف متحصنین به جای آمد، اگنط صد تومان برای امرار معاش قرض داد. چون این مبلغ را قرض‌الحسنه داده بود، وجه مزبور به طور مساوی فیمابین هیأت توزیع شد و به مصرف رسید. چند روز بعد هم در مقابل تقاضای مجدد صد تومان دیگر داد که

۱- اوبه : چادر - خیمه.

توزیع گردید و در اندک وقتی تمام گشت. اینک روزها پیاپی یکدیگر می‌گذرند، بدون آنکه تعیین تکلیفی شود. امورات ما از حیث معیشت به شدّت دشواری و به عُسرت پیوسته است. وجوهات جزئی کجا کفاف مصارف کلّی را دارد؟ وانگهی با گران بودنِ آذوقه و با نبودن هیچ نوع اسباب استراحت...، اوضاع با رنج و سختی می‌گذرد.

علاوه بر اهلِ اردو، حیوانات بیچاره هم در فشارند. اسبان سواران مجاهد که تقریباً چهل رأس‌اند، به انضمام دو رأس اسبِ شوکت‌الممالک که قبلاً شرح داده شد که چگونه به تحصن آورده شدند، از نداشتن علیق نحیف گشته‌اند. برای تیمار آنان نیز اشکالاتی وجود دارد، در نتیجه شوکت‌الممالک یکی را به آگنط و دیگری را به مترجم بانک بخشید و برای سایرین تقاضای علیق کرد. اگنط قول داد که علیق روزانهٔ اسب‌های مجاهدان را توسّط تحویلدار از انبار بانک تأمین نماید. چند روزی هم آن را پرداخت؛ امّا بعد مسامحه کرد. ضمناً آدم‌های مسلّحِ حاکم بندرکه در داخل و خارج بانک به قراولی گذارده شده بودند، به عنوان آب دادن به دواب چندین رأس از مال‌ها را از بانک بیرون برده و دیگر نیاوردند. گرچه ضمن شکایت به اگنط اطلاع داده شد؛ امّا وی به جای جواب منطقی و برگرداندن مال‌ها، توصیه کرد که خوب است بقیّه را هم به قهّارخان بفروشند و وجهش را دریافت دارند بالاخره به واسطهٔ نرسیدن علیق و ترس اینکه آن‌ها را مفت از دست بدهند، بقیه را ناچار به قیمت بُز، یعنی رأسی سه چهار تومان فروختند وَ وجه آن به مصرف مخارج یومیه رسید. تفنگچیان مسلّح قهّارخان که به قراولی بانک موظف گردیده‌اند، با تابین‌های متحصّن شروع به برقراریِ ارتباط کردند و رفته رفته این ارتباط به انس و اُلفت منجر شد و از تحقیقاتی که بنا بر محبّت تفنگچیان حاصل گشته است، در خصوص عدّهٔ نفرات سه روزهٔ جنگ در بندر، چنین اطّلاع حاصل گردید که در شبیخون و جدال اوّلی، عمدهٔ مهاجمین دشمن تقریباً دویست و پنجاه پیاده از

www.tabarestan.info تبرستان

تفنگچیـان انـه‌زانی بوده‌اند که در جنگِ دوم ذیقعده، عدّه‌ای از کُردمحلّه‌ها و تقریباً دویسـت نفر از سـواران ترکمن به آن‌ها مُلحق گشته و کلیتاً عدّهٔ دشمن به هفتصد نفر می‌رسیده است. در آخرین درگیری، علاوه بر این قوّه، پانصد سوار از **جعفربای** و **یموت** و سـیصـد **پیادهٔ ترکمان** در جنگ شرکت نموده‌اند که کلاً تعدادشان هزار و پانصد نفر بوده است. پیاده‌ها از دریا و سوارها از راه کُردمحلّه و بقیّه از سمت **انه‌زان** به بندر حمله کرده بوده‌اند. تلفات سِه روزهٔ دشمن، مجموعاً یکصد و هشتاد و پنج نفر بوده اسـت. دو لتکهٔ ترکمان نیز مغروق شده و دو سردار شاه هم مقتول گردیده بودند.

www.tabarestan.info تبرستان

در اواخرِ سومین جنگ در بندر، شاه مخلوع در خوجه‌نفس ساعات پر اضطرابی را می‌گذرانده و ملزومات خویش را به لتکه‌ها بار کرده بوده و می‌خواسته است به کشتی سوار گشته و فرار کند که خبر شکست اردو، فرار سواران، عزیمت سردار، تحصّن سربازان و وقایع سائره[1] را می‌شنود؛ پس با بشاشت تمام، قرار را به فرار ترجیح می‌دهد و به مقرّ اردوی خویش می‌شتابد و قوای پراکنده را مجدداً جمع‌آوری می‌کند و به واسطهٔ شدّت احتیاج قرار می‌شود که پناهندگان را هم به آن‌ها ضمیمه نماید. این است که پیروان شاه به اجرای این نقشه می‌پردازند و در انجام این مقصود، نیمه موفقیّتی نیز حاصل می‌نمایند. و اکنون شرایط برای آنان رو به بهبود است و به امید مظفریت‌های آینده افتاده‌اند؛ امّا حوادث جاریه و اخبار وارده، بر اندوه متحصنین افزوده است؛ زیرا چنین استطلاع[2] شد که کلّیهٔ زحمات چند ماهه اردوی شرق به هدر رفته و در نتیجهٔ این شکست و پریشانی اردوی دولتی، کلیهٔ مازندران مجدداً به تصرف قوای ارتجاع درآمده است.

۱- سائره : سیر کننده.

۲- استطلاع : آگاهی یافتن.

بقایای اردوی شرق سخت در فشار و به امید رسیدن تکلیف در انتظاراند. ما همواره به اگنط در خصوص گُسیل داشتن به مرکز اصرار و ابرام داشته‌ایم؛ لکن اتّصالاً تأمّل و صبر توصیه می‌شود. از طرفی هم، چون راه پست و تلگراف برای متحصّنین به کلّی مسدود و مکاتبه با مرکز غیرممکن است، از سرانجام خویش به تأسّف و اندوه مبتلا گردیده‌اند. گاهگاهی هم که در خفا و با دشواری و البتّه از روی ناامیدی مختصری از شرح حالات، به وسایل مختلفه به مرکز ارسال می‌شود، پاسخی دریافت نمی‌داریم و این بی‌توجّهی بر تأثّرمان می‌افزاید و به همگان حالتی نزدیک به یأس دست داده است؛ امّا فرستادگان شاه برای فریب این هیأتِ خسته و آزرده دل، از آمدن به بانک دست بردار نیستند. پیوسته می‌کوشند تا خدمتگزاری در راه اعلیحضرت مخلوع را به ما بقبولانند و در مقابل جوابِ منفی قانع نمی‌شوند و مجدداً در رفت و آمد، جدیّت به خرج می‌دهند.

قهرمان‌خانِ حاجب‌الدوله، قهّارخانِ سالار اشجع، و یکی دو نفر از پیشخدمتان محمّدعلی شاه و اشخاص دیگر، نمایندگان دعوت کننده هستند که از تلاش دائمی خسته نمی‌شوند و آنی از اصرار فروگذاری نمی‌نمایند. چندان که بر اصرارشان افزوده می‌گردد بر عدم قبول پناهندگان هم همانقدر افزوده می‌شود. از طرف حضرات وعده و وعید، گاهی التماس و گاهی تهدید است و از طرف هیأت عدم قبول و تسامح ابراز می‌شودو در مقیاس تشدّد و تهدید، با توکّل به خدا دل قوی می‌دارند.

آن‌ها به خوبی حتم کرده‌اند که به مناسبت فراهم بودن همه نوع اسبابِ کار و قدرت، البتّه نخواهند گذارد که این هیأت نجات یابند. هیأت نیز فقط با قوّت قلب و اعتماد به فضل الهی به چیز دیگری متوسّل نیستند و اتّکا و اعتمادشان فقط به خداوند متعال است و در امید آن‌اند که به هر وسیله از این مکان خطرناک رهایی بیابند.

www.tabarestan.info تبرستان

علّت عمدهٔ کوشش و فشار حَضَرات در ارتباط با توپ‌هاست که به مناسبت فقدان پیچ‌هایِ کولاس‌ها و سوزن توپ شیندر، از کار افتاده و نتوانسته‌اند آن‌ها را تعمیر و استفاده نمایند و استمداد می‌جویند. اینک که این آلاتِ مَهیب، چون آهن‌پاره‌ای بلامصرف مانده‌اند، امیدواری سران دشمن به یأس مبدّل شده است و از فرط نیاز، تمنّا می‌کنند که لااقل پیچ‌های توپ مسترد شود و در مقابل حاضر گردیده‌اند که آنچه وجه‌البدل به عوض استرداد اسباب توپ تقاضا شود، بی‌مضایقه بپردازند و هیچ دریغ نکنند. چون این آرزو هم اجابت نگردید از جواب‌های مخالفت‌آمیز دلگیر و مکدّر گشتند و قرار است که غفلتاً بقیّهٔ اسباب و لوازم متحصّنین کاوش شود. چون این تصمیم هم صورت گرفت، و از آلات توپ چیزی نیافتند، مغموم رفتند. اینک با تحقیقاتی که شد، آشکار گردیده است که مرتجعان برای دوام مخاصمه با طهران در صدد تهیّهٔ نیرو برآمده‌اند و به مناسبت قلّتِ قوا چنین تصمیم گرفته‌اند که از قفقاز اجیرِ لزگی، داغستانی و گرجی بطلبند و اردوی جرّاری تشکیل دهند و برای حصول این مقصود با نقاط مذکور به مخابره و مذاکره پرداخته و عده‌ای را هم طلبیده‌اند؛ امّا نداشتن صاحب‌منصبان لایق برای ادارهٔ این اردو موجب اضطراب آنان است و قرار شده که اعلیحضرتِ مخلوع شخصاً به ملاقات هیأت متحصنین بشتابد و به هر قیمتی که باشد، همه را راضی کند و برای خدمت آماده سازد و به جهتِ این اقدام شخصاً به بندر و بانک خواهد آمد. صاحب‌منصبان در مقابل این استفسار هم عدم تمایل به ملاقات شاه را اکیداً اظهار کردند.

دیگر چند روزی است که اگنط برای مخارج یومیّه، پولی نمی‌دهد و بهانه او این است که جوابی از قونسولگری استرآباد نرسیده است، زیرا تاکنون به گفتهٔ خودِ او، قُرب چهارصد تومان قرض‌الحسنه داده و یکی دو مرتبه هم که بابت تصفیهٔ آن به استرآباد رفته، جوابِ درستی از قونسول تحصیل نکرده و آخرین دفعه که از استرآباد مراجعت کرد، قرار گذارده است که روزانه به صاحب منصبان سری سی

www.tabarestan.info تبرستان

شاهی و به تابین‌ها ده شاهی به رسمِ **قوت لایموت** بپردازد. این قرارداد را هیچکدام به رضا و رغبت نمی‌پذیرفتند و اظهار می‌داشتند که چون دولت مخارج این هیأت را خواهد پذیرفت، این سخت‌گیری خارج از نزاکت را نباید روا داشت؛ امّا این سخنان بی‌ثمر بود و ابداً در تصمیمِ اگنط تغییری نمی‌داد.

عاقبت در روز هفدهم ذیقعده از سفارت روس توسط قونسول مقیم استرآباد به اگنط بندر تلگرافی رسید. تلگراف مزبور را به هیأت ارائه کرد. مدلول تلگرافِ مزبور مُشْعِر[1] بود بر اینکه صورت مخارجِ راه پناهندگان را ارسال دارند تا وجه را بپردازند و آنان را با امنیّتِ کامل از راه دریا به طهران روانه سازد.

www.tabarestan.info تبرستان

مخارج راه هیأت از بندرجز الی انزلی که توسّط اگنط محاسبه شد، به پول روس دو هزار و پانصد و هفده منات و پنجاه کابک (۲۵۱۷/۵۰) بود. اگنط اظهار داشت که صورت برآورد فوق‌الذکر را به استرآباد خواهد فرستاد تا پس از وصول وجه از طهران و رسیدن حواله از طرف قونسولگری استرآباد وجه مزبور را از بانک بپردازد و هیأت را با کشتی روانه نماید.

از این تاریخ به بعد، ایّام با بی‌صبری و در انتظارِ حوادثی بهتر می‌گذرد. امورات بندر نیز به سکون می‌گذشت و تحوّلی در وقایع نبود. فقط گاهگاهی حوادث متفرقه‌ای اذهان را مختصری مغشوش می‌داشت. دکترهای نظامی روس که در مریضخانهٔ **آشوراده** مستخدم‌اند، اکثر روزها به بانک می‌آیند و مجروحین را که با آه و ناله دمسازاند پرستاری و مداوا می‌نمایند کسانی را که جَراحتشان سخت و مُهلک به نظر می‌رسید، قبلاً از مریضخانه به آشوراده سوق داده بودند. **میرزا کوچک‌خان رئیس سواران مجاهد** و یک صاحب‌منصب پیاده نظام لطفعلی خان نام و چند نفر از مجروحین دیگر را نیز پیاپیِ یکدیگر به عنوان معالجه به آشوراده و از آنجا به بادکوبه فرستادند.

۱- مُشْعِر : خبر دهنده، آگاه کننده.

«۲۳»

یک شارلاتان[۱]

تبرستان
www.tabarestan.info

عصر یوم هشتم ذیحجه است که به اتّفاق همقطاران در صحن بانک متفکرانه درحال تفرّج‌ایم. به ناگاه سر و صدا و ازدحام غیرمنتظره‌ای نظر هیأت را به خود جلب می‌کند. این هیاهو به واسطهٔ ورود جمعیّتی است که از درب بزرگ بانک داخل شده‌اند. تعجب!!!

یکی از واردین **«امیر عجیبی»** است که در معیّتش جمعی مسلّح، مرکّب از چند نفر قفقازی و علی قلیچ پهلوان و تعدادی از جکیت[۲]های روس و ترکمان موجودند. لدی‌الورود نظرش به نگارنده مصادف گشت و به مناسبت سابقهٔ آشناییِ مختصر، تعارفِ اندک و دوستانه‌ای ردّ و بدل گردید؛ سپس به عمارت مخصوص که اقامتگاه اگنط و متصّل به صحن بانک است، داخل گشت و پس از لحظه‌ای توقّف مراجعت کرد و رفت. از آمدن و رفتن وی در آن لحظه چیزی آشکار نشد، جز اینکه صبح روز بعد، نُهم ذیحجه، هنگامی که موسیو ژریبین به کنطور[۳] خویش آمد، از حال و وضعِ امیر عجیبی سؤالاتی نمود و ضمناً گفت که این شخص اکنون سمتِ **ریاستِ نظامی اردوی شاهی** را داراست و میل به ملاقات صاحب منصبان دارد. پس از آن سابقهٔ او را ذکر کردیم و ضمناً عدم تمایل به دیدارش را نیز اظهار داشتیم.

۱- شارلاتان : حقه‌باز، شیاد.

۲- جکیت : مزدور مرزنشین.

۳- کنطور : دفترِ کار.

امیر عجیبی اصلاً عیسوی و از اهالی گُرجستان است که بر حسب تقریرات خودش از پرنس‌های گرجستان بوده و اخیراً به ایران مهاجرت نموده و در ارض اقدس به دین اسلام مشرف شده و به نام **شاهزاده غلام‌رضا میرزا** موسوم گردیده است. هنگام ولیعهدی شاه مخلوع در تبریز سمت معلمی وی را داشته و در موقع سلطنت، چون با وی مخالفت نموده است، جزو محبوسین بوده و به نام و به فرمان شاه با غُل و زنجیر بسته شده و از طهران تبعید گشته است؛ سپس در انقلاب سنهٔ هزار و سیصد و بیست و هفت هجری به طهران مراجعت نموده و در سوسیته‌های رودسیونرها[1] عضویت پیدا کرده است. انقلابیونِ هم به جدّی مقدمِ او را گرامی داشتند که توانست در عالمِ مطبوعات ایران داخل شود و در جراید یومی **ایران نو** و **شرق** و **تمدّن** که در آن اوقات در تهران انتشار می‌یافت، شغل نویسندگی را به دست آوَرَد و از حیث نوشتن آرتیکل‌های[2] سیاسی معروف شد و به واسطهٔ تبحُّر در چند زبان و برخورداری از قلم و بالاخره به وسیلهٔ پارتی‌بازی‌ها؛ عاقبت رئیس تفتیش نظمیهٔ طهران شده و چون در خدمات اداری، دست به تقلّب و ارتکاب دزدی زد، پس از مدّتی از این شغل به امر **یفرم خان رئیس کلّ نظمیهٔ ایران** معزول و منفصل گردید. امّا حیرتی که از ورود وی بدین منطقه حاصل شده بود، رو به ازدیاد می‌نهاد؛ زیرا مسلکی را که او از گذشته برای خود انتخاب کرده و به وسیله آن معروفیتی حاصل نموده بود، با شرایط فعلی وی بی‌تناسب و منافی بود. موقعی که در مورد علّتِ آمدنِ او تحقیق می‌کردیم، مشارالیه با گروپ[3] خویش مجدداً از در وارد گردید و پیش اگنط رفت. اندکی بعد، **شوکت‌الممالک** و **نگارنده** و **محمودخان** را به کنطور[4] طلبیدند. رفتیم. **امیر عجیبی** نیز که در اطاق دیگر انتظار ملاقات ما را

www.tabarestan.info تبرستان

۱- سوسیته‌های رودسیونرها : اجتماعات انقلابی.

۲- ارتیکل : مقاله.

۳- گروپ : گروه، دسته.

۴- کنطور : اتاق.

داشت به کنطور داخل شد و ولدی‌الورود شاپوی خود را از سر برداشت و به شدت روی میز تحریر گذاشت و با لهجهٔ خشن مخصوص به خود گفت:

شماها خدمت به ارمنی می‌کنید. این چه مشروطه بازی است؟ آرمانی[۱] مملکت شما را به ...[۲] داد. شماها تا کی احمق و جاهل‌اید؟ باز هم حارف مشروطه می‌زنید؟

شوکت‌الممالک متعجبانه رو به اگنط کرد و گفت: مقصود از احضار ما شنیدن قیل و قال و جار و جنجال بود یا مطلبی برای ابلاغ دارید؟

امیر عجیبی [حرف متکلم را قطع کرد و گفت]: قهرمان! با شماها کار دارم [سپس قداره خود را میان دو پای خویش جای داد و با نخوت و کبر و خودخواهی روی صندلی قرار گرفت].

www.tabarestan.info تبرستان

آری، این پرنسِ گُرجستان که خویشتن را مدّتی دوست آزادیخواهان ایران معرفی می‌کرد و در آخرین تشکیلات سیاسی مملکت تحوّل و انقلاب را شعار خویش قرار داده و عناصر آزادی طلب را برای تحصیل منافع شخصی فریب داده بود، اینک چنانچه انعکاس خیالات وی از حرکاتش آشکار است، در صدد تخریب اساس و بنیانِ کشور باستانی ایران برآمده است و دست در دست اشخاصی نهاده است که ضد آزادی به کوشش پرداخته و در اضمحلال استقلال ساعی‌اند.

این مرد، شخصی است میانه بالا و درشت استخوان، با رفتاری پُر غرور. فطرتاً بسیار خودپسند است و در چاپلوسی و شارلاتانی بی‌بَدَل. برای جلب منافع و کسب شأن و شهرت از هیچ کاری، حتّی اعمال رذیلانه و سوء باک ندارد. چهره‌اش مثل لهجه‌اش زمخت و جبینش پُر چین و کریه است. هنوز همان لباس رسمی ادارهٔ نظمیهٔ پایتخت را در بر دارد. قدّارهٔ براقی به کمر و زنگال[۳] چرم زردی به ساق پا

۱- آرمانی : ارمنی.

۲ - کلمه‌ای ناشایست به کار برد.

۳- زنگال : مانندِ زنگوله آویخته.

بسته و شاپویی سفید به طرز کاسکِ سیّاحان انگلیس به سر گذارده است. لهجهٔ وی چنانچه ذکر شد، خشن و غیرعادی و ادای مطلب برایش بسی دشوار است. در حین تکلم بر چین جبین می‌افزاید و به واسطهٔ این کراهتِ منظر، بی‌اختیار موجب تمسخر قرار می‌گیرد. وی در مقابل میز تحریر روبروی اگنطِ روس روی کرسی جای گرفت به همان وضعِ مَهیب و عبوس، لیکن اندکی ملایم‌تر آغاز به کلام کرد و گفت:

صاحب منصب‌ها! شاه مرا فرستاده شما را ببینم و همراه ببرم، نمی‌دانید شاه چقدر آدم خوبی است! خیلی خوشش می‌یاد شماها هم بیایید آنجا خدمت بکنید. با هم برویم طهران بگیریم.

www.tabarestan.info تبرستان

شوکت‌الممالک گفت: سرکار آقا! گویا این اوّلین دفعه نباشد که برای رفتن ما بدانجا تکلیف شده، غیر از شما هم کسانی دیگر به دفعات متعدد آمده و همین مطالب را اظهار کرده‌اند و چون جواب‌های لازمه را شنیدند، رفتند. شما هم لابد آگاه گردیده‌اید که ما میل نداریم خدمت شاه بیاییم؛ زیرا دیگر نمی‌توانیم از عهدهٔ خدمت کردن برآییم. زحمت سفر و جنگ و جدال‌های این مدّت ما را ناتوان کرده است.

امیر عجیبی گفت: شما آدام بسیار جاهل، چرا نمی‌توانید خدمت بکنید؟ مان چطور می‌توانم خدمت بکنم؟ [قدری به تندی] شما بازام به آرمن می‌خواهید خدمت بکنید؟

شوکت‌الممالک گفت: آقای من! شما که با من سَابقهٔ آشنایی ندارید، این ترتیب گفتگویِ لاابالی پسندیده نیست. مقصود شما چیست؟ اگر ابلاغی دارید از طرف شاه بسم‌الله. اینک جواب والّا...

فی‌الحقیقه شوکت‌الممالک نمی‌دانست که این شخص اصولاً طرز تکلّمش همین قسم زمخت و اساساً بدلهجه است و به تلفّظِ فارسی کمتر آشناست. وانگهی در

صورتی که یکی دو پیاله هم مکیفات[۱] استعمال کرده باشد، بر شدّت و غلظت تلفّظش افزوده می‌شود. امروز هم که از جانب شاه مخلوع به رسالت آمده، از صرف الکل و نشئهٔ مقدمّاتی خودداری نکرده است. ابتدا به آن پرداخته و سپس به فیصلهٔ این مأموریت شتافته است. نگارنده به مناسبت سابقهٔ شناسایی با وی متکلّم قرار گرفت:

امیر! رفتار حالیهٔ شما با سبک و اسلوبِ گذشته‌تان بسیار مباینت[۲] دارد. علّتش را نمی‌فهمم. شخصی چون شما که آزادی‌طلب بوده است، چگونه تن بدین رفتار ننگین داده؟ مسلماً سبب مهمی در کار است. در این صورت، در آن باب خاطرمان را از وسوسه برهانید تا درک مطالب شما به سهولت میّسر شود.

www.tabarestan.info تبرستان

امیر عجیبی گفت: علتش می‌خواهی؟ بسیار خوب. مان تفصیلش بگویم. مان رفتم مجمع ادب. گفتم: ما را رئیس خودتان می‌کنید؟ گفتند: خیر. گفتم: پدرتان درمیارم. رافتام پیش دموکرات. گفتم: مان سرکردهٔ خودتان می‌کنید؟ گفتند: نه. گفتم: گور پدرتان آتش می‌زنم. رافتام پیش یفرم. گفتم: باز به مان کار می‌دهی؟ گفت: ابداً. گفتم: پدرت می‌سوزم. از دموکرات اعتدالیِ بی‌طرف، اتفاق، ترقّی، داشناکسیون[۳] و همهٔ اینها مأیوس شدم. نه نظمیّه، نه عدلیّه، نه وزارت جنگ، نه مجلس، هیچکدام مرا نخواستند رئیس کنند. گفتم: صبر کنید. پدر همه‌تان دربیارام. تلگراف کردم گرجستان داغستان سه هزار گُرجیِ لِزگیِ داغستانی اردو حرکت کند خوجه‌نفس. خودم هم آمدم تفلیس سیصد نفر گُرجی حرکت دادم باز هم خواهم آورد. [ورقه از جیب درآورده به خط روسی نوشته شده بود، ارائه کرد و به جیب نهاد] این هم تلگراف است که بازام حرکت کرده‌اند. آنقدر گرجی بریزم

۱- مکیفات : مأخوذ از تازی، هر چیز که کیف و نشاءه دهد و مستی آوَرَد.

۲- مباینت : مخالف بودن.

۳- داشناکسیون : حزبِ ارامنهٔ ایران.

استرآباد که هیچ قشون نتواند جلوی آن‌ها وایستد، تا ببینید امیر عجیبی چه مخلوق عجیبی است. مان مشروطه، بازام مشروطه؛ ولی این مشروطه بود که ارمنی رئیس باشه، مان بیکار باشم؟ دموکرات رئیس باشه، من کار نداشته باشم؟ پس از ثانیه‌ای سکوت، به غَلَیان آمد و با رُخی افروخته گفت: آگار **یفرم** زنجیر نکردم! آگار **یمین نظام** به دار نزدم! آگار **صولت نظام** شکمش پاره نکردم، پس مان ..... ام. اگر دموکرات نکشتم، ماجلس را خراب نکردم، پس مان ..... ام. متعاقب ادای این الفاظ رکیک که از فرط غیظ و غضب می‌گفت، چنان مشت بر صفحه میز تحریر کوبید که اگنط بی‌اختیار به قدر نیم ذرع از جای جَست. سایرین هم بسیار متحیّر بودند. در اثر این ضربت ناهنجار و وحشیانه، تخته میز شکست. دواتِ جوهر وارونه شد و ماهوت سبز روی میز آلوده گشت. مترجم دستمال سفید را از جیب درآورد و به عزم تنظیف شتافت و ضمناً به سرعت بیانات و مذاکرات فیمابین را به زبان روس به اگنط ترجمه می‌نمود.

www.tabarestan.info تبرستان

اینک واضح است که حرص جاه‌طلبی و طمع چگونه وی را به اقدامِ کارهای زشت تحریک می‌کرد و در کانون سینه‌اش چگونه خیالات شرورانه می‌پروراند. لابد استعداد و فطرتش مقتضی همین بوده است. به هر حال تشریحِ بعضی نکاتی را که در کلامش اظهار داشته بود، ضروری می‌دانم که به اختصار چنین است:

در دورهٔ اجلاس شورای ملّت، دو دستهٔ سیاسی به نام دو فرقهٔ **«دموکرات و اعتدالی»**، **اقلیت** و **اکثریت مجلس** را در دست داشتند و قلیلی هم اشخاص بی‌طرف از مسالک مختلفه و فرقه‌های سیاسی دیگری در میانِ وکلا دیده می‌شدند که از حیث تعداد در مجلس و هوادارانِ اندکی که در خارج از مجلس داشتند، چندان حائز اهمیّت نبودند؛ امّا **مجمع ادب** مؤسسه بزرگی بود متعلّق به **حزب دموکرات ایران** که در آن اوقات به واسطهٔ پیشرفت‌های عمدهٔ این فرقهٔ سیاسی در اجتماعات جدید وطن‌پرستان، کسب اُبّهت بسیار کرده بود؛ امّا **موسیو پیرم خان**

ارمنی که یکی از سـرکردگانِ فاتحان طهران و فاتح اغلب معرکه‌های شـدید عهدِ مشـروطیت بود، مردی زیرک و مقتدر بود با پیروان زیاد که شـخصـاً به **حزبِ داشناکسیونِ ارامنه** انتسـاب داشت و چون کلیّهٔ ارامنه در استرداد مشروطیت و در هدم اساس استبداد با فرقهٔ آزادی خواهان هم عنان بودند، او نیز جزو قشون آزادی طلب شمال، تحت فرماندهی سپهدار، به ریاست مجاهدین ارامنه و قفقازی منسوب شـده بود و فتح قزوین هم در بلوای عامِ هنگام سـلطنت محمّدعلی شاه، به نام وی شهرت یافته بود.

تبرستان www.tabarestan.info

همچنین در جنگ بادامک همراه با مجاهدین آزادی‌طلب رشـادت‌ها نموده و در موقع اسـترداد آزادی در جنگ‌های داخلی اخیر به واسطه رشادت‌های فوق‌العاده‌ای که از وی به منصـهٔ ظهور رسـید، وجودش بسـیار مغتنم می نمود و کسـب اهمیت کرده و حائز اقتدار فوق‌العاده‌ای شده بود؛ بنابراین به پاس خدمات عالیهٔ وی، ریاست نظمیهٔ کلّی ایران از طرف دولت به وی تفویض شده بود.



تبرستان
www.tabarestan.info

موسیو پیرم خان ارمنی

یمین نظام و صولت نظام از صاحب منصبان ارشد وزارت جنگ بودند که اگر چه جزو هیأت‌های سیاسی ملّی چندان خدمات شایانی که سبب اشتهار باشد، نداشتند؛ ولی بـه منـاسـبـت آنکـه اوّلی رئیس کـلّ توپخانهٔ مملکت بود و دومی رئیس کلّ محاکمات عسـکریه، زمانی که امیر عجیبی از خدمات نظمیه و غیره بی‌بهره گردید، برای پیشـرفت مقاصـد شخصی خود، می‌خواست که جزو ادارهٔ قشون باشد؛ امّا این دو نفر به واسـطهٔ معرفت کاملی که از نیاتش داشتند و همچنین به واسطهٔ اینکه او تبعهٔ روس بود، به وی ظنین گردیدند و احتمال دادند که شاید جاسوس روس باشد؛ لذا مانع اجرای مقصـودش شـدند و نگذاشـتند که مسـتخدم قشـون شـود. به هر

حال گرچه موضوع این شخص چندان قابل اعتنا و شایستهٔ این همه شرح و بسط نیست؛ ولی چون یادداشت‌های مربوط به وی جزو وقایعِ روزانه آمده بود؛ از ذکرش صرف‌نظر نشد.



یمین نظام و صاحب منصبان توپخانهٔ ایران [۱۳۳۲ هـ ق.]

نگارنده دنباله کلام را رها ننموده و گفت:

خوب، پرنس! شما کی طهران را ترک کرده و عازم شده‌اید؟ و پس از ورود به تفلیس چگونه بدینجا آمدید؟ از قرار اظهارات سابق شما، آنچه در نظرم نقش بسته، این است که شاه سابقاً با شما عداوت داشت. چطور اینک طرف اعتماد او قرار گرفته‌اید؟

باه! خبط می‌کنید! شاه آدام خوبی است. کینه ندارد. وانگهی امروزه محتاج است. مان آمدم تفلیس، از آنجا به استرآباد رافتام، قونسول را دیدم. از آنجا آمدم پیش شاه، رئیس ازدو شدم... آگار یفرم زنجیر نکردم، پدرش نسوختم. آگار طهران خراب نکردم. ماجلس آتش نزدم...

www.tabarestan.info تبرستان

خوب، شاه چگونه از ماها مطمئن خواهد شد در صورتی که با او جنگ کرده‌ایم و با اینکه می‌دانید ما ابداً طرفدار شاه نیستیم و در آزادی‌طلبی امتحانات خود را داده‌ایم، چرا این همه برای رفتن ما به نزد شاه اصرار دارید؟

مان چون شماها را از طهران می‌شناختم، به شاه معرفی نمودم. به علاوه شاه خیلی مایل است صاحب‌منصبان را ملاقات نماید و هر کینه یا عداوتی را که در قلب آن‌ها هست، با رفتار خوش برطرف کند و طوری محبّت نماید که تمام صاحب‌منصبان طهران هم به سوی وی بشتابند. شاه گفت این صاحب منصبان هر طور هست، باید بیایند خوجه‌نفس، خیلی سفارش و تأکید کرد که محبّت او را به شوکت‌الممالک و شماها یکان یکان برسانم و همه را با خوشی و رغبت به پیش اعلیحضرت همایونی ببرم. یاالله. برخیزید که دیر می‌شود.

شوکت‌الممالک گفت: من به دلایلی چند نمی‌توانم بیایم. اولاً خانواده و متعلّقانم در طهران بی‌سرپرست‌اند. ثانیاً برادرم حکومت سمنان را دارد. آمدن من بدانجا برای همهٔ آن‌ها مخاطره دارد. گذشته بر این کسالت مزاج هم مانع است و نمی‌توانم بیایم. بنابراین شاه بایستی از خدمتگزاری من صرف‌نظر نماید.

خیر، خیر. فکر خانه زندگی نباشید. الساعه تلگراف می‌کنیم دو نفر قزاق با یک بیرق روس بدانجا بروند و حمایت و حفاظت بنمایند. برادرتان را هم به همچنین. وانگهی شاهرود و دامغان و سمنان هر سه اکنون در تصرف اردوی اعلیحضرت همایونی است. در این صورت معاذیر شما بیهوده خواهد بود.

و پس از آنکه با اگنط مختصر مشاورهٔ به زبان روس نمودند، اگنط صورت تلگرافی را نوشته ارائه داد و اظهار کرد که اگر میل دارید، فوراً به سفارت مخابره شود؟ شوکت‌الممالک آهسته و زیر لب از سایرین استفسار نموده و تکلیف می‌خواست که در صورت قبول وی آیا سایرین به رفتار وی موافقت می‌کنند و تسلیم شدن را رضایت خواهند داد یا خیر؟ چون از طرف عموم امتناعی سخت را دید، بر پافشاری خود افزود و به امیر عجیبی گفت؟

در هر حال باید معافمان دارید.

امیر عجیبی گفت: ممکن نیست. اعلیحضرت همایونی یارکاز مخصوص سواری خودشان را فرستاده‌اند که شماها را سوار کند تا محترماً حضور شان شرفیاب شوید در همین حال به پا خواسته و گفت: با این تفضّلِ ملوکانه آیا عذر خواهید آورد؟ بفرمایید سوار شوید.

همگی مضطربانه گفتند: امیر بیهوده اصرار مکنید. نخواهیم آمد.

اگنط گفت: اعلیحضرت شاه بذل سخاوت فرموده‌اند و از کیسهٔ فتوت خویش مخارجی را که من تا به حال به شماها شخصاً قرض داده‌ام و دولت طهران نداده است، متقبل شده و به بانک فرستاده‌اند. بیهوده منتظر نباشید که از طهران برای شماها پول فرستاده شود.

امیر عجیبی گفت: آری، این هم التفاتِ ملوکانه است.

www.tabarestan.info تبرستان

ضمناً از کیف خویش چهار اسکناس صد تومانی درآورد و روی میز تحریر اگنط گذاشت و دسته دیگر از بانک نوط‌ها[1] را مجزی نمود و با چشمان خمار و مستانهٔ خود به فرد فرد حضار نگریست و گفت:

آن بَدَل مخارجی بود که تاکنون آگنط به شماها قرض داده است، این هم متعلق به خود شماهاست که در صورت آمدن نقداً می‌پردازم. لکن گمان نکنید که در صورت نیامدن، از طرف طهران برای شماها کمکی بشود که بتوانید خود را خلاص کنید. از گرسنگی هم که باشد، تلف می‌شوید. اگر چه شماها محکوم‌اید یا باید به رضا و رغبت بیایید یا جبراً شماها را خواهیم برد. این هم کلام آخری بود که محض اسقاط تکلیف[2] به شماها گفتم. یک مطلب دیگر را هم مخصوصاً در این موقع به شما یادآوری می‌کنم که دولت روس اولتیماتومی به دربار طهران داده و قشونش دیگر وارد خاک ایران گشته است و عنقریب پایتخت را تصرف خواهند کرد. پس از تصرف آنجاها، به واسطه عنادی که کرده‌اید شماها به دست ترکمن‌ها گرفتار و ریز ریز خواهید شد. بهتر آن است که قبلاً تا فرصت از دست نرفته به رضایت و نیکنامی بیائید، عذرخواهی کنید تا عفو و عاطفت شاهانه در حق‌تان مبذول شود.

همگی گفتند: چون نوکر دولت بوده‌ایم در آخرین ساعت برخلاف امر دولت نمی‌توانیم اقدامی به عمل آوریم، آمدن ما به نزد شاه، خیانت به دولت است.

امیر عجیبی گفت: چطور آمدن شماها به پیش شاه خیانت است او مگر ولینعمت شما نیست؟

همه گفتند: ولینعمت قدیم مملکت و شاه سابق که اینک فقط شهریار مخلوع است.

۱- بانک نوط‌ها : برگه‌های بانکی.

۲- اسقاط تکلیف : رفع تکلیف.

امیر عجیبی گفت: ها ها. ها ها. عجیب! پس چرا به بانک آمده و متحصن شده‌اید؟ این مگر خیانت نیست؟

خیر، زیرا از روی ناچاری بوده و پس از شکست و اضمحلال اردو و فرار سردار، چون مأمن دیگری نمانده بود، محض تخلیص نفس از اسارت تراکمه و سپاه شاه مخلوع آمدیم، به اطمینان آن که در حفاظت کارگزاران خارجه بتوانیم خود را به مرکز مملکت برسانیم.

این را هم بدانید که هرگاه اسب‌ها غارت نشده بود و وسایل حرکت در دسترس بود، مثل سایر رفقا زحمت و صدمات جنگل را بر نکبت و مشقّت تحصّن، ترجیح می‌دادیم. وانگهی در چنین مکانی شما حقّ هیچ نوع تهدید و فشار و بازپرسی را ندارید و برای آخرین دفعه به شما اظهار می‌داریم که ما ابداً به اردوی شاه مخلوع نخواهیم آمد، ولو هر چه پیش آید.

امیر عجیبی گفت: حالا که به قول خودتان مایل به خدمتِ شاه و خیانت به دولت طهران نیستید [دست به جیب شلوار برده برونینگ[1] خود را درآورده و به پیشانی **محمودخان صاحب منصب** گذاشت و با کمال تهوّر گفت:] پس بگیر مغز خودت را داغان کن تا خلاص شوی. دیگران هم همچنین.

خودکشی در دین و آئین اسلام و در مذهب ما ممنوع است. والّا قبلاً این کار را می‌کردیم و از سرزنش آسوده می‌شدیم و خیلی متأسفیم که در جنگ کشته نشدیم و به این ملاقات‌های ننگین گرفتاریم. امّا چون آدم‌کشی شعار دیگران است، بعید نیست که به دست شما اسباب خلاصی ما فراهم شود. امیر شما مختارید که با این هفت‌تیر ما را آسوده کنید و از بردن ما به اردوی شاه دست بردارید.

۱- برونینگ : اسلحه کمری.

www.tabarestan.info تبرستان

اگنط که از بدو مذاکرات آنی چشم از چهرهٔ حُضّار برنمی‌داشت و با کمال بی‌صبری در انتظار پایان ماجرا بود، در اثر وحشت تأمّل را جایز ندانست و از جا جست، فیمابین حائل شد و به زبان روس گفت:

پرنس! مهلت دهید که حَضَرات بروند و لباس رسمی در بر کنند؛ زیرا با این لباس که نمی‌توانند به حضور شاه بیایند؛ البتّه همه فرمان شاه را مطلع‌اند و خواهند آمد.

همین که مترجم بیانات اگنط را به حُضّار ابلاغ کرد، به اشارهٔ اگنط هر سه از کنطور خارج و به اطاقِ مخصوصِ خویش داخل شدیم و شرایط را که قهراً و جبراً می‌خواستند به ما تحمیل کنند، به سایرین اظهار نمودیم و برای تحمّلِ حوادثِ غیرمنتظره متوکّلانه منتظر شدیم. لحظه‌ای بعد امیر عجیبی و اگنط به درب اطاقِ صاحب منصبان نزدیک شدند و برای حرکت کردن پیوسته توصیه و تأکید می‌نمودند. اگنط شاپوی خود را به دست گرفته بود و به زبان روسی و به نرمی می‌گفت: پاژالوستا سیچاس بارکازا... :[لطفاً همین حالا سوار قایق شوید]

لیکن از استماعِ امتناعِ عمومی بسیار دلتنگ گشته بود و پس از آنکه آخرین نصیحت وی پذیرفته نشد، شانه را بالا انداخت و با زهرخند خفیفی به امیر عجیبی نگریست و عجولانه گفت:

پاژالوستا ... :[لطفاً]

و دست وی را کشید و به راه افتادند.

آخرین رسول شاه مخلوع با تنفّر همگی را به مرگ تهدید کرد و خواهی نخواهی به اتّفاق ملتزمین مراجعت نمود. بلی، پرنس گُرجی در موقعی که با گُروپ خویش از پلّه‌های عمارت بانک سرازیر می‌شد، لُند لُند کنان با الفاظ رکیکه پیوسته صاحب‌منصبان را توبیخ و تهدید می‌کرد و می‌گفت:

تبرستان www.tabarestan.info

آگار تا دو روز دیگر همه را زنجیر نکردم و از اینجا کشان کشان نبردم، ..... ام و به یکی از صاحب‌منصبان گفت:

حالا که آن‌ها نیامدند، تو پدرسوخته بیا برویم.

از لبخند استهزا آمیز صاحب‌منصب مزبور متغیّر شد و به دیگری با تهدید این را تکلیف نمود و جواب ردِّ استهزا آلودی شنید. عاقبت بدون آن که بتواند، حتّی یک تابین را در این مدّت ملاقات بفریبدِ و به نشانِ حُسن خدمت همراه ببرد از در خارج گشت. هنگام خروج به وکیل باشی قزاق مستحفظ بانک خطاب نموده و متحصنین را نشان می‌داد و وقیحانه گفت:

www.tabarestan.info تبرستان

اینها همه مشروطه طلب؟ هیچکدام ..... نداده‌اند.

و با رذالت بسیار به همراهی اگنط به بارکاز سوار گشته و راه خوجه‌نفس را به پیش گرفت.

این شخص پلید که شارلاتانی هرزه درای بود، در وقاحت و بی‌شرمی نظیر سایر هواداران شاه بود و آخرین رئیس اردوی نظامی شاهنشاه مخلوع.

تبرستان
www.tabarestan.info

«۲۴»

اخبار هولناک

تبرستان www.tabarestan.info

چند روزی است که دیگر از طرف احدی به پناهندگان بانگ تعرّض نمی‌شود. هیأت را به حال خود گذارده‌اند که بدین لحاظ فرط فرح حاصل است. در این ایّام به مناسبت عید سعید اضحی[1]، چند گوسفند نیز قربانی نمودیم و یوم اضحی و همچنین عید غدیرخُم با وجد و مسرت امرار شد و به جای پیام آوران شاه فقط گاهی از کشتی جنگی روس موسوم به **«قارص»** که در کنار بندر لنگر انداخته، کماندان[2] و بعضی از صاحب منصبان به ملاقات هیأت می‌آیند و در ضمن صحبت همدردی خویش را محرمانه اظهار می‌دارند. اینجا دو فروند کشتی جنگی است که مأمور آب‌های بندر جزند و به نام **استرآباد و قارص** موسوم‌اند. صاحب‌منصبان و ملّاحانِ و کارگران اوّلی، چون از طرفداران رسومات قدیمه می‌باشند، از طرفداری شاه مخلوع و کسانش کوتاهی ندارند. کارکنانِ کشتی دوم کاملاً طرفدار رسومات جدیده و آزادی طلب‌اند؛ ولیکن از ترس جاسوسان دولت متبوعهٔ خویش، مکنونات قلبیهٔ خود را آشکار نمی‌کنند و به همدردی با متحصنین علناً جسارت نمی‌نمایند.

۱- عید اضحی : عید قربان.

۲- کماندان : فرمانده.

کماندان قارص، آدم نیک نفس و آزادیخواهی به نظر می‌رسد و اغلب اوقات که با اگنط در خصوص هیأت بستی‌ها[۱] سخن می‌رانَد، سختی می‌نماید و اجازه می‌خواهد که با کشتیِ خویش صاحب‌منصبان را از بندر نجات بدهد؛ حتّی از قرار معلوم اظهار کرده بوده است که هرگاه اجازه داده نشود، ناچار شبی با یک رسد سالدات بحری[۲] به بانک می‌آید و پناهندگان را به حمایت خویش از بندر خلاصی می‌بخشد و با کشتی جنگی به بادکوبه گسیل می‌دارد که به هر کجا می‌خواهند، بروند؛ لیکن علی‌رغم فشار صاحب‌منصب مزبور، اگنط بدین امر رضا نداده و پیوسته مانعِ رفتنِ پناهندگان بوده است. ضمناً هم به کماندان کشتی استرآباد نیّتِ کماندان کشتی قارص را اطلاع داده و از فشار مشارالیه شکایت کرده و کماندان کشتی استرآباد را بر علیه فرمانده قارص تشویق نموده است. کماندان استرآباد هم مراتب را به مراکز مربوطه رساند و اسباب عزل صاحب‌منصب مزبور را از ریاست کلِّ قارص فراهم کرد؛ حتّی تبدیل آن کشتی را نیز خواستار گردید. کشتی جنگی قارص به بادکوبه طلبیده شد و به جای آن، کشتی **اردکان** که کارکنانش تقریباً هم عقیده با ملّاحانِ کشتی استرآباد بودند، به ساخلوی بندر آمد.

هنگامی که سفینهٔ قارص از لنگرگاه بندر مفارقت می‌جُست، صاحب منصبانش به بانک آمدند و با پناهندگان وداع گفتند و پس از آن که تسلّی بسیار دادند، به سوی باکو رهسپار شدند.

اینک، همه روزه به اگنط در خصوص رهایی اصرار می‌کنیم و فشار می‌آوریم؛ امّا جوابی شافی[۳] نمی‌دهد. از طرفی هم فقط و فقط از حیث معیشت کار به سختی کشیده، چنانچه اگنط اظهار داشته که هرگاه جواب صریح نرسد، ناچار است که این

۱- بستی‌ها : کسانی که متحصّن‌اند یا بست نشسته‌اند.

۲- سالدات : سرباز «سالداتِ بحری» : سربازِ نیروی دریایی.

۳- جواب شافی : پاسخ قاطع.

هیأت را به هر نوعی که هست به خواجه نفس اعزام دارد؛ ولی چندان طول نکشید که روزنه امیدی گشوده شد؛ زیرا روزی اگنط آمد و گفت که چون از طرف قونسول به استرآباد طلبیده شده است؛ پس از رفتن بدانجا و گرفتن دستور جدید، اسباب آسودگی هیأت را فراهم خواهد ساخت. فی‌الحقیقه پس از مراجعت وی در بیستم ذیحجه که بیش از دو روز این مسافرت به طول نیانجامید، از این فقره آسودگی خاطر حاصل شد. لدی‌الورود اظهار داشت که قونسول اجازه دادهٔ است که مخارجِ یومی هیأت را معتدلانه تسویه نمایم و تا رسیدن دستور جدید از سفارت طهران مجبور به نگاهداری شماها هستم؛ امّا ضمناً هم راجع به جریان امور دیپلماسی ایران اخباری هولناک داد که فی‌الحقیقه مؤیّدِ همان مطالبی بود که شرح آن ذکر گردیده و از طرف امیر عجیبی نیز قبلاً با کنایه اظهار شده بود. اگنط گفت:

www.tabarestan.info تبرستان

دولت امپراطوری روس به دولت طهران **[او همیشه دولتِ علیّهٔ ایران را دولت طهران و گروه مرتجعین را دولت استرآباد می‌خواند]** اولتیماتوم داده است که باید اشخاص خارجه را که به تصویب مجلس ملّی در ادارات دولتی مستخدم‌اند، از ایران خارج کند و بعد از این بدون تصویب دولت روس، نباید از خارجه مستخدم و مستشاری بطلبد. قشون روس هم برای قبولاندن مواد اولتیماتوم از سر حدِّ ایران تجاوز کرده و به رشت و قزوین آمده، عمأقریب به طهران خواهند رسید. فعلاً وضعیّت سیاسی ایران در تزلزل است؛ امّا در خصوص خطِّ حرکت شماها صلاح است که عناد را به یکسو نهاده، تن به تسلیم و اطاعت شاه در دهید؛ زیرا با پیش‌آمد اوضاع کنونی، انتظار شماها بیهوده است. **دولت امپراطوری تزار نیکلا** نزاع فیمابین دولتین مشروطهٔ طهران و سلطنتی شاهنشاهی استرآباد را با اولتیماتوم و سوق سپاه فیصله داده؛ البته تا مطالب دولت روس چنانچه باید و شاید صورت نگیرد، دیپلماسی روس دست از تقاضاهای خود برنخواهد داشت. در این صورت اهمال‌کاری و عناد برای شما عواقب وخیمه تولید می‌نماید و در آینده بسیار نزدیک

به سختی دچار مخاطرات خواهید شد. پس بهتر آن است که به رضایت خاطر عریضه به شاه عرض کنید و عذر حرکات ناشایسته خویش را بخواهید و فوراً برای خدمتگزاری در رکاب اعلیحضرت مهربان به خواجه نفس بشتابید. چون یقین دارم اعلیحضرت شاه در اغماض کوتاهی نخواهند فرمود. من هم همه گونه با شماها همراهی خواهم کرد. در ختام بیانات و نصایح اگنط به طریق ذیل مباحثه به جریان پیوست.

تبرستان www.tabarestan.info

شوکت‌الممالک گفت: سبب اولتیماتوم دولت بهیّهٔ[1] روس چه بوده؟

اگنط گفت: **مستر شوستر امریکایی** رئیس خزانهٔ ایران بوده، در موضوع توهین به **پاختیانوف** ...؛ زیرا دولت ایران بانداشتن یک قشون مقتدر و منظم که بتواند در این قبیل موارد به آن بنازد و به سر نیزه‌اش متکّی شود، در مسئلهٔ املاک **شعاع‌السلطنه** که تحت حمایت دولت روس است، به مأمورین محترم دولت امپراطوری سختی نموده و دولت امپراطوری را به غضب آورده و یک چنین مناقشه و حوادث بدی را که ممکن است تولید نتایج سوء نماید، مسبب گردیده است.

خاتمه مناقشه دولتین به کجا خواهد انجامید؟ در این خصوص نظریهٔ شما چیست؟

نظریه نیست، یقین دارم که قشونِ دولت مقتدر روس، منطقه نفوذ خود را که چندی قبل بین دولتین روس و انگلیس تقسیم و تحدید گشته بود، در این موقع کاملاً به حیطهٔ تصرف خویش در خواهد آورد. طهران را هم که در این تقسیم جزو حِصهٔ روس تعیین گردیده است، اشغال و متصرّف خواهد شد.

۱- بهیّه : روشن، تابان، نیکو، عالی.


تبرستان
www.tabarestan.info

مستر شوستر امریکایی رئیس خزانهٔ ایران

در این صورت با شاه مخلوع چه خواهند کرد؟

به سلطنت آن خطّه رسماً منصوب خواهد گشت، همچنین به پادشاهی کُلِّ ایران برقرار خواهد گردید.

----- آیا این مطلب فی‌الحقیقه حتمی و یقینی است؟

----- بدون هیچ شک و شُبهه چنین است. اینک محض تزییدِ بصیرت و توسیعِ اطلاع شما ناچارم از اوضاع سیاسی داخلی کنونی مملکتتان مختصری دیگر بیان نمایم. این نکته را هم باید بدانید که **سالارالدوله** نیز مجدداً با استعداد بسیار و

لشکری بی‌شمار رو به طهران حرکت کرده. اطراف تبریز هم سخت در فشار **حاجی محمّدخان شجاع‌الدوله** درآمده.

----- بسیار خوب. در خصوص طرز رفتار با ما آخرین تکلیف چه خواهد بود؟

----- تسلیم شدن و با صدق و صفا خدمت کردن به محمّدعلی شاه.

----- آیا به جز این دستور چارهٔ دیگر نداریم؟ آیا شما با وجود این پیش‌آمدها که شرح دادید از نگاهداری ما صرف‌نظر کرده‌اید؟

----- خیر. من فقط از نقطه‌نظر صلاح بینی و مآل اندیشی به شما نصیحت می‌کنم، والّا مجبور به رفتن نیستید. قبول و عدم قبول منوط به دلخواه خودتان است.

----- در صورتی که ما اختیار داریم و اجباری در کار نیست، میل به تسلیم و خدمت نداریم و منتظرِ خاتمه امورات ایران خواهیم شد.

فی‌الحقیقه سؤالات هیأت در نتیجهٔ مشاوره‌ای بود که قبلاً نموده و چگونگی مباحثه را قرار گذاشته بودیم تا بلکه از بیانات اگنط درجهٔ وخامت اوضاع و جریانات مربوط به امور کشور را که اینک پر اختلال است، کاملاً درک کنیم و ضمناً او را از تسلیم شدنِ خود مأیوس کنیم. چنانچه همین قِسم هم شد؛ زیرا چیزی که همگی را از بیانات اگنط تا حدّی امیدوار می‌ساخت، همانا عدمِ اجبار به تسلیم بود. به علاوه از مذاکرات جاریه آشکار می‌شد که با وجود این اخبار هولناک، هنوز امورات دربار و مجلس و ملّت آنقدرها یأس‌آور نیست. والاّ چطور مَی‌شد که شاه هنوز نتوانسته به استرآباد برود و از ابراز احتیاج به وجود این چند صاحب‌منصب شکست خوردهٔ پریشان حال بی‌نیاز نگردیده است! و این فقره هم اساساً موجب تسلّی و تشفیه[1] قلوب دردمند ما بود. چندی بعد هم از جراید روس و ارمنی که برای ارامنهٔ اتباع روس به بندر جز می‌رسید و محرمانه به بانک می‌فرستادند، توسط محمودخان

www.tabarestan.info تبرستان

۱- تشفیه : شفا پیدا کردن.

صاحب‌منصب [**پسر حسن‌خان کفری**] که زبان روس را نیکو می‌دانست، آشکار گردید که اصل مناقشهٔ دیپلماسی و سبب کیفیّتِ اعزام قشون روس به سوی ایران چه بوده و مطالب مربوط به آن مشروحاً و اندک اندک آشکار شد.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل پنجم

«۲۵»

تبرستان
www.tabarestan.info

اولتیماتوم روس

موفّقیّت‌های شایستهٔ اردوهای شرق و غرب که منجر به شکست‌های پی در پی متجاوزینِ مرتجع و سببِ فرار شاه مخلوع و سالارالدوله به اقصی نقاط سرحدی مملکت شده بود، گذشته از آن، عدم پیشرفت دسایسِ استبداد طلبان در پایتخت که علی‌رغم تصوّرات دشمنان سیاسی ایران حاصل گردیده بود، ذی‌مدخلان[1] حیله اندیش داخلی و خارجی را که سبب حدوث این فتنه‌ها و دسایس شوم شده بودند، متوحش و بیمناک کرد که در پیِ دسیسه‌ای جدّی‌تر و بنیان برافکن باشند که زمینهٔ مساعدتری را به وجود آوَرَد که بدان وسیله بتوانند به خواستهٔ دیرینهٔ خویش فایز گردند. این انتظار چندان به طول نیانجامید؛ زیرا کارگزاران دربار و رجال متنفّذِ مرکزی که از غلبهٔ اردوهای آزادی‌خواه در شگفت بودند، برای پیشرفت منظور باطنی خویش دسیسهٔ جدیدی انگیختند و به عنوان تمایل به تکثیرِ قوا برای ادامهٔ جنگ و رفع غوائل[2] داخلی و غرامتِ لشکرکشی، تهیّهٔ وجوه را اشدّ ضرورت به شمار آوردند و از طرفی هم در رویهٔ سیاست دیرینه تغییراتی قائل شدند. بدین معنی که عُمّال ارتجاع، حیلهٔ جدیدی اندیشیدند و خواستند از سادگی اجانبی که اجیرِ دولت

۱- ذی‌مدخلان : دست اندرکاران.

۲- غوائل : جمعِ غائله : آشوب.

شده و به تصویب مجلس مستخدم مملکت ایران گشته و در اندک وقتی صاحب اختیار مالیهٔ گردیده بودند، استفاده نمایند؛ لذا به عنوان افزایش عایدات دولت و محض گوشمالی و کیفر اعمال سیئهٔ مرتجعین، به پیشنهاد کمیته‌های مرکزی فِرَق سیاسی و صوابدید رئیس کُلِّ خزانهٔ ایران، متوسّل به اخذ تصمیم جدیدی در خصوص دارایی متجاسرین[1] شدند. پیشنهاد مزبور، ضبط دارایی و تصرّف املاک آنان بود. این تدبیر که بر حسب ظاهر در جهت منافع عمومی بود، باطناً بنابر توطئهٔ حیله‌اندیشانِ خیانتکار داخلی طراحی شده بود که مترصد وقت بودند که اجانبی را که انتظار داشتند به سببِ اغتشاشاتِ داخلی و ضعفِ ایران به مداخلهٔ سیاسی و نظامی متوسل شوند، برانگیزند. اگر چه در ابتدا حُکمِ مربوطه پیشنهادِ ساده‌ای به نظر می‌رسید، لکن به مناسبت اهمیّت قضیه، فوراً تحسین مراکز مربوطه داخلی را به خود جلب کرد و در منابع خارجی هم دسایس پُلیتیکی را به عرصهٔ ظهور رسانید. آری، همینکه زمامداران متّفقاً مصمم شدند که املاک متعلّق به اشخاص صاحب نفوذی را که در این نزاع‌ها به این دو برادر متجاوز، یعنی **محمّدعلی شاه** و **سالارالدوله**، عملاً همراهی نموده‌اند، ضبط و تصرّف نمایند و وجهی برای دوام مخاصمات و قلع و قمع مرتجعین از این راه به دست آورند، مقرّرات هیأت دولت بدواً به سفارتخانه‌ها ابلاغ شد و بعد توسطِ **مستر شوستر امریکایی** که سمت ریاست کُلِّ خزانهٔ ایران را دارا بود و در ادارهٔ امورات مالیهٔ مملکت از مجلس شورای ملّی اختیار تامّ تحصیل کرده بود، شروع به اجرا گردید. جزو املاکی که تصرفش تحت قرار قطعی درآمده بود، املاک متعلّق به **شعاع‌السلطنه** برادر شاه مخلوع **[تحت‌الحمایه روس]** هم بود که اکنون این موضوع فرصت مداخلهٔ اجانب را به دست داد. دیگر موقع آن رسیده بود که مملکت واژگون شود و نتیجهٔ مورد انتظار آنان به ظهور برسد.

۱- متجاسرین : گردنکشان.

رئیس کُلِّ خزانهٔ ایران در موقع اجرایِ تصمیمِ هیأت وزرا، از طرف مأمورین خارجه با بعضی موانع مصادف گردید. چنانچه از طرف موسیو **پاختیانوف** قونسول جدید روس مقیم طهران، دربِ باغِ متعلق به شعاع‌السلطنه به عنوان آنکه رهن بانک استقراضی روس است، قزاق مستحفظ گذارده شده بود، مانع اقدامات و تصرفات ژاندارم‌های مأمور خزانه شدند. این ممانعت موجب مخاصمه و اشکالاتی گردید. مأمورین رسمی به یکدیگر توهین کردند و جبر و شدّت به خرج دادند. مستر شوستر که شخصی متین و فعّال بود و ظاهراً مداخلهٔ اجانب را در امورات داخلی ایران به هیچ وجه جائز نمی‌دانست و باطناً شاید بنا به دستور مراکز سیاسی، پیوسته حرکاتِ مأمورین خارجه و بالخاصه عُمّال روس نسبت به ایران را با تنقیدات[1] بسیار سخت تعقیب می‌کرد، و راجع به رفتار دیپلماسی روس در ایران رساله‌ای تألیف کرده و انتشار داده بود، و در جریده منطبعهٔ لندن مقالات مفصلی در خصوص اوضاع ایران و تعدّی و اجحافات روس‌ها نگاشته و نقّادی‌های وی اسباب نِقار[2] در بخش دیپلمات‌های دربار سن‌پترزبورغ گردیده بود، به این ممانعت اهمیت نداد و برای پیشرفت احکام دولتی ایران، بنابر اختیارات خویش، توسط ژاندارم‌های ادارات مالیه، اقدامات شدیدی کرد و در یک حملهٔ مسلحانه، خانه و باغ مزبور را جبراً به تصرّف خزانه‌داری درآورد.

سفارت روس، اقدام مستر شوستر را سببِ کسر نفوذ دولت متبوعهٔ خویش شمرد و به آن نظری بدبینانه داشت و با وزارت خارجه ایران باب مناقشه مفتوح گردید. کابینهٔ وزرای **صمصام‌السلطنه** در این موقع کاملاً به بحران و تزلزل گرفتار شده بودند و هیأتِ وزرا مِثل بسیاری از اوقات به اهمال می‌پرداختند و در حلِّ معمای

۱- تنقیدات : با نظر انتقادی، اینجا به دقّتِ تمام.

۲- نقار : ستیزه کردن.

مورد بحث تأنّی به خرج می‌دادند. **پاختیانوف** و **شوستر** یکدیگر را مُخطی[۱] می‌شمردند و برای رفع غائله یکدیگر را به ترضیه[۲] طلبیدند. پاختیانوف به استناد زور و سرنیزهٔ دولت متبوعهٔ خویش، خود را ذیحق می‌دانست. شوستر با وصف آنکه مستخدم رسمی ایران بود، به علّت امریکایی بودن و اینکه جماهیر متّحدهٔ امریکا را که در قاره جدید دنیاست، بی‌اندازه مقتدر می‌دانست، گوش به لاطائلات روس‌ها نمی‌داد و ننگِ ترضیه را نمی‌پذیرفت. سفارت روس همچنان در فشار و اصرار باقی بود. تا اینکه بر شدّتِ مناقشه افزود و عاقبت اولتیماتومی به مدّتِ معین در باب ترضیه به دولت ایران داد. کابینهٔ وزرا اولاً به واسطهٔ نداشتن قشون مستعدّی که بتواند جواب تمام دعاوی خصم را بدهد و حق را تثبیت نماید، ثانیاً به مناسبت تشتّت اعضاء داخلی، مقاومت در برابر این فشار را غیرقابل تحمّل دانست و شاید محض رهایی از بار سنگینِ این مسئولیّتِ تاریخی، مستعفی شدند. بحران امتداد یافت و فِرَقِ سیاسی به کشمکش و چاره‌جویی مشغول گشتند؛ زیرا هیأت‌های ملّی عزل شوستر را طالب نبودند و پذیرفتن موادِ اولتیماتوم را مخالف اساس استقلال می‌دانستند.

در اولتیماتوم نوشته شده بود که در صورت فراهم نساختن اسباب رضایت سفارت، قشون روس از سر حد تجاوز خواهد نمود. اگر چه که کابینه پس از انقضاء مدت اولتیماتوم با مختصر تعدیل و اصلاحی مجدداً تشکیل شد و در نتیجهٔ مذاکرات زیاد، پس از عدم قبول شوستر به ترضیه، مَحض رفع نقار[۳] و تعدیل فشار روس، تصمیم گرفته شد که وزیر خارجه رسماً برای عذرخواهی به سفارت برود؛ ولی افسوس که وقت گذشته بود و قشون روس از سر حد تجاوز نموده، به ولایات

۱- مُخطی : خطاکار، گناهکار.

۲- ترضیه : راضی کردن.

۳- نِقار : کینه، عِناد، کدورت.

شمالی ایران داخل گردیده بود. بدین لحاظ اولتیماتوم جدیدی مشتمل بر سه ماده ذیل در هفتم ذیحجه هزار و سیصد و بیست و نه به وزارت خارجه ایران ارسال و تسلیم گردید:

اولاً ----- عزل مستر شوستر امریکایی و موسیو لوکسوفر [که یکی از مأمورین جدید ادارهٔ خزانه و اساساً تبعهٔ انگلیس و از اجزاء سفارت بود که از جانب شوستر کنترات شده و در آذربایجان رئیس مالیه گردیده بود] و دخالت اشخاص خارجی دیگر را که مستر شوستر به خدمت ایران دعوت کرده است، باید موافق مادهٔ دوم باشد.

ثانیاً ----- متعهد شدن دولت ایران که خدمتِ اشخاص خارجی در ایران با رضایت سفارتین روس و انگلیس باشد.

ثالثاً ----- دولت ایران موظف است که مخارج لشکرکشی به این کشور را به دولت امپراطوری بپردازد که مبلغ آن بعداً تعیین خواهد شد.

مدّتِ قبول یا ردِّ اولتیماتوم را چهل و هشت ساعت معین کرده بودند. هیأت وزرا و مجلس شورای ملّی پس از اجتماعات متوالی، بالاخره نتوانستند قراری در این باب اتخاذ نمایند.

www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info



کابینه وزرای صمصام السلطنه:

حکیم‌الملک	وثوق‌الدوله	سردار محتشم بختیاری	ممتازالدوله	صمصام‌السلطنه	محتشم‌السلطنه	قوام‌السلطنه
معارف و اوقاف	وزیر خارجه	وزیر جنگ	وزیر عدلیه	رئیس الوزرا	وزیر مالیه	وزیر داخله

اگر چـه کـه هیأت وزرا ناچار به قبول بودند؛ امّا برای آنکه این کار در پارلمان انجام شـود، آن را به مجلس فرستادند. تعدادی از وکلا و نمایندگان ملّت با اکثریت آراء و قریـب بـه اتّفـاق، اولتیمـاتوم را رد نمودنـد. **[روز نهم ذیحجه]** وزرا نیز بدین لحاظ دوباره اسـتعفا دادند. قشـون روس هم به عزم قبولاندن مواد اولتیماتوم از رشـت به سـوی قزوین و طهران حرکت کرد. اهالی طهران به مناسبت عدم رضایت از فشار و رفتار قشـون روس و محض نگاهداری مقام شـوستر و ردِّ مواد اولتیماتوم به هیجان متوسـّل گشـته، بازار و تجارتخانه‌های خویش را بسـته و از مشـاغل یومی دسـت کشیده‌اند و در معابر و گذرها فریادِ **[یا مرگ یا استقلال]** سر می‌دهند و به عربده و بلوا و اعتصاب پرداخته‌اند. هنگامهٔ غریب و محشرِ عجیبی است و چون عُمّال ارتجاع نیز در این گیر و دار وقـت را مغتنم شـمرده‌اند و برای جلب شـاه مخلوع در خفا مجالس عدیده‌ای برپا داشـته‌اند و به دسـایس محیل‌تری مشـغول‌اند، طرف غیظ و غضـب بلوائیان قرار گرفته‌اند. بدواً از طرف ملّت بر ضـدّ آنان تظاهراتی برپا شد و در خیابان موردِ حملهٔ مسلحانه قرار گرفتند.

سـر سلسلهٔ مرتجعین پایتخت را که در کلیهٔ این اوضاع ذی مدخل می‌دانستند، تهـدیـد کردنـد و یکی دو نفر مرتجع معروف را مورد حملـه قرار داده و بـه قتـل رسـاندند، سـپس بازار خرید و فروش اسـلحه رواج یافت. پس از کشـته شـدن **علاءالـدولـه** و یکی دو نفر از متنفـذّینِ متّفق وی کـه مقتول و مجروح شـدنـد، آشـوب‌گران مخفی گشتند. قشون روس نیز به دست‌آویز هرج و مرج و شدّت بلوای طهران، محض اِعمالِ نظم و قبولاندن موادِّ اولتیماتوم می‌خواست از قزوین به سوی طهران حرکت کند که هیأت وزرا مجدداً تشکیل شد و سران ملّیون که به اضطراب بسیار سخت دچار گشته بودند، و می‌دیدند که بر شدّتِ بلوای مرکز هم افزوده شده است، محض تسکینِ مخاطرات، عاقبت هیأت دولت مجبوراً مواد اولتیماتوم را قبول نمودند. در این اوقات بود که انعکاس هیجان اهالی پایتخت به ولایات دوردست هم

www.tabarestan.info تبرستان

سرایت نمود. در اغلب نقاط دیگر هم اعتراضِ عمومی و بلوا حاصل گردید. سخت‌ترین هیجان ملّی در تبریز واقع شد. چنانچه سالدات‌های روس که در تبریز رحلِ تَوَطُّن[1] افکنده بودند، به مداخلهٔ امور داخلی پرداختند و بدون اجازهٔ حکومت محلّی، سیمِ تلفن مابین سربازخانه‌ها، کشیدند و مأمورین نظمیه هم به ممانعت پرداختند و در نتیجه سالدات‌ها به جبر و شدّت عمل پرداختند و حتّی یکی دو نفر از پلیس‌های محلّی را مقتول و مجروح نمودند. حادثهٔ مزبور منجر به نزاعی سخت گشت. جمع کثیری از مجاهدین مسلّح در اواخر ذیحجه به سالدات‌ها حمله‌ور شدند و بسیاری از آنان را مقتول و مجروح کردند و اسلحه و توپ‌هایشان را ضبط و تصرف نمودند.

www.tabarestan.info تبرستان



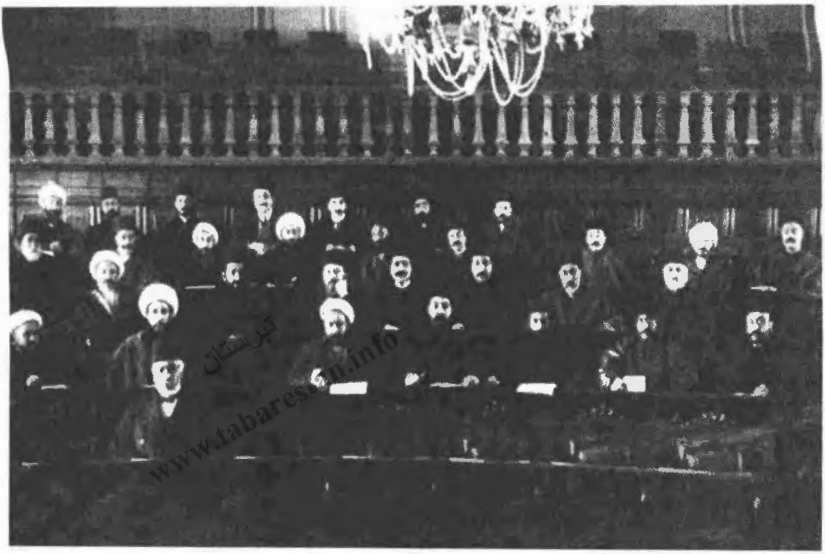
مجاهدین ملی

۱- تَوَطُّن : جایی را وطن خود انگاشتن.

قشون روس در مقابل این حمله با حملات سخت‌تری به نزاع پرداخت. مهاجمین مسلح را کاملاً خلع سلاح کرد و عدّه‌ای از متنفّذینِ شهر را به دار مجازات آویخت. ارگ و ذخیره دولتی به وسیله بمباردمان تخریب شد و ابنیهٔ حکومتی را تاراج و شهر را کاملاً اشغال کرد و حکومت نظامی اعلام نمود؛ سپس محضِ تنبیه عمومی و گوشمالیِ اهالیِ تبریز و برای جلوگیری از تجدید نظایرِ چنین حوادثی در سایرِ نقاط مملکت از قبیل رشت و انزلی، به اِقدامات شدیدی متوسل شد و در نقاط مزبور نیز به جمع‌آوری اسلحه و اقدامات غیرمُحقّانه مبادرت ورزید.

تبرستان www.tabarestan.info

حرکات این همسایهٔ شمالی و گرفتگی امور که اُفق سعادت مملکت را تاریک ساخته و نشانِ عواقب وخیم‌تری است، هیأت دولت را به اضطراب و کابوس سخت گرفتار کرده و برای رفع هیجان ملّی و ترتیب انتظامِ دیپلماسیِ موردِ نظر، پس از قبول اولتیماتوم، قرار به انفصال مجلس ملّی را داد و پایتخت را نیز به حالت نظامی درآورد؛ زیرا علّت عمدهٔ این پیش‌آمدها را که باعث تشدیدِ گرفتگی اُفقِ سیاست مملکت و دوایر پلیتیکی خارجه و داخله گردیده بود، مجلس ملّی می‌دانستند. لذا مجلس شورای ملّی را که مدّت اجلاسیه‌اش منقضی هم شده بود و قانوناً بایستی تجدیدِ انتخابات می‌شد و به مناسبت تشنّجاتِ داخلی و ظهور ارتجاع و مداخلات اجانب و بر حسب آرای وکلایِ وقت، مدّت اجلاسیه‌اش تمدید شده بود، به موجب فرمانی که در سیّمِ مُحرمِ هزار و سیصد و سی هجری از مقام نیابت سلطنت عظمی صدور یافت، منفصل گردید.



تعدادی از وکلای مجلس شوارِی ملّی ایران که در اولتیماتوم روس با اکثریت، رأی به انفصالِ مجلس دادند.



نمایندگان دورهٔ اول مجلس شورای ملی در بهارستان

۱۳۲۶ هجری قمری

«۲۶»

تبرستان
www.tabarestan.info

سه جریده

تمدید اقامتِ اجباری و رنج‌آورِ صاحب منصبان در بانک را که به سبب نرسیدن جواب از مرکز بود، با تشریح نکاتی که به تفصیل گفته شد، می‌توان به وقایع جاریهٔ طهران مستند دانست؛ زیرا کشمکش هیأت‌های مرکزی، اولیای وقت را به رسیدگی امور جزئی مجال نمی‌داد و فشار خارجی تمام موضوعاتِ دیگر را از نظرها محو کرده بود.

امّا رفتاری که در بانک نسبت به صاحب منصبان اِعمال می‌شد، واقعاً حُکمِ بارومتر را داشت و از طریقِ آن می‌توانستیم اوضاع سیاسی کشور را بسنجیم. چنانچه تقریباً از یومِ اولتیماتومِ روس‌ها الی موقعی که وزرای ایران خویشتن را برای قبول تمام خواسته‌هایِ دولتین مجبور دیدند، ابداً ساعات نیکوئی بر متحصنین نگذشت. در حالی که روزهای قبل و بعد از آن چنانچه در تِلِو وقایع[1] شرح داده شد، چندان یأس‌آور نبود و با شرایط بهتری می‌گذشت.

گرچه رسولان شاه مخلوع در طیِ این مدّت به واسطه یأسی که از رفتار متحصّنین حاصل شده بود، دیگر با آمد و رفت‌های مکرر، هیأت را آزرده خاطر نکردند و تا ختم بحران مرکزی ساکت بودند و از فشار دست کشیدند، لیکن اگنط

۱- تلو وقایع : در لا به لای ماجراها.

هم آخرین تیری را که در ترکش داشت رها کرد و با سخنانِ خود، صاحب منصبان را از توجّه و رسیدگی اولیای امور پایتخت سخت ناامید ساخته بود و پیوسته اقامت پناهندگان در بانک را جهالتی بی‌لزوم و حماقتی بی‌ثمر می‌شمرد و هر دقیقهٔ آن را سببی برای تشدید مخاطرات آیندهٔ ما می‌دانست و در هر فرصتی تذکاری برای تسلیم شدن می‌داد.

این را هم ناگفته نگذاریم که هیأت متحصّنه آنقدرها هم مظلوم نبودند که به نصایح مُشارالیه که به نظرِ او خیراندیشانه تعبیر می‌شد، اهمیت بدهند و از مقتضیات مصالح خویش صرف‌نظر نمایند. آن‌ها صبر را بر جبر و رضا به قضا و همچنین امید را بر یأس مُرَجَّح می‌پنداشتند و چندان هم بی‌رویه نمی‌رفتند. تدریجاً اگنط نیز، چون رسولان شاه از تسلیم شدن هیأت مأیوس شد، و از این میهمانان ناخوانده بیزار گردید، و بنا را به بی‌اعتنایی گذاشت. هر صبح و شام هنگام ورود و خروج از دفتر، هنگامِ عبور از مقابل اطاق صاحب‌منصبانِ ارشد به گفتن **سلام** و **خداحافظ**، قناعت می‌کرد. در صورتی که سابقاً همه روزه چندین مرتبه صاحب‌منصبان را جدا جدا به دفعات در خلوت برای ملاقات می‌طلبید؛ بلکه بتواند آن‌ها را فریب دهد و راضی به تسلیم شدن سازد.

از این به بعد دیگر تا کار مبرمی نبود، هیچیک را به ملاقات هم نمی‌طلبید. گرچه این روش منتهای مطلوب ما بود، ولی از طرفی کسانِ قهّارخان که درون بانک و در خارج مترصد بودند که اسباب آشفتگی خیالَ هیأت را فراهم سازند، راه آذوقه را چنان مسدود می‌داشتند که روزی چند مرتبه به شکایت منجر می‌شد و پیوسته اگنط غرغر کنان چنان وانمود می‌کرد که گویی چاره از دست وی هم به در رفته است. ناچار کسی را نزد حاکمِ پُر اقتدار بندر فرستاد و طلب لطف و مرحمت نمود. یکی دو دفعه هم چند نفر از صاحب‌منصبان را برای تقاضای همین مطلب به نزد قهّارخان فرستاد؛ ولی با کمالِ تعجّب اطّلاع حاصل شد که حَضَرات را گرفته و

www.tabarestan.info تبرستان

حبس نموده‌اند. در مقابل این حرکت، که همگان آن را ظلمِ صریح اگنط به شمار می‌آوردند، صاحب‌منصبان متحداً خلاصی آن‌ها را خواستار شدند. اگنط ابتدا قضیه را به مسامحه برگزار کرد؛ ولی چون موضوع به سختی و فضاحت کشید، چنانچه شرحِ شکایت‌آمیزِ مطلب را از ابتدای تحصّن تا آخرین لحظه متحدالمآل به قلم آوردیم و به اتباع خارجهٔ مقیم بندر و نیز به شخص اگنط دادیم و ضمناً به رفتار مغرضانهٔ اگنط پروتست[۱] و اعتراض کردیم. همچنین از سایر اتباع خارجه و سایر متنفّذین تمنّا شد که مُفادِ متحدالمآل[۲] را به اولیای امور طهران و به سفارت روس انفاد[۳] دارند. چون مطلب مکشوف و جریان قضایا در بندر شیوع یافت، بنا به مصلحت، حضرات را از قهّارخان طلبید و به بانک آورد. دیگر کار به جان و کارد به استخوان می‌رسید. محض رساندن شرحِ حالات خود به مرکز، ناچار یکی دو نفر را با شرایطی سخت فراری دادیم و منتظرِ اخذ نتیجه شدیم و روزها را پیاپی شمردیم؛ امّا اخباری که از مرکز انتشار می‌یافت و نیز گاهگاهی به وسایل مختلفه می‌رسید، خیال را بیشتر مضطرب می‌داشت. در ایّام انتظار با اینکه راه پست و تلگراف برای پناهندگان مسدود بود، یک مراسلهٔ جوفی[۴] از مرکز به بندر رسید و به وسیلهٔ مراسلهٔ مزبور دانسته شد که وزارت جنگ پس از تحصیل اطلاعات از شرح حالات متحصنین در فراهم نمودن وسایل استخلاص هیأت کوتاهی ندارد و توسط وزارت خارجه با سفارت روس در مذاکره است و عمده علّت معطلی مسئله پرداخت مخارج بوده است که مبلغ مزبور را مستر شوستر حواله نمی‌نموده است. ضمناً اطمینان داده شده بود که عماً قریب وجه مزبور به بانک پرداخته و اجازه حرکت تحصیل خواهد شد. وجد و سروری که از این خبر محرمانه در دل جای گرفته بود، حاجت

۱- پروتست : اعتراض - پرخاش.

۲- مفادِ متحدالمآل : قطعنامه‌ای که متحصنین نوشته بودند (افرادی که سرنوشتِ مشترک داشتند).

۳- انفاد : فرستادن و روانه کردن.

۴- مراسلهٔ جوفی : نوشتهٔ محرمانه نظامی.

www.tabarestan.info تبرستان

به شرح و بسط ندارد. اخفای این پیام را ضروری دانستیم و مکتوب مزبور را پنهان کردیم. یکی دو روز بعد قهّارخان پاکتی از جانب اعلیحضرت مخلوع آورده که در ظَهرِ وی خطاب به قهّارخان به خطِّ شاه چنین نوشته شده بود:

آقای سالار اشجع! روزنامه‌های جوف را به شوکت‌الممالک ارائه دهید، تا ببینند که خدمت کردن به چنین ملّتی چه نتیجه‌ای دارد!!

محمّدعلی شاه قاجار

www.tabarestan.info تبرستان

جوف پاکت سه شماره روزنامه بود که از زبان فراریان اردوی شرق در مرکز شرح داده شده بود و آنان به سببِ انتخاب راه بندرجز و سوق اردو بدان محل و شکست و تحصّن سربازان و فرستادن مال‌های شخصی به بانک، شوکت‌الممالک را مقصر دانسته و متّهم به رشوه‌خواری و خیانت ساخته بودند.

جریدهٔ **تنبیه**، طبعِ طهران با کاریکاتوری مضحک کیسه‌های سر به مُهر رئیس بانک و اگنط بندر را زیر بغل وی نهاده بود. روزنامه‌های دیگر جمله‌های محقّرانه‌ای نسبت به وی راجع به اخذ وجوهات نگاشته بودند. فراریان اردوی شرق، محض اسقاطِ مسئولّیت از عهدهٔ خود، بار سنگینِ شکست را بر دوش وی نهاده و او را متّهم کرده بودند.

فی‌الحقیقه شوکت‌الممالک در خصوص انتخاب راه بندرجز فقط خبط کرده بود؛ امّا مرتکب خیانتی نشده و فقط فریب اهلِ بَلَد را خورده بود. این سهو نظر به نتایجی که در بر داشت، گرچه یک تقصیر عمده و یک مسئلهٔ غیرقابل العفوی به شمار می‌آمد؛ ولی به مناسبتِ دستور مختصر و ناقصی که از سردار در دست داشت، خطای خود را قابل توجیه می‌دانست و در این صورت امیدواری به نتیجه محاکمهٔ مرکز خیال بیهوده‌ای شمرده نمی‌شد، یک سهو بزرگتر وی، همانا مرخص کردن مالِ بُنه بوده که وقوع آن را هم از روی اجبار قلمداد می‌نمود. واقعاً این اقدام سببِ حقیقیِ عمده فلاکت‌های وارده به اردو شد؛ لیکن در تحصّن سربازان، فرار سواران و

سردار و شکست اردو خود را ذی‌مدخل نمی‌شناخت و قضاوت را به تاریخ واگذار کرده بود. گرچه اسبان سواری و جلوداران را قبلاً به بانک برده بودند؛ اما بنا به اظهار او این هم خلاف میل وی صورت گرفته بود. به هر حال در پریشانی اردوی شرق فقط سهو و خبط دخالت کلّی داشت و خیانت عمدی به طور آشکار دیده نمی‌شد؛ امّا مقصود شاه از ارسال و ارائه روزنامه‌ها این بود که شاید بدین وسیله احساسات وی را به هیجان آورد و او را تحریکِ کند و مشارالیه و سایرین را به خدمت خویش وادار و به ترک تحصن مجبور سازد. راستی مطالعهٔ مقالات روزنامه و اَشکالِ مُضحکی که باعث تحقیر بود، فزون از حد حالت رئیس نظامی اردوی پریشان شده شرق را دگرگون و متغیر می‌ساخت و به ترک ثبات قدم متمایل می‌نمود. همین که اثرات آنی و ابتدایی این ضربت ناهنجار مرتفع شد، کلاه را قاضی نمود و پس از آنکه همقطاران به دیدارش مبادرت جُستند، مطالب روزنامه را بی‌اهمیت شمرد و آب پاکی روی دست سفیر شاه مخلوع ریخت و جواب‌های سابق را داد و اظهار داشت که البتّه پس از محاکمه در مرکز لابد حقیقت امر مکشوف خواهد گردید و در این صورت فعلاً جای اندوه و ملال نخواهد بود.

این تیر هم از ترکش حَضَرات بدون فایده رها و بی‌نتیجه شد. این دفعه هم قهارخان با فرط غیظ و حیرت به صاحب‌منصبان متحصن لعنت گفت و راه خوجه‌نفس را به پیش گرفت.

اکنون اوایل محرم است، پس از تحصیل اجازه از اگنط جهت ذکر مصائب عاشورا به طوری که مرسوم مملکتی است اقدام گردید و تصمیمِ هیأت بر آن قرار گرفت که اسبابِ **عزاداری خامس آل عبا** رادر بانک فراهم سازند. چادر بزرگی برپا شد و تدارکاتِ لازم برای مجلس عزاداری فراهم آمد. چند روضه خوان از بندر دعوت شدند و شب‌های عشرهٔ مُحَرَّم بدین گونه امرار گردید.

www.tabarestan.info تبرستان





به یاد عزاداری‌های مراسم عاشورا و ذکر مصائب آن

ضمناً چون قبلاً اطلاع حاصل شده بود که لیلهٔ عاشورا را حضرات اشرار می‌خواهند به عنوان دستهٔ سینه‌زنی و قمه‌زن به بانک بیایند و با تیغ‌های برهنه

جمعی را به قتل برسانند، موضوع را به اگنط اطلاع دادیم که احدی از خارج حق دخول به مجلس عزا را ندارد، جز ذاکرینی که به نام رسماً دعوت شده بودند. معهذا آن شب را اسباب تَحَفُّظِ فوق‌العاده فراهم نمود و درب بانک به کلّی مسدود گردید. نمایش پیروان شاه هم فقط به درب بانک منتهی گردید. امورات بندر دیگر بدون وقایع مهمی و در حال عادی بود. فقط از تحقیقاتی که از اشخاص متفرقه می‌شد، دانستیم که بر شاه مخلوع و کسانش از حیث نقدینه سخت می‌گذرد و کیسه‌ها تهی گردیده است. برای تهیّهٔ وجوهات گرچه مالیات از اطراف جمع‌آوری می‌شود؛ امّا این وجوهات جزئی کجا کفاف مخارج جسیم اردوی چریک‌های دائمی را می‌دهد؟ لذا در خیال تصرف اداره گمرک برآمده و مقدّمات این کار را نیز فراهم ساخته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

پس از غارت اولیهٔ بندر، برای ریاست گمرک، **موسیو دوت بلژیکی** انتخاب گردیده و از پایتخت وارد شده بود و محضِ جلوگیری از این گونه رفتار کسان شاه، با اگنط روس گفتگو می‌کرد؛ امّا هنوز این مذاکرات به جایی منتهی نشده بود که غفلتاً گروهی به ریاست امیر عجیبی به بندر ریختند و گمرک را جبراً متصرف شدند. موسیو دوت که چنین حادثه‌ای را اساساً از روی یک حس قبل‌الوقوعی مترصد بود، دفاتر گمرک را قبلاً پنهان کرده و وجوهات صندوق را به بانک سپرده بود و کارکنانِ گمرک را نیز برای تحصّن به بانک فرستاد؛ سپس تلگرافاً به رئیس کُلِّ گمرک مرکزی وقایع را راپرت کرد و تکلیف طلبید.

رئیس کُلِّ گمرکات پس از مذاکره با سفارت طهران به واسطه آن که گمرکات شمالی رهن روس است، با اجازهٔ دولت، گمرک بندر را به حمایت قوای روس تودیع[1] می‌نماید. از سفارت توسط قونسول استرآباد و اگنط بندر به کشتی جنگی ساخلوی بندر جز حُکم می‌شود که در حفظ و حراست گمرک کوشش نمایند. لذا

۱- تودیع : سپردن چیزی نزد کسی.

یک رسد[۱] سالدات[۲] بحری برای مستحفظی اداره و ابنیه و انبارهای گمرک و رئیس و اجزای آن از کشتی جنگی پیاده شدند و بنابر وظیفهٔ محوله، مأمورین شاه مخلوع را مؤدبانه اخراج و مستخدمین دولتی را به جای آن‌ها مستقر نمودند و به حفاظت پرداختند. یک روز بعد از این حادثه، **شعاع‌السلطنه** برای سرکشی بندر و کشف حقیقت واقعه به بندر آمد و با صاحب‌منصبان گاردِ مستحفظ مذاکره کرد و چون تصرّف مجدد گمرک را خارج از اقتدار خود دید به بانک مراجعه نمود و به ملاقات ژریبین پرداخت. در التزام رکابش امیر عجیبی و علی قلیچ پهلوان [این شخص اصلاً قفقازی و تبعهٔ روس بود. و مدّت‌ها در صحنه نمایشگاه‌های طهران نمایش پهلوانی داده و به کسب ثروت زیادی موفق گردیده بود] و عدّه‌ای از لزگی‌ها بودند. شعاع‌السلطنه که در جنگ‌های فیروزکوه، ریش بسیار طویل مصنوعی و عاریتی داشت، اکنون با صورتی تراشیده، کلاه قفقازی بر سر گذارده بود. قبلاً گاهی با سرداری و شلوار سورمه‌ای با مغزی قرمز و دکمه‌های شیر و خورشید فلزی زرد رنگ و گاهی با لباس دراز ترکمنی آستین گشاد و گاهی با عمامه و یا کلاه پوستی ظاهر می‌شد. و این همه تغییر و تحوّل دالّ بر وهم و ترسی است که پیوسته در دل داشت و این که هر لحظه تغییر شکل و لباس می‌داد، نزد نکته سنجان باعث تنقید بود و افراد شوخ مشرب این شعر را در حقش می‌گفتند: **هر دم به لباسی بت عیار درآمد، دل برد و نهان شد.**

مضحک‌تر آن که هفت‌تیر و شمشیر را از کمَر و چکمه را از پا رها نمی‌کرد و سبب می‌شد که ظاهرِ متکبّرانه‌اش بیشتر از یک جنگجوی دلیر به اکتور[۳]های تئاتر مشابهت داشته باشد. پس از ورود به بانک، ابراز کرد که تمایل به ملاقات

۱- رَسَد : واحد نظامی شامل سه جوخه.

۲- سالدات : سرباز، واژهٔ روسی.

۳- اکتور : هنرپیشه، هنرمند.

شـــوکت‌الممالک دارد و برای دیدار وی به عمارت خصـــوصـــی اگنط وارد شـــد. شـــوکـت‌الممـالـک محض طفره از چنین دیـداری بر حســـب صـــلاح اندیشـــی صـاحب‌منصـبان ابتدا تمارض نمود و بعد با اصرار اگنط به ملاقات شعاع‌السلطنه تن در داد و به خانه اگنط رفت. پس از آنکه برادر شـاه در ضمن ملاقات دوستانه راجع به جنگ‌های گَدوک و غیره صـحبت‌های مفصـل نمود و تصـوّر کرد که مصاحب را مجذوبِ خویشـتن نموده اسـت، خِواهش نمود که رفع لجاجت کند و در خصـوص رفتن به اردوی شـاه رضـایت خود را اظهار دارد. در مقابل تکلیف شـعاع‌السـلطنه، مشارالیه به دلایل سابق متوسّل گشت و عاقبت بدون پروا، جواب رد داد و مراجعت نمود. این نماینده محترم شـاه نیز بدون آن که به مقصودِ خویش کامیاب گردد، در حـالی کـه از ثُبـات و عزمِ هیأت و رئیسِ آن ســـخت در فکر فرو رفته بود، از بندر مفارقت جُسـت. اینک از قرار تحقیقات آشـکار گشـته است که قوای شاه مخلوع به مناســـبت قِلّت وجوهات، اندک اندک از هم پاشـــیده شـــده اســـت و پس از آمدن قفقازی‌ها به کمک شـــاه، تراکمه از حیطهٔ فرمانبرداری به کلّی انحراف ورزیده و با نخوت اظهار داشـــته‌اند که از این به بعد جز در صـــحرای ترکمن و در آلاچیق‌های خویش بـه جـای دیگری و بـه جنـگ نخواهنـد رفـت. در حقیقت این عدم اطاعت ترکمن‌ها نه فقط به واسطه آمدن قفقازی‌ها بود؛ بلکه بیشتر به سبب صدماتی است که در طول این مدت از اردوهای دولت دیده‌اند و از ضایعات و تلفاتِ بدون نتیجه‌ای است که در جنگ داشته‌اند که چشمشان را سخت ترسانده و از غارتِ قصور طهران مأیوس سـاخته اسـت. از ترکمن‌هایی که همراه ارشـدالدوله رفته بودند، جز تعداد قلیلی که مجروح برگشـته‌اند، بقیّه تماماً چه در جنگ امامزاده جعفر، چه در هنگام بـازگشـــت و فرار در ســـمنان و دامغان و شـــاهرود مقتول و مفقود گردیده‌اند. از ترکمن‌هایی که با رشـیدالسـّلطان بودند و نیز در معیّت اردوی عباس‌آباد جنگیدند، گروهِ کثیری به اتلاف رسیده و از میان رفته‌اند و اکنون در آلاچیق‌های تراکمه از هر

www.tabarestan.info تبرستان

سو صدای شیون و ماتم بلند است. ترکمن‌ها اساساً چندان جنگاور نیستند. وانگهی در چنین حوادثی که تلفاتی بیش از اندازه داشته باشند، علی‌الخصوص بدون منفعت، چگونه دیگر به نزاع تن در خواهند داد؟

شوق و شورِ جنگاوریِ ترکمن‌ها کمک به نیّاتِ شاه و جان‌بازیِ حَضَرات در راه استرداد تاج و تخت، اساساً بر حسب مواعیدی بود که در غارتِ قُصورِ عالیه طهرانیان آزادی طلب، از طرف پیروان شاه مخلوع، به آن‌ها داده شده بود، غافل از آن که طرفداران حقیقی آزادی در ایران، قلیل اشخاصی هستند که نه پارک و نه مبل و نه قصر دارند و بنا بر ظلم و جُور دیوانیان مالدار بدین روز سیاه نشسته و به فقر و فلاکت مبتلا شده‌اند. اینک با امتحانات عملی دانسته شد که با چنین اشخاصی؛ به امید منفعت جنگیدن، مشت بر سندان زدن است و کناره‌گیری از مجادله با آنان به صرفه نزدیک‌تر خواهد بود. متأسفانه شهرتِ ترکمن‌ها در چند دههٔ اخیر فقط در قُطّاع‌الطریقی بوده است و شجاعت آنان فقط در مقابل مردم غیرمسلح، دیده شده و برای لخت کردن قافلهٔ زوّار سر را بر کف می‌نهاده‌اند؛ ولیکن از توپ و تفنگ می‌هراسند و از مقابله با آن گریزان‌اند.

گذشته بر این صحرای ترکمن و جلگه‌های سبز و خُرّمِ آن با درختستان‌ها و درّه‌های پراکنده که هر وجب آن را کاملاً می‌شناسند، میدانگاه جولان سمندِ بادپایِ آن‌ها است و با جنگل‌های مخوف و سنگلاخ‌های مَهیب صعب‌المرور کاری ندارند و نبرد در چنین نقاطی را عین حماقت می‌شمارند. سَرپیچی کنونی تراکمه کار را به قدری بر همراهان شاه مخلوع سخت نموده و آنان را به بیم انداخته است که نمی‌توان آن را به وصف آورد.

عاقبت قرار گذاردند به جای استناد بر قوای یموت و کوکلان و صرف‌نظر از سواره و پیاده جعفربای از خطهٔ استرآباد ایلجار[1] خبر نمایند. علاوه بر این، مقداری

۱- ایلجار : گروه رعایا که برای وطن می‌جنگند.

www.tabarestan.info تبرستان

نیز اسب و پول بر رعایا و مالداران آن صفحه سرشکن و تحمیل نمودند. این طراحی برای جلوگیری از قوای جدیدی بود که پس از شکست اردوی شرق مجدداً از طهران به خطِ شاهرود و به سوی استرآباد فرستاده شده بود. این قوّه سمنان را متصرّف گشت **[دهم محرم]** و در دامغان اعوان شاهِ مخلوع را به هزیمت مبتلا کرد و شاهرود را نیز متصرف گردید. در این صورت عاجلاً برای جلوگیری از آن اعزام سپاهی جدید از ضروریات بود و به سببِ مخالفتِ تراکمه و کافی نبودن نفراتِ قفقازی، جز تشکیل یک دستهٔ چریک که بطور ایلجار صورت گیرد، چاره‌ای نمانده است. اگر چه که ابتدا به قهّارخانِ انه‌زانی تکلیف مسافرت شد؛ امّا او نیز دور شدن از بندر را صلاح ندانست و از اقدام به چنین مسافرت خطرناکی امتناع ورزید.

www.tabarestan.info تبرستان

ضمناً خبر رسید که **فندرسکی‌ها** تحت ریاست **مهدی شاه** در رامیان عدهٔ معتنابهی تفنگچی جمع‌آوری کرده‌اند و بر علیه شاه مخلوع در حال تزیید قوا و انتظار ورود اردوی مرکزند. با این اشکالات، اینک از چه روشی بایستی پیروی کرد؟ این سؤالی است که سران اردوی شاه مخلوع پیوسته با خود مطرح می‌کنند و در جواب فقط به ایلجار متوسل می‌شوند. ایلجاری که با فشار عُمّال ارتجاع عاقبت جمع‌آوری شد؛ ولی بسی ناچیز و تقریباً جز دویست و پنجاه نفر نبود. ناچار این عدّه را با تعدادی از لزگی‌ها و معدودی از نفراتِ کُردمحلّه و تمام قفقازی‌ها به ریاست امیر عجیبی به سرعت به سوی شاهرود گسیل داشتند. دیگر تا اواخر مُحرّم اتّفاق تازه‌ای به استماع نرسید، جز اینکه آشکار گشت که قوای اعزامی فوق‌الذکر در حوالی شاهرود ضمن مصادمه با قوای ملّی مضمحل گشته و به سرنوشت این پرنس گُرجی نیز خاتمه داده شده است؛ یعنی امیر عجیبی نیز در راه شاه مرتجع جان شیرین را که بر کف اخلاص نهاده بود، نثار نموده است.

شیوع این اخبار، خطّهٔ متصرّفیِ لشکر شاه را بیش از پیش مشوّش داشت و اطراف را مغشوش کرد و در گوشه و کنار دسته‌جاتِ پراکنده‌ای مستعدِّ نافرمانی از

شـاه مخلوع شـدند. جمعی از کُلبادی‌ها برای غارت بندر مهیا گشـتند. شـبی چون سـیل به جنگل ریختند و چادرهای صـحرایی قهّارخان را که در نقاط متفرقه برپا و محلِّ سُکنایِ قراولان مستحفظ بود، تیرباران نمودند. گرچه پیروان قهّارخان از هم پاشـیده و آن شـب را متفرق شدند؛ ولی همهمهٔ این شبیخون اهل آبادی را هشیار ساخته و چون از کشتی جنگی پروژکتور به درون جنگل تا صبح نورافشانی می‌کرد، از روشنایی آن حضرات مهاجم ترسیدند و نتوانستند به عمارات بندر نزدیک شوند و آسـیب برسانند. صبح روز بعد [**بیست و پنجم محرّم**] قهّارخان در تفتیش علّت این اقدام برآمد و مطلب را کشف کرد. ضمناً خیالِ کُلبادی‌ها را به اگنط ابراز نمود و در پی چاره قرار شد که بانک را سنگر تدافعی بندر قرار دهند.

www.tabarestan.info تبرستان

شب بعد، تفنگچیانِ جنگلی به بانک شتافتند و مسلحانه تا صبح در انتظار حملهٔ ثانوی بیدار بودند. چند شب بدین طریق گذشت؛ امّا چون دیگر خبری نشد، اسباب اطمینان آنان فراهم گردید و به سنگرهای سابق خویش مراجعت کردند.

«۲۷»

نجات

تبرستان www.tabarestan.info

حس قبل‌الوقوع نظیر الهام است و ظهورش در قلب چه بسا که در عین ناامیدی سبب شادی می‌گردد و یأس را از کانون سینه محو می‌نماید و یا برعکس گاهی نور امید را در آنی به ظلمت یأس تبدیل می‌کند و فرح و نشاط را غفلتاً به اندوه و ملال مبدّل می‌سازد. راستی از همان اولین ساعت که به دام افتادیم و چون مرغان پر و بال شکسته، در چنین قفسی که فی‌الحقیقه نوعی زندان است؛ اسیر انواع ستم و آزارِ تحصّن شدیم، با اینکه روزنهٔ امیدی مشهود نبود، روشنیِ قلب که در اثر همان حس قبل‌الوقوع است، پیوسته نوید می‌داد که ساعت آزادی قریب الحصول و نجات از این تنگنا به زودی مُحَقَّق است. آری، از بدو امر آشکار بود که همواره در این ورطه نخواهیم ماند؛ ولی اخصّ آمالِ هیأت آن بود که بدون تسلیم شدن به حوادث سوء به نحو خوشی خلاصی یابند و در حقیقت با آزادی و امنیّت به سوی مرکز مملکت حرکت کنند. تحمّلِ انواع ستم و مقاومت و پافشاری و عدم تمایل به خدمت‌گزاری شاه نیز برای همین مقصود بود؛ ولی تأخیر این آرزوی باطنی لحظه به لحظه بر ملال همه می‌افزود، چنانچه گذشته بر کسالت روحی، اغلب افراد را به کسالت مزاج نیز گرفتار کرده بود؛ البتّه هوای مُتِلَوّن و مرطوبِ بندر نیز در این مورد بی‌اثر نبود؛ زیرا گاهی مِهْ‌آلود و پُر بخار بود و گاه هم بارانی می‌بارید؛ امّا به ندرت آفتابی می‌شد. هیأتِ متحصّن که عادت به استشمام نسیم‌های مختلفهٔ دریا؛ عدم

تغذیهٔ مناسب و فراهم نبودن آب و پوشاک کافی و فقدان همه نوع وسایل معیشت و حتّی فراهم نبودن وسایلِ اولیهٔ آرامش و آسایش نداشتند، علی‌رغمِ بنیهٔ قویِ برخی از آنان، باز هم سخت رنجور شده بودند و عدّه‌ای که مختل‌الصحه[1] و لاغر و صعب‌المزاج بودند که قطعاً امیدی به نجات نداشتند. روی هم رفته روزهایی که می‌گذشت، کابوسی پُر اضطراب بود که با اعتماد و تکیه به فضل ربّانی می‌توانستیم آن را تحمّل کنیم و می‌دانستیم که هر شدّتی را فَرَجی در پی است. حسّی قلبی می‌گفت که هنگامِ شادی فرا رسیده و ایّام اضطراب سپری گردیده است و علی‌رغم یأس و اندوهِ همگانی، اینکه روزنهٔ ضعیفی نمودار شود و شاعت حرکت را اعلام کند، بعید نیست. در میان ما افراد کم‌طاقت‌تری نیز بودند، که گاهی شکایت می‌کردند و اندوه خود را که از بلاتکلیفی بود، پوشیده نمی‌داشتند؛ ولی رفقا به یکدیگر تسلّی می‌دادند.

رعایتِ سلسلهٔ مراتب در میانِ صاحب‌منصبان و تابین‌ها در این مدّت تقریباً از دست رفته بود و به جای رعایت مراتب نظامی و حفظ دیسیپلین، رفته رفته به حالت یک جمع غیرنظامی و مأنوس درآمده بودند. با این حال احترامات یکدیگر را از نظر دور نمی‌داشتند. گاهگاهی هم که از گوشه و کنار تحصیل اطلاعات می‌نمودند، به بالاتر از خود خبر می‌رساندند و یکدیگر را آگاه می‌کردند. اخبار وارده هر چه که بود، به سرعت به اطلاع عموم می‌رسید. اغلبِ تابین‌ها که مایل بودند از روش و سبک شاه نسبت به قشونی که از بانک برای خدمتگزاری به خوجه‌نفس رفته بودند، اطلاع یابند، پیوسته کنجکاوی می‌کردند و اطّلاعاتِ واصله هم اغلب سودمند بود و آشکار می‌گردید که شاه با آن‌ها در کمال مهربانی است و مخارج یومیهٔ آنان را مرتباً می‌پردازد و اردوگاهی در صحرا دایر کرده و از هر حیث اسباب آسودگیِ تابعین را فراهم نموده و دو نفر از صاحب منصبان محلّیِ پیاده نظام و

۱- مختل‌الصحه : بیمار - اختلال در سلامتی.

توپخانه را هم به لطف شاهانه نواخته و تشریف داده است. چندی بعد هم شنیده شد که به نفرات تفنگ‌های ورندل داده و آنان را برای حفظ سنگرهای شهر استرآباد بدان سو گسیل داشته است؛ امّا در همان ایّام هم خبر رسید که غضب شاه شامل حال دو نفر از مجاهدین که یکی ارمنی و دیگری آذربایجانی بوده، شده است و گویا این دو نفر از طرف کمیته‌های مرکزی فِرَق سیاسی تشویق به اخذ جایزه برای مأموریت قتل شاه مخلوع شده‌اند و از مرکز با تبدیل نام و لباس، خویشتن را از راه دریا به اردوگاه شاه رسانیده بودند.

www.tabarestan.info تبرستان

امر شاه چنین صادر شده بوده: بوغین. آسین: **خفه کنید. آویزان کنید.**

چوبه دار در خوجه‌نفس برپا شد و آن دو نفر را بر فراز کردند. یک نفر را هم قهّارخان جزو مسافرینی که از راه دریا به بندرجز آمده بود، تحت همین عنوان گرفتار کرد و با جبر و شکنجه به خوجه‌نفس اعزام نمود و نظیر آن دو نفرِ فوق‌الذکر بدون محاکمه به دیار نیستی رهسپار کردند. گرچه صحّت و سقم نیّت منتسبه به اشخاص منظور و چگونگی وضعیتِ آنان، یعنی مجازاتِ با محاکمه و یا بی‌محاکمه، بر متحصنین آشکار نگشت و یگانه چیزی که معلوم بود، همانا اعدامِ اشخاص مورد بحث بود که سریعاً انعکاس یافت.

در مازندران هم از قبیل اشرف و ساری و بارفروش و سایر نقاط، به امر شاه چند نفر آزادی‌طلب در همین ایّام تیرباران شدند و قتل آن‌ها نیز از طرف هیأتی از ژولیک‌های[1] قفقاز که فرستادگان شاه مخلوع بودند، صورت گرفته بود. اموال مقتولین غارت شد و منازل آنان نیز تخریب گردید. رفتار با خلق بدین منوال بود؛ امّا در باب دست‌اندازی به اموال اهالی منتهای زیاده‌روی را اتّخاذ نموده بود و همان تحمیلاتی که در خصوص اسب و پول و تهیهٔ چریک و ایلجار به استرآبادیان شده بود، به اهالی مازندران هم روا می‌داشت و از غالب تُجّار و ملاکین وجوهاتِ کُلّی اخذ

۱- ژولیک : اوباش، راهزن.

می‌کرد؛ امّا وجوهات جمع‌آوری شده فقط ذخیرهٔ شخصی شاه بود و به سپاهیان و فدائیان چیزی پرداخته نمی‌شد.

در شرایطی که امور گروه خوجه‌نفس بدین منوال در جریان بود، کوکب اقبال هیأت نیز طلوع کرد. در روز جشنِ مسیحی که اگنط سالن بزرگ بانک را آئین بسته و با خانواده و اقوام و مسیحیانِ بنامِ بندر و حضورِ کشیش به مراسم مذهبی مشغول بود، فرّاش تلگراف، چون پیک امید در رسید. ضمن این مراسم جشن و عبادت که متحصنین نیز به سور و سرور میزبان شاد بودند، وصول ورقهٔ تلگراف که تکلیف هیأت را روشن نموده بود، باعث خرسندی فراوان گردید؛ چون برای تبریک یوم سعید دیداری تازه شد، مژدهٔ روح‌نواز به طور اختصار چنین به استماع رسید که از سفارت روس توسط قونسول استرآباد تلگرافی به اگنط بندر رسیده و نظر به مدلول تلگراف مزبور وجه خرج راه پرداخته شده و قرار است که هیأت را تحتِ حفاظت سالدات‌ها با امنیّت به کشتی سوار کنند و از راه دریا به انزلی و طهران روانه دارند.

صبح غُرّهٔ صفر، اگنط هیأت را به عمارت خصوصی خویش طلبید و علی‌رغم ایّام قبل با شادمانی به همه تبریک گفت و اظهار داشت:

عاقبت به مرام خود رسیدید. اکنون هنگامِ آن است که با وضعیّتِ جدید شادمان باشید. اینک تلگراف .... ولی چون امر است که شما را از راه دریا روانه دارم، اولاً برای فراهم نمودن وسایل اطمینان، ثانیاً برای رسیدن یک کشتی مناسب، یکی دو روز وقت لازم است. شما هم تکلیفی بر عهده دارید و آنَ هم این است که عریضه‌ای به شاه بنویسید و در آن متعهد شوید که از این به بعد در جنگ با شاه مداخله و اقدام ننمایید. تا سند مزبور را به اعلیحضرت ارائه دهم و در باب مرخصی شما اعلیحضرت را نیز راضی و تحصیل اجازه نمایم.

www.tabarestan.info تبرستان

جماعت گفتند: گرچه این تکلیف امری بسیار شاق است؛ ولی محض آن که در مقابل این مژدهٔ سروربخش ایرادی نباشد، بحثی نیست؛ امّا آیا ممکن نیست که این سند گرفته نشود؟

اگنط گفت: خیر؛ زیرا عجالتاً حکمرانی این صفحات بر عهده ایشان است.

بسیار خوب.

فی‌الحقیقه دیگر عناد بیهودهٔ بود. مادامی که فقط با نوشتن یک چنین تعهدنامه‌ای، رفع بسی نگرانی‌ها می‌شد، چه ضرری داشت؟ پس ورقه به مدلول فوق نوشته شد و به امضاء فرد فرد رسید و به اگنط تسلیم گردید. سپس حساب نمودم و بعد از وضع مخارج این مدّت، مختصر وجهی که می‌ماند، همانا به تُنُکیِ منتهاء می‌توانست فقط کرایهٔ کشتی تا بندر انزلی را تکافو نماید. مبلغ مزبور را دریافت داشته و رسیدی دادم. اضافه بر این برای سایر مخارج از تُجّار بندر مبلغی به طور استقراض وجه دریافت گردید و سندهای شخصی و خصوصی هم داده شده بود که بعداً از مرکز می‌بایستی تهیّه و پرداخت گردد. اینک به انتظار کشتی، نظرها پیوسته به سطح لاجوردی دریا دوخته شده است. از ایوان فوقانی بانک هر آن در افق نامتناهی بحر خزر نشانه یک کشتی دیده می‌شود.

کلیهٔ کشتی‌های بخار که در بحر خزر به مسافربری و باربری اشتغال دارند، متعلّق به روس‌هااند و **ایران از حق کشتیرانی محروم است**. معهذا بسیاری از کشتی‌ها به نام شهرهای مهم ایران موسوم است.

ایّام انتظار برای ورود کشتی نیز چندان به درازا نکشید؛ زیرا سیِّم صفر، وقت شفق، در سطح نیلگون دریا که بخارآلوده بود، یک کشتیِ جسیمِ بُخار ورود خود را با سوت اعلام داشت. چهار ساعت قبل از ظهر بود که آگنط به کنطور آمد و با چهرهٔ عبوس اعلام وقت را نمود و گفت:

www.tabarestan.info تبرستان

اینک پراخود[1] [کشتی].

و ضمناً امر آماده شدن را داد. چه حاجت به امر وی و بقای توقف؟ اساساً از سپیدهٔ صبح، از فرطِ شوق همگی بپا ایستاده و چنان مستعدِّ حرکت شده‌اند که شمایل کشتی، حتّی دودی را که از دودکش عظیم‌الجثّه‌اش حلقه حلقه و ستون‌وار به آسمان بلند است، حاضرند مانندِ تمثال مقدّسی طواف کنند و برای تجلیل و تکریم آن و عزم سفر حتّی به بَر و اندام خویشتن، انتظام فوق‌العاده نیز داده‌اند. لحظه‌ای بعد گروه بقایای متحصنین را که جمعاً چهارده صاحب منصب و بیست و چهار تابین بودند، جمع کرد و اجازه حرکت داد؛ پس از آن که با اجزای بانک و مادام ژریبین مراسم وداع به عمل آمد، اگنط شخصاً هیأت را مشایعت کرد و تا سر پل گمرک هدایت نمود و به لتکهٔ جسیمی که قبلاً آماده شده بود، جای داد و سپس کشتی بخار را که در وسط خلیج لنگر انداخته بود نشان داد و گفت:

اینک **پراخود** موسوم به **طهران** که انتظار ورود شماها را دارد. خیلی خوشوقتم که شماها با ثباتِ قدم عاقبت شاد و خرّم به طهران روانه می‌شوید. **ضمناً شاپوی خود را به دست گرفت** و یکان یکان را با فشار دستِ مودّت وداع گفت و پس از بجای آوردن مراسم خداحافظی، هیأت متبسّمانه از این اظهارات شادی و قدردانی کردند.

ملّاحان برای سرعت بخشیدن و دوری از بندر به پاروها قوّت بخشیدند و به پیشروی و وصول به سوی کشتی تعجیل می‌کردند. قهّارخانیان هم از روز غُرّه صفر گِردِ متحصنین نگشته بودند و بانک را تهی گذاشته و در پی کار خود رفته بودند. فقط یک روز قبل از خروج هیأت از بانک، قهّارخان برای عذرخواهی از حرکات گذشتهٔ خویش به بانک آمد و مدّتی به عرض خلوص پرداخت و مودّت به خرج داد. کسانی که تا لب دریا به مشایعت و وداع آمده بودند، به غیر از اگنط چند نفری نیز

۱- پراخود : کشتی، واژهٔ روسی است.

www.tabarestan.info تبرستان

از مأمورین گمرک و یکی دو نفر از اهالی بندر نیز بودند. اکنون لتکه با شـتاب تمام از خشـکی دور می گردید و چندان که به کشـتی نزدیک می‌شـد، وجد و سـرور بر طپش دل‌های افسرده می‌افزود. نسیم روح‌نواز دریا کسالت‌ها و غم و اندوه را برطرف می‌کرد و روح و قوّتِ تـازه‌ای بـه ابدان ناتوان ما می‌بخشـید. آری، در ظلِّ عنایت پروردگار بود که با صـبر و متانت، پس از سـه ماه اقامت در بانک، بالاخره موفق به عزیمت شـدیم و با گذراندن ایّام پُر کابوسی که بسی طاقت‌فرسا بود، عاقبت بقایای اردوی شرق از ورطهٔ هولناک و منحوس تحصّن نجات یافتند.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

«۲۸»

مراجعت

تبرستان www.tabarestan.info

چهره‌های پژمرده‌ای که نشانی از قلوب افسرده بود، اینک بشّاش شده و صد شکر که پر از نشاط و فرح گردیده است. اوه، فی‌الحقیقه جای هزاران شکر است که ابرهای متراکم تیره و تار از افق خیال مرتفع شده و عجالتاً جز انجام این سفر دریایی مقصودی دیگر نمانده است.

جهاز روس موسوم به **طهران** علاوه بر این سرنشینانِ بی‌سامان، محموله‌ای تجاری را نیز در ظرف چند ساعت گرفت. سپس لنگر کشید و سوت پُر طنینی نواخت. لحظه‌ای بعد مانور خود را انجام داد و شروع به طیِّ مسافت نمود. هنگام غروب که در دوردست‌ها و در افق، زردی و سرخی دست به گریبان نهاده بودند و رنگ فیروزهٔ دریا به سیاهی مبدّل می‌شد، بندر جز نیز چون لکهٔ ابری در منتهاالیه عقبِ خطِّ کف‌آلودی که از دنبالهٔ سُکّان کشتی نمودار بود، تدریجاً کوچک و کوچک‌تر شد و رفته رفته از نظر محو گردید. در این وقت یکی از افراد گروه با کمال شادی به صدای بلند گفت:

رفقا! اینک بایستی به درگاه قادر متعال به واسطهٔ آن که از نو نسیم آزادی را عنایت فرموده است، سر و روی بر زمین بسائیم و برای مقتولانِ بندر که شهدای طریق آزادی هستند، طلب مغفرت کنیم. ثانیاً مستدعی شویم که آن یگانهٔ بی‌انباز،

مسببین این نزاع‌های داخلی را به قهر ربّانی گرفتار کند و آنان را به کیفر اعمالِ زشت‌شان برساند.

همقطاران پای‌کوبان و کف زنان وی را تحسین کردند و یکدیگر را تهنیت گفتند و این کلام را که چون ندای آسمانی پاک بود، پذیرفتند و یک زبان و از صمیمِ قلب آمین گفتند.

چرخ‌ها و ماشین‌خانهٔ جهاز تجاری با انتظام و سرعت تمام وظایف خود را با صداهای مَهیب انجام می‌داد و در دل ظلمانی و وهم‌آگین شب، این هیولای عظیم، سطح تاریک آب را می‌شکافت و به پیشروی ادامه می‌داد. در دنبالهٔ سُکّان همان جادهٔ سفیدی که از آب کف‌آلود ایجاد می‌شد، اثرِ خود را بر جای می‌گذاشت.

www.tabarestan.info تبرستان

جمعی در تالار بزرگ جهاز گِردِ میزی نشسته بودند و سیگار می‌کشیدند و استراحت می‌کردند. دُخان[1] حلقه حلقه بالا می‌رفت و هر یک به رخسار افروختهٔ دیگری که از گرمی اطاق حاصل شده بود و در پرتو چراغ درخشندگی کامل داشت، دیده دوخته؛ محظوظانه در صحبت بود. بعضی به فراخور حال خود در اطاق‌های درجه اوّل و دوم آرمیده بودند، گروهی نیز در سطحی نازل‌تر. قلیلی نیز ساکت بودند و پیوسته نظر به سطح ظلمانی و امواج آب و نور ستارگان داشتند. صدای امواج ملایم دریا در پرتو درخشندگی ستارگان، حالی خاص، وجدی باطنی و لذّتی روحانی دارد. بدرمنیر در این ساحهٔ وسیع چنان شعشعه‌اش دلفریب است که تماشای انعکاسِ نورِ آن در آب، بیشتر احساسات درونی را تهییج می‌کند. راستی توجّه به سکوتِ عمیق و تماشایِ کائنات و آهنگ طبیعت و آمیختگی دو سطح وسیع آب و سما در افق، چنان حسِّ لطیفی دارد که وصف آن غیرممکن است. در چنین حالتی است که بر اثر احساسات درونی، روح به وجد می‌آید و قلب را مترنّم می‌دارد.

۱- دُخان : دود.

امّا واقعیت آن است که موقعیّتی بهتر از این هم برای تفکّر نیست. با اینکه دامنهٔ خیال در زمینهٔ افکار وسیع است؛ ولی اغلب در ضمن تفکّر سمند خیال در میدان گذشته‌ها جولان می‌دهد. تفکّرات منبعث از غم گرچه روح را کدر می‌کند و پرده‌های مختلف زندگی را در خیال مجسّم می‌نماید و سببِ یأس می‌شود؛ امّا آن هم به واسطه حجابی است که در دیده‌ها هست و آدمی را از دیدن حقایق آینده منع و عاجز می‌کند. کیست که از مقدّراتِ فردای خود آگاه باشد و در آن بتواند اندکی اندیشه نماید؟

تبرستان www.tabarestan.info

کیست که بتواند سرنوشت آینده خود را بی‌اختلاف تعیین و یقین کند؟

پس برای آن که بتوان پیش‌آمدهای بعد را تخمین زد و قیاس نمود، ناچار باید گذشته را در نظر گرفت و به اجبار تجربه‌های حاصله را سنجید. انسان بایستی هر لحظه را غنیمت بداند، خوب یا بد، هر آنچه را که هست، چون سرنوشت اوست، همان را عین نعمت بشمارد و از شکرگزاری آنی فارغ نماند و دقیقه‌ای غفلت نورزد. بی‌تابی کمال ناشکری است و شکر سببِ وصول به دریچهٔ سعادت. کما اینکه با گزارش هر دقیقهٔ اضطراب آمیزی که در صفحات مدّت مبحوثه به سر آمد، یک تجربه، و یک درس عبرت آموخته شد و از آن ایّام طولانی که هر دقیقهٔ آن یأس‌آلود بود، اینک جز خیال اثری به جای نمانده است.

شب به پایان می‌رسد؛ امّا جهاز از پیمایش بحر هنوز وانمانده و برای وصول به لنگرگاه در تلاش است. وقت شفق تا موقع طلوع شمس، عجب لحظاتِ حیات‌بخشی است. الوان فرح‌انگیزی که پس از انعکاس نور لامع نیّر اعظم[1] در جوّ نامتناهی حاصل می‌شود، نظررُبا و شگفت‌افزا است. در تماشای منظرهٔ طبیعی صبح دریا و سما لذتی است که با آسمان پُر از سحاب یا با نجوم ثابت و سیّار، وانگهی با کائنات تار، هیچ قابل مقایسه نیست. اگر چه در پیشگاه خالق بی‌چون تفاوتی بین این دو

۱- نیّر اعظم : خورشید.

نیست؛ ولی صفای هر یک نسبت به حدقهٔ بَصَر[1] تفاوت کلّی دارد. خاصه شب مولد اسرار و روز ناشر انوار است. در دل شب کائنات ساکت و صامت‌اند و جز علائم وحدت اثری نمودار نیست. خموشی وهم‌آگین کائنات هر لحظه خیال را به فضای بی‌پایان جهان متوجّه می‌کند و عالم ابدیّت را مجسم می‌دارد؛ امّا با طلوع صبح صادق، حتّی در چرخ و فلک نیز غُلغله و ولوله آشکار است. مرغابی‌هایِ سفید و پرندگان دریایی با بال‌های خُرد و کلان در هوا پروازکنان دیده می‌شوند. گاهی در سطح زلال آب ماهی‌های خُرد و بزرگ نیز پدیدار می‌گردند و نشاط خویش را به ناظرین می‌نمایند و در تعاقب کشتی چون سایهٔ خفیفی شتابان‌اند. در انتهایِ اُفق فقط سلسلهٔ جبال شمالی ایران به مسافت چندین میل بحری از دور بسان خط کبودی دیده می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

زمانی که شیر قهوهٔ صبح با چایی و غیره صرف می‌شد، ناخدای پراخودِ روس که مردی تنومند و خوش‌قیافه بود، به سر میز سالن بزرگ «پروی کلاس» که محلّ اجتماع صاحب منصبان بود، حاضر شد و شاپوی خود را برداشت و با ادای سلام به حضار دست مودّت داد و با گرمی صحبت را آغاز کرد و چنین گفت:

آری، به من قبلاً اطلاع داده شده بود که جمعیّت شما را تا انزلی ببرم و اینک می‌رویم؛ امّا خیلی مایلم از جریان کلیّهٔ وقایعی که مربوط به شما بوده و پس از ورود محمّدعلی شاه به ایران رخ داده است، مطّلع باشم. لذا شرح گزارشات من‌البدو الی الختم، چنانچه رُخ داده بود، برای وی تفصیلاً ابراز شد و موجب امتنان و نیز اسباب حیرتش گردید و گفت:

چقدر با مندرجات جراید روس که در این باب جسته گریخته اطلاعاتی می‌دادند مباینت دارد؛ امّا اساس این مباینت هم به واسطهٔ سانسور مطبوعات روسیه است. مثلاً با اینکه ما در وقایع مربوط به محمّدعلی شاه و طرز ورودش به خاک ایران و

۱- حدقهٔ بَصَر : کاسه چشم.

مسائلی دیگر که بدین قضیه ارتباط تامّ دارد، به واسطهٔ آنکه در بحر خزر سیر و سفرهای متمادی داریم، اطلاعات مکفی داشته و حقایق آن را به خوبی دریافته‌ایم؛ امّا چون با جراید تطبیق ندارد، می‌بینیم که از حقایق فرسنگ‌ها دور بوده است و در تشخیص صحت و سقم آن همیشه گمراه می‌باشیم.

آری سرکار کاپیتان، مطالعات شما صادق و مقرون به حقیقت است؛ امّا این قضیه فقط در روسیه نیست که مطبوعات در کنترل دولت‌اند؛ بلکه چه بسا که همه جا همیشه حقایق پوشیده‌اند و از روی صدق و یقین به انتشار نمی‌رسند. بازگشت سلطان مخلوع ایران هم داستانی است که با پرده‌های ضخیم پلیتیک پوشیده شده و با ابرهای تیره مالامال است، مطبوعات ناچارند در انتشار اخبار آن ملاحظاتِ مخصوصی را بنمایند.

ناخدا گفت: آری. مثلاً مشروطیت ایران، که به کمک و اقدامات سیاسی انگلیسی‌ها حاصل شد، اگر با تمایلات زمامداران دولت ما موافق بود، به اقدامات ضد سری و علنی کارکنان و مأمورین تزار نیکلا مواجه نمی‌گردید و بدیهی است که این خونریزی‌ها پیش نمی‌آمد. لابد شماها بایستی خوب متوجّه این قضیه شده باشید که چون ایران سر راه هندوستان قرار گرفته است، انگلیسی‌ها میل ندارند که روس‌ها در آن هیچ تسلطی داشته باشند. روس‌ها نیز چون مایل‌اند که دسترسی به دریای آزاد داشته باشند، دریای هند و معبر اصلی آن را که خلیج فارس است، مورد نظر دارند و بدون نفوذ کامل در این نواحی به دریای هند راه نخواهند یافت؛ پس پیوسته در کوشش‌اند که ایران را ضعیف و محتاج کنند تا بالنتیجه زیر حمایت خویش قرار دهند و این تصادم افکار باعث اختلال در امور کشور شماها شده است تا همّت آزادی‌طلبان ایران و نتیجهٔ اقدام اشخاص منوّرالفکر در آینده چه نقشی بتواند داشته باشد؟!

www.tabarestan.info تبرستان

چندان که در صحبت صمیمیت به خرج داده می‌شد، همان قدر بر اطّلاعاتِ طرفین افزوده می‌گردید و ضمناً آشکار می‌شد که دو کاپیتان کشتی جزو فرقهٔ آزادی خواهان روسیه‌اند و از اینکه یک چنین هیأت را با جهاز خود در مسافرت دیده‌اند، افتخار می‌کنند. ضمناً بسیاری از مطالب دیگر را روشن نمودند. که گنجانیدن آن خارج از موضوع داستان است. مختصراً آنکه طرفین کمال خوشوقتی را از دیدار یکدیگر به هم رسانده بودند. در این وقت دریا بی‌تلاطم و سما براق بود. نه لکّه ابری نمودار بود و نه اندک حرکت غیرموزونی در جهاز مشهود می‌شد. کارگران با سرنشینان در کمال نزاکت رفتار می‌کردند و به هیچ‌وجه مانعِ آزادی سیر و گشت آنان در محوطهٔ کشتی نمی‌شدند. اغلب اشخاص هیأت تا آن وقت دریا و کشتی را ندیده و از چگونگی مسافرت در آب لذّتی نچشیده بودند. اکنون این مسافرت را که توفیق اجباری است، مغتنم به شمار می‌آورند و با فرط تعجّب و حیرت ماشین‌خانه و آلات و وسایل حتّی جزوی‌ترین ابزار جهاز را با اشتیاق از مد نظر می‌گذرانند و چون اصلاً جز بقایای اردوی شرق، سرنشین دیگری در کشتی نبود، رفتار کارگران نسبت به مسافرین و همچنین هیأت نسبت به ملاحین و به عملهٔ کشتی در فرط مهربانی بود و پس از بیست و هشت ساعت مسافرت دریایی، بالاخره غروب امروز کشتی به لنگرگاه بندر انزلی مواصلت نمود. در مقابل دهنهٔ مرداب انزلی یک فروند جهاز جنگی روس که نمونه‌ای از قوای اعزامی روس به ایران بود، توقّف داشت.

هنگامی که جهاز طهران در بندر لنگر انداخت، بلافاصله قایق سفید ظریف کوچکی که حامل یک صاحب منصب نظامی بود، از کشتی جنگی خاکستری رنگ جدا شد به سوی جهاز تازه وارد شتافت. صاحب‌منصب نظامی روس، مرکب بحری خود را به نردبان سفینه طهران چسبانید و خود به درون آمد.

پس از ملاقات با ناخدا، هیأتِ مسافران را یکان یکان تفتیش و درون کشتی را بازدید کرد. بدواً **پاسپورت**، یعنی تذکرهٔ عبور خواست و چون اظهار شد که در ایران به مسافرینی که در داخله سیر و سفر می‌نمایند، دادن تذکرهٔ عبور و مرور مرسوم نیست و هیأت از بندرجز مسافرت اختیار کرده‌اند و با اینکه دانست سرنشینان حقیقتاً متحصنین بانک‌اند، با این حال سندی در این باب خواست. هنگام خروج از بندرجز موسیو دوت بلژیکی، رئیسِ گمرک آنجا محض ابراز حُسن ملاطفت به عنوان معاونت و همراهی یک توصیه نامچه‌ای به رئیس گمرک انزلی نوشته و به هیأت سپرده بود که اینک به کار آمد؛ زیرا فوری سفارشنامهٔ مزبور را به مفتّش ارائه دادیم و او نیز ورقه را به جیب نهاد و راه خویش را به پیش گرفت و به سرعت از پله‌های نردبان سرازیر گشت و به زورقچهٔ خود نشست و به کشتی جنگی رفت.

www.tabarestan.info تبرستان

قدری بعد، اگنط روسِ مقیم انزلی به کشتی آمد و پس از تفتیشات مقتضیه و برداشتن فهرستی از اسامیِ حُضّار گفت:

چون گمرک بسته و وقت گذشته است، امشب را اجازه پیاده شدن ندارید.

نیمه شب فرمانده کشتی جنگی به دیدار ما آمد و ضمناً گفتگویی فیمابین به نحو ذیل جریان یافت.

فرماندهٔ کشتی جنگی گفت: چون از این نقطه به بعد دیگر آزادید و به میل خود می‌توانید به هر نقطه که بخواهید حرکت کنید، خوب است محضِ احتیاط از رئیس قشون روس ساخلوی گیلان، برای محافظت و همراهی تا پایتخت سالدات درخواست کنید. مسلماً از مساعدت کوتاهی نخواهند داشت.

متشکریم؛ ولی چه حاجت به این تقاضا؟ زیرا عجالتاً از منطقهٔ جنگ و جدال خارج‌ایم و دیگر به نظر نمی‌رسد که وسایل ناامنی و اسباب تشویش خیال فراهم باشد.

فرمانده گفت: سهو دارید؛ زیرا در این حوالی بر تعدادِ طرفداران شاه افزوده شده و چون ورود شماها بدین خطّه شهرت یافته است، بیم آن می‌رود که صدمهٔ جانی برایتان فراهم شده باشد.

به هر حال از پذیرفتن پیشنهاد کماندان کشتی جنگی روس امتناع ورزیده و محض ابراز حُسن نزاکت فقط به اظهار تشکر از صلاح اندیشی وی قناعت شد. بامداد روز بعد به خشکی قدم نهادیم و قبل از حرکت از گمرک، مصلحت دیدیم و بالاتفاق قرار گذاشتیم که از این به بعد اختیار اشخاص با خودشان باشد و مسافرت به صورت ناشتا به عمل آید و نیز از تحقیقاتی که از مأمورین گمرک شد، آشکار گردید که این تفتیشات اختصاصی نبوده و از بدو ورود شاه مخلوع به خاک ایران، این کشتی جنگی در اوّل مرداب لنگر انداخته است و موقع ورود و خروج کلیهٔ مسافرین پیوسته در تفتیش‌اند. علی ای حال شرح مسافرت از بندر انزلی تا طهران چندان مُطَوَّل نبود؛ زیرا این هیأت، یعنی بقایای اردوی شرق، پس از بجای آوردن وداع با یکدیگر در این نقطه به صورتِ گمنام و جداگانه راه رشت و طهران را به پیش گرفتند. چنانچه **شوکت‌الممالک** و **نگارنده** و **شاهزاده غلامحسین میرزا** با یک درشکه از غازیان به رشت آمدیم. سایرین هم از راه مرداب و پیله بازار جداجدا حرکت کرده بودند؛ امّا مشاهدات بین راه را مسکوت گذاشتن سزاوار نیست و تذکار آن تا حدّیَ ضروری است.

قشون روس که در پی اولتیماتوم از دروازه‌های بی‌حفاظِ ایران، چون سیل خروشان، پیاپی وارد شده و در ولایات شمالی کشور جایگزین گردیده بودند، از اوّل سر حدّ شمالی و بندر انزلی که طریق مستقیم طهران است، عبور و مرورشان مرتباً دیده می‌شد. گروهی که مأمورِ ساخلوی گیلان بودند، راه طهران را در ترصد و تحت نظر داشتند، پس از نزاع تبریز و حوادثی که نسبت به ساخلوی آذربایجان رویداد، متوقفین رشت و انزلی نیز توپخانه و قورخانه گیلان را متصرف شدند و کلیهٔ این

www.tabarestan.info تبرستان

سامان را خلع اسلحه کردند و توپ و اثاثیهٔ نظامی ایران را هر آنچه که بود، مستقیماً بـه روســیه حمل کردند و چند نفر از متنفذین آزادیخواه را نیز به جرم مخالفت با نیّات روس توقیف کرده و به بادکوبه گسیل داشتند. مقارن ورود این هیأت، حَضَرات را نیز برای سـیاسـت معاودت دادند. چنانچه در میدان‌گاه بزرگ شهر چند نفری از آن‌ها را به دار آویختند و علناً مجازات کردند و اسـباب وحشت خلق را بیشتر فراهم کردند.

در این نقاط چنـین شـهرت داشـت کـه شـاه مخلـوع دیگـر از طُـرُق سـوادکوه و هراز پی و شـاهرود صـرف‌نظـر کـرده و بـه پیـروان خـود فرمـان داده اسـت کـه از این راه مسـتقیم کـه تحـت اداره و نظـارت روس‌هاسـت بـه سـوی مرکـز اعـزام شوند و خود نیز بـا پشـتیبانی قـوای اعزامـی روس در راه اسـت تـا تـاج کیـانی را مسـترد دارد؛ حتّـی گفتـه مـی‌شـد کـه مقـدّمات ایـن خیـال نیـز فـراهم شـده و برای سوق قوا جهاز هم اجاره کرده است.

امّـا دسـته‌جـات سـواره و پیـادهٔ روس و قـراولان گشـتی شـهر، پیوسـته در معابر عمومی بـا لحـن ملّـی خودشـان سـرود خـوان در گـردش‌انـد و در مواظبـت و حفـظ امنیـت کوتـاهی ندارنـد. نظمیـه و ادارهٔ حکـومتی و سـایر ادارات را نیـز در تصرف دارند و با عامّهٔ اهالی به مدارا رفتار می‌کنند.

ظهیرالدوله حکمران گیلان، که به وسـیلهٔ داماد خود که از همراهان **شـاهزاده غلامحسـین میرزا** که سـلطانِ[1] یک گروهان پیاده نظام اردوی شـرق بود، از ورود صـاحب‌منصبان آگهی یافته بود، محرمانه پیغام داد که به پاره‌ای ملاحظات، هر چه زودتر از گیلان خارج شـدن، اصـلح اسـت. از طرفی هم کالسـکه‌های پُسـتی که به واسـطهٔ کثرت برف و مسـدود بودن راه معطّل مانده‌اند، از قبول مسـافر خودداری می‌کنند و بدین لحاظ وسایل حرکت موجود نبود؛ امّا چون آشکار بود که اقامت در

۱- سلطان : سرهنگ در درجات نظامی قدیم.

رشت بالاخره ممکن است تولید اشکال نماید و اسباب صدمه گردد و چنانچه به تحقیق می‌پیوست، در صدد دستگیری واردین بودند و به ناچار محضِ پی گم کردن، به تبدیل نام و منزل پرداختیم و یکی دو مهمانخانه نیز تجدید کردیم و بعداً در منزلی مصمم به اختفا شدیم و تا تهیّهٔ وسایل مسافرت قرار بر انتظار بود.

فی‌الحقیقه ممکن بود که خطرات عمده‌ای در رشت متوجه ما گردد، چه از طرف روس‌ها و چه از سمت پیروان شاه. ناچار پس از دو روز توقف اجباری و محرمانه در رشت، چون از ادارهٔ پست مفتوح بودن راه استحبار شد با یک دستگاه پستی حرکت نمودیم و جنگل و میهمان‌خانه‌های بین راه را به سرعت پیمودیم و به سوی قزوین و طهران شتافتیم. کثرت برف و سردی هوا اینک به اندازه‌ای است که سخت اسباب صدمه است. در بعضی نقاط این شوسه برای تسهیل عبور و مرور توسط بسیاری از فَعَلِه‌ها[1] در دو طرف راه به ارتفاع دو الی سه ذرع، گذرگاهی از برف شکافته شده است که طول این خیابان سفید متجاوز از یک فرسخ به نظر می‌رسد. پَستی و بلندی‌های این راهِ پهن، کاملاً سفید و با دیوار سفید برف محاط گردیده است. در بعضی از گردنه‌ها مخصوصاً مجاور منجیل، شدّت بوران مافوق تحمّل بود. شدّت برودت هوا به میزان الحراره هجده الی بیست درجه تحت الصفر را نشان می‌داد.

شهر قزوین نیز چون رشت تحت اشغال قوای روس بود. از محلّ زنجیر و اولین راهدارخانهٔ شهر به بعد دیگر از ساخلوی روس اثری دیده نمی‌شد؛ امّا قشون روس سواره و پیاده از انزلی تا منتهاالیه اوّلین پست قراسوران‌های ایرانی با نظم و ترتیب پیوسته در مراقبت و پاسبانی جاده بودند.

در کلیهٔ مهمانخانه‌های راه پست‌های قراول گذاشته بودند و اتوموبیل‌های نظامی روسی همواره در گشت بودند و رفتار اهالی را کلّی و جزئی تحت نظر داشتند و امنیّتِ نقاط متصرفی کاملاً برقرار بود. در قزوین هم دیگر توقف ننمودیم و بلادرنگ

۱- فَعَلِه : کارگر.

به سوی طهران رهسپار شدیم. میهمانخانه‌های عرض راه را پیمودیم و عاقبت غروب روز هشتم صفر ورود به مرکز میسّر گردید و شکر معبود یگانه به جای آورده شد.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

«۲۹»

فراریان

اینک محض تکمیل داستان، شمّه‌ای نیز راجع به فراریان اردوی شرق به شرح می‌رسد. به طوری که بعدها از خود آن‌ها تحقیق شد، پیش‌آمدهای مربوط به آنان نیز بدین منوال بوده است.

همینکه حوادث جنگ بندرجز با شکست و اضمحلال اردوی شرق خاتمه یافت، سردار مُحیی و جمعی از صاحب‌منصبان که دارای مرکوب راهوار بودند و نیز تمام سواران بختیاری و مازندرانی، بی‌رعایت نظم و ترتیب پا بر رکاب نهادند و به سوی جنگل و ولایت مازندران راه گریز را پیش گرفتند. هول و هراسی که وجودشان را احاطه کرده بود، لحظه‌ای مجال توقّف نداد، به قسمی که بلادرنگ از بیراهه تا به اشرف تاختند و در آنجا نفسی پر از بیم و هول تازه کردند؛ امّا خبر پریشانی اردوی ملّی، قبل از فراریان به مازندران رسیده بود و انتشار آن، اهالی این سامان را به خیال طغیان برانگیخته بود. یاغیان دیروزی که موقتاً ابراز انقیاد[1] نموده بودند، اکنون چون شیر شرزه برای اخذ انتقام، مجدداً مستعد و مهیایِ کارزار گردیده بودند. لدی‌الورود حَضَرات به اشرف، جماعت بسیار از کُلبادی‌ها و گلوگاهی‌ها، جمع‌آوری قوا کردند و برای دستگیری فراریان و غارت اطراف به اشرف تاختند. در

۱- انقیاد : مطیع شدن.

همین وقت، بختیاری‌ها نیز دور سردار را گرفته با بی‌صبری تمام اجازهٔ غارت شهر را می‌طلبیدند و در این خصوص سخت پافشاری ابراز می‌داشتند؛ ولی قبل از آنکه به آرزوی خویش برسند، چون مهاجمهٔ جنگلیان صورت گرفته بود، حضرات از این پیشدستی مضطرب و هراسناک شدند. حال دیگر قطع امید از حیات خود نموده و به آخرین پیکار و مقاومت و بالنتیجه به تسلیم شدن مصمم می‌شوند؛ لیکن در این هنگام عنایت ربّانی شامل حالشان گردید؛ زیرا **امیر مؤید** به امدادشان رسید و دلسوزی‌های وی آنان را از تنگنای وحشت و مذلّت خلاص کرد. **اسماعیل خان امیر تومان** که سابقاً ذکر وی آمد و گفته شد که بر حسب امر سردار مقرّر بود که از عقب خود را به اردو ملحق سازد، در این اوقات به اشرف رسیده بوده و همینکه حَضَرات را در چنین وضعیت فلاکت‌باری دید، با ترحم آنان را تسلّی داد و علی‌رغم رفتارِ سابق خود و محض تلافی و جبران اعمال ناشایست گذشتهٔ خویش، اینک عرض معاونت و همراهی کرد و مقابله با اشقیای محلی را بر ذِمّه گرفت.

یک گروهان از سربازانِ مقیم اشرف و تمام سواران فراری را زیر حمایت و راهنمایی خویش به سوی ساری حرکت داد.

ورود هیأت فراریان به ساری، موقع نیکویی را به دست خلق مازندران داد که به کیفرِ صدماتی که در سوادکوه و ساری از اهل این اردو و سایر قشون دولتی دیده بودند، تلافی کنند؛ امّا تدابیر و حیله اندیشی‌های وی مجالی به گروه رجّاله نداد و خلق آشوب طلب را به آرامش دعوت نمود. در ساری هم بیش از یک شب توقّف را صلاح ندید و شبانه کلّیهٔ بقایای اردو را از سواره و پیاده جمع‌آوری کرد و سپیدهٔ صبح شهر را به سرعت تخلیه نمودند.

خلق که پنهانی در صددِ حملهٔ مَهیبی بودند، هنگامِ حرکت این گروه معترضانه هیاهویی برپا کردند و بلوایی به راه انداختند و به سوی دارالحکومه شتافتند. در این وقت، رئیس نظمیه که از سردسته‌های مجاهدین بود و در غیاب حکمران انواع ستم

www.tabarestan.info تبرستان

و آزار را نسبت به اهل ساری نموده بود، هنگام عبور، در میان ازدحام خلق گرفتار شد و محض نجات خویش موزر را کشید و یکی دو نفر را مقتول کرد و فرار نمود. اهالی نیز با چوب و چماق در تعاقب وی برخاستند. گرچه از اهل اردو در این موقع کسی در شهر نمانده بوده که به عنوان قصاص این قتل به سیاست برسد؛ امّا اشیا و بُنهٔ بعضی که با مال‌های مکاری حمل می‌شد در نزدیکی آبادی به حملهٔ بلوائیان مصادف و مصادره می‌شد. ممکن است که بعضی از پیاده‌های اردو را نیز خلع سلاح کرده باشند؛ امّا امیر مؤید برای تسکین هیجان مردم و حفظ انتظامات مازندران و محض جلوگیری از حملات متحملهٔ طرفداران شاه مخلوع که بعید نبود از فرصت استفاده نمایند، در ساری ماندنی شد و فرزند خود را با جمعی از کسانش در معیّت سردار اعزام نمود و چون متعهّد شده بوده که فراریان را تا آخرین نقطهٔ خطّهٔ مازندران به سلامت عبور دهد و همچنین بگذارد مازندران دوباره به تصرّف کسان شاه مخلوع درآید، لذا فراریان از پشت سر مطمئن بودند و پیوسته از وقایع غیرمترقبه و حوادث محتمل‌الوقوعِ بقیهٔ نقاط راه، در تشویش و بیمناک بوده‌اند.

رسیدن حَضَرات به بارفروش، اوضاع آنجا را نیز دگرگون ساخت. خلق در عزم اخذ انتقام از حرکات اردوی برق بودند و می‌خواستند به پاداش رفتاری که از طرف مجاهدین اردوی برق در نور و کُجور و آمل و بارفروش به منصهٔ ظهور رسیده بود، با فراریان اردوی شرق تلافی کنند.

ورود سردار و ملتزمین رکابش به بارفروش وقت غروب آفتاب بود، به محض اینکه کاروانسرایی را محلّ نزول قرار دادند، به ناگاه انبوه مسلّحِ خلق گرداگرد آنان را گرفتند و از دور و نزدیک شلیک کردند. سربازان ساخلوی شهر نیز همینقدر مجال یافتند که منازل خود را سنگر کنند و به مدافعه بپردازند اگر چه جمعی از آنان را در قلیل ساعتی خلع اسلحه نموده و از طرفی به محاصره بقیّه هم پرداخته بودند؛ امّا نزدیک بود که اهالیِ مسلّح، کاروانسرا را نیز که سنگرِ تازه واردین بوده

www.tabarestan.info تبرستان

اســت، تصــرف نمایند؛ ولی این دفعه هم نمایش عواطف پروردگار از ســمت دیگری تجلّی یافت و انسـانیّت و مراحم **امیر مکرم لاریجانی** به امدادشان رسید. امیر مکرم گماشـتگان خود را به نزد سـردار فرستاد و **سردار مُحیی** و **رحیم‌خان میرپنج** را به منزل خود دعوت کرد و قول کمک و رفع خطر داد. حَضَرات را به منزل برد و ضمناً هیجان اهالی را تسکین داد و از تجاوزاتشان جلوگیری نمود. صبحگاهان نیز جمعی را برای بدرقه و راهنمایی در معیتشـان روانه داشـت و بازماندگان اردوی شرق را از بارفروش بدین وسیله به آمل راهی نمود.

سردار و ملتزمین رکاب، دیگر جسارت ورود به آمل را نکردند و از بیراهه و خارج از آبادی راه لاریجان را به پیش گرفتند.

www.tabarestan.info تبرستان



امیر مکرم لاریجانی، از اعیان و ملاّکان متنفذ مازندران

فی‌الحقیقه، جان بقایای اردوی شـرق مرهون اقدام غیرمنتظره این دو سـرکردهٔ طبرسـتان است که صلاح خود و اهالی محل را در سلامت و بدرقه و عزیمتِ فوری

فراریان دانستند. اولاً از **امیر مؤیّد سوادکوهی** و در ثانی از **امیر مکرم لاریجانی** بایستی متشکر باشند که از سیل بنیان کن عصبانیت خلق جلوگیری کردند و فراریان را با عجله و تحت حفاظت کسان خویش به سوی مرکز اعزام داشتند و نیز پیوسته باید شکر ایزد متعال را به جای آرند که تبدیلِ خُلق و حُسن سلوکی در قلب سکنه محل جای داده بود. چنانچه فی‌الحقیقه همراهی و معاونت‌های غیرمنتظره امیر مؤیّد نبود، از اشرف جان به سلامت به در نمی‌بردند و با ظلمی که از طرفِ اردوهایِ شرق و برق به ساکنین مازندران شده بود، چگونه ممکن بود که از مهلکهٔ ساری خلاصی یابند؟!

www.tabarestan.info تبرستان

در ورود به شهر بارفروش مختار بوده‌اند؛ ولی خروجشان از مهلکهٔ بارفروش در صورت عدم مساعدت امیر مکرّم چگونه ممکن بود؟

راستی بزرگ‌ترین احسان همانا عواطف و رأفت الهی بوده است؛ زیرا گذشته بر معاونت‌های این دو سرکردهٔ طبرستان، هرگاه تفضّلات الهی شامل حالشان نبود، در این جنگل‌های صعب‌المرور و سنگلاخ‌های مَهیب و خفاگاه‌های هولناک، ولو از تیر و تفنگ و داس و تَبَر این دیوانِ جنگل نشین هم نبود، می‌بایستی از خوف و هراس زَهره تَرَک شده باشند.

از بیانات خود آن‌هاست که گفته‌اند:

هنگام بازگشت و فرار از بندر به بعد، چنان ترسی در وجود فرداً فردشان حاکم بوده است که هرگاه پای اسبی به لجن‌زاری مصادف می‌شد و تصادفاً گِل یا کلوخی از سُم اسبان پرتاب می‌گشت، تصادم جسم مزبور را به گلولهٔ بی‌رحمانهٔ تعاقب کنندگان دشمن حمل می‌کردند و فریادِ «أَیْنَ الْمَفَرِ[1]» آنان به عیوق[2] می‌رسید. خش و خش برگ‌های درختان جنگلی را که از وزش بادهای مختلف حاصل می‌شد

۱- أَیْنَ المَفَر : کجاست گریزگاه؟

۲- عیوق : نام ستاره‌ای نورانی در صورت فَلَکیِ ارابه‌ران که نمادِ فاصله و دوری است.

و همچنین صدایِ گام‌های عقب ماندگان را صدای سم اسبِ دشمن تصور می‌کردند و از مختصر جنبش شاخه‌های درختان چنان به وحشتی عظیم گرفتار می‌شدند و برای گذشتن از یکدیگر چنان گوی سبقت می‌ربودند که بسا یکدیگر را پایمال می‌نمودند. مجاهدینی که بمب و نارنجک بازیچهٔ دست هوا و هوسشان بود، اینک از کلوخ‌ها و قلوه سنگ‌های بین راه چنان به بیم و اندیشه مبتلا می‌شده‌اند که گویی برای نابودی آنان، جنگل نشینان در نقاط مختلف، مواد منفجره چال کرده‌اند و در هر آن چنان به نظر می‌رسیده است که اینک پاره سنگ‌های ترکیده همه را به دیار عدم رهسپار خواهد ساخت.

www.tabarestan.info تبرستان

سواران بختیاری که در موقع شنیدن صدای شلیک تفنگ‌ها و تصادم فشنگ‌های دشمن، هلهلهٔ شادمانی‌شان به فلک‌الافلاک می‌رسید و تازیانه‌های آتشین خویش را به مقابله برمی‌انگیختند، اکنون از سرفه یا عطسهٔ همقطاران خویش می‌رمیدند و رنگ از رخسارشان می‌پرید. گونه‌های مهتابی رنگشان با کلاه نمدی‌هایِ سفیدی که بر سر داشتند، همرنگ گردیده بود. با لبانی افسرده و بی‌رنگ لاحول گویان از سُمِ اسبان استعانت می‌طلبیدند و به پیش می‌شتافتند. دیگر چپو و غارت را به کلّی از یاد برده و به درگاه خدا با هزاران عجز و لابه وعده می‌دادند که در صورت نجات از این بلیه[1]، دیگر مال مردم را مال خود ندانند و در مقابل آن که توجّه و استغفارشان قبول شود، از غنائمی که در سوانح فیروزکوه عائدشان گردیده است، برای رضایت الهی، حِصّه‌ای مجزا کنند و به فقرای بختیاری احسان نمایند. امّا سربازها که جای خود دارند. آن‌ها محض آن که با فرنگی شباهت نداشته باشند، آفتاب گردان‌های چرمیِ کلاه‌های نمدی خود را کَنده‌اند و برای آنکه جنگلیان آنان را نشناسند و نفهمند که سرباز اردوی شرق‌اند، نیم‌تنه‌های خاکی رنگ نظامی خود را درآورده و وارونه پوشیده‌اند. آسترهایِ سرخ و سبز و چیت‌های قهوه‌ای و غیره را ظاهر ساخته،

۱- بلیه : بلاها.

تفنگ‌ها را زیر لباس مخفی داشته‌اند، مچ پیچ‌ها را از ساق پاها گشوده و چون شال به کمر بسته‌اند. قیافهٔ هر یک از آنان بیش از هر چیز به هیاکل بالماسکهٔ فرنگستان، یا مَضْحَکه و مقلّدین و خیمه شب بازان طهران مُشابهت پیدا نموده است، منتها فرقی که دارد، این است که در چهره‌های آنان هراس نمودار است؛ امّا در رخسار مقلّدین خنده دیده می‌شود. همچنین گونه‌های زرد و سبز و سیاه اینان ترش و اندامشان پُر اضطراب و لرزان است. تفنگ‌ها را نه فقط برای جلوگیری از یک حملهٔ غیرمنتظره همراه دارند؛ بلکه گاهی هم فدیهٔ نجات به شمار می‌آورند که در موقع حادثهٔ خطرناکی تسلیم اهل محل نمایند و خلاصی جان خود را خواستار شوند. چنانچه همین گونه هم رفتار کرده‌اند؛ زیرا کلیّهٔ پیاده‌های وامانده را حتّی نسوانِ دهقانان در گوشه و کنار خلع اسلحه نموده و اغلب را در بیغوله‌های جنگل با کمین به اتلاف رسانده و نعش‌های آنان را در شکاف‌های کُهسار مخفی نموده و از بین برده‌اند.

در حقیقت، نه در یک سرباز، نه در یک مجاهد و بختیاری و سوار، حتّی در قلب سردار هم ذرّه‌ای قدرت و در وجودشان اندکی قوّت نمانده است. هر آن در انتظار یک حملهٔ غافلگیرانهٔ معدوم کننده‌ای بوده‌اند. گاهی با تفنگ‌ها و موزرهای کمری خویش به سایه‌های موهوم درون جنگل شلیک می‌کردند و گاهی با طپانچه به فتح راه می‌پرداختند و به این ترتیب عاقبت خویشتن را از راه لاریجان و گردنهٔ امامزاده هاشم به دماوند رساندند. واقعاً می‌توان گفت که از بندرجز الی این مرکز را بلادرنگ آمده و در این نقطه توانسته بوده‌اند خود را در امن و امان ببینند و نفس راحتی تازه نمایند.

فرمانده کلِّ اردوی شرق و حکمران دو ولایت شمال، یعنی استرآباد و مازندران، همینکه بر حسب تقدیر، یا بی‌کفایتی و اجبار، کلّیهٔ خطّهٔ تحت فرمانروایی خویش را زیر نفوذ و تسلّط دشمن، تخلیه و واگذار نمود و به دماوند رسید، به سیم تلگراف

www.tabarestan.info تبرستان

متوسّل شد و در آنجا دولت را از وقایع جاریه مستحضر داشت و تقاضای اعزام کمک و کسب تکلیف نمود؛ امّا حوادث غیرمترقبهٔ مداخلات اجنبی و شرح سوق سپاه روس به ایران، طوری در این موقع وضعیت مرکز را متلاطم و طوفانی نموده بود که اولیای ایران، به علّت گرفتاری، با انواع مهاجمات پُلیتیکی، ابداً وقت رسیدگی به این قبیل مطالب را که از اهمیّتِ کمتری برخوردار بودند، نداشته‌اند و به جای عطف توجّه به پیشنهادات و تقویت سردارِ مغلوب و فراری و احیا و تجدید اردوی شرق، انحلال آن را که اضمحلالی حاصل و پیش‌آمدی قهری و جبری بود و موجباتِ خرسندی بعضی از جاه‌طلبان مرکز نیز بوده است، بهتر و به صرفه و صلاح نزدیک‌تر دانستند و این موضوع را به کلّی مسکوت گذاشتند و بالنتیجه اردوی شرق به کلّی منحل و وجودش مفقود و نامش نیز بلاثمر گردید.

سردار مُحیی نیز پس از چند روز انتظار بیهوده، چون از مرکز به درخواست‌هایش ترتیب اثر داده نشد، به طهران مراجعت کرد و در انزوا خاموش و گمنام ماند.

این نکته را هم نباید پوشیده و نهفته داشت که از بقایای اردوی شرق، چه از سردار و ملتزمین رکابش، چه از شوکت‌الممالک و همراهانش، پس از بازگشت به طهران، اصلاً بازپرسی نشد. عموماً از مسئولیّت‌های اداری به کلّی رهانیده شده و از کیفیّت حقیقی وقایع و صحّت و سقم حوادث و خدمات و یا تقصیرات و تهمت‌های وارده و کلّی و جزئی مطالب و اسباب و اثاثیه دولتی هیچ‌یک از وزارتخانه‌ها یا ادارات رسمی، حتّی دیّاری هم، ولو سطحی، استفساری ننمود که جزئیات مطلب آشکار گردد و خادم از خائن تشخیص داده شود. بدین لحاظ، از کشف حقایق امر که فی‌الحقیقه برای هیچکس هم چندان استطلاع آن سودی نداشت، عموماً بیگانه ماندند؛ امّا نه فقط در کشف حقایق امر تفحّص به عرصهٔ ظهور نرسید، گذشته بر این، خانواده‌های مقتولین هم در مصیبت‌های وارده، جز غم و اندوه و حُزن و ملالی

www.tabarestan.info تبرستان

که نصیبشان گردیده بود، از مراحم و احسان اولیای دولت و کارگزارانِ ملّت پاداشی ندیدند و در مقابل فداکاری‌های جوانانشـــان، از کَرَم اولیای امور، جز زهرِ ســـرزنش، شـــهد حلالی نچشـــیدند و با اینکه فرزندان دلبندشـــان در راه جاه‌طلبی و منافع هیأت‌های ســـیاســـی و مدعیانِ هواخواهِ آزادی و یا برعکس از دســـت رفته بودند، دستشان به جایی نرسید که سهل است، ولو به التفاتی خشک و خالی هم، کامیاب نگردیدند و به واسطهٔ فقدان بیم و امید، عموماً بی‌اجر و مکافات، و همچنین بی‌زجر و مجازات ماندند.

بدیهی اسـت که این دفعه هم نزد اولیای امور، نیک و بد یکسـان شـد. نبایستی غیر از این هم انتظاری می‌داشتند. چه بسا اوقات وفا و طرز رفتار اغلب زمامداران و بزرگان ایران بدین منوال بوده و غالباً بر پایهٔ حق‌شناسی و حقیقت‌بینی نبوده است. به جایِ آنکه قانون و مقرّرات در کالبد کشور استوار باشد، بیشترِ اوقات رشتهٔ اهمال و لاقیدی بنیاد کارها شده و جاه‌طلبی و منفعت‌جویی و خودخواهی شعار زمامداران بوده است؛ امّا زبان تاریخ گویاست و حقایق را روزی خواهد گفت.

الحاصـل، از بقایای اردوی شـرق، فقط چند نفری ذکر سرانجامشان مُعَوَّق مانده اسـت. آن هم کسـانی بودند که از بانک روس قبلاً به وسیله کشتی به آشوراده و از آنجا به بادکوبه فرسـتاده شـده بودند. مجروحین مزبور یک چندی را در مریضـخانه باکو بســـر بردند و محض فقدان مخارج، عاقبت از وجوهی که به طور اعانه از طرف هیأت ملّیِ ارامنه جمع‌آوری و پرداخت می‌شـد، راه انزلی را پیش گرفته و خویشتن را به مرکز مملکت رساندند. فقط یکی از صاحب‌منصبان جوان بر اثر سختی جراحات بدرود زندگی گفته که نعشش را به طهران حمل نموده‌اند.

اینـک به پاس رفاقت و عالَم همقطاری با کارکنان اردوی شـــرق عنان قلم را به سـوی کلّیهٔ خانواده‌های برادرانی که شـهدای این جنگ خانمانسـوز داخلی بوده‌اند، متوجه می‌دارم. پدران و مادرانی را که جوانانشـان به تیر و تیغ جانسـوز دشـمنان

www.tabarestan.info تبرستان

استقلال و آزادی وطن گرفتار شدند و جان باختند را به یاد می‌آورم و برای تسلّی دل‌های محزون آنان بشارت رحمانی را که یگانه مژده راستین برای اهل ایمان است، یادآوری می‌کنم که می‌فرماید: **[وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلوا فِی سَبیلِ اللهِ اَمْواتاً بَلْ اَحْیآءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرْزَقُونَ]**

و به فحوای[1] آیت کریمه، فی‌الحقیقه بایستی از این بشارت الهی همیشه سپاسگزار باشند و غم و اندوه را با صبوری تحمّل نمایند، چه روح شهیدان آزادی نظیر ارواح شهدایی است که در راه خدا جانبازی نموده‌اند و بدیهی است که در آسایش خواهند بود، و بالعکس، مسلماً ارواح خبیثهٔ خیانتکاران وطن که باعث اتلاف نفوس و قتل و غارت‌ها گردیده‌اند، به عذاب ابدی گرفتار خواهند شد؛ پس برای یادآوری و شادی ارواح شهدای آزادی و آزادمردان وطن‌پرست ماتم و نوحه ضروری نیست. همینقدر کافی است که برای آنان از صمیمِ قلب به رسم سپاسگزاری و سوگواری طلب مغفرت کنیم.

www.tabarestan.info تبرستان

۱- فحوا: درک مطلب و موضوع.

«۳۰»

خاتمه و نتیجه

تبرستان
www.tabarestan.info

داستان شگفت‌انگیزی که در ماه رجب هزار و سیصد و بیست و نُه هجری قمری شروع گشته بود، صفحاتِ خونین خود را به نحوی که در متنِ فصول قبلی شرح داده شد، طی کرده و اینک به حدِّ خِتام پیوسته است. چنانچه پس از قبول موادِّ ضدِّ استقلالِ اولتیماتومِ میشوم[1]، چون دشمنان داخلی و خارجی ایران به منافع منظورهٔ خویش که از دیرباز انتظار حصولش را داشتند، دسترسی یافته بودند، دیگر بقا و امتداد این غائلهٔ داخلی را که به تحلیل قوایِ مملکت و انفصال مجلس ملّی مُنتج گردیده بود، مثمرثمر ندیدند، بلکه مخالفِ انتظام امور و مُضرِّ روابط تجاری و معاملات اقتصادی نیز دانستند.

فی‌الحقیقه به واسطهٔ جمع‌آوری قوا و اعزام لشکریان طرفین متخاصم، دیگر کلیهٔ اوضاع تجاری رو به انحطاط گذارده، طُرُق حمل و نقلی که در دارالحرکات واقع گردیده بود، چه از استرآباد و مازندران و کرمانشاهان به طهران و چه از پایتخت به مراکز مذکور، به کُلّی از مال‌التّجاره تهی شده و بازار معاملات در اراضیِ متصرّفهٔ طرفین و منطقه‌های جنگی راکد گشته است و در سایر نقاط آزاد هم فقط به مناسبت فشاری که بر اذهان عمومی وارد شده است، و نیز به مناسبت بلاتکلیفی و هرج و مرج‌های موجود، تجارتخانه‌ها کساداند و جز خرید فشنگ و تفنگ و سرب و

۱- میشوم : نامبارک.

باروت، امتعهٔ[۱] دیگری رواج ندارد. اگر چه خسارت‌های عمدهٔ تجاری در منطقه نفوذ روس بود؛ ولی منطقهٔ نفوذ تجاری انگلیس هم از ضرر و زیان چندان فارغ‌البال نبوده است، چه کلّیهٔ خلق به واسطهٔ اوضاع ناگوارِ آشوب و انقلاب داخلی، از روی رضا و رغبت به کسب و کار نمی‌پرداختند.

منطقهٔ نفوذی که مورد بحث است، همانا اشاره به قرارداد و معاهده‌ای است که در سال هزار و نهصد و هفت میلادی مطابق با سال هزار و سیصد و بیست و شش هجری بین دولتین «روس و انگلیس» در موضوع تقسیم ایران صورت گرفته، قبل از آن فیمابین دولتین در امور آسیای وسطی، خاصّه ایران، بیش از سایر مسائل شرق، به مناسبت مسئله هند، رقابتِ سیاسی به سرحدِّ کمال بود و با ایران هم روابط سیاسیِ هر یک، با وثیقه و عهدنامه‌های معینی تثبیت گشته بود.[۲]

چنانچه تعهّدنامهٔ **«ترکمن‌چای»** و **«عهدنامهٔ گلستان»** فیمابین **«روس و ایران»**، قراردادهای محکمی بودند؛ لکن پس از **معاهدهٔ ۱۹۰۷** مملکت محروسهٔ شاهنشاهی ایران را نظر به موقعیت جغرافیایی، چون با دولتین از جنوب و شمال محدود است، به پاس رعایت حقوق همسایگی، با وجود معاهدات سابقه، به دست‌آویز تعهدات تجاریِ فیمابین، به تقسیم سیاسی پرداختند و به نام مناطقِ نفوذ، تقسیم حِصّهٔ[۳] نمودند.

۱- امتعه : کالاها.

۲- پس از ظهور قدرتی به نام آلمان، دولتین روسیه و انگلستان تصمیم گرفتند از اختلافات خود بر سر منطقهٔ تبّت و ایران صرف‌نظر نمایند و لذا تبّت به انگلستان واگذار شد و ایران نیز مانند هند و چین به سه منطقه، یعنی منطقهٔ نفوذ روسیه و منطقهٔ نفوذ انگلستان و یک منطقهٔ ظاهراً بی‌طرف تقسیم گردید و قرارداد لازم در این باب در تاریخ ۳۱ اوت ۱۹۰۷ میلادی در روسیه به امضاء رسید. این قرارداد شامل یک مقدمه و پنج ماده است: ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم.

۳- حِصّه : نصیب و بهره.

www.tabarestan.info تبرستان

با اینکه این قرارداد از طرف دولت ایران امضا نشد؛ یعنی مجلس شورای ملّی ایران آن را تصویب ننمود و به علّت اینکه مراحل قانونی را تا تاریخ جریان این داستان طی نکرد، به آن رسمیّت داده نشد؛ امّا با علائمی که در جریان امور دیده می‌شود، بعید نیست که به تصدیق و رسمیّت درآید. با این حال دولتین مذکور عجالتاً به تصویب و صحهٔ اولیای ایران وقعی ننهاده‌اند و در داخلهٔ مملکت و نیز راجع به مسائل خارجی آن هر نوع دعاوی موجوده را به استناد متن همان قرارداد که فیمابین خود رسمیّت داده‌اند، حل و فصل می‌کنند و نسبت به ایران هم از روی مسائل ظاهری آن سلوک می‌نمایند.

www.tabarestan.info

متن قرارداد و مواد ظاهری عهدنامه اگر چه استقلال و تمامیّت ایران را ضمانت می‌کند و از مداخلهٔ سایر دُوَل در امور داخلی ایران منع می‌نماید؛ امّا وجودِ مواردی در آن از جمله **قضاوتِ کنسولی** و امتیازاتی که ضدِّ استقلال است، که شرحِ هر یک نیازمندِ فصلی جداگانه است که متأسفانه از دیرگاهان در ایران دولتین نامبرده را حاصل بوده است و کیفیت‌هایی که بر اثر قرارداد مزبور اساس عمل بوده با رفتاری که تا امروز نسبت به ایران ابراز داشته‌اند، مخصوصاً در موضوع آزادی و استبداد، اگر رفتار روس‌ها و انگلیسی‌ها مقایسه شود، نیّات دولتین استعمارطلب را به خوبی آشکار می‌دارد.

می‌توان با نظری خوش‌بین تصوّر نمود که احتمالاً متن عهدنامه مواردی سرّی را هم شامل بوده که عجالتاً از دیدهٔ بصیرت و اطلاع عامّه مخفی مانده است.

گرچه انتقاد یا دخالت در ذکر چنین مطالبی که مربوط به کارکنان وزارت امور خارجه و وابستگان سیاست است، از شیوه داستان‌نگاری و صلاحیتِ ما خارج است و مخصوصاً با وقایع لشکری که ما ذکر آن را عهده‌دار شده‌ایم، مباینت دارد؛ ولی تا جایی که به جریان وقایعی که در آن دخیل و ناظر بوده‌ایم، ارتباط دارد و ناگزیر از

بیان شده‌ایم؛ بنابراین مختصراً اشاره می‌کنیم که مگر دیپلمات‌های دولتین در بدو امر اظهار نداشته بودند که عهدنامهٔ مزبور فقط برای پیشرفت امور تجاری است و به دور از همه نوع اندیشه‌های سیاسی است؟ هر چند که بیاناتشان علی‌الظاهر صادق بود؛ امّا عملیات مشهوده، عکسِ قضیه را آشکار داشته است؛ پس می‌تواند و باید مورد اندیشه و مطالعه قرار گیرد. همینقدر بگوییم که بزرگ‌ترین نتیجه‌ای، که در اندک زمانی متعاقب قرارداد مزبور آشکار شد، وقایع جاریهٔ آزادی و استبداد، ظهور ارتجاع و سپس اولتیماتوم سال هزار و نهصد و ده میلادی بود که با سیل لشکریان همسایه تقویت می‌شد. به علاوه همچنان که در اقطار شمالی ایران سپاه اشغال کنندهٔ روس برای تحکیم منطقهٔ نفوذ در حرکت بود، قسمت جنوب ایران نیز از لشکر انگلستان و سپاه هند خالی نبود؛ لکن نظر به اطمینانی که از دربارهای دولتین پیوسته به دربار و دولت ایران رسیده و اعلام شده بود که پس از اعادهٔ انتظامات، همین که وسایل صیانت اتباع خارج فراهم آید، قشون‌های اجنبی قسمت‌های اشغال شده را تخلیه و بازگشت خواهند کرد؛ لذا مراکز دیپلماسی دولتین همسایه با پیشرفت‌های عمده‌ای که آنان را در این زمان حاصل شده بود و چون اساساً بقای شاه مخلوع را بیش از این مثمر ثمر ندیده بودند، به مقتضای مصالح وقت، صلاح دانسته بودندکه محض تحکیم روابط سیاسی، به محض آنکه امور مملکت جریان طبیعی یافت، محور چرخ انتظامات داخلی را به عهدهٔ اولیای ایران واگذارند تا مستقلاً آن را بگردانند و در مقابل پذیرفتنِ تمام تقاضاهای عمده و اساسی خویش فقط یگانه درخواست ملّیون ایران را که خروج شاه مخلوع از ایران است، پذیرفتند و قول دادند که وسایل حصول این آرزو را که دولت ایران به ملاحظهٔ ضعف و عدم قدرت که از کمبود و اضمحلالِ قوای لشکری حاصل شده بود و از انجامش عملاً اظهار یأس نموده و بی‌لیاقتی خویش را در مملکت‌داری ثابت کرده بود، فراهم سازند.

www.tabarestan.info تبرستان

راستی با اقدام به این همه تلاش و منتهای جدّیت که از طرف بعضی از افراد وطن‌دوست و اشخاص فهیم ابراز می‌شد و صرف تمامی نقود استقراضی موجوده در خزانه، بالاخره مُحَقَّق گردیده بود که **زمامداران وقت** که فی‌الحقیقه عبارت بودند از یک **اکثریت نالایق**، مرکّب از **یک مُشت فلان‌الدوله** و **بهمان‌السلطنه** و **شیربرفی‌هایی**[1] که با داشتن خروارها کِبر و منیّت ذرّه‌ای از فهم و لیاقت برخوردار نبودند و جز پر کردن جیب‌های خود و خراب کردن خانه‌های مردم، اَمَل[2] و منظوری ندارند و اینهمه القاب و عناوین فقط برای آن است که وسیله‌ای باشد جهت تهیّهٔ باغ‌ها و زندگیِ اشرافی و پُر تجمّل و انباشتنِ اندوخته‌هایی که از خون دل ملّت و رنج آنان حاصل شده است. والّا این القاب پُر طمطراق به سببِ خدمت به وطن و یا کوشش برای ترقّیِ جامعه و تحکیمِ قدرت ایران و ایرانیان حاصل نشده است و به همین دلیل است که کاملاً از قلع و قمع شاه مخلوع و هوادارانش عاجز بودند و به عموم دنیا ثابت نمودند که جامعهٔ ایرانی قادر به ختم چنین غائله‌هایی و حتّی کوچک‌تر از آن هم نیست؛ زیرا راه طی شده اصولاً از بدو امر غلط بوده که یک چنین نتیجه‌ای به بار آورده است.

بالجمله نمایندهٔ روس بر حسب امر دولت متبوعهٔ خود این استدعای دولت ایران را پذیرفت و به جان و دل اعادهٔ انتظامات را عهده‌دار شد و چون به کنسول استرآباد

۱- ملّیون و آزادی طلبان ایران از بدو امر، عمداً و یا سهواً، انقلاب ایران را با عناصر فاسد اداره نمودند و روی خرابه‌های استبداد، با همان کارکنان نالایقِ عهد استبداد، اساس نوین مشروطیت را بنیاد نهادند، و خواستند که با همان رجال پوسیدهٔ قدیمی که سالیان دراز از خون ملّت تغذیه کرده و فربه شده بودند، ایران نوینی ایجاد نمایند. غافل از آنکه همان **دست پروردگانِ استبداد از قبیل: عین‌الدوله، فرمانفرما حاجی صمدخان؛ شجاع‌الدوله، و سایر دوله‌ها، سلطنه‌ها، حضرت والاها**، که عموماً همگی متّکی به اجانب بودند، و نفع شخصی ایشان با منافع ملّی کاملاً مخالف بود، مایل بودند که با هر گونه نیرنگ که ممکن باشد سران آزادی‌طلب را به دست‌آویزهایِ مختلف از بین ببرند، و عاقبت یک ایران غارت شدهٔ مفلوک بی‌اختیار و تحت استیلایِ اجانب را به وجود آوردند.

۲- اَمَل : آرزوهای دور و دراز.

www.tabarestan.info تبرستان

و همچنین به کنسولِ کرمانشاه دستورالعمل داده بود که در خصوص مراجعت شاه مخلوع و سالارالدوله نصیحت نماید و مُجدّانه به اقدامات پردازد، لهذا کنسول‌ها به نام دولت متبوعهٔ خود، در اوّلین دفعه به شاه مخلوع و سالارالدوله توصیه کردند که دیگر دوام مخاصمه غیرممکن است و بایستی جنگ و جدال داخلی ایران هر چه زودتر خاتمه یابد و شاه و اعوانش به انزواگاه قدیمه مراجعت نمایند؛ ولی تخت و تاج طلبِ مخلوع، که برای آخرین دفعه نیز به آزمایش بختِ خویش مصمّم بود، بدون اینکه راهنماییِ نمایندگان خارجه را مورد اعتنا قرار دهد، اقوال آنان را وقعی ننهاد، و به دست‌آویز آن که چندی اندیشه خواهد نمود و پس از تفکّر در صورت اخذ تصمیم، وسایل مراجعت را فراهم خواهد ساخت، مهلت خواسته بود. ضمناً به هواخواهان و لشکریان خویش که با عجله و با زحمات زیاد آنان را مجدداً جمع‌آوری نموده بود، امر داد که از هر حیث نواقص را مرتفع و قدرت قوا را به سر حدِّ کمال برسانند و برای دوام مخاصمه و اخذ نتیجه قطعی به آخرین حمله مبادرت ورزند.

در این اوقات از مرکز قوهٔ جدیدی متشکّل از بختیاری‌ها و مجاهدان از راه شاهرود به سمت استرآباد گسیل گردید و به اتّفاق فندرسکی‌ها در جلوگیری از حملات تراکمه و قفقازیانِ اجیر شاه شتافتند. طرفین در رامیان مجدداً مصاف را آغاز کردند و به شدت به هم تاختند و چون برای اخذ نتیجهٔ قطعی هر دو طرف به پافشاری و ثبات مصمم بودند، منتهای همّت و رشادت را به عرصهٔ ظهور رساندند. از خون یکدیگر سیراب شدند و در درّه و دشت از کشته پُشته ساختند. در این میدان خونین عاقبت مجدداً پرچم بخت و اقبال به طالع قشون مشروطه‌خواه دولتی به اهتزاز درآمد و در آخرین میدان جنگ و جدال نیز شاه مخلوع مغلوب شد و منکوباً دچار اضمحلال قطعی گردید که فی‌الحقیقه این آخرین پریشانی غیرقابل الجبران شاه قاجار را فزون از حد مأیوس ساخت و به پذیرفتن توصیه‌های نماینده روس مجبور کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

شاهِ مخلوع دیگر لزومی به جمع‌آوریِ اردوی متواری خود که سرانش اغلب در نتیجهٔ پافشاری مقتول گردیده بودند، ندید و با وساطت نمایندگان خارجه با اولیای امور مرکزی در خصوص شرایط مراجعت، مذاکرات چندی به عمل آورد و بالاخره پس از آنکه مستمری جدیدی به تصویب منابع دیپلماسی هیأت دولت در حقّ وی برقرار شد و وسایل رضایتش فراهم گردید، به اتفاق اعوان خاصهٔ خِود تحت نظارت هیأتی از نظامیان دولت نیرومند همسایه شمالی از خاک ایران خارج شد و مجدداً به روسیه مراجعت نمود و انزوا اختیار کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

امّا لشکر پریشان وی تحت سرپرستی هواداران او در نقاط مختلف متواری شدند. کسانی که قدرتی داشتند، توانسته بودند که خود را به پناهگاهی بکشند. بقیّه سر به جنگل‌ها نهاده و اغلب نیز در گوشه و کنار معدوم گردیدند. امّا قفقازیان باقی ماندهٔ اردوی ارتجاع نیز به مرز و بوم خویش شتافتند و صفحهٔ شمال را از وجود پُر شرارت خویش پاک داشتند. **قهّارخانِ سالار اشجع** نیز که در همین ایّام در بندرجز بود، غفلتاً از اسب فرو افتاد و هیولای مرگ را در آغوش کشید. سربازان اردوی شرق هم که در استرآباد بوده‌اند، با مختصر کمکی که از حیث مخارج از طرف کنسولگری به آن‌ها پرداخته شد، اسلحه خود را به جای گذاردند و پراکنده شدند و راه منازل خویش را پیش گرفتند. **سالارالدوله** نیز در پذیرفتن اخطار کنسول‌های خارجه قدری تعلّل و مسامحه نمود و یک چندی در گوشه و کنار به مبارزه پرداخت؛ ولی اقدامات او هم به کامیابی مقرون نگردید و پس از آخرین شکست، مأیوسانه به خاک عثمانی مراجعت کرد و مهاجرت اختیار نمود.

همین که بازگشت شاه مخلوع به روسیه شهرت یافت، همه جا امنیّت برقرار شد و خلق دوباره آرامش یافتند. اگرچه تعمیر و مرمّتِ خرابی‌های این مدّت، مستلزم مرور زمان است و وقت زیادی لازم دارد که در آن با جدیّت، مساعی بسیار به کار

برده شود؛ ولی لازمهٔ آبادانی، همانا امنیّت است که بر اثر مهاجرت شاه قاجار و رفع مزاحمت وی و اعوانش از پیکر وطن، شاید بتوان بدان پرداخت.

خروج شاه مخلوع از ایران در ربیع‌الاول هزار و سیصد و سی بود و فی‌الحقیقه از بدو ورود تا روزی که جبراً جلای وطن کرد، بیش از نُه ماه به طول نیانجامید؛ امّا نُه ماهی که هر دقیقهٔ آن، چون قرنی طویل و مدّتی بس مدید بوده و هزاران بلا را دربر داشته است.

تبرستان www.tabarestan.info

نتایجی که از این حرکت ارتجاعی شاه قاجار، در طول این نُه ماه به ظهور رسیده، بدین منوال بوده است:

۱- تهی گردیدن خزانهٔ دولت [زیرا در ظرف این ازمنه، وجوهات استقراضی موجود، به مصرف اردوکشی‌ها و موارد مربوط به آن رسید و تمام گشت.]

۲- تمام شدن اسلحه و ذخیره و قورخانه دولت [چنانچه از تفنگ‌های جدیدالابتیاع و قدیمی و مونیسیون‌های توپخانه و فشنگ‌های مختلفهٔ موجوده در ذخیرهٔ دولت جز مقداری قلیل، اثری نمانده و تماماً در اطراف و اکناف مملکت در دست یاغیان و راه‌زنان پراکنده شده و یا مخفی گردیده است.]

۳- اتلاف جمع کثیری از نفوس مملکت [چه از هواداران و لشکریان طرفین و چه از اهالی بی‌طرف و سکنهٔ کشور].

۴- خرابی‌های عدیده در کشور و غارت‌ها [که بیشتر آن‌ها در گذرگاه‌ها و دارالحرکات اردوهای طرفین واقع گردیده و بالنتیجه اثرش به سایر مناطق ایران نیز صدمه وارد نموده است.]

۵- به مناسبت ظهور مسائل فوق و آشفتگی امور، عدم انتظام در ادارات جدیدالتأسیس دولتی و عدم وصول مالیات.

۶- هرج و مرج‌ها در کلیّهٔ امور مملکت و فقر عمومی [از حیث ناامنی طُرُق و شوارع، عدم قدرت در اعادهٔ نظم، تعطیلِ تجارت، فقدانِ صنعت و زراعت، و بالنتیجه وجود مسکنت].

۷- کودتا [عجالتاً تعطیل مجلس شورای ملّی].

۸- آشکار شدن ضعفِ حقیقی ایران [ثبوت عدم اقتدار سیاسی و لشکری بر داخله و خارجه].

۹- تجاوز به تمامیت مملکت [تجاوزات قشون استعمار طلبِ روس و انگلیس و دخالت در امور داخلی ایران].

۱۰- و الی آخر... که حقیقتاً بزرگ‌ترین نتیجه‌ای که مقصود دشمنان داخلی و خارجی بود همانا: فراهم شدن وسایل و مقدماتی برای اضمحلال قطعی و عدمِ استقلالِ ایران بود. [**که در تحقّق آن، هیچ دسیسه‌ای را فرو نگذاشتند.**]

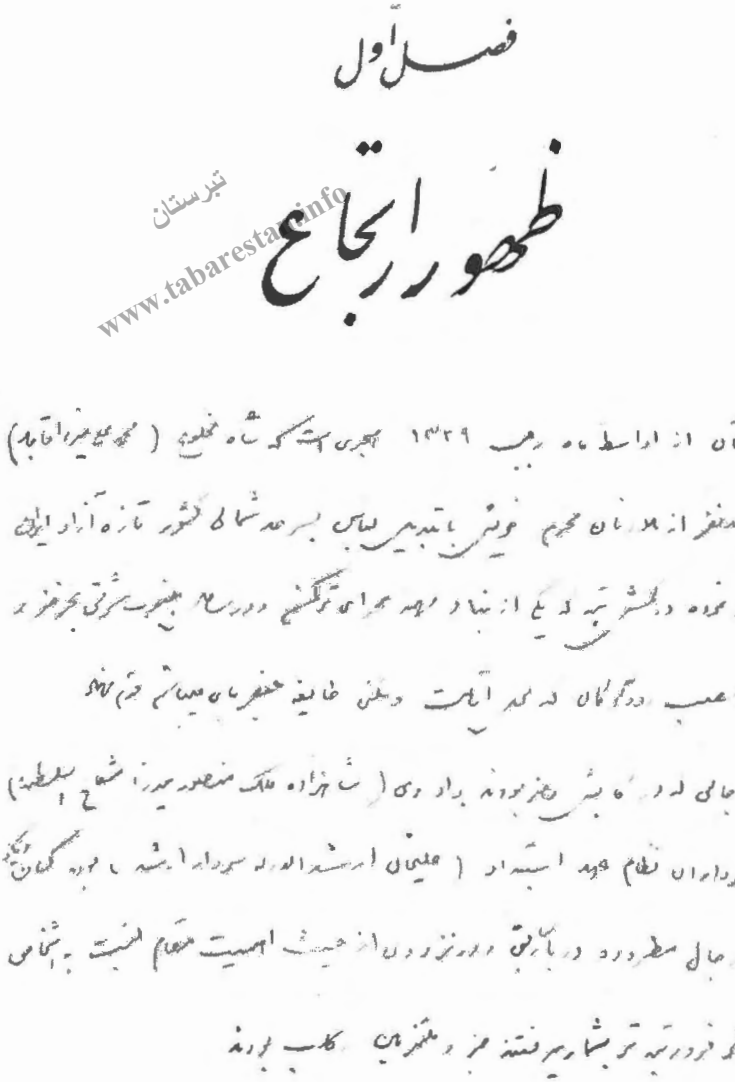
www.tabarestan.info تبرستان

● داستانِ «اردوی شرق» با تمامِ فراز و فرودها، موفقیّت و شکست‌ها، تلخی و شیرینی‌ها، و هر چه که بود، به پایان رسید و علی‌رغم آن همه رنج و مشقّت، بلایا و مصیبت و سختی‌های طاقت فرسایی که نظامیان و مبارزان آزادیخواه متحمّل شدند، سرانجامی نه چندان نیک یافت و جدّ و جهد آنان در هاله‌ای از ابهام فرو پیچیده ماند.

تبرستان
www.tabarestan.info

ضمائم:

دستخط نویسنده در متن اصلی



فصل اول

ظهور ارتجاع

تبرستان
www.tabarestan.info

مجموعهٔ جنبه و جوانب شخصی [illegible] محمدعلی [illegible]

ابتدا [illegible] تا اینکه این [illegible] استعداد

[illegible] سلطنت [illegible] محمدعلی شاه [illegible]

یافت [illegible] سبب گردید [illegible]

[illegible] اعظم [illegible]

[illegible] اضطراب [illegible]

گمان [illegible]

اینک [illegible] این [illegible] که آیا [illegible] قاجار [illegible] چه نوع [illegible]

مملکت [illegible]

[illegible] استماع [illegible]

[illegible] گردیده است

شرح حال (محمدعلی میرزا قاجار) ششمین پادشاه [illegible] قاجاریه

در [illegible] مشروطه ایران است که پس از گذشتن پدرش مرحوم مظفرالدین شاه

قاجار در سال ۱۳۲۴ [illegible] ۳۵ سالگی بر اریکه سلطنت [illegible]

[illegible] خیانت [illegible] از تاج و تخت محروم

و از سلطنت خلع گردیده بود

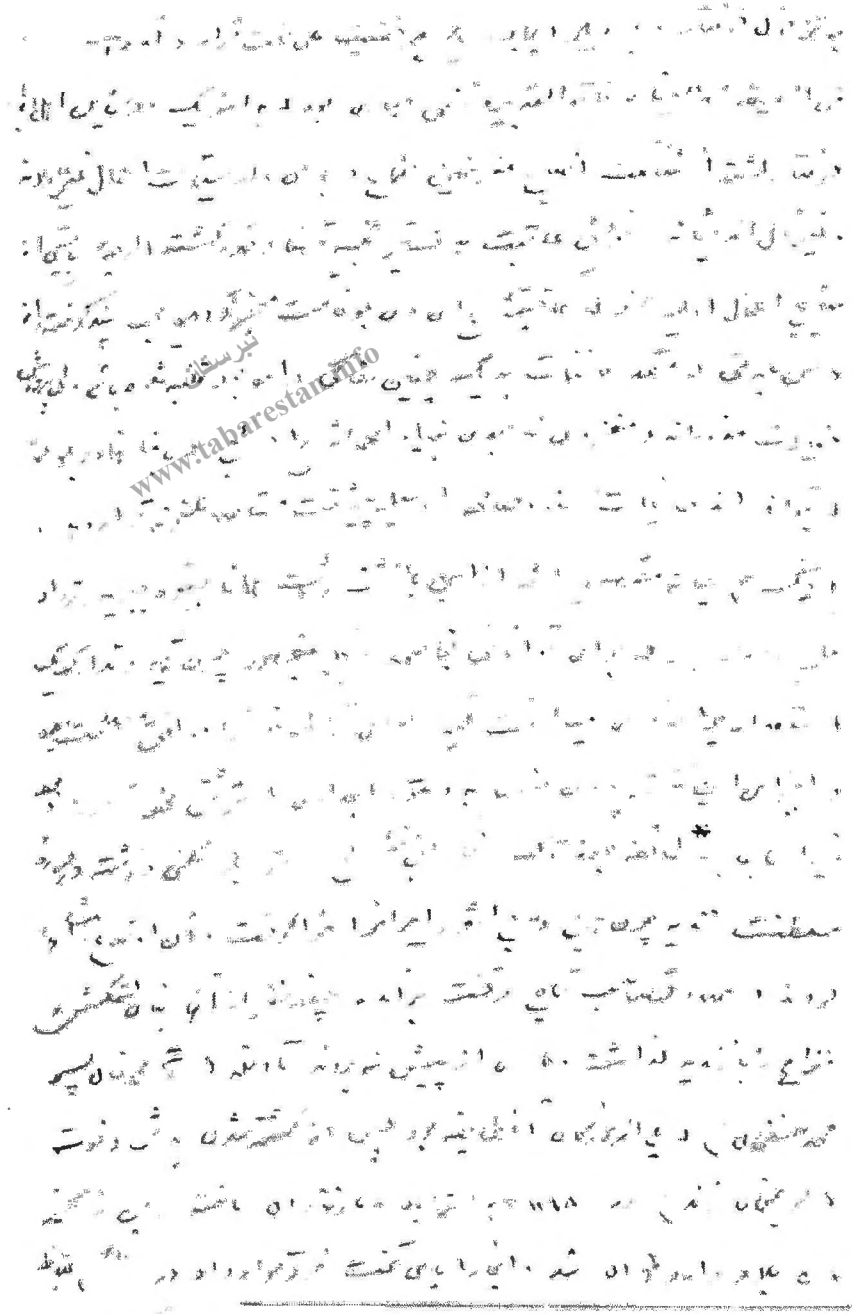
هنگامیکه این پادشاه بر اریکه [illegible] سلطنت [illegible]

به [illegible] ایران [illegible]

گشته و بواسطه [illegible]

www.tabarestan.info تبرستان

www.tabarestan.info تبرستان



www.tabarestan.info تبرستان

www.tabarestan.info تبرستان

www.tabarestan.info تبرستان

امور داخلی —

www.tabarestan.info تبرستان

www.tabarestan.info تبرستان

www.tabarestan.info تبرستان

روابط خارجی

www.tabarestan.info تبرستان

www.tabarestan.info تبرستان

اسلحه ... در زمینه حرارت بنام سلاح معروف بچهار صدتیر مقتل کرده بود که تیر

www.tabarestan.info تبرستان

خزانه دولت . — [illegible]

تدابیر . — [illegible]

[داخله ـ خارجه ـ جنگ ـ مالیه]

[illegible]

www.tabarestan.info تبرستان

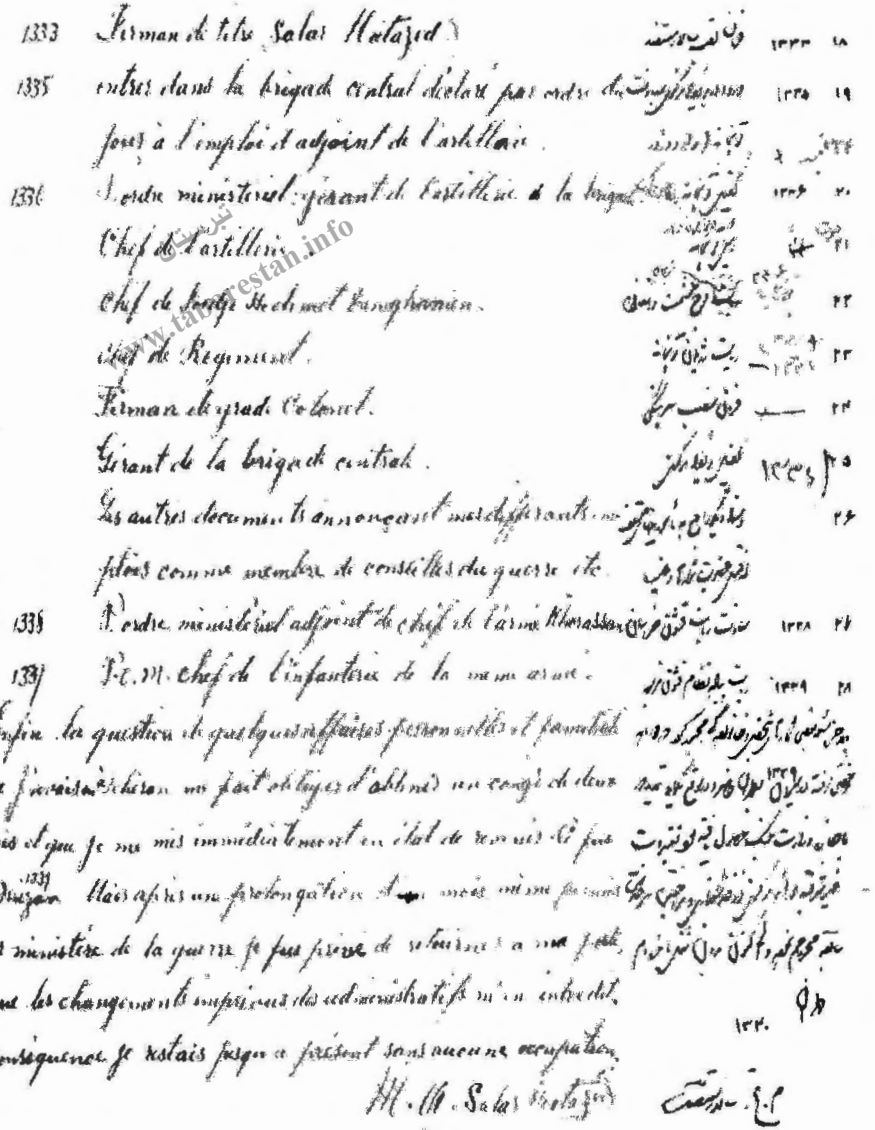
www.tabarestan.info تبرستان

خارج گشته بهر جهت مقصود رسیده و در مکتبخانه دیده باز عوض جهل و نادانی بنور آنان معرفت
و متوجه گردد و دعاگوی شاه ملک پدر تاجدار ترشد راهنمای گردد

انتهی نقل فرمان اردوی شرق است که پیشکار انتظار مطالعه گذارده مرقوم

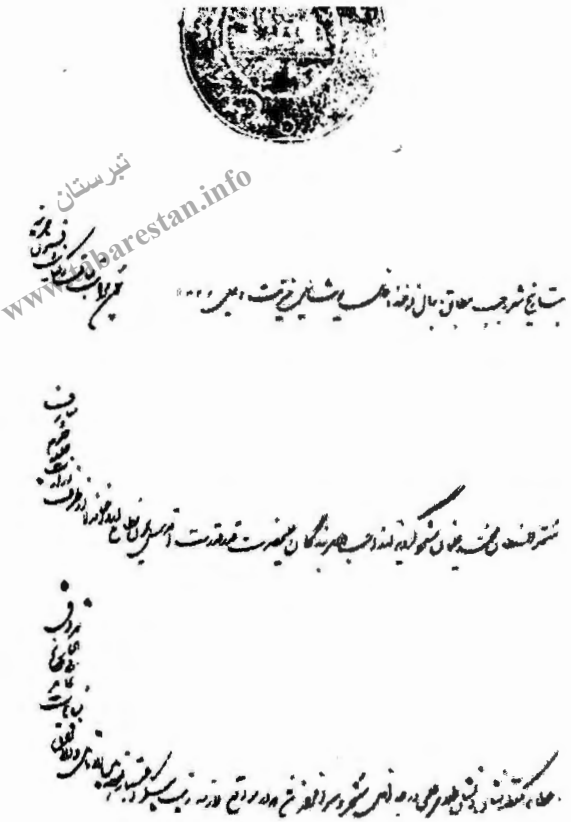
تبرستان
www.tabarestan.info

یکی از یادداشت‌های خصوصی نویسنده به زبان‌های فارسی و فرانسه



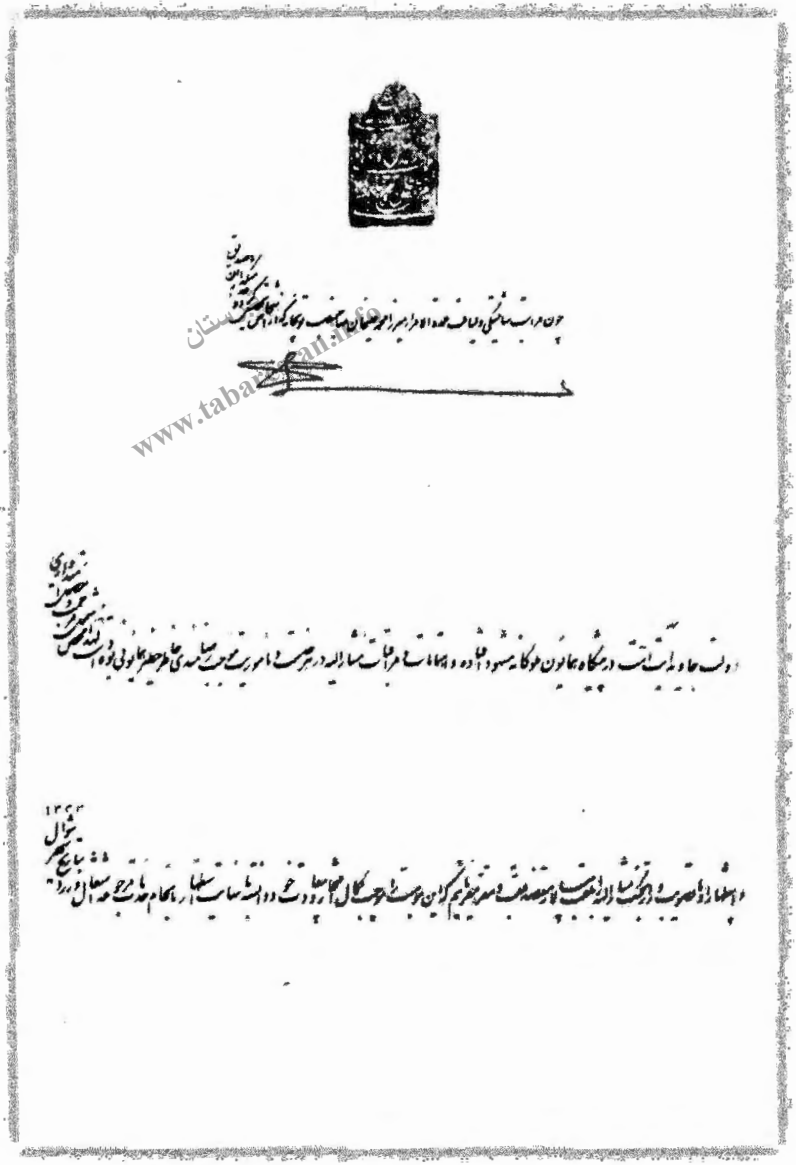
تبرستان
www.tabarestan.info

برخی از اسناد و مدارک:



حُکم مربوط به «نشان طلایِ علمیِ درجه اوّل کشور» از وزارت علوم و معارف ایران که در آن «محمّد علی خان» ملقّب به «معتمد السّلطان» شده است.

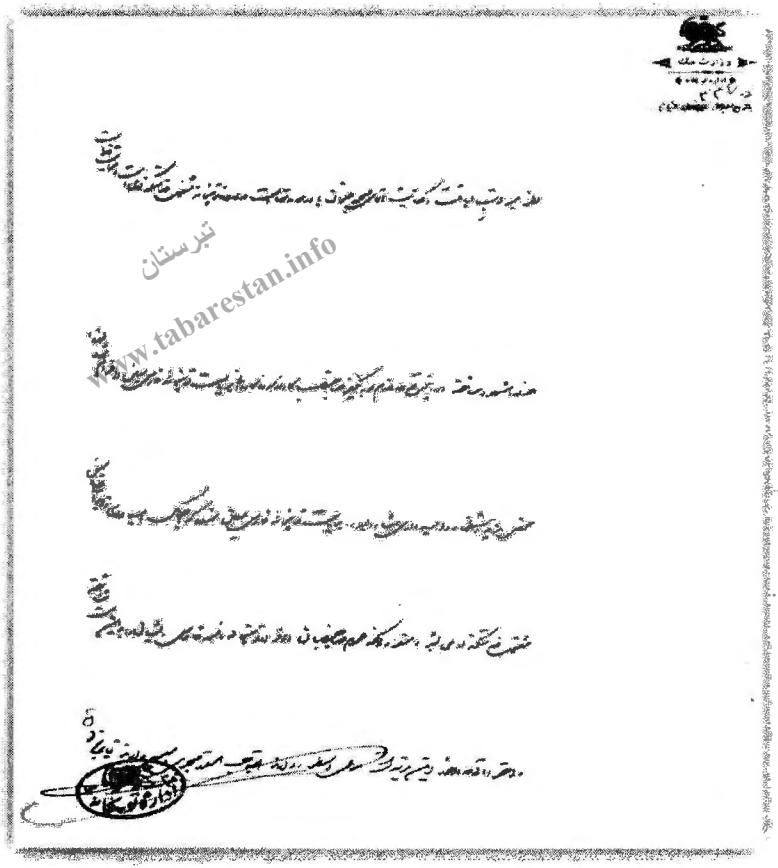
[سال ۱۳۲۴هـ .ق برابر با ۴ فروردین ۱۲۸۵–۶ اسفند۱۲۸۴هـ .ش.]



www.tabarestan.info تبرستان

حُکمی که به موجب آن «میرزا محمّد علی خان» به لقب «سالار معتضد» ملقّب گردید.

[مهمور به مُهر احمد شاه قاجار شوال ۱۳۳۳ هـ.ق برابر با مرداد ۱۲۹۴ هـ.ش]



تبرستان
www.tabarestan.info

حُکم انتصاب «محمّد علی خان سالار معتضد» به ریاست توپخانه فارس

[سال ۱۳۳۰ هـ.ق برابر با ۱۲۹۰ هـ. ش]

دولت علیه ایران

نمره ۸۸۲۹/۴۲۲۵

وزارت جنگ

تبرستان
www.tabarestan.info

وزارت جنگ بموجب این حکم نظامی

مقرر میدارد

نظر بلیاقت و شایستگی که از آقای میرزا محمدعلیخان سالار معظم مشهود شده است

از تاریخ بیست و پنجم برج عقرب قوی ئیل یکهزار و سیصد و سی و شش بمعاونت

اداره قشون خراسان منصوب و قرین امتیاز گردید

حکم معاونت قشون خراسان

وزارت جنگ

اداره
شعبه
نمره

www.tabarestan.info تبرستان



بتاریخ ۱۰ برج ثور ۱۳۰۱
ضمیمه

وزارت جنگ
اداره ارکان حرب کل قشون
دایره تنظیمات کل (شعبه تحلیلات)
نمره ۲۸۷۲

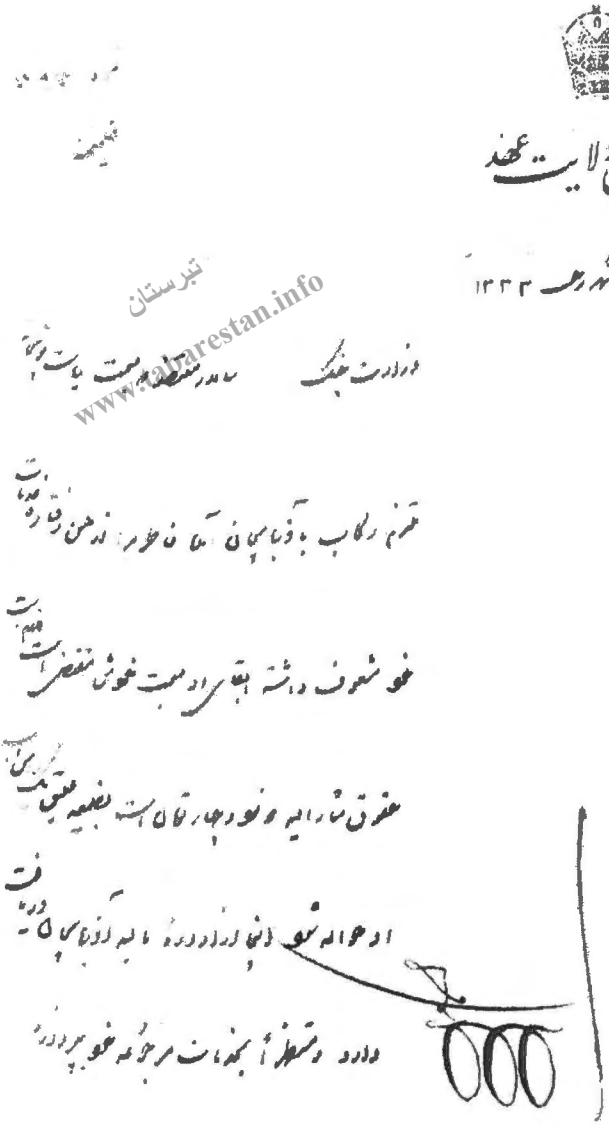
تبرستان
www.tabarestan.info

آقای سالار معتضد صاحبمنصب توپخانه لشکر غرب

حکم رتبه سلطانی شما را تواً ارسال میدارد

رئیس دایره تنظیمات کل

حکم رتبه سلطانی



دفتر مخصوص ولایت عهد

مورخه ۵ شهر رجب ۱۳۳۲

تبرستان
www.tabarestan.info

حکم ریاست توپخانه آذربایجان

تبرستان
www.tabarestan.info

بعضی از تابلوهای رنگ و روغن **«سرهنگ واجد سمیعی سالار معتضد»**



















تبرستان
www.tabarestan.info

هنگام ریاست توپخانه در فارس سال ۱۳۳۰ قمری برابر با سال ۱۲۹۱ شمسی



توپخانه شیراز در سال ۱۳۳۰ هجری قمری برابر با ۱۲۹۱ هجری شمسی
به ریاست محمّد علی خان سالار معتضد



توپخانه فارس به ریاست «محمّد علی خان سالار معتضد»
[سال ۱۳۳۰ هـ .ق برابر با سال ۱۲۹۱ هـ .ش]



«محمد علی خان سالار معتضد»، فرمانده توپخانه فارس [با علامت مشخص شده است]
در کنار دریابیگی فرمانده قشون فارس و صاحب‌منصبان قشون

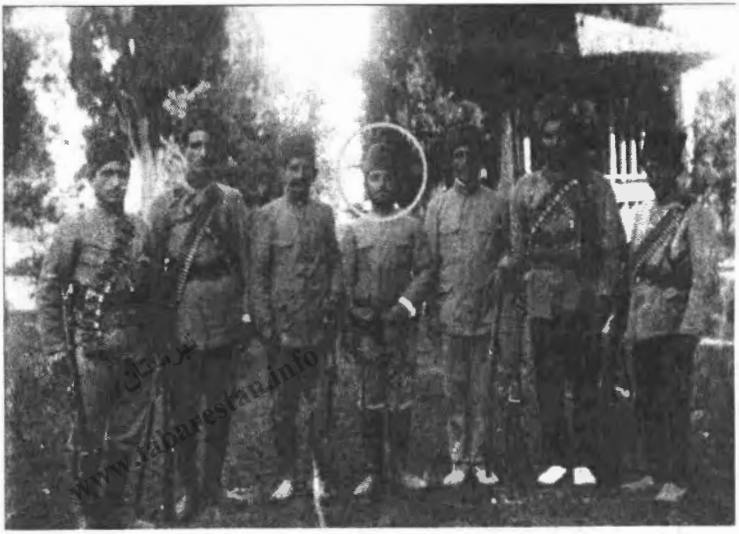


مشق توپخانه در شیراز [۱۳۳۰ هـ ق.]



یمین نظام[1] و صاحب‌منصبان توپخانه
[۱۳۳۲ هـ ق.]

۱- یمین نظام : رئیس کلّ توپخانه ایران.



سالار معتضد و برخی از توپچیانِ مأمورِ مبارزه با محمد علیشاه

[ساری – مازندران ۱۳۲۹ هـ. ق - ۱۲۹۰ هـ. ش]



توپخانهٔ تبریز در معیتِ فرمانده

[۱۳۳۳ هـ ق. ۱۲۹۴ هـ ش.]



صاحب‌منصبان قشون فارس [۱۳۳۰ هـ ق.]

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست اَعلام

آب نمرود: ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷
آتابای: ۲۲۷
آشوراده: ۲۶۵، ۲۷۶، ۳۵۱
آغا محمد خان قاجار: ۵۴
آمل: ۱۹۰، ۱۹۱، ۳۴۶
آنابای: ۲۲۷
آیینه‌ورزان: ۹۷، ۹۹
ابوالقاسم خان همدانی: ۵۳، ۵۷
احمد شاه قاجار: ۵۱، ۵۲، ۳۸۲
اُدسا: ۳۵-۵۱
ارشدالدّوله: ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۴۷، ۶۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۳۱۹
استرآباد: ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۳۳، ۵۴، ۵۷، ۶۶، ۶۸، ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۴۱، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹
اسعد بختیاری، سردار: ۱۶۹، ۱۷۱
آسک: ۱۰۶
اشرف (بهشهر): ۱۸، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۷، ۲۶۲، ۲۷۰، ۳۲۵، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۷
اصفهان: ۱۶، ۲۹، ۳۰، ۴۱، ۵۱، ۶۹، ۱۵۹
امامزاده هاشم: ۶۹، ۹۴، ۹۵، ۱۰۶، ۱۶۷، ۱۹۱، ۳۴۹
امان‌الله میرزای ضیاءالدوله، شاهزاده: ۱۰۴
امیر اعظم، شاهزاده: ۱۰۶
امیر بهادر جنگ: ۸۳
امیر عجیبی: ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱
امیر مُکرم لاریجانی: ۱۰۶، ۱۵۴، ۳۴۶، ۳۴۷
امیر مؤید، اسمعیل خان امیر تومان سوادکوهی: ۱۵۳، ۱۸۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷
امین السّلطان: ۱۵
امین‌آباد: ۱۸، ۱۹، ۱۰۲، ۱۲۳
انگلیس، انگلستان: ۲۱، ۸۰، ۲۹۶، ۳۰۵، ۳۳۵، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۱

انه‌زان: ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۴۴، ۲۶۰، ۲۷۳، ۳۲۱
بادامک: ۶۸، ۱۷۰، ۲۸۳
بادکوبه: ۲۶۱، ۲۷۶، ۲۹۴، ۳۳۹، ۳۵۱
بارفروش: ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۳۲۵، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷
باغ شاه: ۲۲، ۸۳، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۸
باقرخان: ۵۰
بغدادی، خلیل: ۱۶
بندر انزلی: ۱۹، ۲۰، ۲۷۶، ۳۰۹، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۵۱
بندرگز، بندرجز: ۱۰، ۱۲، ۱۹، ۲۰، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۵۴، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۹
بومهن، بومهین: ۹۳
بهادر، سردار: ۱۷
بهارستان: ۵۷، ۱۷۰، ۳۱۰
پاختیانوف: ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۰۴
پاشاخان، سلطان: ۷۱، ۱۳۲
پل باغو: ۲۱۹
تُنِکابُنی، محمد ولی خان، سپهدار: ۱۷
جعفربای: ۴۷، ۶۸، ۶۹، ۲۲۷، ۲۷۳، ۳۲۰
جواد خان سلطان، سید: ۷۱
حاجب‌الدّوله: ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۴
حبیب‌الله خان، سلطان: ۷۱
حسین خان، دکتر: ۷۲
حکیم‌الملک: ۳۰۶
حمید نظام: ۷۱
خراسان: ۱۹، ۳۲، ۴۱، ۵۷، ۱۰۴، ۱۰۷، ۳۸۴
خواجه‌وند: ۷۴، ۱۶۸، ۱۹۰
خلخال: ۷۵
خوار: ۵۷، ۷۰، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۷۰
خُوجه‌نفس: ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۹۱، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶
خیابان شاه عباس، جادهٔ سوادکوه: ۱۸۲
داغستان: ۲۸۱
دروازهٔ بهجت‌آباد: ۱۷۰
دماوند: ۷۰، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۵۹، ۱۶۸، ۳۴۹
دوت بلژیکی، موسیو: ۳۱۷، ۳۳۷
ده‌نمک: ۱۷۰
رحیم خان میرپنج: ۷۱، ۱۰۱، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۳، ۲۰۷، ۳۴۶
رشیدالسّلطان، اُصانلو: ۱۸، ۴۱، ۵۷، ۶۸، ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۴
رفائیل خان ارمنی: ۷۱، ۲۱۶، ۲۳۷، ۲۶۱
روس، روسیه: ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۳۵، ۴۲، ۵۱، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۷۳، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۱۰۰، ۱۵۳، ۱۷۷، ۱۸۲، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۱

www.tabarestan.info تبرستان

زرند: ۷۵
سالار اشجع: ۲۲۷، ۲۶۰، ۲۶۶
سالار بهادر بختیاری: ۷۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۷
سالار معتضد: ۳، ۵، ۹، ۱۱، ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۴۵، ۶۷، ۷۱، ۲۲۲، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷
سالارالدّوله، شاهزاده ابوالفتح میرزا: ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۶۳، ۱۹۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۵۸، ۳۵۹
ساوه: ۱۹۸
سپهدار اعظم: ۵۵، ۶۱، ۱۶۹، ۱۷۱
ستّارخان: ۵۰
سردار محتشم بختیاری: ۳۰۶
سردار مُحیی، عبدالحسین خان معزّالسّلطان رشتی: ۱۸، ۶۶، ۶۸، ۲۰۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۵۰
سعید حضور، حاکم علی‌آباد: ۱۸۶، ۱۹۳
سمنان: ۶۸،۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۸۰، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۱۹، ۳۲۱
سوادکوه: ۱۰۸، ۱۳۸، ۳۳۹، ۳۴۴
سیلاخور: ۱۷۰
شاکر خان، سید: ۷۱
شاهرود: ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۶۸، ۶۹، ۱۰۵، ۱۳۴، ۱۵۴، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۰۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۳۹، ۳۵۸
شعاع‌الدّوله، حاج صمد خان: ۱۷
شعاع‌السّلطنه، شاهزاده ملک منصور: ۱۷، ۱۸، ۴۷، ۶۳، ۶۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۷۵، ۲۶۰، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۸، ۳۱۹
شوستر، مستر شوستر آمریکایی: ۶۱، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۳
شوکت‌الممالک، جعفرقلی خان: ۷۱، ۱۰۱، ۱۳۸، ۱۶۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۶، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۳۸، ۳۵۰
صارم الممالک: ۲۴۰
صفاءالدّوله، شاهزاده: ۷۱
صمصام‌السّلطنهٔ ایلخانی بختیاری: ۱۷، ۵۵، ۶۲، ۳۰۳، ۳۰۶
صولت نظام: ۲۸۲، ۲۸۴
طهران، تهران: ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۴۵، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۴۹، ۲۵۲،۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳
ظهیرالدّوله: ۳۳۹
عباس‌آباد: ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۵۴، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۳۱۹
عبدالحسین خان رشتی: ۱۸، ۶۸
عبدالعزیز میرزا سلطان، شاهزاده: ۷۱
علاءالدّوله: ۳۰۷

www.tabarestan.info تبرستان

علی قهابی: ۱۰۴، ۱۱۷
علیخان ارشدالدوله: ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۴۷، ۶۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۳۱۹
علی‌خان سلطان: ۷۱
عمارت خورشید: ۶۴
عمید نظام: ۲۰۷
عمیدالسّلطان: ۲۰۲
عین‌الدّوله: ۳۵۷
غلام‌حسین خان: ۷۱
غلامحسین میرزا سلطان: ۷۱، ۳۳۸
غلام‌رضا میرزا، شاهزاده: ۲۷۸
فارس: ۱۹، ۲۷، ۳۳، ۴۱، ۵۷، ۳۳۵، ۳۸۳، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۸
فرمانفرما، حاجی صمدخان: ۳۵۷
فیروزکوه: ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۳۱۸، ۳۴۸
فیودر آلمانی: ۲۲۸
قزوین: ۲۸۳، ۲۹۵، ۳۰۷، ۳۴۰
قوام‌السّلطنه: ۱۹۸، ۱۹۹، ۳۰۶
قهّارخان: ۲۲۷، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۴، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۵۹
قهرمان خان حاجب‌الدّوله: ۲۶۰، ۲۷۴
کارکنده: ۲۱۷، ۲۴۴، ۲۵۹
کاکاوند: ۷۵
کامران میرزا: ۸۳
کتلان: ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۷۲، ۱۷۷
کُجور: ۱۹۰، ۳۴۵
کُرد محله: ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۷۳، ۲۵۹، ۳۲۱
کردستان: ۵۷، ۶۳، ۱۹۸
کرمانشاه: ۱۷، ۱۹، ۳۵۷
کرمانشاهان: ۱۹۸، ۳۵۳
کریم‌خان زند: ۵۴
کَلباد: ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۴۳
گَتاب: ۱۹۳، ۱۹۷
گدوگ امامزاده هاشم: ۹۵، ۹۶، ۱۰۶، ۱۳۷، ۳۱۹
گردنهٔ امامزاده هاشم: ۳۴۹
گرجستان: ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱
گردنهٔ قزلق: ۶۹
گلوگاه: ۲۰۹، ۲۵۴
گُمش تپه: ۳۵، ۴۷، ۱۲۰، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۲۷، ۲۵۹
گیلان: ۱۶، ۵۱، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹
لاریجان: ۳۴۶، ۳۴۹
لرستان: ۵۷، ۶۳، ۱۹۸
لطفعلی خان: ۵۴، ۷۱، ۲۷۶
لنگرگاه ولفرا: ۲۱۹
لیوال: ۲۱۷
مازندران: ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۴۱، ۵۴، ۵۷، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۳۷، ۲۷۰، ۲۷۳، ۳۲۵، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۹۷
مُجلّل‌السّلطان: ۶۳
محتشم السّلطنه: ۳۰۶
محتشم، سردار: ۱۷، ۳۰۶

www.tabarestan.info تبرستان

محمّد حسن خان: ۵۴
محمّد حسین میرپنج: ۱۵۱
محمّد علی میرزا «شاه مخلوع قاجار» : ۳، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۳۵، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۸۳، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۰۰، ۲۲۲، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۱۴، ۳۳۴، ۳۹۷
محمدعلی میرزا سلطان، شاهزاده: ۷۱
محمّدالسّلطان: ۱۹، ۲۳، ۳۸۱
محمدخان شعاع‌الدّوله: ۱۷، ۲۹۸
محمود خان سلطان، سیّد: ۷۱
محمود خان کفری سلطان: ۷۱
مرادخان سوادکوهی: ۱۵۸، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۳
مزیّن السّلطان، دکتر: ۷۱، ۱۲۳
مسعودالملک: ۶۸، ۱۰۷، ۱۳۴
مسگرآباد: ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۹۱، ۹۸
مظفّرالدّین شاه: ۱۲، ۱۵، ۴۹، ۵۰، ۷۵، ۸۷، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۰
معتمد السّلطان: ۱۹، ۲۳، ۳۸۱
معزّالسّلطان، سردار محیی: ۱۸، ۶۸
معین همایون بختیاری: ۹۸، ۱۳۳، ۱۲۲، ۱۷۷
ممتازالدّوله: ۳۰۶
ممقان: ۱۷۰
موسی خان، دکتر: ۷۲
مهدی خان سلطان میرزا: ۷۱
مهدی شاه ایلخانی فندرسک: ۱۹۴، ۲۵۴، ۳۲۱
میرزا کوچک خان جنگلی: ۱۸، ۲۷۶
نایب حسین کاشی: ۵۷
نور: ۱۶۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۳۴۵
نوکنده: ۲۱۷، ۲۴۴، ۲۵۹
واجد سمیعی، میرزا محمّد علی خان: ۲۰، ۲۳، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۸۹
وثوق‌الدّوله: ۳۰۶
ورامین: ۷۱، ۱۰۵
ولی خان اُصانلو: ۹۷
هداوند: ۷۰، ۷۵، ۱۹۰
هزارپی: ۱۹۰
هشت تکه: ۲۱۷
همدان: ۱۷، ۱۸، ۱۹۲
همدانی، والاحضرت ناصرالملک: ۵۲، ۵۳، ۵۷
یعقوب شیرازی، سیّد: ۱۷۶
یفرم خان ارمنی: ۱۸، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۶
یمین نظام: ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۹۶
یوسف آباد: ۱۷۰

www.tabarestan.info تبرستان

UNTOLD STORIES ABOUT

Constitutional Monarchy

Memories of Salar Motazed from "Eastern Army"
Against Mohammad Ali Mirza (Ghajar Deposed King)

Compiled by Nahid Abghari

Granddaughter of Salar Motazed

ناگفته‌های مشروطیت که خاطراتی از شرح مأموریت اردوی شرق (شمال) برای مقابله و دفع محمدعلی‌شاه مخلوع و سایر عناصر جبهه استبداد است، به قلم یکی از فرماندهان آن، یعنی میرزا محمّدعلی‌خان یاور (معتمدالسلطان - سالار معتضد) به نگارش آمده و تنها منبع اختصاصی و مفصّل در این مورد است که در طیّ آن جزئیات عملیات از دیدگاه یک شاهد عینی گزارش شده است.

محمّدعلی‌شاه که پس از به توپ‌بستن مجلس شورای ملّی و قلع و قمع مشروطه‌خواهان از سلطنت خلع و به «اُدسا» در روسیه تبعید شده بود، با حمایت‌های سیاسی، مالی و نظامی دولت روسیهٔ تزاری مخفیانه به مملکت بازگشت. دولت با همیاری نیروهای خودجوش ملّی سه لشگر برای انهدام وی و اعوانش به سه جبهه اعزام داشت. اردوی شرق (شمال) یکی از این سه اردو و مأمور مبارزه و روباروبی با شاه مخلوع و یارانش بود.

نویسنده که در مدرسهٔ ایرانیان استانبول تحصیل کرده و مدرسهٔ نظام را نیز در همان شهر و دورهٔ توپخانه را در مدرسهٔ نظامی «سن‌سیر» پاریس گذرانده بود، با نگاهی دقیق و تیزبین و در عین حال دلسوز به شرح بخش‌هایی از تاریخ این مرز و بوم پرداخته که به گفتهٔ تاریخ‌پژوهان تاکنون در هاله‌ای از ابهام و تاریک باقی مانده بوده است و گزارشات وی حقایقی از ناگفته‌های مشروطیت است که مطالعهٔ آن برای هر ایرانی علاقه‌مند، شیرین و آگاه‌کننده است.

سالار معتضد بعدها به درجهٔ سرهنگی رسید و نام خانوادگی «واجد سمیعی» را برگزید و منشأ خدمات عدیده‌ای شد.



ISBN 600946100-4